بیست و پنج رساله فارسی

[illegible]

از

علامه مولی محمد باقر مجلسی

(۱۰۳۷ – ۱۱۱۰)

تحقیق
سید مهدی رجائی

زیر نظر
سید محمود مرعشی

بسم الله الرحمن الرحیم

بیست و پنج رساله فارسی

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بیست و پنج رساله فارسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، ق ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷

عنوان و نام پدیدآور : بیست وپنج رساله فارسی: اعتقادی، فقه، حدیث، .../ از محمدباقر مجلسی؛ تحقیق مهدی رجائی؛ زیرنظر محمود مرعشی

مشخصات نشر : قم: کتابخانه عمومی حضرت آیه...العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۲ق. = ۱۳۷۰.

مشخصات ظاهری : ص ۶۵۴

فروست : (مجموعه آثار/ محمدباقربن محمدتقی مجلسی؛ ۲۵ - ۱)

مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷ق. مجموعه آثار: ۲۵ - ۱

شابک : بها:۳۵۰۰ریال

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

شناسه افزوده : رجائی، مهدی، ۱۳۳۶ - ، مصحح

رده بندی کنگره : BP۸/م ۳ب ۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۱۱۵۱

ص: ۱

اشاره

مجموعه رسائل فارسی

کلام محقق

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين، و الصلاه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین المعصومین، و لعنه اللّه علی أعدائهم و مخالفین أجمعین الی یوم الدین.

در این مقدمه کوتاه قلم توان گویای شرح حال یکی از برجسته ترین و بزرگترین شخصیت تاریخ را ندارد، آری علامه مجلسی قدس سره ستاره ای بود که با مشعل تابناک خود حیاتی دوباره به کالبد بی رمق فرهنگ اصیل اسلام داد.

و با تابش أنوار خود مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را حیات تازه ای داد، و با افراختن علم مکتب أهل بیت علیهم السلام کلیه مکتبهای الحادی و کفر را سرنگون ساخت.

و با بوجود آوردن بزرگترین انقلاب فکری و فرهنگی جامعه خود را در مسیر صراط مستقیم قرار داد، و با ترویج مکتب أهل بیت علیهم السلام راه و رسم را به جامعه خود آموخت.

علامه مجلسی قدس سره ستاره ای بود که با غروب خود انوار تابناک او تا روز قیامت می تابد، و راه و رسم دینی و مذهبی را به کلیه جوامع دینی و مذهبی قرنها پس از قرن ترسیم می نماید.

ایشـان بـا تألیفـات خود نیـاز فرهنگی کلیه جوامع دینی را برآورد، و در هر زمینه ای که نیـاز فرهنگی بود اثری جاویـد از خود بجای گذاشت.

و بحمد اللّه در این عصر و زمان توجه خاصی نسبت به شخصیت والای ایشان معطوف گشته، و کتابهای فراوانی و همچنین مقالات زیادی راجع به شرح حال و زندگینامه ایشان نوشته شده است.

و حقیر گوشه هائی از ابعاد زنـدگی ایشان را در مقدمه بعضی آثار ایشان بازگو نموده ام، و بعضی از خدمات دینی و مذهبی ایشان را در بعضی مصاحبه ها و مقالات به سمع خوانندگان عزیز رسانده ام.

و هم اکنون مشغول تدوین شرح حال مبسوط و جامع که شامل تمام ابعاد وجودی حیات ایشان است می باشم.

و در این مقـدمه کوتاه اکتفا می نمایم به معرفی این مجموعه، و خواننـدگان محترم را پیرامون شـناخت این بیست و پنج رساله فارسی علامه مجلسی قدس سره متذکر می گردانم:

أول: رساله ترجمه توحیدیه امام رضا علیه السلام.

این رساله در معرفی ذات باری تعالی و توحید است، و این خطبه شریفه در اکثر کتب حدیث منقول است، همچون کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، و کتاب توحید شیخ صدوق، و امالی شیخ مفید، و امالی شیخ طوسی، و کتاب احتجاج مرحوم طبرسی قدس اللّه اسرارهم.

و این خطبه که معروف گردیده به خطبه توحیدیه پس از امر ولایت عهدی آن حضرت ایراد گردیده است، و در این خطبه شریفه راههای معرفت و خداشناسی به نحو مبسوط و جامعی بیان گردیده،

و این رساله ترجمه بسیار ساده و روان خطبه مذکور می باشد و به مناسبت ترجمه فقرات خطبه متعرض بعض نکات بسیار مهم و علمی می شوند.

و اساس تحقیق این رساله و اکثر رسائل چاپی در این مجموعه بر نسخه خطی کتابخانه مرحوم آیه اللّه العظمی مرعشی نجفی قدس سره به شماره (۱۸۷) می باشد.

سوم: رساله تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه السلام.

این رساله پیرامون حدیث منقول از امام باقر و صادق علیهما السلام است که فرمودند: به درستی که حق تعالی در عوض شهادت

سید الشهداء علیه السلام چند چیز به او عطا فرمود که یکی از آنها ایام زائران او در هنگام رفتن و برگشتن از اعمار ایشان حساب نشود.

و اشکال وارد بر حدیث این است که می بینیم زائران آن حضرت گاهی در هنگام رفتن به زیارت، و گاهی در حین مراجعت و برگشتن از زیارت، و گاهی در ایام اشتغال به زیارت یعنی در کربلای معلا وفات می یابند، و اگر بنا بر این است که عمر زائر محسوب نشود چرا در این سه صورت وفات واقع می شود از این اشکال جوابهای گوناگونی داده اند و وجهی را خود بیان فرموده اند.

و اساس تحقیق این رساله بر نسخه خطی موجود در کتابخانه حضرت آیه اللّه مرعشی قدس سره است، و هنوز این نسخه فیش نشده است.

پنجم: رساله تفسیر آیه وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ.

سنیان به این آیه شریفه استدلال می کند بر نیکی خلفای خود و امامت آنها، مرحوم علامه مجلسی قدس سره هفت وجه جواب کوبنده به آنها می دهد، و مطلب را بر خلاف مدعای آنها روشن می سازد.

این رساله قبلا در ضمن کتاب نظم اللئالی معروف به سؤال و جواب علامه مجلسی به وسیله این جانب چاپ گردیده بود.

و اساس تحقیق این رساله بر نسخه کتاب مذکور و نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور می باشد.

ششم: رساله آداب سلوک حاکم با رعیت.

یکی از بهترین رساله هائی است که در این زمینه نوشته شده است و کیفیت معامله و رفتار حاکم با رعیت و زیردستان خود بیان می فرماید.

این رساله در دو فصل است، فصل اول: در ترجمه عهدنامه مالک اشتر که در نهج البلاغه ایراد گردیده. فصل دوم: در بیان چند حدیث دیگر که در این باب وارد شده است. حدیث اول: نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف والی ایشان در بصره حدیث دوم: نامه امام صادق علیه السلام به عبد اللّه نجاشی حاکم اهواز، حدیث سوم: نصایح حضرت خضر در مسجد الحرام به منصور دوانیقی.

این رساله سزاوار است مستقلا در تیراژ زیادی چاپ گردد و به عنوان منشور انقلاب در کلیه ادارات و سازمانهای دولتی و اجرائی پخش گردد و مسؤولین محترم گفتار این بزرگان را نصب العین خود قرار دهند.

اساس تحقیق این رساله بر دو نسخه خطی مربوط به کتابخانه مزبور است که یکی هنوز فیش نشده است، و دیگری در نسخه مجموعه خطی به شماره (۱۸۷) است.

هشتم: رساله اختیارات ایام.

این رساله در بیان آنچه از احادیث معتبره أهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام معلوم می شود، از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه به جهت ارتکاب اشغال و اعمال.

این رساله در سه فصل و یک خاتمه است. فصل اول: در اختیارات ایام ماه است. فصل دوم: در اختیار ایام هفته است.

فصل سوم: در بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام و ساعات می شود. خاتمه در ترجمه حدیث شریف منقول از کتاب دانیال که مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال.

این رساله غیر از رساله کبیره اختیارات الایام است که چاپ سنگی شده، و در بعض تراجم از این رساله به رساله صغیره اختیارات ایام نام برده شده است.

اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

یازدهم: رساله بیان اوقات نماز.

در این رساله ضابطه و قانونی برای استعلام أوقات نماز بیان گردیده، و برای شناخت وقت فریضه ظهر و عصر و نوافل آنها دو

راه بیان فرموده اند، یکی از راه قدم، و دیگری از راه ساعت، این رساله در سنه هزار و نود و هفت تحریر گردیده.

اساس تحقیق این رساله بر سه نسخه خطی کتابخانه مزبور و دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می باشد.

سیزدهم: رساله شکیات نماز.

این رساله یکی از رساله هائی است که جامع جمیع احکام شک و سهو در نماز می باشد. و این رساله در یک مقدمه و پنج فصل و خاتمه می باشد. مقدمه در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن آنها ضروری است.

فصل اول: در بیان خللی است که از روی عمد واقع شود.

فصل دوم: در أحکام سهو است.

فصل سوم: در احکام شک است.

فصل چهارم: در بیان متفرقات احکام شک و سهو است.

فصل پنجم: در بیان احکام سجده سهو و سببی چند است که به آنها واجب می شود، و در این فصل چند فائده است، فائده اول:

در بیان موجبات سجده سهو است. فائده دوم: در کسی که چند موجب سجده سهو از او واقع شود. فائده سوم: در بیان کیفیت سجده سهو است.

خاتمه در بیان علاج کثرت شک و سهو است.

اساس تحقیق این رساله بر چهار نسخه خطی کتابخانه مزبور است.

شانزدهم: رساله مال ناصبی.

رساله ای است در معرفی ناصب و مخالف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، و بیان حکم مال ناصبی، در این زمینه

روایات زیادی ایراد می فرمایند و از دید ائمه معصومین علیهم السلام ناصبی را معرفی می فرمایند.

اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی و نسخه دیگر کتابخانه مزبور است، و این رساله در ضمن کتاب نظم اللئالی مؤلف چاپ شده است.

هجدهم: رساله مفتتح الشهور.

در این رساله راجع به ثبوت هلال و اول ماه بنحو مفصل صحبت می شود، و در چند مقصد ایراد می گردد مقصد اول: در بیان معنی ماه و سال شمسی و قمری است. مقصد دوم: در بیان حساب عدد و کبیسه است مقصد سوم: در تحقیق احادیث خمسه. مقصد چهارم:

تحقیق در حدیثی است که در کافی مذکور است. مقصد پنجم:

تحقیق در حدیث دیگر که در کتاب اقبال سید بن طاووس مذکور است. مقصد ششم: در حدیث دیگری است نیز در کتاب اقبال مذکور است.

این رساله در اواخر عمر شریف مؤلف تألیف گردیده، در ماه شوال سنه هزار و صد و نه هجری قمری.

اساس تحقیق این رساله بر سه نسخه خطی کتابخانه مزبور و دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می باشد.

بیست و یکم: رساله کبیره آداب حج.

این رساله مقصور بر آداب و ادعیه اعمال حج می باشد، و این رساله مؤلف پس از تألیف رساله صغیره آداب حج تألیف نموده، در دیباچه کتاب چنین می نگارد: چون والد ماجد فقیر نور اللّه مرقده رسائل صغیره و کبیره در بیان آداب و احکام حج

بیت اللّه الحرام تصنیف فرموده بودند، و فقیر نیز رساله صغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رساله کبیره ایشان امرار نظر نموده الحاقات کرده بودم، خواستم که رساله مختصری تألیف نمایم که مقصور بر آداب و ادعیه بوده باشد، و احکام را بر رسائل دیگر حواله نمایم.

این رساله در سنه هزار و هشتاد هجری قمری به پایان رسیده است.

اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور و دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می باشد.

بیست و سوم: رساله أحکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن.

رساله ای است مختصر در بیان احکام و آداب گرو بستن در اسب تاختن و تیر انداختن، و همچنین در بیان چیزهائی که جایز است گرو بستن در آنها و چیزهائی که جایز نیست گرو بستن در آنها، و در این رساله ده شرط برای گرو دوانیدن اسب بیان می فرمایند، و هفت شرط برای گرو بر تیر انداختن، و بیان احادیث وارده در فضیلت شمشیر زدن در راه خدا.

و در این رساله خطبه حضرت علی علیه السلام در تحریص بر جهاد و فضیلت آن به نحو مبسوط ترجمه شده است.

اساس تحقیق این رساله بر نسخه مجموعه خطی کتابخانه مزبور است.

بیست و پنجم: مسائل ایادی سبا،

استفتاءآت فقهی است که از علامه مجلسی قدس سره شده، و به وسیله مرحوم ملا محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی قدس سره گرد آوری شده است.

و ایشان از شاگردان مرحوم علامه مجلسی قدس سره می باشد، و صاحب تألیفات می باشند از جمله کتاب تباشیر و اکلیل المنهج، و کتاب اصحاب النبی الممدوحین و أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام، و در سنه (۱۰۸۰) متولد شده است، و تا سنه (۱۱۵۱) در قید حیات بوده.

و این کتاب را پس از تألیف به نظر مرحوم علامه مجلسی قدس سره رسانده و دارای دویست و هشتاد و شش مسأله می باشد و در دوازده باب می باشد.

باب اول: در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد.

باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر و طهارت.

باب سوم: در احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است.

باب چهارم: در بیان روزه ماه مبارک رمضان و بعضی احکام آن.

باب پنجم: در خمس و زکات و بیان استطاعت حج.

باب ششم: در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و وجوب مواضع این دو.

باب هفتم: در معاملات و آنچه مناسب این باب است.

باب هشتم: در نذر و هبه و کفاره

باب نهم: در نکاح و رضاع و عده، و آنچه مناسب این باب است.

باب دهم: در بعضی وجوه محرمه و احکام اطعمه و اشربه محرمه و بیان بعضی اسباب ملاهی.

باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث.

باب دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.

و قبلا کتابی بنام نظم اللئالی معروف به سؤال و جواب از علامه مجلسی قدس سره بوسیله این جانب تحقیق و منتشر گردیده که شامل بعض این مسائل و غیره می باشد.

و اساس تحقیق این رساله بر یگانه نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی می باشد.

[رساله بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره]

و در پایـان مجموعه بیست و پنـج رساله علامه مجلسـی قـدس سـره، رساله بیان عـدد تألیفات علامه مجلسـی قـدس سـره چاپ گردیده، و

این رساله از تألیفات علامه عصر خویش و محقق و متتبع مرحوم سید محمد حسین بن محمد صالح حسینی خواتون آبادی قدس سره می باشد و والده ایشان دختر علامه محمد باقر مجلسی قدس سره می باشد.

و مرحوم خواتون آبادی از مشاهیر عصر خود بوده، و در فتنه افغان در اصفهان صدمات زیادی متحمل گردیده و مورد اذیت و آزار و اهانت جنود افغان قرار گرفته، و تا سنه (۱۱۵۱) هجری قمری در قید حیات بوده و بعضی از ارباب تراجم نوشته اند که ایشان در این سال وفات یا شهید گردیده، و نعش ایشان به مشهد مقدس رضوی حمل گردیده، و هیچ گونه اثری از قبر ایشان در دست نمی باشد.

و این رساله در دو فصل و یک خاتمه است فصل اول در بیان تصانیف عربی ایشان، و فصل دوم در بیان کتابهای فارسی ایشان و خاتمه در بیان عدد ابیات مجموع آثار ایشان.

و آثاری که از مرحوم علامه مجلسی قدس سره در این رساله آمده مجموع آثار ایشان نمی باشد، و بعضی از آثار مسلمه ایشان را ذکر نکرده، و بعضی را که ذکر نموده ناقص بیان فرموده، و استقراء تامی از آثار علامه مجلسی از جهت کم و کیف ننموده است، و چون دارای فوائد زیادی بود این رساله در پایان مجموعه چاپ گردید و اکثر آثار معرفی شده در این رساله به وسیله این جانب تحقیق و چاپ و منتشر گردیده است.

و در پایان از زحمات طاقت فرسائی که دانشمند گرامی جناب آقای دکتر سید محمود مرعشی دامت توفیقاته سرپرست محترم کتابخانه مرحوم حضرت آیه اللّه العظمی مرعشی نجفی قدس سره

در راه نشر آثار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام متحمل گردیده اند کمال تشکر و سپاس و قدر دانی می شود، و به وسیله مساعی جمیله ایشان تا کنون ده ها کتاب و رساله از بهترین میراث مکتب أهل بیت علیهم السلام چاپ و نشر گردیده، خداوند متعال جزای خیر در دنیا و آخرت به ایشان عنایت بفرماید، و بر توفیقات ایشان در احیاء آثار اهل بیت علیهم السلام بیفزاید، انه خیر ناصر و معین، و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

سید مهدی رجائی

روز میلاد حضرت علی علیه السلام سنه ۱۴۱۲ ه ق

قم- صندوق پستی ۷۵۳

۱- رساله ترجمه خطبه توحیدیه امام رضا علیه السلام

اشاره

ص: ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمین، و الصلاه علی سید الموحدین محمد و عترته المقدسین.

اما بعد: تراب اقدام سالکان مسالک یقین محمد باقر بن محمد تقی حشر هما اللّه مع الائمه الطاهرین، به موقف عرض طالبان معارف ربانی، و متعطشان زلال حقایق ایمانی می رساند.

که چون خطبه ای از حضرت بضعه سید المرسلین و قره عین أشرف الوصیین، و محرم اسرار رب العالمین، و ثامن ائمه طاهرین، امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین و أولاده المعصومین در توحید، و طریق معرفت جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه وارد شده که آن را از معجزات غریبه آن جناب می توان شمرد.

و هر عاقل می داند که به غیر رهنمائی دلیل وحی الهام پی به دقایق آن معانی نمی توان برد، و چنان سخنان اعجاز نشان از غیر زبانی که ینبوع بحار حکم ربانی و کلید معارف فرقانی باشد نمی تراود، و به جز عندلیب بیانی که هم آواز مرغان گلشن قدس باشد چنین نغمه هوش ربا نمی سراید.

لهذا بعضی از محرمان دقایق معانی که گام جانشان پیوسته

از خوان نعمتهای بی انتهای اهل بیت رسالت صلوات اللّه علیهم چاشنی یافته، این بی بضاعت را مأمور ساخته که آن خطبه را به لغت فارسی ترجمه نمایم، تا اکثر طوائف انام از آن مائده نعمت ربانی بهره توانند یافت.

و چون کثرت اشغال و اختلال احوال مانع بود از آن که استیفای حق مقام در شرح هر یک از فقرات آن کلام معجز نظام توانم نمود، و مخالفت امر برادران ایمانی و مخادیم روحانی روا نبود، لهذا به ترجمه الفاظ اکتفا نموده.

گاهی اشاره به سوی بعضی از دقایق معانی که از برکات حضرات أئمه اطهار بر این بیگانه غوامض اسرار ظاهر گردیده بر وجه اختصار می نماید.

و چون حدیث دیگر از آن جناب و خطبه ای از حضرت سید اوصیاء و مفخر اصفیاء امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیهما منقول شده که اشاره به بعضی از فقرات آنها نیز می نماید، و من اللّه استمد المعونه و التوفیق و هو حسبی و نعم الوکیل.

بدان که شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه اللّه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام (۱)، و کتاب توحید (۲)، و شیخ مفید روح اللّه روحه در کتاب مجالس (۳)، و شیخ طوسی قدس اللّه روحه در کتاب امالی (۴)، و شیخ أحمد بن ابی طالب طبرسی طاب ثراه در کتاب احتجاج (۵) و غیر ایشان، به اسانید معتبره از محمد بن یحیی علوی

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۱۵۰- ۱۵۳.

۲- توحید شیخ صدوق ص ۳۴- ۴۱.

۳- امالی شیخ مفید ص ۲۵۳- ۲۵۸.

۴- امالی شیخ طوسی ۱/ ۲۲- ۲۳.

۵- احتجاج شیخ طبرسی ۲/ ۱۷۴- ۱۷۸.

و قاسم بن ایوب علوی روایت کرده اند:

ان المأمون لما أراد أن یستعمل الرضا علیه السلام جمع بنی هاشم، فقال: انی أرید أن استعمل الرضا علی هذا الامر من بعدی، فحسده بنو هاشم، و قالوا: تولی رجلا- جاهلا- لیس له بصر بتدبیر الخلافه، فابعث الیه یأتنا، فتری من جهله ما تستدل به علیه، فبعث الیه فأتاه، فقال له بنو هاشم: یا أبا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما نعبد اللّه علیه.

فصعد علیه السلام المنبر، فقعد ملیا لا یتکلم مطرقا، ثم انتقض انتقاضه و استوی قائما و حمد اللّه و أثنا علیه و صلی علی نبیه و أهل بیته، ثم قال:

یعنی: به تحقیق که مأمون چون اراده کرد که والی و خلیفه گرداند حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه را جمع کرد فرزندان هاشم را، یعنی ساداتی که در آن زمان بودند.

پس گفت به درستی که اراده کرده ام که عامل و خلیفه گردانم امام رضا را بر این امر خلافت بعد از خود، پس حسد بردند بر او فرزندان هاشم و گفتند: والی می گردانی مرد نادانی را که او را بینائی نیست به تدبیر خلافت، پس بفرست به سوی او تا بیاید به سوی ما، پس به بینی از نادانی او آنچه استدلال کنی به آن بر آنچه ما گفتیم.

پس فرستاد مأمون به سوی آن حضرت، پس حضرت آمد به نزد او، پس گفتند فرزندان هاشم: ای ابو الحسن بالا رو بر منبر و برپادار برای ما نشانه ای که عبادت کنیم خدا را بر آن، یعنی راه معرفت و بندگی حق تعالی را بما بنما.

پس بر آمد امام علیه السلام بر منبر و نشست مدتی و سخن نمی گفت، و سر به زیر افکنده بود، پس به لرزید لرزیدنی و راست ایستاد و ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بر او، و درود فرستاد بر

پیغمبر او پس گفت:

اول عباده اللّه معرفته، و أصل معرفه الله توحیده، و نظام توحید الله نفی الصفات عنه، لشهاده العقول أن کل صفه و موصوف مخلوق، و شهاده کل موصوف أن له خالقا لیس بصفه و لا موصوف، و شهاده کل صفه و موصوف بالاقتران، و شهاده الاقتران بالحدث، و شهاده الحدث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث.

یعنی: أول عبادت و پرستیدن خدا شناختن او است، و اصل شناختن خدا یگانه دانستن او است، و نظام و تمام یگانه شناسی او به نفی کردن صفتها است از او، زیرا که گواهی می دهند عقلها به آن که هر صفت و موصوف آفریده شده اند.

و شهادت می دهد هر موصوف به صفتی که آن را آفریننده ای هست که آن آفریننده نه صفت است و نه موصوف، و شهادت می دهند هر صفت و موصوفی به مقرون بودن یک دیگر، و شهادت می دهند مقرون بودن به حادث بودن، و گواهی می دهد حادث بودن به ممتنع و محال بودن ازلیت به امتناع و ابا نمودن از ازلیت که ازلیت امتناع می نماید از حادث بودن، و بعد از نبودن موجود شدن.

مترجم گوید: فهم این فقرات اعجاز آیات موقوف بر بیان چند فایده است:

فایده اول آن که حضرت فرمود: أول عبادت حق تعالی معرفت او است،

یعنی معرفت خدا مقدم است بر عبادت، و تا یقین به وجود صانع عالم نکنی و او را به صفات کمالیه نشناسی نخواهی دانست که کی را می پرستی، و تذلل نزد کی می کنی، و فرمان کی می نمائی.

و ایضا از آیات و اخبار بسیار ظاهر می شود که بدون معرفت

خـدا و رسول و ائمه هـدا علیهم السـلام و اقرار به ضـروریات دین مبین عبادت صـحیح نیست، و اگر کسـی یک امام را از ائمه خود را نشناسد و تمام عمر دنیا عبادت کند، عبادت او هیچ فایده نمی بخشد، و مستحق ثواب نمی گردد.

و مشهور میان علما آن است که می باید عقائد خود را به دلیل بداند، و تقلید در آن کافی نیست. و ظاهرا دلایل اجمالیه که در قرآن و حـدیث وارد شـده است کافی باشـد، و محتمل است که مراد از این فقره آن باشـد که بهترین عبادتهای خدا معرفت او است.

فایده دوم آن که فرمود: اصل معرفت خدا توحید او است،

یعنی اقرار به یکتائی و یگانگی او، و در توحید چند امر معتبر است، و بر هر یک از آنها اطلاق می شود.

اول: آن که در خلق و تـدبیر عالم برای خـدا شـریکی قرار ندهد، چنانچه گبران عالم را به دو خالق و دو مدبر نسـبت می دهند که نور و ظلمت یا یزدان و اهرمن می گوینـد، و کمال این توحید آن است که حق تعالی را مالک نفع و ضـرر خود داند، و به غیر او در هیچ امر توسل نجوید، و در جمیع امور بر جناب مقدس او توکل نماید.

دوم: آن که در پرستیـدن برای خـدا شـریکی قرار ندهد که او را با خدا عبادت کند، چنان چه کفار قریش بتها را در خلق عالم شریک خدا نمی دانستند، اما در عبادت شریک خدا می گردانیدند، و به این سبب مشرک بودند، و کمال این توحید آن است که در عبادت غیر جناب مقدس الهی چیزی منظور عابد نباشد، و از مراتب

شرک خفی و اغراض فاسده نفسانی عبادت خود را خالص گرداند، چنان چه در کتاب عین الحیات بیان این مراتب شده است.

سوم: آن که حق تعالی را من حیث الذات و الصفات از انواع تعددات و تکثرات مبرا داند، به آن که خدا را جسم نداند، که صاحب اجزای خارجیه باشد، و مرکب از اجزاء و اعضا ندانند، و مرکب از جنس و فصل ندانند، و او را بسیط مطلق داند که اجزای خارجیه و وهمیه و عقلیه مطلقا در او نیست، و او را صاحب صفات زائده نداند.

چنانچه اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات می کنند، و همه را قائم به ذات خدا می دانند، و آن هفت: علم است، و قدرت، و اراده، و حیات، و کلام، و سمع، و بصر، و در حقیقت بهشت خدا قائل می شوند.

بلکه باید ذات حق را بسیط مطلق دانست، و ذات را قائم مقام جمیع صفات باید دانست، و به هیچ صفتی که قائم به ذات باشد قائل نباشد، مثل آن که ما را قادر می گویند به قدرتی که قادر بر ذات ما است، و قائم است به ذات ما، و خدا را قادر می گوئیم به آن که ذات مقدس او کافی است برای ایجاد هرچه اراده نماید بی آن که قدرتی به ذات او قائم باشد.

و ما را عالم می گویند به علمی که به ذات ما قائم است، و حق تعالی عالم است به همه معلومات به نفس ذات مقدس خود بی آن که صفتی به ذات او قائم باشد که آن را علم گویند.

و ما را سمیع می گویند به آن که صداها را به حاسه سمع می شنویم، و حق تعالی سمیع است، یعنی عالم است به صداها بی آن که او را گوشی و حاسه ای بوده باشد، و همچنین در سایر صفات.

و مجملش آن است که صفات کمال ما مشوب است به انواع نقص، پس باید که آنچه کمال است از آن صفت به وجهی که ما تعقل نتوانیم کرد برای حق تعالی اثبات نمائیم، وجهات نقص را از او سلب نمائیم، و اقرار نمائیم که کنه صفات کمالیه او را تعقل نمی توانیم کرد، مثلا علم ما آنچه کمال است در آن هویدائی اشیا است نزد ما به سبب آن، و لیکن در ما مشوب است به انواع نقص.

اول: آن که در ما بعد از جهل حادث شده است، و این از خدا منفی است و او پیوسته عالم بوده است.

دوم: آن که در ما از علتی بهم رسیده است و این نقص است، و در خدا به غیر ذات علتی نداشته.

سوم: آن که در ما صفتی عارض ما شده و به آن صفت کامل شده ایم، و حق تعالی کامل بالذات است و به عروض صفتی کامل نمی شود.

چهارم: آن که در ما احتمال زوال دارد، و در خدا زوال علم محال است.

پنجم: آن که در ما ناقص است علم، و در خدا کامل است.

ششم: آن که در ما مشروط به شرائط و ادوات است، و در حق تعالی مشروط نیست.

هفتم: آن که علم ما ممکن است که به کنه حقیقت معلوم شود، و کنه علم او را به غیر ذات مقدس او کسی نمی داند، و همچنین در سایر صفات.

این است معنی آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که می باید خدا را بیرون بری از دو جهت مذموم، که یکی حد تعطیل است که جمعی می گویند که هیچ صفت از صفات وجودیه را به هیچ

نحو از برای خدا اثبات نمی توان کرد، و دیگری حد تشبیه است که آن صفت را به نحوی از برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی به خلق بوده باشد.

و در این فقره شریفه توحید به معنی اخیر اظهر است، اگر چه اعم از همه محتمل است به قرینه فقره بعد، که فرمود: نظام توحید خدا نفی کردن صفات است از او، یعنی توحید حق تعالی به آن منتظم و کامل و تمام می شود که نفی کنی صفات زایده را.

فایده سوم بدان که حضرت استدلال فرموده بر نفی صفات زائده، در تقریر استدلال چند وجه به خاطر این قاصر می رسد.

تقریر اول: آن که این فقرات اشاره به دو دلیل باشند:

دلیل اول: آن که هر صفت و موصوف البته مخلوق اند،

زیرا که صفت محتاج است به موصوف، به سبب آن که قائم است به آن، و موصوف در کمال خود محتاج است به صفت، و ظاهر است که صفت غیر موصوف است، و هرچه به غیر خود محتاج است ممکن است، پس هیچ یک از صفت و موصوف واجب الوجود نمی توانند بود، و مرکب از هر دو به طریق اولی واجب الوجود نمی تواند بود، پس ثابت شد احتیاج این صفت و موصوف به علت ثالثی که نه موصوف باشد و نه صفت.

دلیل دوم: آن که صانع عالم البته باید که کامل باشد ازلا و ابدا،

زیرا که جمیع عقول عقلا بر این شهادت داده اند، پس باید که اگر خدا را صفات زائده باشد از ذات مقدس او منفک نشوند، و قدیم بودن همه جایز نیست، زیرا که تعدد قدما محال است، و به جز یک

ذات قدیم نمی تواند بود، پس لازم می آید که ذات و صفات حق تعالی همه حادث باشد، پس هیچ یک واجب الوجود نباشد.

تقریر دوم: آن است که اشاره فرموده باشند باز به دو دلیل بر وجه دیگر.

اما دلیل اول:

پس تقریرش آن است که اگر حق تعالی را صفات زائده باشد هر آینه ممکن خواهند بود، زیرا که تعدد واجب الوجود محال است، و جایز نیست که واجب تعالی آفریننده آنها باشد، بنا بر آن که یک چیز قابل و فاعل یک چیز نمی تواند بود، یا به سبب آن که تأثیر حق تعالی در این صفات موقوف است بر اتصاف به این صفات، زیرا که اگر تأثیر در این صفات که منشأ صدور جمیع ممکنات اند موقوف بر اتصاف حق تعالی به این صفات نباشد صدور هیچ امر موقوف بر اینها نخواهد بود، پس هیچ صفت برای حق تعالی اثبات نتوان نمود، و این باطل است.

پس باید که صفات کمالیه حق تعالی معلول غیر او باشد، و بدیهی است که هر که جمیع صفات کمالیه او از غیر باشد صانع جمیع موجودات نمی تواند بود.

و اما دلیل دوم: آن است که توصیف چیزی به چیزی مقارنت مخصوصی است که نمی باشد مگر با احتیاج از دو طرف،

و احتیاج موجب حدوث و منافی ازلیت است.

تقریر سوم: آن است که همه فقرات اشاره به یک دلیل باشد،

به این نحو که اگر صفات حق تعالی زائد باشند هر آینه ذات و صفات همگی مخلوق خواهند بود، زیرا که مقارنت صفت با موصوف موجب احتیاج است از جانبین، چنانچه گذشت، و احتیاج مستلزم امکان است.

و در خطبه دیگر حضرت امام رضا علیه السلام که کلینی و ابن با بویه رضی اللّه عنهما از آن حضرت روایت کرده اند به این نحو وارد شده است:

أول الديانه به معرفته، و كمال معرفته توحيده، و كمال توحيده نفى الصفات عنه، بشهاده كل صفه أنها غير الموصوف، و شهاده الموصوف أنه غير الصفه، و شهادتهما جميعا بالتثنيه الممتنع منها الازل، فمن وصف اللّه فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد أبطل أزله (١).

یعنی: اول دیانت به خدا و اعتقاد به خدا داشتن یا انقیاد او نمودن، یا دین او را اختیار کردن، معرفت و شناختن او است، و کمال معرفت او یگانه دانستن او است، و کمال یگانه دانستن او نفی کردن صفتها است از او، یعنی صفات موجوده زائده به سبب گواهی دادن هر صفت به زبان حال، که آن غیر موصوف است، و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است، و گواهی دادن هر دو به دو تائی که ابا دارد از آن ازلی بودن.

پس هر که وصف کند خدا را پس حد و اندازه ای برای او قرار داده است، و هر که حد و اندازه ای برای او قرار داده او را بشمار در آورده است، و هر که او را بشمار در آورده پس به تحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را.

مترجم گوید: در فقرات اول احتمالات سابقه اکثر جاری است و اعاده آنها در کار نیست، و آنچه در آخر فرموده است که هر که خدا را وصف کند پس به تحقیق که او را تحدید کرده است، محتمل است که مراد به آن اوصافی باشد که مجسمه حق تعالی را می کرده اند که جسم بزرگی است بر عرش نشسته است، یا به صورت جوان

١- توحید شیخ صدوق ص ۵۷.

مخطط است، و امثال این امور باطله.

یعنی: هر که خدا را به این صفتها وصف کند، پس طولی و عرضی وحدی و اندازه ای برای او اثبات کرده است، و هر که حدی برای او اثبات کند او را صاحب ابعاض و اجزاء قرار داده است، و اجزای او به عدد و شمار در خواهند آمد، و اینها منافات با ازلیت و وجوب وجود دارند.

و محتمل است که مرا توصیف عقلی باشد، یعنی هر که خدا را خواهد به کنه حقیقت وصف کند، پس او را به حد عقلی شناخته خواهد بود، و حد عقلی مرکب از جنس و فصل می باشد، پس حق تعالی را به عدد در آورده و او را محتاج به اجزای متعدده قرار داده، و تعدد و احتیاج منافی ازلیت اند.

و ممکن است که مراد آن باشد که هر که خدا را به صفات زائده وصف کند، پس ذات حق را محدود به صفات قرار داده که صفات زائد بر ذات و محیط به او باشند، پس او را بشمار در آورده از جهت ذات و صفات، و این منافی ازلیت است چنانچه گذشت.

و در نهج البلاغه از حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است:

أول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهاده کل صفه أنها غیر الموصوف، و شهاده کل موصوف أنه غیر الصفه، فمن وصف اللّه سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزأه، و من جزأه فقد جهله، و من جهله، فقد أشار الیه و من أشار الیه فقد حده، و من حده فقد عده (۱).

یعنی: اول دین معرفت خدا است، و کمال معرفت خدا تصدیق

۱- نهج البلاغه ص ۳۹- ۴۰ خطبه اول.

به او است، و کمال تصدیق به او یگانه دانستن او است، و کمال یگانه دانستن او اخلاص از برای او، و کمال اخلاص از برای و نفی کردن صفات است از او، برای شهادت دادن هر صفت که آن غیر موصوف است، و شهادت دادن هر موصوف که آن غیر صفت است.

پس هر که وصف کند حق سبحانه و تعالی را، پس او را قرین امری قرار داده است، و هر که او را قرین قرار دهد، پس به تحقیق که او را دو تا کرده است، و هر که او را دو تا گرداند برای او أجزا ثابت کرده است، و هر که أجزا برای او ثابت کند او را نشناخته است، و هر که اشارت کند به سوی او پس به تحقیق که حد و اندازه از برای او ثابت کند، و هر که اندازه از برای او ثابت کند او را بشمار در آورده است.

مترجم گوید: مراد به معرفت در اول تصور ذات مقدس است به وجهی، و مراد به تصدیق اذعان به وجود و صفات کمالیه است، یا آن که مراد به معرفت، معرفت فطری است که همه کس را در اول تکلیف می باشد، و مراد به تصدیق تکمیل آن است به دلائل و براهین و عبادات و طاعات.

و ظاهر آن است که مراد به اخلاص در این فقرات خالص گردانیدن حق تعالی از صفات جسمانیه و سمات امکانیه مراد باشد، و اخلاص در عبادت نیز ممکن است که مراد باشد، زیرا که کسی که شریک برای حق تعالی در عبادت قرار می دهد خدا را مانند آن شرکا دانسته و صفات آنها را برای او اثبات کرده است. و کسی که خدای نشناخته را عبادت کند عبادت غیر او کرده، و عبادت را برای او خالص نگردانیده است.

و آن که حضرت فرمود: هر که خدا را وصف کند او را مقرون

گردانیـده است، شایـد مراد این باشـد که هر که برای خـدا صـفتهای زائده اثبات کند، خدا را همیشه با غیر او مقرون گردانیده است. و هر که در ازلیت غیر خـدا را با خـدا مقرون گردانـد، به دو واجب الوجود قائل شـده است، زیرا که ممکن قدیم زمانی نمی توانـد بود، و هر که به دو واجب الوجود قائل شود باید که ایشان هر یک مرکب باشـند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز، پس در خدا اقلا دو جزء قرار داده است.

و هر که خدا را مرکب از اجزاء قرار دهد، او را به وجوب وجود نشـناخته است، و ممکن است که این فقرات اشاره به دو دلیل باشد، و بنای اول بر بطلان احتیاج واجب تعالی به غیر باشد چنانچه گذشت.

و ابتـدای دلیل دوم از «فمن وصف اللّه» باشد، و بنای آن بر لزوم ترکب واجب تعالی باشد، چنانچه تقریرش گذشت، یا آن که مراد از تجزیه آن باشد که لازم می آید از وجود دو واجب الوجود که در پادشاهی هیچ یک مستقل نباشند، و پادشاهی ایشان متجزی شود، و هر یـک مـدبر دو جز وی از عالم باشـند، و این عین نقص هر دو است، پس به یکی از تقریرات برهان تمانع بر گردد، و اول اظهر است.

و آنچه حضـرت در آخر فرموده انـد که هر که اشاره کند به سوی خدا، پس به تحقیق که تحدید او کرده است، محتمل اسـت که مراد اشاره حسـی باشد، زیرا که اشاره حسـی به سوی چیزی مستلزم آن است که حدود داشته باشد که مکان به آنها احاطه کند، و حدود داشتن مستلزم اجزا داشتن و به عدد در آمدن است.

و محتمل است که مراد اشاره عقلی باشد که کنایه از معرفت کنه ذات مقدس باشد، و آن مسـتلزم حد عقلی است، و حد عقلی مستلزم ترکب عقلی است، و ترکب عقلی منافی وجوب وجود است،

بر گشتیم به خطبه اول:

فلیس اللّه من عرف بالتشبیه ذاته.

این فقره متفرع بر فقرات سابقه باشد، یعنی پس خدا نیست آن کسی که به تشبیه به مخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود.

و لا ایاه وحد من اکتنهه.

و خدا را یگانه نشناخته است کسی که کنه ذات مقدس او را بیان کرده است، یا طلب شناختن کنه او کرده است، زیرا که اگر ممکنات به کنه ذات مقدس او توانند رسید او شریک خواهد بود با ممکنات، و در بعضی از صفات امکانی، یا آن که آن صورت عقلی که در ذهن ایشان بدر می آید شریک واجب خواهد بود.

و لا حقیقته أصاب من مثله.

و حقیقت او را در نیافته است کسی که شخصی و مثالی برای او ثابت کرده است، یا آن که شبیه و مانندی برای او قرار داده است، یا آن که او را متمثل در ذهن قرار داده است، و صورت ذهنی را موافق او در حقیقت دانسته است.

و لا به صدق من نهاه.

و به او تصدیق نکرده است کسی که نهایتی و حدودی مانند حدود جسمانیه برای او ثابت کرده است او را نهایت فکر خود دانسته، و گمان کرده که بکنه حقیقت او رسیده است.

و لا صمد صمده من أشار الیه.

و قصد نکرده است جانب او را کسی که اشاره کرده است به سوی او به اشاره حسی، یا اعم از اشاره حسی و وهمی و عقلی.

و لا اياه عنى من شبهه.

يعنى نخواسته است كسى كه او را تشبيه كرده است به غير او.

و لا له تذلل من بعضه.

و براى او تذلل نكرده است در بندگى كسى كه بعضى و جز وى براى او ثابت كرده، زيرا كه نشناخته خود را پرستيده است، و حق تعالى در صفت مخالف شناخته او است.

و لا اياه أراد من توهمه.

و او را اراده نكرده است كسى كه او را توهم كرده است، يعنى براى او صورتى و شكلى و هيأتى در و هم قرار داده است، يا آن كه آنچه عقول و اوهام خلق به آن مى رسد غير حقيقت او است.

كل معروف بنفسه مصنوع.

يعنى هر شناخته شده اى به نفس خود ساخته شده است. و بيان حاصل معنى آن بر چند وجه ممكن است:

اول: آن كه مبنى بر آن است كه اشياء بر دو قسم اند، بعضى به حواس مدرك مى شوند، و آنها به نفس خود شناخته مى شوند، مانند زيد كه ديده شود و صدائى كه شنيده شود، و بعضى به حواس در نمى آيند و به آثار بر آنها استدلال مى كنند، مانند حق تعالى، پس مراد آن است كه هرچه به نفس خود مدرك مى شود و به حواس در مى آيد او ممكن و مصنوع است، پس حق تعالى مدرك به حواس نمى تواند شد.

دوم: آن كه هرچه به كنه حقيقت مدرك شود او ممكن و مصنوع است، يا به اعتبار آن كه وصول به كنه از جهت تعقل اجزاء مى باشد و هر صاحب جزوى مركب و ممكن است، يا به اعتبار آن صورت عقلى فردى از حقيقت او خواهد بود، و تعدد و تركب لازم مى آيد.

سوم: آن که گوئیم: هر چه متعقل و متصور می شود صورتی از آن در ذهن در می آید، و آن صورت معلوم به نفس خود است نه به صورت دیگر، و آن صاحب صورت به صورت معلوم می شود.

پس این فقره دلیل خواهد بود بر آن که هرچه در اذهان و عقول بدر می آید عین حقیقت و کنه ذات حق تعالی نمی تواند بود، زیرا که آن صورت که معلوم بنفسه است مصنوع و حادث و ممکن است، و معلل است به علل بسیار، که از جمله آنها آن شخصی است که تعقل کرده است، پس چون تواند بود که حقیقت واجب الوجود که هیچ گونه احتیاج بر او روا نیست در ذهن در آید، و بنا بر این معنی فقره آینده مؤکد و مؤید این فقره خواهد بود.

و کل قائم فی سواه معلول.

و هر چه قائم است در غیر خود او معلول است و علتی دارد، یعنی حق تعالی مانند صور و اعراض حلول در چیزی نکرده و قائم به غیر خود نیست، که اگر چنین باشد در وجود و تعین محتاج به آن محل خواهد بود و ممکن خواهد بود.

بصنع اللّه یستدل علیه.

به صنع خدا و آفریدن او یا آفریده های او استدلال کرده می شود بر او، یعنی بر وجود و علم و قدرت و سایر صفات کمالیه او، و این فقره مؤید معنی اول فقره سابقه است.

و بالعقول تعتقد معرفته.

و به عقلها اعتقاد کرده می شود یا مستحکم می شود معرفت او.

و بالفطره تثبت حجته.

و به خلق کردن و نو پدید آوردن او خلق را ثابت می شود حجت او بر خلق، زیرا که خلق هر مخلوقی دلیل است بر وجود وحدانیت

و علم و قدرت و حکمت او.

و محتمل است که اشاره باشد به آنچه حق تعالی فرموده است «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» (۱) و مفسران گفته اند: یعنی حق تعالی همه کس را چنان خلق کرده است که قابل آن هستند که ایمان بیاورند، و حق تعالی را به قدری که مناط تکلیف است بشناسند. و در احادیث دو معنی وارد شده است:

اول: آن که حق تعالی همه کس را بر اسلام کرده است، که چون به حد تکلیف برسند و خود را مخلی بالطبع گردانند اذعان به خالق خود می نمایند.

دوم: آن که حق تعالی در روز ألست شهادت وحدانیت خود را از خلق گرفت، و خود را به خلق شناسانید، و اگر آن نمی بود هیچ کس خدا را نمی شناخت، و همه این معانی خصوصا معنی اخیر در این فقره مناسب است.

خلقه اللّه الخلق حجاب بینه و بینهم:

آفریدن خدا خلق را حجاب گردیده است میان او و میان ایشان، یعنی چون خدا خالق ممکنات است، و خالق می باید در ذات و صفت مباین مخلوق باشد، این سبب شده که به حواس و عقول ایشان بدر نمی آید، و به کنه مقدس او نمی توانند رسید، و حاصل آن است که حجاب میان خدا و ممکنات به غیر کمال او و نقص ایشان نیست.

و مباینته ایاهم مفارقته أینیتهم.

و مباینت او ایشان را مفارقت او است مکان داشتن ایشان را، این فقره دو احتمال دارد

اول: آن که مراد آن باشد که مباینت حق تعالی از خلق نه مثل

۱- سوره روم: ۳۰.

مباینت مخلوقات است از یک دیگر، که او در مکانی باشد و ایشان در مکان دیگر، بلکه به آن است که ایشان به سبب امکان محبوس اند در مطموره زمان و مکان، و او منزه است از حصول در مکان و زمان.

دوم: آن که مراد آن باشد که چون حق تعالی مباین خلق است در صفات به این سبب او را مکان داشتن روا نیست، پس در کلام تقدیری خواهد بود، یعنی سبب مفارقته، و معنی اول اظهر است.

و ابتداؤه ایاهم دلیلهم علی أن لا ابتداء له، لعجز کل مبتدء عن ابتداء غیره:

و ابتدا کردن خدا ایشان را دلیل ایشان است بر آن که او را علتی و ابتدائی نیست، زیرا که عاجز است ابتدا شده و آفریده شده از آن که غیر خود را ابتدا کند و بیافریند.

و أدوه ایاهم دلیلهم علی أن لا أداه فیه، لشهاده الادوات بفاقه المادین:

و گردانیدن خدا مخلوقات را صاحب ادوات و آلات و اعضاء و جوارح و قوا و حواس، دلیل است ایشان را بر آن که در خدا ادات و آلتی و جزوی و عضوی و حاسه نمی باشد، زیرا که گواهی می دهند ادوات بر آن که احتیاج دارند آنها که صاحب ماده اند به سوی آن ادوات، و خدا محتاج به چیزی نمی باشد، یا آن که شهادت می دهند ادوات به آن که خود محتاج اند به علت و ممکن اند، پس چگونه در واجب الوجود غنی بالذات توانند بود، و گویا أول ظاهرتر است.

فأسماؤه تعبیر:

پس نامهای او تعبیر است، و به عبارت در آوردن معنی چند است که غیر مدلولات آنها است، چنانچه اگر سمیع گویند شنوای به گوش می فهمند، و در حق تعالی تعبیر از عالم بودن به مسموعات به این عبارت می کنند.

و أفعاله تفهيم:

و كردهاى او فهمانيدن است، يعنى در صنع مصنوعات صفات كماليه خود را به مخلوقات فهمانيده است.

و ذاته حقيقه:

و ذات او حقيقتى است مى تواند بود، كه تنوين براى تعظيم و تبهيم باشد، يعنى حقيقتى است كه عقلها به آن نمى تواند رسيد، يا آن كه «حقيقه» به معنى سزاوار باشد، يعنى ذات مقدسش سزاوار اتصاف به صفات حسنه است، يا به معنى ثابت و لازم باشد، يعنى راه تغير و زوال در او نيست.

و كنهه تفريق بينه و بين خلقه:

و كنه او جدا گردانيدن ميان او و ميان خلق او است، در نظر اين قاصر دو وجه در اين فقره محتمل است:

اول: آن كه اشاره باشد به آن كه در كنه ذات و صفات هيچ گونه مشاركت با مخلوقات ندارد، پس حاصلش آن مى شود كه كنه ذات مقدس او جدائى افكنده است ميان او و مخلوقات او، زيرا كه با او در كنه شراكت ندارند.

دوم: آن كه مراد آن باشد كه نهايت توحيد موحدان آن است كه نفى كنند صفات ممكنات را از او زيرا كه ايشان را راهى به معرفت كنه ذات و صفات او نيست، پس در اول كلام مضافى مقدر خواهد بود، يعنى معرفت كنه او، و فقره بعد از اين مؤيد معنى اول است.

و غيوره تحديد لما سواه:

و غير او بودن تحديدى است براى هرچه غير او است، يعنى

هر چه غیر او است مغایر او است در حقیقت، یا آنچه غیر او است مغایر و مباین او است، و جز و او حال در او نمی تواند بود.

فقد جهل اللّه من استوصفه:

پس به تحقیق که جاهل است به خدا کسی که طلب وصف او می کند، یا از او صاف جسمانیات و ممکنات از او سؤال می کند، چنانچه سؤال کند که خدا در کجا است؟ و بزرگی او چه مقدار است؟ و چه رنگ دارد؟ و امثال اینها.

و قد تعداه من اشتمله:

و از او در گذشته است هر که اشتمال او نموده است، این فقره چند احتمال دارد:

اول: آن که مراد از اشتمال چیزی بر خود پوشیدن باشد، یعنی خدا را نشناخته و از معرفت او در گذشته است کسی که او را به روش جامه محیط به خود دانسته است، یعنی به حلول او در ممکنات قائل شده است، یا آن که توهم کرده باشد که حق تعالی به روش اجسام و اماکن احاطه به ممکنات کرده است.

دوم: آن که مراد اشتمال او مر خدا را باشد، و کنایه از معرفت کنه باشد، یعنی از خدا در گذشته کسی که توهم کند که احاطه به کنه او کرده است. و در بعضی از نسخهای توحید «أشمله» وارد شده است، یعنی قائل شود که چیزی مانند مکان به او احاطه کرده است.

و قد أخطاه من اکتنهه:

و او را نیافته است کسی که گمان کرده است که کنه او را یافته است.

و من قال کیف؟ فقد شبهه:

و هر که گفت چگونه است او، و سؤال کیفیات جسمانیه از او نمود، پس به تحقیق که او را شبیه به ممکنات دانسته است.

و من قال لم؟ فقد علّه:

و کسی که گوید که چرا پس به تحقیق که علتی برای او اثبات کرده است، یعنی اگر پرسند که حق تعالی چرا موجود شد. و به چه علت بهم رسید، و به چه سبب عالم شد؟ پس وجود و صفات کمالیه حق تعالی را معلل به علت گردانیده است، و حال آن که ذات و صفات خدا علت نمی دارند.

و من قال متی؟ فقد وقته:

و هر که گوید چه وقت موجود شد؟ پس ابتدای زمانی برای وجود او قرار داده است، و حال آن که وجود او ازلی است، یا آن که او را زمانی دانسته است و حال آن که زمانی نیست.

و من قال فیم؟ فقد ضمنه:

و هر که گوید که در چه چیز است؟ پس او را در ضمن چیزی قرار داده، و چیزی را به او محیط دانسته است، چنانچه گوید که در چه مکان است؟ پس او را چنان دانسته که مکانی به او محیط می تواند شد، و این مستلزم جسمیت و تجزی و احتیاج، و هر یک مستلزم امکان اند، با آن که اصل محصور بودن نقصی است که بر خالق روا نیست.

و من قال الی م؟ فقد نهاه:

و هر که گوید که خدا تا کجا کشیده است؟ پس او را جسمی دانسته محدود به نهایتی چند.

و من قال حتی م؟ فقد غیاه، و من غیاه فقد غایاه، و من غایاه فقد جزاه، و من جزاه فقد وصفه، و من وصفه فقد ألحد فیه:

و کسی که گوید خدا تا کی خواهد بود؟ پس غایتی و نهایتی برای وجود او قرار داده است، و هر که غایتی برای او قرار دهد، پس او را با مخلوقات شریک دانسته در آن که وجود هر یک را غایتی هست، و غایت بعضی بعد از غایت بعضی است، هر که او را چنین داند باید که او را در ماهیت نیز با ممکنات شریک داند، پس ماهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزاء باشد، و هر که او را صاحب اجزاء داند، پس وصف کرده است او را به صفات لازمه امکان و عجز و احتیاج، و هر که خدا را چنین داند پس به تحقیق که او متحد شده است در ذات و صفات خدا.

و وجه دیگر: محتمل است که مراد آن باشد که هر که برای وجودش نهایتی قرار داد، پس او را جسم یا جسمانی و صاحب حدود و نهایات دانسته، بنا بر آن که مجردی به غیر حق تعالی نمی باشد، چنانچه مختار اکثر متکلمان شیعه است، و بنا بر این تفریع فقرات بعد از این نمایان تر می شود.

و ایضا محتمل است که غایاه مشتق از غایت به معنی علت غائی باشد، یا به معنی علت حقیقی که سلسله علل به او منتهی می شوند، یا معلول به آن منسوب می گردد، پس بنا بر اول مفادش آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را نهایتی هست، پس وجود او را معلق به فایده و مصلحتی ساخته، مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم می شوند، و هر که او را چنین داند، پس وجودش را زائد بر ذات دانسته است، و این است معنی صاحب اجزاء دانستن، و هر که او را صاحب صفات

زائده داند، پس به چندین خدا قائل شده است، و ملحد در ذات حق گردیده است.

و بنا بر ثانی مراد آن خواهد بود که هر که وجود خدا را به غایتی منتها داند، پس اول واجب الوجود ندانسته و محتاج به علت دانسته است، و هر که او را محتاج به علت داند، پس وجودش را زائد بر ذات دانسته است، و به تعدد آلهه قائل شده است به بیانی که مذکور شد.

مترجم گوید: این احتمالات در این فقرات به خاطر این قاصر رسید که هیچ یک خالی از قصوری نیستند، و حق تعالی مراد معصوم علیه السلام را بهتر می داند. و در امالی شیخ مفید رحمه اللّه بجای این فقرات چنین است:

و من قال حتی م؟ فقد غیاه، و من غیاه فقد حواه، و من حواه فقد ألحد فیه:

یعنی هر که گوید تا کی خواهد بود؟ پس غایتی برای او قرار داده است، و هر که غایت برای او قرار دهد، پس حقیقت او را دانسته است، چنانچه حقایق ممکنات را می داند، پس ملحد شده است در ذات او.

و لا یتغیر اللّه بانغیار المخلوق، کما لا یتحد بتحدید المحدود:

متغیر نمی شود خدا به تغیر مخلوق او، چنانچه محدود نمی شود به سبب محدود گردانیدن اموری که حد و اندازه دارند.

مترجم گوید: دو وجه در حاصل معنا محتمل است:

أول: آن که تغییراتی که در مخلوقات بهم می رسد از وجود و عدم و سایر احوال ایشان باعث تغییر در صفات حقیقیه او نمی شوند، چنانچه ممکنات محدود به حدود را خلق کردن سبب آن نمی شود که او صاحب حدود گردد، مثل آن که حق تعالی علم دارد

به زید در وقتی که معدوم است که موجود خواهد شد، و چون موجود شد علم دارد که او موجود است و چون معدوم شد علم دارد که او موجود بود، و این تغییرات راجع به تغیر معلوم می شود، و در علم تغییری بهم نرسیده است، و در همه وقت وجود زائد را در وقت معین به یک وجه دانسته است.

و چون حق تعالی خارج از زمان است نسبت به او ماضی و حال و استقبال نمی باشد، لیس عند اللّه صباح و لا مساء، و همچنین در سایر متعلقات صفات کمالیه تغییر و تحدید در متعلق آنها باعث تغییر و تحدید در ذات مقدس او نمی گردد.

دوم: آن که مراد آن باشد که تغییرات مخلوقات او در او نمی باشد، و به تحدید محدودات متصف نمی گردد.

واحد لا بتأویل عدد:

یک است نه به تأویل عدد.

مترجم گوید: دو معنی احتمال دارد:

اول: آن که وحدت حق تعالی وحدت حقیقی است که هیچ گونه تکثر با او نیست، و وحدتهای دیگران با انواع تکثرات می باشد، مثل آن که می گویند انسان واحد، یعنی یک فرد از انسان است با آن که انواع تکثرات با او هست از اعضاء و اجزاء و اخلاط و روح و بدن و جنس و فصل و ذات و صفات و غیر ذلک.

دوم: آن که مراد آن باشد که او واحد است، یعنی یک و یگانه بمعنی یکمین، و این را وحدت عددی می گویند که دومی از جنس داشته باشد، زیرا که خدای یکم لازم دارد که خدای دیگر باشد که دوم او باشد.

چنانچه ابن بابویه رحمه اللّه و غیر او روایت کرده اند که در

روز جنگ جمل اعرابی به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین آیا می گوئی خدا واحد است؟ پس مردم متوجه اعرابی شدند و گفتند: ای اعرابی مگر در این وقت نمی بینی تشویش خاطر امیر المؤمنین را این چه وقت سؤال است؟

حضرت فرمود: بگذارید او را که آنچه اعرابی از ما می پرسد همان است که ما از لشگر دشمن طلب می کنیم، یعنی ما جنگ می کنیم که مردم را به راه حق در آوریم، اعرابی خود آمده است و از حق سؤال می کند.

پس فرمود: ای اعرابی گفتن خدا واحد است بر چهار قسم می باشد که دو قسم آنها بر خدا روا نیست، و دو قسم از برای خدا ثابت است. اما آن دو وجه که بر خدا روا نیست.

پس اول: آن است که کسی گوید خدا یکمین است و باب أعداد را خواهد، یعنی خواهد که او را با دیگری از صنف او به عدد در آورد، نمی بینی که خدا گفته است که کافر شدند آنان که گفتند خدا سیمین خدا است یعنی نصارا، پس چنانچه او را سیمین نمی توان گفت یکمین نیز نمی توان گفت.

دوم: آن است که بگوئی که او واحد است، چنانچه می گویند کسی را که او واحدی است از ناس، یعنی صنف او که هندی است یا حبشی نوعی است از جنس انسان، و این بر خدا روا نیست، زیرا که مستلزم تشبیه خدا است به غیر او، و خدا جلیل تر و بلندتر است از آن که شباهتی به غیر خود داشته باشد.

و اما آن دو وجه که ثابت اند در خدا:

اول: آن است که گویند خدا واحد است یعنی یگانه است در ذات و صفات، و شبیه و نظیر ندارد، چنانچه می گویند که فلان شخص

یگانه دهر است، و چنین است پروردگار ما.

دوم: آن است که گویند پروردگار ما احدی المعنی است، یعنی منقسم نمی شود نه در خارج به اجزای خارجیه یا ذات و صفات موجوده، و نه در عقل به اجزای عقلیه، و نه در وهم به اجزای وهمیه، و چنین است پروردگار ما. (۱)

ظاهر لا بتأویل المباشره:

بدان که ظاهر در اسمای حق به دو معنا در احادیث وارد شده است، یکی به معنی هویدا، و یکی به معنی غالب.

بنا بر اول معنی این فقره آن است که خدا ظاهر و هویدا است نه به آن که حسی مباشر آن شده باشد و به حسی در آمده باشد، بلکه به آیات و آثار و علامات هویدا گردیده است.

و بنا بر ثانی مراد آن است که غالب و مسلط است بر خلق به قدرت و استیلاء نه به آن که مباشر جسمی باشد، و بر بالای اجسام در آمده باشد.

متجل لا باستهلال رؤیه

تجلی به معنی جلوه کردن و ظاهر گردیدن است، یعنی جلوه کرده است برای خلق نه به آن که به روش ماه او را به چشم دیده باشند.

باطن لا بمزایله:

بدان که باطن به دو وجه تفسیر شده است.

اول: آن که پنهان است از عقول و عقلها، به کنه ذات و صفات او نمی رسند. پس معنی این فقره آن خواهد بود که پنهان است

۱- توحید شیخ صدوق ص ۸۳- ۸۴.

نه آن که به روش پنهان شدن مخلوق از مکانی زائل شده باشد و در مکان دیگر غایب شده باشد.

دوم: آن که عالم است به بواطن امور، پس مراد آن است که نه چنان است که در بواطن اشیاء داخل شده باشد تا به آنها عالم گردیده باشد.

مباین لا بمسافه:

جدا است از خلق نه به آن که میان او و ایشان مسافتی بوده باشد، بلکه بسبب کمال او و نقص مخلوقات مباین ایشان است در ذات و صفات.

قریب لا بمداناه:

نزدیک است به مخلوقات نه به نزدیکی جسمانی، بلکه از جهت علم و اطلاع بر ایشان و علیت و تربیت ایشان، و لطف و مرحمت با ایشان.

لطیف لا بتجسم:

بدان که در احادیث لطیف را در اسمای الهی به سه معنا اطلاق می کنند.

اول: لطافت به معنی مجرد و پنهان بودن از ادراک و احساس و در مخلوق که گویند جسمی را می گویند که غلیظ نباشد، و ایضا جسمی را می گویند که به دیده در نیاید یا مانع دیدن عقبش نباشد مانند آب و آبگینه.

دوم: آن که خالق خلقهای لطیف و نیکو است، چنانچه می گویند که فلان صانع لطیف است، یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو می سازد.

سوم: آن که صاحب لطف و شفقت و مرحمت نسبت به بندگان خود. و در این فقره معنی اول اظهر است، یعنی لطیف است نه به

معانی که در مخلوق می گویند که قوامش تنگ است یا چشمش کوچک است، و به این سبب به دیده در نمی آید، بلکه به این معنا که مجرد است و مرئی نمی شود، و عقلها به او احاطه نمی کند.

و معنی دوم نیز محتمل است که مراد آن باشد که آفریدن او صنعتهای لطیف را نه به مزاولت اعضا و جوارح است که مستلزم جسمیت او باشد، بلکه تعلق اراده کامله اش همه چیز موجود می شوند، و معنی سوم نیز محتمل است اما بعید است.

موجود لا بعد عدم:

موجود است نه به آن که بعد از نبودن موجود شده باشد، بلکه ازلی است و عدم بر او روا نبوده و نیست.

فاعل لا باضطرار:

کننده است هرچه را خواهد نه از روی اضطرار و جبر، چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل موجب می دانند و مختار نمی دانند.

و در نهج البلاغه چنین است «لا باضطراب آله» یعنی کننده است نه به حرکت در آوردن آلتی.

مقدر لا بجول فکره:

تقدیر کننده است امور را نه به جولان در آوردن فکر، چنانچه مخلوقین در تدبیر امور محتاج اند به حرکت در آوردن فکر خود و تدبر و تأمل کردن در آنها.

مدبر لا بحرکه:

تدبیر کننده است اشیا را نه به حرکت فکری یا به حرکت بدنی.

مرید لا بهمامه:

اراده کننده است بدون تردد و اهتمام و عزمی.

شاء لا بهمه:

خواهنـده است بی آن که عزمی و قصدی او را حادث شود، بلکه مشـیت و اراده اش عین علم به اصـلح است، چنانچه متکلمان می گویند و آن عین ذات است، و آن از صفات فعل است، چنانچه از احادیث ظاهر می شود.

مدرک لا بمجسه:

ادراک کننده است نه به دست مالیدن و لمس کردن.

سمیع لا بآله:

شنوا است نه به آلتی و جزوی.

بصیر لا باداه:

بینا است نه به اداتی و عضوی.

لا تصحبه الاوقات:

مصاحب او نبود وقتها و زمانها، یعنی زمانی نیست، یا آن که زمانها حادث اند و او قدیم است.

و لا تضمنه الاماکن:

و او را فرا نگرفته است مکانها.

و لا تاخذه السنات:

و او را نمی گیرد خوابها، و سـنه پینه گی را می گوینـد که مقـدمه خواب است، یعنی ضـعیف او را نمی باشـد چه جای خواب گران.

و لا تحده الصفات:

و اندازه نمی کند او را صفات، یعنی توصیفات خلق به کنه ذات و صفات او نمی رسد، یا آن که صاحب صفات زائده نیست.

و لا تفيده الادوات:

و فايـده و نفع نمی بخشـد او را آلتها. و در بعضـی نسـخ «و لا تقيـده» وارد شـده است، يعنی كارهای او مقيد و مقصور بر آلت نيست.

و در خطبه حضـرت أمير المؤمنين عليه السـلام چنين است «و لاـ ترفـده الاـدوات» يعنی اعـانت نمی كنـد او را ادوات و اعضا و جوارح و آلات.

سبق الاوقات كونه، و العدم وجوده، و الابتداء أزله:

پيشی گرفته بر وقتها بودن او، و بر عدم وجود او، و بر ابتداء ازليت او. در اين فقرات چند وجه محتمل است.

اول: آن كه مراد سـبقت معنوی باشد به معنی غلبه، يعنی وجودش غالب گرديده است بر زمانها كه مقيد به زمان نشده است، و بر عدم كه هيچ گونه عدم و نيستی در ذات مقدسـش راه نيافته، و ازليتش غالب گرديده بر ابتدا داشـتن كه ابتدا در وجود او و در صفات كماليه او متصور نيست.

دوم: آن كه مراد سـبقت به عليت باشـد، و مراد از عـدم، عدم ممكنات باشد، و همچنين ابتداء ابتدای آنها باشد، يعنی وجود او علت وجودها و عدمها گرديده است، و ازليت او علت ابتداها گرديده، و در وجه بعضی مناقشات هست.

سوم: آن كه سـبقت به حسب زمـان و همی و تقـديری باشـد، يعنی وجود او پيش از زمانها بوده، و پيش از عـدمهای متصل به وجود موجودات ديگر بوده، و ازليت او پيش از ابتداها بوده.

بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له:

به آفريـدن او مشاعر و حواس مدركه را دانسـته شد كه او را مشـعری و قوتی كه به آن ادراك و احساس نمايد نيست، بلكه به ذات

عالم است به جمیع معلومات. و اثبات این مقدمه به چند وجه ممکن است:

اول: آن که حق تعالی متصف به مخلوق خود نمی تواند بود چنانچه گذشت.

دوم: آن که مراد آن باشد که ما چون بعد از افاضه حق تعالی مشاعر را بر ما، دانستیم که ما در ادراک محتاجیم به این مشاعر، دانستیم که خدا منزه است از مشاعر، زیرا که اگر او را مشاعر باشد مثل ما محتاج خواهد بود.

سوم: آن که چون عقل می داند که می باید جاعل و مجعول در صفات مباین یک دیگر باشند به افاضه مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعر ندارد

چهارم: آن که چون مشاعر به ما داد و دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم، پس دانستیم که حق تعالی را مشاعر نیست، و اگر نه ناقص خواهد بود به ذات خود و در کمال خود محتاج به غیر خود خواهد بود، و این بر واجب الوجود محال است، وجوه دیگر مذکور است که این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد.

و بتجهیزه الجواهر عرف أن لا جوهر له:

و به آفریدن او جوهرها را دانسته شد که او را جوهری نیست، یعنی او از جنس حقایق ممکنه نیست، و اگر نه مثل اینها محتاج به علت می بود.

و بمضادته بین الاشیاء عرف أن لا ضد له:

و به ضدیتی که او در میان اشیاء انداخته است دانسته شده که ضدی نیست او را.

بدان که مراد به ضد یا معنی مصطلح است، یعنی دو امر وجودی که در یک زمان در یک محل جمع نتوانند شد، مانند سیاهی و سفیدی،

و صورت آتشی و صورت آبی، یا معنی عرفی است که کسی در قوت کسی است او را ضد او می گویند.

بنا بر معنی اول چند وجه تقریر می توان کرد:

اول: آن که چون اضداد را آفرید و آنها را دیدیم که محتاج اند به محلهای خود، دانستیم که او را ضد نیست، و اگر نه محتاج به محل خواهد بود، و احتیاج دلیل امکان است.

دوم: آن که چون دیدیم که دو ضد هر یک منع وجود دیگری می کند و او را بر طرف می کند، پس دانستیم که واجب الوجود منزه است از آن.

سوم: آن که عقل می یابد که میان خالق و مخلوق ضدیت نمی باشد.

چهارم: آن که چون خالق می باید که منزه از صفات مخلوقات باشد، پس مضاده اینها دلیل است بر آن که بر او نیست.

و بنا بر معنی دوم ظاهر است، زیرا که چیزی که مساوی او باشد در قوت مثل او باید واجب الوجود باشد، پس تعدد واجب لازم آید، یا آن که هیچ یک نمی توانند که صانع عالم باشند.

و بمقارنته بین الامور عرف أن لا قرین له:

و به قرین کردن او بعضی از امور را به بعضی دانسته شد که قرینی نیست او را، مانند مقارنت عرض یا محل خود، و متمکن به امکان خود، و لوازم با ملزومات خود، و چون دیدیم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتیاج است، دانستیم که هیچ چیز مقارن او نیست.

ضاد النور بالظلمه، و الجلایه بالبهم، و الجسوء بالبلل، و الصرد بالحرور.

ضد گردانیده است نور و روشنی را با ظلمت و تاریکی، و واضح

بودن را مبهم بودن، و خشکی و صلابت را باتری، و سرما را با گرما

مؤلف بین متعادیاتها، مفرق بین متدانیاتها، داله بتفریقها علی مفرقها، و بتألیفها علی مؤلفها، ذلک قوله عز و جل «و من کل شی ء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون».

تألیف کننده است میان آنها که با یک دیگر دشمنی دارند، جدائی افکنده است میان آنها که با یک دیگر دشمنی دارند، جدائی افکنده است میان آنها که نزدیک یک دیگرند، دلالت کننده است به جدا کردن اینها بر آن که جدا کننده دارند، و به الفت دادن اینها بر آن که الفت دهنده دارند، این است معنی گفته خدا جلیل عزیز از هر چیز آفریدیم دو جفت یا دو نوع شاید شما تذکر نمائید.

مترجم گوید: توضیح این فقرات و افیات موقوف بر بیان چند فایده است:

اول: در بیان معنی تألیف و تفریق. بدان که حق تعالی چنانچه میان اشیاء مضادت و مباینت ذاتی و عرضی افکنده است به قدرت کامله خود، میان ایشان الفت و آمیزش نیز داده است، چنانچه آتش و آب و هوا و خاک را ضد یک دیگر گردانیده، و هر یک را به صفتی ضد صفت دیگری مخصوص گردانیده است، و همچنین میان اینها در موالید الفت داده است، و حیوانات و نباتات و معادن را از اینها آفریده، و همه را با یک دیگر متفق گردانیده.

و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا باشند متخالف در کیفیات آفریده، همه را در بدن حیوانات الفت داده است، و هر یک را با نهایت الفتی که با جنس خود دارند از جنس خود جدا کرده، چنانچه آتش را بگذارند بالا می رود و میل به کره خود می کند، و آب را اگر قاسری نباشد میل به گل خود یا به مرکز می کند.

و همچنین سایر عناصر همه را از امکنه طبیعیه و اجناس و انواع خود جدا کرده و در ابدان موالید جمع کرده، و کیفیات حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که با هم نهایت تضاد دارند با هم جمع کرده، و از ایشان مزاج موافق آن نوع به عمل آورده، و باز هر وقت که مصلحت داند همه را از هم می پاشد و از یک دیگر جدا می کند.

و روح و بدن را با نهایت مباینت با یک دیگر الفت داده، و هر وقت که خواهد جدا می کند، و دلهای متباین و طینتهای متخالف را به اعتبار احتیاجی که در میان ایشان انداخته با یک دیگر الفت داده، و گاه عداوت را با الفت بدل می کند، و گاه الفت را به عداوت منتهی می گرداند، و در این مقام سخن بسیار است، و به همین اکتفا می نمائیم.

دوم: در بیان آن که اینها دلالت دارند بر صانعی که این تألیفات و تفریقات به او منسوب است، و وجهش ظاهر است، زیرا که هر گاه این تألیف و تفریق مخالف مقتضای طبع آنها باشد البته قاسری باید که اقوا از آنها باشد، و آنها را قسر بر افتراق و ایتلاف کند، و چون از این افتراق و ایتلاف عالمی منتظم گردیده که نزد عقل سلیم از آن بهتر و نیکوتر متصور نیست باید که قاسر و جبر کننده اینها در نهایت علم و قدرت و حکمت باشد، و مانند و شبیه آنها نباشد.

سوم: در بیان تأویل آیه کریمه و مناسبت انسب است به این مقام.

بدان که بعضی از محققان آیه را چنین تفسیر کرده اند که حق تعالی هر جنسی از مخلوقات را دو نوع متقابل آفریده است، مانند مرد و زن، و نر و ماده، و سیاهی و سفیدی، و آسمان و زمین،

و روشنائی و تاریکی، و شب و روز، و گرم و سرد، و تر و خشک، و آفتاب و ماه، و کوکب ثابت و سیار، و کوه و صحرا، و خشکی و دریا، و زمستان و تابستان، و جن و انس، و علم و جهل، و شجاعت و جبن، و جود و بخل، و ایمان و کفر، و سعادت و شقاوت، و شیرینی و تلخی، و صحت و بیماری، و پریشانی و توانگری، و خنده و گریه، و شادی و اندوه، و زندگی و مردن.

و همچنین است سایر اشیاء، پس چنین آفرید اشیا را تا شما متذکر شوید و بدانید که خداوند اینها و آفریننده اینها مثل نیست، و به اینها متصف نمی گردد، چنانچه گذشت، پس بنا بر این آیه کریمه استشهاد خواهد بود برای آن که اینها را ضد گردانیده تا بدانند که او ضد ندارد.

و وجه دیگر: آن است که استشهاد باشد برای آن که تألیف و تفریق دلالت بر مؤلف و مفرق می کنند و چنان تأویل کنند آیه را، حق تعالی از یک نوع جفت نر و ماده را آفرید و با هم الفت بخشید تا بدانید که جدا کردن آنها در صنف و متحد ساختن و الفت دادن در نوع کار خداوند حکیم علیم است.

وجه دیگر: آن است که بعضی آیه را چنان تأویل کرده اند که حق تعالی واحد من جمیع الوجوه است، و هر چه غیر او است جفت است، یعنی تعددی در او هست از جهت جنس و فصل، یا ماهیت و تشخیص، یا ذات و وجود، و این جفت بودن از شواهد امکان است و احتیاج به صانع دارد، و باز خالی از مناسبت نیست با کلام سابق.

ففرق بها بین قبل و بعد لیعلم أن لا قبل له و لا بعد:

پس جدائی افکند به سبب این مخلوقات میان پیش و پس تا

دانسته شود که او را پیش و پس نیست، یعنی بعضی را در زمان پیش از بعضی، و بعضی بعد از بعضی قرار داد، تا بدانند که او زمانی نیست، یا تا آن که بدانند که او ازلی است و ابدی است، و چیزی پیش از او و بعد از او نمی تواند بود.

و در کلینی کلمه «بها» نیست، پس معنیش چنان می شود که زمان را آفرید تا دانند که زمان مخلوق او است به او احاطه نمی کند و او زمانی نیست.

شاهده بغرائزها أن لا غریزه لمغرزها:

گواهی دهنده اند به طبیعتهای خود که طبیعت نیست آن کسی را که ایشان را صاحب طبیعت کرده است، و مراد به طبیعت ماهیات و حقایق انواع ممکنات است.

داله بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها:

دلالت کننده اند به تفاوتها و اختلافها که در ایشان هست، که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده است.

مخبره بتوقیتها أن لا وقت لموقتها:

خبر دهنده اند به سبب آن که حق تعالی برای اول و آخر ایشان، وقتی قرار داده است به آن که وقتی نیست آن کسی را که ایشان موقت به اوقات گردانیده است. و چون توضیح این فقرات در ضمن شرح فقرات سابق گذشت اعاده نکردیم.

حجب بعضها عن بعض لیعلم ألا حجاب بینه و بینها من غیرها.

محجوب و پنهان گردانید بعضی را از بعضی به حجابهای جسمانی یا اعم از آن، تا بدانند که حجابی میان خدا و هر مخلوقی به غیر آن مخلوقی نیست، زیرا که چون به عقل خود یافتند که

پنهان بودن شخصی از شخصی به اعتبار جسمیت و مکان بودن و عجز و احتیاج هر دو است، پس بایـد بدانند که خدا به این روش محجوب نیست، و همه چیز نزد او هویدا است و مخلوق که او را ادراک نمی کند از نقص و عجز او است، و اگر نه حق تعالی از همه چیزها هویداتر است و همه چیز به او هویدا گردیده اند.

له معنی الربوبیه اذ لامربوب، و حقیقه الالهیه اذ لا مألوه، و معنی العالم و لا معلوم، و معنی الخالق و لا مخلوق، و تأویل السمع و لا مسموع.

برای او بود معنی ربوبیت و پروردگاری در وقتی که مخلوق و تربیت کرده شده نبود، و حقیقت الهیت و مستحق عبادت بودن در وقتی که عبادت کننده ای نبود و معنی عالم بودن در وقتی که معلومی موجود نبود، و معنی آفریننده بودن در وقتی که آفریده شده ای نبود، و تأویل سمع یعنی عالم به مسموعات بودن در وقتی که شنیده شده ای نبود.

حاصل آن است که هر چه از صفات کمالیه حق تعالی است قدیم است و عین ذات مقدس است، و صفات فعل اضافه ای چندند که آثار صفات کمالیه اند، مثل خالق بودن بالفعل که آن کمال نیست، آنچه کمال است قدرت بر خلق کردن است و آن قدیم است، و رازق بودن کمال ذاتی نیست، و قدرت بر رزق کمال است، و همچنین تربیت و حفظ و سایر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیه حقیقیه اند که آنها زائد بر ذات مقدس نیستند چنانچه می فرماید:

لیس مذ خلق استحق معنی الخالق، و لیس باحداثه البرایا استحق معنی البارئیه.

یعنی نه چنان است که از وقتی که آفرید خلائق را مستحق معنی خالق شده باشد، و نه آن که به حادث گردانیدن آفریده گان مستحق معنی آفریدن شده باشد.

کیف و لا تغیبه مذ، و لا تدنیه قد، و لا یحجبه لعل، و لا یوقته متی، و لا یشتمله حین، و لا یقارنه مع.

یعنی: و چگونه چنین باشد که بعد از وجود اشیاء مستحق این اسماء شده باشد، و حال آن که کلمه «مذ» که در لغت برای ابتدای زمان است سبب آن نمی شود که از او چیزی غایب شود، چنانچه در ممکنات که محصورند به زمان اگر در زمانی باشند پیش از آن زمان و بعد از آن زمان است، غایب است از ایشان، و حق تعالی جمیع اشیاء با زمانهای ایشان نزد علم او در ازل حاضر بودند، یا آن که وجود او مخصوص بر ذاتی نیست تا آن که در زمانی از خلق غایب گردد.

باز فرمود: چون حق تعالی زمانی نیست کلمه «قد» که در لغت برای نزدیک گردانیدن ماضی است به حال او را به چیزی نزدیک نمی گرداند، یا آن که چون کلمه قد برای تحقیق است و در علم او شدت و ضعف نمی باشد، پس قد چیزی را به علم او نزدیک نمی گرداند.

پس فرمود: لعل در لغت به معنی شاید است، و برای امید وقوع امر است در زمان آینده، او را از چیزی محجوب نمی گرداند، یعنی در علم خدا لعل و شاید نمی باشد، برای آن که هیچ چیز از علم او غایب نیست.

پس فرمود: مخصوص به وقتی نیست تا توان گفت متی، یعنی کی بهم رسید؟ و کی عالم شد؟ و کی قادر شد؟ پس فرمود: و فرا نمی گیرد مع که در لغت دلالت بر مقارنت می کند، یعنی نمی توان گفت که چیزی با او هست یا بوده است یا خواهد بود در زمان یا در مکان یا در محل، یا آن که نمی توان گفت: چیزی که همیشه با او بوده است.

و تفریع این فقرات بر عدم اختصاص اسماء به حق تعالی بعد از حدوث اشیاء شاید از آن جهت باشد که کسی که صاحب این تقدس و کمال باشد نقص بر او روا نیست، و حدوث صفات کمالیه مستلزم نقص ذات است قبل از حدوث اسماء، بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه گذشت.

و در امالی شیخ مفید و احتجاج و کیف نیست، پس احتیاج به این تکلف نیست و ظاهرتر است.

انما تحد الادوات أنفسها، و تشیر الاله الی نظائرها، و فی الاشیاء یوجد أفعالها.

تحدید نمی کنند ادوات مگر نفسهای خود را، و اشاره می کند آلت به سوی نظائر و اشباه خود، و در اشیای ممکنه یافت می شود کرده ها و آثار این ادوات نه در حق تعالی.

مترجم گوید: مراد از ادوات و آلت اعضا و جوارح است، پس مراد به نفسهای آنها انواع و اشباه خواهد بود، یعنی آلات جسمانی تحدید امثال خود از جسمانیات می توانند کرد، و اشاره به اشباه خود می توانند نمود. و محتمل است که مراد به ادوات صاحبان ادوات بوده باشد، و ممکن است که مراد به ادوات و آلات آن حروف و اسمائی باشد که در پیش اطلاق آنها را بر حق تعالی نفی کرد.

پس این فقرات دلیلی برای آن فقرات خواهند بود.

و منعتها مذ القدمه، و حملتها قد الازلیه.

یعنی: منع کرده است آلات و اعضا و قوا را یا اشیاء را از قدیم بودن آن که مذ که برای ابتدای زمان است بر آنها اطلاق می کنند، و منع کرده است اعضا و قوا را یا اشیاء را از ازلی بودن اطلاق کلمه قد بر آنها که دلالت بر قرب زمان ماضی به حال می کند، چنانچه بیان آن در فقرات سابقه گذشت.

لو لا الكلمه افترقت، فدلت على مفرقها، و تباينت فأعربت عن مباينها، لما تجلى صانعها للعقول.

اگر نه این بود که کلمه ها جدا شد، پس دلالت کردند بر جدا کننده آنها و مباینت بهم رسانیدند، پس ظاهر گردانیدند کسی که مباینت میان ایشان افکنده، یا مباین ایشان گردانیده، هر آینه ظاهر نمی شد صانع آنها برای عقول.

مترجم گوید: این فقرات را به چند وجه توجیه می توان کرد:

اول: آن که مراد از کلمه لغتهای مختلفه و اصوات متنوعه خلق باشد، زیرا که این از قدرتهای عظیم حق تعالی است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدائی به صدائی دیگر شبیه نیست، و هر یک را به لغت خاصی مخصوص ساخته است، چنانچه در قرآن مجید می فرماید «و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم» (۱).

یعنی: و از آیات و علامات وجود و عظمت و قدرت و حکمت خدا است اختلاف زبانهای شما، و چنانچه اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع می کند مباینت و تضاد اینها دلالت می کند بر آن که حق تعالی منزه است از مشابهت اینها به وجهی چند که سابقا مذکور شد.

دوم: آن که مراد از اختلاف کلمه اختلاف رأیها و عزمها باشد، چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عرفت اللّه بفسخ العزائم، یعنی خدا را شناختم به فسخ کردن عزمها، یعنی بسیار عزمی کردم و خدا عزم مرا متبدل گردانید یا میسر نگردانید، پس دانستم که مدبری هست که قدرت بر فسخ عزائم من دارد.

سوم: آن که مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا مراد باشد از این جهت که دلالت دارند بر وجود و قدرت و علم و حکمت تعالی،

۱- سوره روم: ۲۲.

لیکن از لفظ بعید است.

و بها احتجب عن الرؤیه و الیها تحاکم الاوهام.

یعنی: به عقلها محجوب شده است از دیدن، یعنی عقل حکم می کند که دیدنی نیست و به سوی عقل محاکمه می کنند، وهمها یعنی اختلافاتی که در میان اوهام و مدرکات بشود عقل حکم می کند میان ایشان و حق و باطل آنها را جدا می کند.

و فیها أثبت غیره.

محتمل است که ضمیر به عقلها راجع باشد، پس دو وجه محتمل است:

اول: آن که آنچه در عقلها ثابت می شود و حاصل می شود غیر حقیقت حق تعالی است، و کنه ذات او به عقل در نمی آید.

دوم: آن که غیر مصدر باشد، یعنی به عقل اثبات می شود که حق تعالی مغایر ممکنات است و مشابه ایشان نیست، و محتمل است که ضمیر راجع به وهمها باشد، یعنی وهمها اثبات غیر خدا می کنند، و اگر نه عقل حکم می کند که خداوند عالم بجز یکی نیست.

و منها انیط الدلیل.

در این فقره نیز محتمل است که ضمیر راجع به عقلها باشد، یعنی: به عقلها استنباط دلیل می توان نمود بر امور، و ممکن است که راجع به وهمها باشد، یعنی به توسط وهمها استنباط می کند عقل دلیل بر اشیا را.

و بها عرفها الاقرار.

در این فقره نیز هر دو احتمال جاری است، یعنی به عقلها حق تعالی شناسانید عقلها را اقرار به وجود و کمالات خود یا به وهمها شناسانید عقلها را که او از جنس وهمها و مدرکات آنها نیست.

بالعقول یعتقد التصدیق باللّه.

به عقول اعتقاد کرده می شود یا محکم می شود تصدیق به خدا.

و بالاقرار یکمل الایمان به.

و به اقرار کردن کامل می شود ایمان به خدا، زیرا که اعتقاد بدون اقرار ظاهر فایده نمی بخشد.

لا دیانه الا بعد معرفه.

دین دار بودن یا عبادت کردن نمی باشد مگر بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه هدی و آنچه ایشان بیان کرده اند از اصول عقائد یا اعم از معرفت اصول و فروع.

و لا معرفه الا باخلاص.

و معرفت نمی باشد مگر با خالص گردانیدن از شکوک و شبهات و اعتقادات باطله.

و لا اخلاص مع التشبیه.

و خالص گردانیدن معرفت نمی باشد با شبیه دانستن خدا به ممکنات.

و لا نفی مع اثبات، الصفات للتشبیه.

و نفی نکرده است تشبیه خدا را به خلق کسی که اثبات صفات زائده از برای او کرده است. و در بعضی از نسخ «للتنبیه» است، پس محتمل است که مراد آن باشد که کسی اثبات صفات کنه برای تنبیه مردم بر صفات او و نفی کنه صفات خلق از او کنه نفی صفات او نکرده است، پس اشاره خواهد بود به آنچه گفتیم که باید حق تعالی را از حد تعطیل و حد تشبیه برد و بدر آورد.

فکل ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه.

پس هر چه در خلق است از صفات حقیقت آن صفت در خالق او نیست.

و کل ما تمکن فیه یمتنع فی صانعه.

و هر چه ممکن است یا متمکن و ثابت است در مخلوق ممتنع است آن در صانع.

و لا تجری علیه الحرکه و السکون.

جاری نمی شود بر او حرکت کردن و ساکن شدن. پس به چند وجه حضرت استدلال فرمود بر نفی حرکت و سکون از ذات مقدس قادر بی چون، اول به آن که:

کیف یجری علیه ماهو اجراه، و یعود فیه ما هو ابتدأه.

یعنی: چگونه جاری شود بر او آنچه او جاری گردانیده است بر غیر خود، و چگونه برگردد در او آنچه خود ابتدا کرده است و آفریده است.

و وجه استدلال یا آن است که گذشت، که اتصاف حق تعالی به خلق خود، و کامل گردیدن به آفریده خود محال است. یا به آن که اگر اینها در او باشند منفک از حوادث نخواهد بود، و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است. یا آن که اگر بدون این صفت کامل است، پس حدوث این صفت نقص خواهد بود، و اگر به این صفت کامل می شود پس در ذات خود ناقص است، و نقص بر او محال است به اجماع عقول. دلیل دوم: آن است که:

اذا لتفاوتت ذاته.

یعنی اگر محل حرکت و سکون باشد، پس تفاوت در ذات او بهم می رسد، و محل حوادث و تغیرات خواهد بود، و اینها مستلزم تغیر ذات اند، و تغیر ذات منافی وجوب وجود است. دلیل سوم: آن است که:

و لتجزأ کنهه.

یعنی: و هر آینه صاحب اجزاء خواهد بود کنه ذات مقدس او، یا به اعتبار آن که این دو صفت از لوازم اجسام اند، یا به اعتبار

آن که حرکت لازم دارد که در آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد، یا به اعتبار آن که ممکنات شریک خواهد بود در حقیقت، و مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز خواهد بود.

و لا متنع من الازل معناه، و لما کان للباری ء معنی غیر المبروء.

و هر گاه مستکمل به خلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد و کنه او صاحب اجزاء باشد، هر آینه امتناع خواهد کرد از ازلی بودن معنی او، و هر آینه برای آفریننده معنی به غیر آفریده شده نخواهد بود.

و لو حد له وراء اذا حد له أمام.

و اگر حد کرده شود برای او عقبی و پسی هر آینه حد کرده خواهد شد برای او پیشی، پس در هر دو جزء در او متوهم خواهد شد و مرکب خواهد بود.

و التمس له التمام اذا لزمه النقصان.

و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن، پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن، و این اشاره است به آنچه سابقا بیان شد که نمی تواند بود که حق تعالی به غیر ذات مقدس خود به چیزی کامل شود، زیرا که اگر به غیر خود کامل شود در حد ذات خود ناقص خواهد بود و به اجماع عقول نقص بر او روا نیست، و ایضا در کمال به غیر خود محتاج خواهد بود، و هر محتاج ممکن است.

کیف یستحق الازل من لا یمتنع من الحدث.

چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمی تواند بود، و محتمل است که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمی تواند بود.

و کیف ینشی ء الاشیاء من لا یمتنع من الانشاء.

و چگونه انشا کند و از عدم به وجود آورد اشیا را کسی که امتناع نکند از آفریده شدن، محتمل است که مراد کل اشیا باشد، یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمی تواند بود. و محتمل است که مراد آن باشد که از عدم به وجود آوردن مخصوص حق تعالی است، و کسی که احتمال معلول بودن در او رود خالق و آفریننده چیزی نمی تواند بود.

و اذا لقامت فیه آیه المصنوع، و لتحول دلیلا بعد ما کان مدلولا علیه.

این فقرات دلیل فقرات سابقه اند، یعنی: هرگاه حق تعالی محل حوادث و تغیرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر آینه قائم خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و آفریده بودن، و هر آینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد گردید بعد از آن او را مدلول علیه می دانستند، و سایر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد بود.

لیس فی محال القول حجه، و لا فی المسأله عنه جواب، و لا فی معناه له تعظیم، و لا فی ابانته عن الخلق ضیم، الا بامتناع الازلی أن یثنی، و ما لا بدأ له أن یبدأ.

یعنی: نیست در این قول محال یعنی اثبات حوادث و متغیرات از برای حق تعالی حجتی، و نه در سؤال کردن از این مسأله جوابی، چون بدیهی است که باطل است، و نیست در اثبات کردن معنای اینها از برای حق تعالی تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد، و نیست در جدا کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث و متغیرات ضیمی یعنی ظلمی مگر به آن که امتناع می کند ازلی از دو تا بودن و دو قدیم نمی باشد، و امتناع می کند چیزی که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا داشتن.

و حاصـل این فقرات آن است که اثبـات صـفات زائـده و متغیره، چون بر حق تعالی محال است حجتی بر اثبات آن اقامت نمی توان کرد، و کسـی که از آن کند مسـتحق جواب نیست، و چون بعضـی گمان می کنند که همچنان که گوش نداشتن و چشم نداشتن و دست و پا نداشتن در ما نقص است، پس باید که خدا نیز هر چه در ما کمال است او داشته باشد.

حضـرت رد بر ایشـان فرموده که اینهـا سـبب امکان و عجز ما در کمال شـده است، چون در علم و قـدرت محتاجیم به اینها، و کسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او باشد، بودن اینها در او نقص است، و نبودن اینها در او کمال است.

و در آخر بیـان فرمود که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خـدا و نه بر مخلوقات، یا آن که مباین شـدن خـدا از مخلوقـات خود نه از راه ترفع و تکبر است که ظلمی باشـد، بلکه سـببش آن است که دو قـدیم و دو ازلی محـال است، و اگر حق تعالی صاحب صـفات زائـده و اجزا و اعضا باشـد چنـدین قدیم ثابت می شود، و این صـفات اگر معلول ذات حق باشند می باید که چیزی که وجودش ابتدائی نداشته باشد علت داشته باشد، و قدیم علت نمی دارد.

لاـ اله الاـ اللّٰه العلی العظیم، کـذب العـادلون بـالله و ضـلوا ضـلالا بعیـدا، و خسـروا خسـرانا مبینا، و صـلی اللّٰه علی محمـد و آله الطاهرین (۱)

نیست خداونـدی و معبودی بجز خداوندی که ذاتش از آن بلندتر است، که عقلها به آن تواند رسـید، و صـفاتش از آن بزرگ تر است که کنه آنها را ادراک توان نمود، دروغ گفتند آنها که غیر خدا را

۱- بحار الانوار ۴/ ۲۲۷- ۲۴۶.

با او عدیل گردانیدند در خداوندی و در استحقاق عبادت، و گمراه شدند گمراهی دور، و زیان کار شدند زیان کاری هویدا، و درود فرستد خدا بر محمد و آل طاهرین او.

در شرح این خطبه کتابها کافی نیست، و به اعتبار ضیق مجال به همین اکتفا شد، و بیان بعضی از دقایق و اسرار این خطبه و سایر خطبه ها که مضامین آنها مشارکتی با این خطبه دارد در کتاب بحار الانوار شده است، و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

ص: ۵۱

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۲- رساله ترجمه قصیده دعبل خزاعی

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الذى أكرمنا بولاء سيد المرسلين، محمد و أهل بيته الاقدسين الاكرمين، صلوات اللّه عليه و عليهم أجمعين، ما أظلت السماوات على الارضين، و لعنه اللّه على أعدائهم أبد الابدين.

اما بعد: فقير خاكسار خادم اخبار ائمه اخيار محمد باقر بن محمد تقى حشر هما اللّه مع مواليهما الاطهار، بر لوح عرض الساطين سلطنت عظما، و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا، مى نگارد كه چون در مجلس بهشت آئين، و محفل فلك تزيين نواب كامياب، فلك جناب مصطفوى نسب، مرتضوى حسب، حسينى لقب، شرع پرور، عدل گستر، ايمان مدار، احسان شعار، چشم و چراغ دودمان مصطفوى، نوباوه گلستان مرتضوى، گل هميشه بهار بوستان صفوى مشيد قواعد ملت و دين.

مؤسس لباس شريعت آباء طاهرين، شهريارى كه باز بلند پرواز همت، والانهمتش را با عقاب چرخ هم سرى است، رفيع قدرى كه شاهين سعادت قرين اقبال همايون فالش را با هماى سپهر و طائر زرين جناح مهر هواى سپهر برتر گشت زار آمال شيعيان از جداول انامل عطايش سيراب، و از صفير عندليب خوش الحان خامه عدالت

نگـارش انـدوه در زوایـای خـاطره هـا نایـاب، دره التاج افسـر کیانی، زینت بخش سـریر خاقانی، اطواق عبودیتش زینت اعناق، سروران جهان آرزوی ادراک سعادت خدمت با رفعتش مکنون خواطر خسروان دوران، سلطان نشان، تاج بخش کشورستان.

اعنی: سـلطان السـلاطین ظـل اللّه فی الارضـین، باسـط بسـاط الامن و الایمان، المتمثل لامر ان اللّه یأمر بالعـدل و الاحسان، فرع الشـجره الطیبه الاحمـدیه، غصن الـدوله العلیه العلویه، السـلطان ابن السـلاطین، و الخاقـان ابن الخواقین، المتشـرف باسم خامس اصـحاب الکساء و ثالث الائمه المصـطفین الشاه سلطان حسین، أعاذه اللّه تعالی من شر کل عین، و صفاه من کل شین و مین، و شد اطناب دولته باوتاد ظهور دوله خاتم الاوصیاء المرضیین صلوات اللّه علیهم أجمعین.

قصـیده غرائی تـائیه افصـح شـعرای عرب دعبـل بن علی خزاعی که به حسن عقیـده و مـذهب از اشـباه و امثال خود ممتاز، و به مداحی اهل بیت رسالت صلوات اللّه علیهم سرافراز بوده.

و آن قصـیده را در مـدح امـام همـام تمـام بضـعه حضـرت خیر الانام، وارث علوم اولین و آخرین، محیی آثار آباء طاهرین، نیر فلـک امـامت و خلافت، خورشـید سـپهر عصـمت و ولایت، صاحب معجزات باهره، غیاث عترت طاهره، ضامن جرائم شـیعیان، مصداق سـتدفن بضعه منی بخراسان، امام الجن و الانس، ثامن أئمه الهدی، أبی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین گفته اند و بر آن حضـرت خوانده، و مورد تحسـین آن جناب گردیده، و جوائز دنیوی و اخروی بهره مند شده.

و معجزات باهره از آن حضرت در این واقعه به ظهور آمده،

مـذکور شـده بود به بارگـاه مراحم شاهـانه نسـبت به کـافه عبـاد و بلاد، حکم اشـرف عز صـدور یافت که داعی و مخلص این دودمـان لازم التعظیم، قصـیده مـذکور را بـا احادیثی که در این باب به نظر قاصـر رسـیده به لغت فارسـی قریب به فهم ترجمه نماید، تا آن که کافه شـیعیان و عامه مؤمنان از برکات آنها بهره مند گردند، لهذا داعی اطاعه لامره الاعلی آنچه در این باب به نظر رسیده بود و در کتب معتبره یافته بود ترجمه نمود.

و ان شـاء اللّه در خـاطر فـاتر هست که ترجمه قصـیده فرزدق، و یکی از قصائـد سـید حمیری رحمه اللّه علیهما را که از قصائد مشـهوره مدایـح اهـل بیت علیهم السـلام است به آن ملحق گردانـد، که نفعش اعم و اتم بوده باشـد، و این رسـاله عجـاله را بر مقدمه و سه فصل و خاتمه مرتب گردانید، و من اللّه الاستعانه و هو حسبی و نعم الوکیل.

مقدمه در بیان نسب و برخی از احوال دعبل است

دعبل بکسر دال و سکون عین و کسر باء است، و ابو علی کنیت او بوده، و پسر علی بوده، و او پسر زرین بوده، و او پسر عثمان بوده، و او پسـر عبد الرحمن، و او پسـر عبد اللّه، و او پسـر بدیل پسر ورقا، و او از قبیله خزاعه بوده است، و بدیل بن ورقا جد او از صحابه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بوده.

و دعبـل از شـعرا و بلغـای مشـهور عرب است، و صـاحب دیوان و تصانیف مشـهوره است، و از شـیعیان خالص اهل بیت علیهم السلام،

و مداح حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است.

و علامه علیه الرحمه در کتاب خلاصه گفته است که دعبل خزاعی در میان اصحاب ما مشهور است، و حال او در کمال ایمان و علو منزلت و عظمت شأن معلوم است (۱).

و شیخ نجاشی نیز او را مدح بسیار کرده است، و تصانیف او را در فهرست خود ذکر کرده است، و سند خود را به او متصل کرده است (۲) و بعضی از احوال او بعد از این معلوم می شود.

فصل اول در بیان سندهای اخبار متعدده است که متعلق به قصیده دعبل است

بدان که اعاظم محدثین شیعه، مانند أبو جعفر محمد بن بابویه و شیخ طوسی و شیخ کشی، و علی بن عیسی اربلی رضوان اللّه علیهم، و جمعی از علمای سنیان، مانند ابن طلحه مالکی و غیر او، بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده اند.

چنان که ابن بابویه رحمه اللّه علیه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس در مرو به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند، بعد از آن که ولایت عهد مأمون ملعون را آن حضرت به جبر قبول فرموده بود، دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد، و ابراهیم قصیده دیگر خواند.

۱- رجال علامه ص ۷۰.

۲- رجال نجاشی ص ۱۶۱- ۱۶۲.

حضـرت بیست هزار درهم به ایشـان جـایزه شـفقت کرد، از دراهمی که به اسم مبـارک سامی آن حضـرت در آن زمان سـکه کرده بودنـد، که برابر دو هزار اشـرفی بوده است در آن زمان، و هر یک ده هزار درهم گرفتند، و دعبل دراهم خود را به شـهر قم آورد، و شیعیان قم از برای شرافت و برکت آن دراهم را که به نام نامی آن حضرت منور و مزین گردیده بود هر درهمی را به ده درهم خریدنـد که صد هزار درهم به دست او آمد، و ابراهیم آن زر را خرج می کرد و می بخشـید و قسـمت می کرد، و از برکت آن حضرت تمام نمی شد، تا آن که خرج کفن و دفن او نیز از آن مال خیر مآل شد (۱).

و أیضا ابن بابویه به سـند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت: من داخل مرو شدم و به خدمت حضـرت امام رضا صـلوات اللّه علیه رفتم و عرض کردم که قصـیده ای در مـدح شـما انشاء نموده ام به قسم بر خود لازم گردانیده ام که بر کسـی پیش از شما نخوانم. حضـرت فرمود: بخوان، پس به خدمت حضـرت عرض کرد به تفصـیلی که در ضمن ترجمه اشعار مذکور خواهد شد.

پس چون از خوانـدن قصـیده فارغ شـد، حضـرت برخواست و فرمود: از جای خود حرکت مکن و داخل حرم شدنـد، و بعد از ساعتی خادم آن حضـرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که به اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود و به او داد، و گفت: مولای من می فرماید که این زر را خرج کن.

دعبل گفت: به خدا سوگند که من برای این مطلب نیامده بودم، و قصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم، و صره زر را

۱- بحار الانوار ۴۹/ ۲۳۴ از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/ ۱۴۲.

پس فرستاد، و خلعتی از جامه های پوشیده آن حضرت استدعا نمود برای برکت و شرافت.

پس همان کیسه زر را با جبه خزی برای او فرستاد، و خادم گفت: حضرت می فرماید که این صره را بگیر که بعد از این محتاج به این زر خواهی شد و به ما بر مگردان پس دعبل صره و جبه را گرفت و برگشت، و از مرو با قافله روانه شد، و چون به میان قوهان رسیدند، جمعی از دزدان به قافله برخوردند، و جمیع اموال اهل قافله را گرفتند، و مردم قافله را همگی دست بر پشت بستند، و دعبل از آن جمله بود، و دزدان اموال قافله را متصرف شدند و شروع به قسمت کردند.

پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این حال بود خواند، و مضمونش این است که می بینم مال اهل بیت رسول صلی اللّٰه علیه و آله را در میان دیگران قسمت می شود، و دستهای ایشان از آن مال خالی است.

چون دعبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد که این که خواندی از کی است؟ گفت: از مردی از قبیله خزاعه است که او را دعبل بن علی می گویند. دعبل گفت: منم گوینده آن قصیده که این بیت از جمله آن است، چون آن مرد این سخن را شنید برجست و به نزد رئیس و سرگرده ایشان رفت، و او شیعه بود و بر سر تلی نماز می کرد، و این سخن را به او گفت.

چون سرگرده این سخن را شنید، خود آمد و نزد دعبل ایستاد، و گفت: توئی دعبل؟ گفت: بلی، او گفت: بخوان قصیده را، دعبل تمام قصیده را خواند، پس فرمود: دستهای دعبل و تمام اهل قافله را گشودند، و جمیع اموال ایشان را برای رعایت دعبل به

صاحبان رد کردند، و دعبل به سلامت روانه گردید و داخل قم شد.

چون شیعیان قم خبر دخول دعبل را شنیدند نزد او جمع شدند، و التماس کردند که قصیده خود را بر ایشان بخواند، دعبل گفت که همگی در مسجد جامع حاضر شوند، چون حاضر شدند، دعبل بر منبر بر آمد، و قصیده را بر ایشان خواند، و مردم قم او را به خلع فاخره و اموال و افره نوازش نمودند.

و چون اهل قم خبر جبه را شنیدند از او التماس کردند که جبه را به هزار دینار طلا به ایشان به فرو شد. او امتناع نمود، گفتند:

پس قدری از آن را به هزار دینار به فروش باز ابا کرد، و از قم بیرون رفت، چون به رستاق و دهات قم رسید، جمعی از جوانان و خردسالان عرب او را تعاقب نمودند و جبه را از وی گرفتند.

پس دعبل به قم عود فرمود، و التماس رد جبه از ایشان نمود، آن جوانان خود رأی التماس او را قبول نکردند، و سخن پیران و سرگردهای خود را در این باب نشنیدند، و گفتند: آرزوی جبه را از دل بدر کن که ممکن نیست پس دهیم، و لیکن به قیمت آن هزار اشرفی به تو می دهیم، و او قبول نمی کرد، چون نا امید گردید از پس دادن جبه از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبه متبرکه را به او بدهند، این را قبول کردند، و قدری از جبه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیه به او دادند.

و چون دعبل به وطن خود معاودت نمود، دید که دزدان جمیع آنچه در منزل او یافته اند غارت کرده اند، در این وقت آن صد دینار که حضرت به او عطا فرموده بود به شیعیان فروخت، و از برای برکت هر دیناری را به صد درهم کرده برابر قیمت سوقی بود از او خریدند، پس ده هزار درهم به دستش آمد، و در این وقت

سخن حضرت را به خاطر آورد که بر سبیل اعجاز به او فرمود که به زودی محتاج خواهی شد به این دینارها.

و دعبل کنیزی داشت که بسیار او را دوست می داشت، در او رمد عظیمی در هر دو چشم او بهم رسید، چون اطبا و کحالان چشمهای او را ملاحظه کردند گفتند: چشم راستش باطل شده، در آن تدبیری نمی توانیم کرد، و چشم چپ را شروع در معالجه می کنیم، و اهتمام می نمائیم و امید هست که به اصلاح آید.

دعبل از این واقعه بسیار غمگین شد و جزع بسیار کرد، تا آن که به خاطرش آمد که بقیه جبه مبارکه حضرت امام رضا علیه السلام با او هست، پناه به آن قطعه جبه برد و آن را برگرفت و بر دیده های آن جاریه می مالید، و قدری از آن جامه شریفه را در اول شب به عنوان عصابه بر دیده های جاریه بست، چون صبح شد به برکت جامه آن حضرت دیده های جاریه صحیح شده بود و بیناتر از حالت صحت گردیده بود (۱).

و شیخ طوسی علیه الرحمه در مجالس از علی برادر دعبل روایت کرده است که گفت: با برادر خود دعبل در سال صد و نود و هشتم از هجرت متوجه شهر طوس شدیم، و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم و تا آخر سال دویست از هجرت در خدمت آن حضرت ماندیم.

و حضرت پیراهن خز زردی خلعت به برادرم داد با انگشتر عقیقی، و کیسه ای از دراهم که به اسم شریف آن حضرت مزین بود، و فرمود: ای دعبل برو به شهر قم که در آنجا فوائد بسیار خواهی یافت، و فرمود: این پیراهن را خوب محافظت نما که من

۱- بحار الانوار ۴۹/ ۲۴۱ از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/ ۲۶۲- ۲۶۵.

هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز در این پیراهن کرده ام، و هزار ختم قرآن در این جامه کرده ام (۱).

و صاحب کشف الغمه از بعضی از مخالفان روایت کرده است که دعبل گفت: چون من این قصیده را گفتم به خراسان رفتم، و به خدمت حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم، و قصیده را بر آن حضرت عرض کردم تحسین نمودند، و فرمودند:

تا تو را امر نفرمایم بر دیگری مخوان.

چون خبر این قصیده به مأمون رسید مرا طلبید و امر کرد که این قصیده را بر او بخوانم، من انکار کردم، یکی از غلامان خود را به طلب حضرت امام علیه السلام فرستاد، چون تشریف آوردند به خدمت حضرت عرض کرد: من دعبل را امر کردم که قصیده خود را بخواند و انکار نمود.

حضرت فرمود: ای دعبل قصیده را بر خلیفه بخوان، من جمیع قصیده را خواندم، و مأمون تحسین بسیار نمود، و پنجاه هزار درهم به من کرم کرد، و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیک به آن مبلغ جایزه عطا فرمود.

پس من به آن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامه های بدن مبارک خود جامه ای به من کرم فرمائی که در وقت مردن کفن من باشد، حضرت فرمود: چنین کنیم، و بعد از آن پیراهنی به من بخشیدند که خود پوشیده بودند، و دستمال لطیفی نیز شفقت فرمودند، و گفتند: این را نیکو محافظت نما که به برکت آن از بلاها محفوظ خواهی ماند.

بعد از آن فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر مأمون بود صله

۱- بحار الانوار ۴۹/ ۲۳۸ ح ۷ از مجالس شیخ طوسی ۱/ ۳۷۰.

نیکو به من داد، و ریشه خراسانی زردی برای من فرستاد، و در روز بارانی با او می رفتم، بارانی و کلاه بارانی که هر دو از خز بود به من بخشید که هشتاد اشرفی به قیمت آنها به من دادند و من ندادم.

پس اراده معاودت به سوی عراق کردم، در اثنای راه جمعی از دزدان کرد بر سر راه آمدند، و آنچه همراه داشتیم همه را تالان (۱) کردند، پس ماندم در پیراهن کهنه و بدحالی تازه، و از میان آنچه از من بردند تأسف من بر پیراهن و دستمال شریف آن حضرت بود، و تفکر می نمودم در فرموده حضرت که تو به برکت اینها محفوظ خواهی ماند، چون شد که اینها را دزد برد.

ناگاه یکی از کردان حرامی بر من گذشت، و بر اسب زرد که ذوالریاستین به من بخشیده بود سوار بود، و آن بارانی را نیز در بر داشت، و چون به نزدیک من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود می کشید، و یک شعر از قصیده مرا خواند، من تعجب کردم که این کرد از دزدان چگونه توفیق تشیع یافته است.

و در این وقت طمع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را پس گیرم و گفتم: ای آقای من از کیست این قصیده؟ گفت: و ای بر تو، تو را با این چه کار است؟! گفتم: سببی دارد که خواهم گفت. آن کرد گفت: نسبت این قصیده به صاحبش از آن مشهورتر است که احتیاج به بیان داشته باشد. گفتم: او کیست؟ گفت: دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمد، خدا او را جزای خیر دهد. گفتم:

بخدا سوگند که منم دعبل، و این قصیده از من است. گفت: وای بر تو چه می گوئی؟ گفتم: امر از آن مشهورتر است که مخفی باشد.

۱- تالان به معنی تاراج کردن.

پس اهـل قافله را طلبیـد، و از ایشان معلوم کرد همگی شـهادت دادنـد که این دعبل است. چون بر او ظاهر شـد که منم دعبل، گفت:

از برای کرامت تو آنچه از این قافله گرفته اند پس دادم حتی خلالی که برده باشـند، پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قـافله گرفته است پس دهـد، و به برکت من جمیع اموال اهل قافله را رد کردنـد و تمام اموال مرا پس دادنـد، و به بدرقه همراه ما آمد تا ما را به مأمن رسانید، پس من و جمیع قافله محفوظ ماندیم به برکت پیراهن و دستمال آن حضرت (۱).

و صاحب عدد قویه روایت کرده است که اهل قم خلعت حضرت را از دعبل به سی هزار درهم می خریدند و او قبول نکرد، و چون بیرون رفت شـیعیان قم آن خلعت را از او دزدیدنـد، برگشت و به التمـاس بسـیار یـک آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن خود بگذارد، و سی هزار درهم را به او دادند، و دعبل آن قصیده را در جامه احرامی خود نوشت، و وصیت کرد که او را در آن جامه کفن کنند (۲).

و ابن بابویه رحمه اللّه از علی پسـر دعبل روایت کرده است، که چون هنگام وفات پـدرم شـد متغیر شـد و زبانش بنـد آمـد، و رویش سیاه شد، و چون این حالت را مشاهده کردم، شیطان مرا وسوسه کرد، و نزدیک شد که از مذهب او بر گردم، پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه های سـفید پوشیده بود، و کلاه سفیدی بر سر داشت. گفتم: ای پدر خدا با تو چه کرد؟

گفت: ای فرزند آنچه دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن

۱- بحار الانوار ۴۹/ ۲۴۲- ۲۴۳، از کشف الغمه ۳/ ۷۴- ۷۶.

۲- بحار الانوار ۴۹/ ۲۵۹- ۲۶۰، از عدد القویه ص ۲۹۲.

زبان من از آن بود که در دنیا شراب می خوردم، و پیوسته بر آن حالت شدیده بودم، تا آن که به خدمت حضرت رسالت پناه محمدی صلی اللّه علیه و آله رسیدم، و جامه های سفید در بر و کلاه نورانی سفید بر سر داشت، چون نظر مبارکش بر من افتاد، فرمود: تو دعبلی؟ گفتم: آری یا رسول اللّه. فرمود: بخوان از شعرها که در شأن اولاد من گفته ای؟ من این دو بیت را خواندم:

لا أضحک اللّه سن الدهر ان ضحکت یوما و آل أحمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم کأنهم قد جنوا ما لیس یغتفر

یعنی: خدا خندان نگرداند دندان روزگار را اگر به خندد و شادی کند، در روزی که آل پیغمبر صلی اللّه علیه و آله ستم دیده و مقهور گردیده اند از دشمنان، و ایشان را رانده اند، و از میان خانه های خود بیرون کرده اند گویا ایشان گناهی کرده اند که آمرزیده نمی شود.

چون این دو بیت را خواندم، حضرت مرا تحسین فرمود و شفاعت کرد مرا، و جامه هائی که در برداشت به من خلعت داد، و اینها جامه های آن حضرت است که در بر من است. (۱)

و أیضا روایت کرده است: که بر قبر دعبل این ابیات را که از جمله اشعار او است نقش کرده بودند:

أعد للّه یوم یلقاه دعبل أن لا اله الا هو

۱- بحار الانوار ۴۹/ ۲۴۱- ۲۴۲ از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/ ۲۶۶.

یقولها مخلصا عساه بهایرحمه فی القیامه اللّه

اللّه مولاه و الرسول و من بعدهما فالوصی مولاه

یعنی: مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید، دعبل آن که خدائی نیست به جز او، می گوید این کلمه را از روی اخلاص، شاید به این کلمه رحم کند در قیامت او را خدا، حق تعالی مولا و آقا و صاحب اختیار او است و رسول خدا، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن أبی طالب علیه السلام است مولای او است (۱).

و بدان که قصیده مزبوره اختلاف بسیار دارد، و در روایات بعضی بیشتر و بعضی کمتر روایت کرده اند، و آنچه متضمن مجموع روایات است ایراد می نماید، اول قصیده این است:

تجاوبن بالارنان و الزفرات نوائح عجم اللفظ و النطقات

چون میان شعرا متعارف است که در اول قصائد شعری چند مناسب مطلب در عشق و شوق، یا در سوز و گداز، یا در شکایت از روزگار می گویند، و بعد از آن بر سر مطلب می آیند، این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است.

ورنین صدای حزین است، و زفره آه درد آمیز است، و نوائح جمع نائحه است، یعنی زنان نوحه کننده، و کلام اعجم کلامی را می گویند که از آن معنی مفهوم نشود.

یعنی: جواب یک دیگر گفتند، و صدا بلند کردند، با ناله های سوزناک و آههای دردناک، نوحه کننده چند که لفظ و سخن ایشان

۱- بحار الانوار ۴۹/ ۲۴۹ از عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۶۷.

فهمیده نمی شد، مراد خوانندگی مرغان است که عشاق و ارباب اندوه را به وجد می آورند.

یخبرن بالانفاس عن سر أنفس اساری هوی ماض و آخر آت

یعنی: خبر می دادند به نفسهای خود از راز نهانی جانی چند، که اسیر عشق و هوا گردیده اند، بعضی عشاق گذشته اند و بعضی آینده.

فأصعدن أو أسعفن حتی تقوضت صفوف الدجی بالفجر منهزمات

یعنی: آن مرغان نوحه کننده گاه به جانب بالا، و گاه به جانب پستی پرواز کردند، تا آن که شکسته و پراکنده شدند، لشگرهای تاریکی شب از هجوم عساکر روشنائی صبح گریزندگان اند.

علی العرصات الخالیات من المها سلام شج صب علی العرصات

مها جمع مهات است، و مهات گاو کوهی است، و گاهی به اعتبار خوش چشمی و وحشی بودن تشبیه می کنند معشوق را به آن، و شاید اینجا این معنی مراد باشد، و شج به معنی حزین است، و صب به معنی مشتاق است.

یعنی: سلام باد بر آن عرصه های خالی از معشوق من، که در زمان سابق در آنجا بوده اند، سلام اندوهناکی که مشتاق است و محزون است بر خالی بودن آن عرصه ها از معشوق من.

فعهدی بها خضر المعاهد مألفا من العطرات البیض و الخفرات

یعنی: دیده ام و به خاطر دارم وقتی را که آن عرصه های معشوق من مکانها و تبعهای آنها سبز و خرم و محل الفت بود، به سبب دل ربایان خوشبویان سفید رویان، با نهایت شرم و حیا که در آن زمینها بودند.

لیالی یعدین الوصال علی القلی و تعدی تدانیننا علی العزبات

یعنی: آنچه به خاطر دارم در شبی چند بود که آن شبها با آن معشوقان یاری می کردند وصال محبوب را بر دشمنی و هجران، و یاری می کردند نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران.

و اذهن یلحظن العیون سوافرا و یسترن بالایدی علی الوجنات

یعنی: و در هنگامی که معشوقان از زیر چشم نظر می کردند به سوی دیده های نظاره، و تماشا کنندگان باروهای گشوده بی حجاب، و از روی حیا گونه های خود را می پوشانیدند به دستهای خود.

و اذ کل یوم لی بلحظی نشوه یبیت بها قلبی علی نشوات

یعنی: و در روزگاری که در هر روز آن به مشاهده جمال دلیران برای من نشأه بهم می رسید، که دلم شبهای بسیار بر آن نشأه بسر می آورد. و چون از تغزل فارغ شد بر سر مطلب آمد و گفت:

فکم حسرات هاجها بمحسر وقوفی یوم الجمع من عرفات

یعنی: پس چه حسرتها و اندوه ها که از برای من به هیجان آمد در وادی محسر، که منتهای منا است از جانب مشعر الحرام، به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در عرفات کردند، و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود و مغلوب دشمنان بود.

ألم تر للایام ماجر جورها علی الناس من نقض و طول شتات

یعنی: آیا نمی بینی روزگار را که جنایتها کرد، جور و ظلم آن بر مردم از بر هم زدن عهدها که در باب امامت ائمه علیهم السلام از ایشان گرفته شده بود، و به طول انجامید پراکندگی مردم و احوال ایشان.

و من دول المستهزئين و من غدا بهم طالبا للنور فی الظلمات

یعنی: و از دولتهای خلفای جور که به شرع و دین و ائمه مسلمانان سخریه و استهزا می نمایند، یا به خواهش نفس خود عمل می نمایند، و از گمراهی آن جماعت که طلب می نمایند به سبب متابعت آن خلیفه های ناحق، نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت.

فکیف و أنی بطالب زلفه الی اللّه بعد الصوم و الصلوات

سوی حب أبناء النبی و رهطه و بغض بنی الزرقاء و العبلات

یعنی: پس چگونه و کجا بهم می رسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد به سوی حق تعالی بعد از روزه و نمازها، به غیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او، و دشمنی فرزندان زن ازرق کبود چشم، و فرزندان امیه که ایشان را عبلات می گفتند.

و اول اشاره است به اولاد مروان ملعون که سالها در میان بنی امیه پادشاهی کردند به جور و ستم، زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود.

چنان چه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین علیه السلام و مروان ملعون نزاعی شد، حضرت به او گفت: ای پسر زن ازرق میشوم زناکار، که در بازار عکاز که از بازارهای مشهور عرب بود می نشست و مردم را دعوت می کرد به سوی خود که با او زنا کنند.

و دوم اشاره است به جمیع سلسله میشومه بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجره ملعونه نامیده است، و در مدت هزار ماه غصب خلافت ائمه حق کردند، و اول ایشان عثمان بود، و آخر ایشان مروان حمار، و بنی امیه از جمله ایشان بودند.

و هند و ما أدت سميه و ابنها أولوا الكفر فى الاسلام و الفجرات

يعنى: بغض و عداوت هند جگر خوار كه مادر معاويه بود، و آنچه حاصل و صادر شد از سميه و پسر او كه زياد باشد، و ايشان صاحبان كفر و فجورها بودند در اسلام.

بدان كه سميه مادر زياد از زناكاران مشهور بود، و به اين سبب پدر زياد ولد الزنا معلوم نبود، و او را زياد بن أبيه مى گفتند، يعنى زياد پسر پدرش، و چون زياد و معاويه در ولد الزنا بودن و عداوت حضرت امير المؤمنين عليه السلام با يك ديگر شريك بودند، معاويه زياد را به خود ملحق كرد و گفت: برادر او است، زيرا كه ابو سفيان شبى با مادر او زنا كرد، و زن شراب فروشى را آوردند كه بر اين معنى گواهى داد.

تا چنين نسبهاى كثيف نباشد آن اعمال قبيحه از كسى صادر نمى گردد. و عبيد اللّه پسر زياد نيز ولد الزنا بود، و به اين سبب جرأت بر قتل سيد الشهدا عليه السلام و جگر گوشه رسول خدا و ساير نفوس مقدسه و سفك دماء محترمه و اعمال شنيعه ديگر نمود لعنه اللّه عليهم أجمعين.

هم نقضوا عهد الكتاب و فرضه و محكمه بالزور و الشبهات

يعنى: ايشان نقض كردند و شكستند عهد و واجبى را كه در آيات محكمات واضحه الدلالات قرآن مجيد بر ايشان لازم شده بود، كه آن خلافت و امامت ائمه حق عليهم السلام است، و به بهتانها كه بر پيغمبر صلى اللّه عليه و آله بستند، و احاديث دروغ كه بر آن حضرت افترا كردند، و شبه هاى باطل واهى كه براى مردم ظاهر ساختند.

و لم تک الامحنه کشفتهم بدعوی ضلال من هن و هنات

یعنی: نبود غصب کردن آن ملاعین خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را با آن وضوح و ظهور مگر آن که کفران منافقان را ظاهر گردانید، و ایشان را رسوا کرد، به دعوای گمراهی که کردند، به سبب غرضهای باطل و نفاقهای پنهان، و کینه های دیرینه.

تراث بلاقربی و ملک بلاهدی و حکم بلاشوری بغیر هداه

یعنی: آن گمراهی میراثی بود که از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بردند بدون قرابت و خویشی، و پادشاهی و خلافتی بود که متصرف شدند بی هدایت، و دانائی و حکمی بود که در میان مسلمانان جاری ساختند بدون مشورت با هادیان و راهنمایان دین.

رزایا أرتنا خضره الافق حمره وردت أجاجا طعم کل فرات

یعنی: اینها مصیبتی چند است که نمود به ما سبزی افق آسمان را سرخی، و گردانید در کام ما مزه هر آب شیرین را شور و تلخ.

اشاره است به آنچه مشهور است میان عرب و عجم که کسی که غم و الم بر او غالب شد دنیا در نظر او تیره و متغیر می نماید، و در کام او لذتها ناگوار می شود.

و ممکن است اشاره باشد به احادیثی که وارد شده است که زیادتی سرخی افق مشرق و مغرب بعد از شهادت حضرت امام حسین بهم رسید، و چون غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام کردند آب آسمان بر طرف شد، و ابرها آب شور از دریاها بر می دارند، و در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام که حق به صاحبش بر می گردد آب شیرین از آسمان می بارد، و برکتهای زمین مضاعف می گردد.

و ما سهلت تلك المذاهب فيهم على الناس الا بيعه الفلتات

یعنی: و آسان نکرد این مذهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است بر مردم، مگر بیعت باطلی که بی تأمل و تدبر با ابو بکر کردنـد و به آن چسبیدند، و گفتند: ما بیعت بر هم نمی توانیم زد، و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند، و در نظر مردم مشتبه گردانیدند، با آن که در اول حال مهاجران و انصار بیعت نکردند، واحدی از بنی هاشم بیعت نکرد.

و چون منافقـان را به طمع اموال و منـاصب با خود یار کردنـد به جبر و عنف مردم را به بیعت می بردنـد و ریسـمانها در گردن ایشـان کرده می کشـیدند، و شمشـیرها بر بالای سـر ایشان بود که بیعت می کردنـد، و چنین خلافت و بیعتی را اجماع نامیـده، حجت خلافت خود ساختند.

و سـنیان در کتب خـود از عمر روایت کرده انـد که گفت: بیعت ابو بکر فلته بود، یعنی امری بود که بی تـدبر و تفکر به ناگـاه روی داد، خـدا مسـلمانان را از شـر آن نگـاه دارد، پس اگر بعـد از این کسـی خواهـد که چنین کاری بکنـد مگذاریـد و او را بکشید، و این شعر اشاره به آن است.

و سـببش آن بود که عمر برای خود می خواست خلافـت را، و با او تمهیـد کرده بود که من اول تکلیف خلافت به تو می کنم تو قبول مکن و به من برگردان، تـا مردم ما را بی غرض بداننـد، و به ظاهر ابو بکر قبول کرد، و چون عمر به او تکلیف کرد ابو بکر دست دراز کرد و به ناچـار عمر بـا او بیعت کرد، و تفصـیل این سـخنان ان شاء اللّه تعالی در کتاب حیات القلوب مـذکور خواهد شد.

و ما قیل أصحاب السقیفه جهره بدعوی تراث فی الضلال نتات

یعنی: نبود گفتار آنها که در سقیفه بنی ساعده گفتند به آواز بلند در وقتی که معارضه با انصار می کردند که دعوای میراث حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله کردند به سبب گمراهی، و گفتند:

ما خویشان آن حضرت ایم بلند مرتبه، یعنی آن سخن فایده به ایشان نمی بخشید.

و این اشاره است به آن که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در نظم و نثر فرمودند: که حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و احقیم به خلافت آن حضرت، همان حجت را من بر ایشان دارم که شما که از قبیله آن حضرتید دعوای احقیت می کنید، من که پسرعم و داماد اویم چون اولا واحق نباشم، قطع نظر از نص روز غدیر و غیر آن و افضل بودن.

و لو قلدوا الموصی الیه امورها لزمت بمأمون علی العثرات

یعنی: اگر امت بی شرم می گذاشتند امور خود را به آن کسی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله او را وصی خود گردانید، و سفارش امت را به او کرد، هر آینه چسبانیده بودند و تفویض کرده بودند به کسی که ایمن بودند از آن که او خطائی و لغزشی واقع شود، یعنی خلیفه بر حق علی بن أبی طالب علیه السلام است.

أخی خاتم الرسل المصفی من القذی و مفترس الابطال فی الغمرات

یعنی: آن مأمون برادر آخر پیغمبران بود، و پاکیزه بود از هر بدی که به خاطر خلد، و درنده شجاعان بود در جنگهای عظیم.

فان جحدوا کان الغدیر شهیده و بدر واحد شامخ الهضبات

یعنی: پس اگر انکار کنند خلافت و استحقاق امامت او را، نص

روز غدیر که در عالم مشهور است گواه او است، و جوانیهای او در جنگ بدر و احد که کوههای بلندوار شاهد استحقاق خلافت او است.

و آی من القرآن تتلی بفضله و ایثاره بالقوت فی اللزبات

یعنی: و گواهی می دهد بر خلافت او آیه چند از قرآن که مردم می خوانند، و دلالت می کند بر فضیلت او، و اختیار کردن مساکین را به قوت خود، در شدتها و تنگیها و قحطها. اشاره است به قصه نزول سوره کریمه هل أتی، و غیر آن از صدقات آن حضرت که عامه و خاصه روایت کرده اند.

و عز جلال أدرکته بسبقها مناقب کانت فیه مؤتنفات

یعنی: و بزرگواری خلافت، و عظمتی که در یافته است آن را به سبب سبقت گرفتن به سوی منقبتی چند که در آن حضرت بود، و دیگری پیش از او آنها را در نیافته بود.

مناقب لم تدرک بکید و لم تنل بشی ء سوی حد القنا الذربات

یعنی: آنچه مذکور شد منقبتی چند است که نمی توان یافت آنها را به مکر یا به مال، و نمی توان به آنها رسید به چیزی مگر به دم نیزه های تند برنده.

یعنی: از جمله منقبتهای آن حضرت شجاعت بی نهایت بود که اساس دین مبین به زور بازوی آن حضرت معجز نمای آن حضرت شد، و اکثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود.

نجی لجبریل الامین و أنتم عکوف علی العزی معا و منات

یعنی: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم راز جبرئیل امین

بود، زیرا که صدای وحی خدا که بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نازل می شد او می شنید، چنان چه خود فرموده، در وقتی که شما ملازمت می نمودید بر سجده کردن و پرستیدن عزا و منات هر دو، که بت بزرگ قریش بودند، و این خطاب با جمعی است که غصب خلافت آن حضرت کردند مانند أبو بکر و عمر.

بکیت لرسم الدار من عرفات و أذریت دمع العین بالعبرات

این مطلع دوم این قصیده است، یعنی: گریستم برای آثار خانه خراب آن پیغمبر، که ایشان را از آنجا دور کرده بودند، و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند در عرفات، و پاشیدم آب چشم خود را به گریه کردنها.

و بان عری صبری و هاجت صبابتی رسوم دیار قد عفت و عرات

یعنی: و بریده شد حلقهای صبر من، و به هیجان آمد شوق من، به سبب نشانه های منزلها و خانه ها که اثر آنها محو شده بود و چول و ناهموار شده بودند.

مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

یعنی: و آن خانه ها محل درس گفتن آیه چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می فرمودند، و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده اند آنها از تلاوت قرآن، چه جای تفسیر آن، و محل نزول وحی الهی بود، و اکنون عرصه های آن از عبادت و هدایت خالی و ویران و بیابان شده است.

لال رسول اللّه بالخیف من منی و بالبیت و التعریف و الجمرات

یعنی: آن خانه ها از آل رسول خدا بود صلوات اللّه علیهم در خیف یعنی مسجد منا، و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات منا.

دیار لعبد اللّه بالخیف من منی و للسید الداعی الی الصلوات

دیار علی و الحسین و جعفر و حمزه و السجاد ذی الثفنات

یعنی: خانه ها بود از عبد اللّه پدر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در خیف منا، و از سید و بزرگی که مردم را خواند به سوی نمازها، یعنی حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله، و خانه های علی ابن ابی طالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و حضرت امام زین العابدین علیهم السلام که بسیار سجده کننده بود، و از بسیاری سجود در پیشانی او پینه ها بهم رسیده بود، مانند پینه زانو و سینه شتر، و هر سال چندین مرتبه به مقراض می بریدند آن پینه ها را.

دیار لعبد اللّه و الفضل صنوه نجی رسول اللّه فی الخلوات

یعنی: و خانه ها از عبد اللّه پسر عموی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، و فضل برادر عبد اللّه که هم راز حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود در خلوتها. و ظاهرا دعبل در اینجا تقیه از مأمون کرده است که ار اولاد عباس بود.

و سبطی رسول اللّه و ابنی وصیه و وارث علم اللّه و الحسنات

یعنی: و خانه های دو فرزند زاده رسول خدا، و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و سایر نیکیها و کمالات.

منازل وحی اللّه ینزل بینها علی أحمد المذکور فی الصلوات

یعنی: آن خانه ها محل نزول وحی خدا بود که وحی نازل می شد در میان آنها بر احمد که مذکور می شود نام او در نمازها. و به روایت دیگر در پسینها و بامدادها.

منازل قوم یهتدی بهداهم فیؤمن منهم زله العثرات

یعنی: و آنها منزلهای قومی بودند که هدایت می یافتند مردم

به هدایت ایشان، و ایمن بودند از آن که از ایشان لغزشی واقع شود به سبب عصمت ایشان.

منازل جبریل الامین یحلها من اللّه بالتسلیم و البرکات

یعنی: آن دیار محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا، و حلول می کرد در آن خانه ها از جانب حق تعالی، سلام کردن و برکتها.

منازل وحی اللّه معدن علمه سبیل رشاد واضح الظرفات

یعنی: آن خانه ها بودند محل نزول وحی خدا، و معدن علم او، و راه صلاحی که راههای آن واضح و ظاهر است.

منازل کانت للصلاه و للتقی و للصوم و التطهیر و الحسنات

یعنی: منزلی چند که بودند برای نماز و پرهیزکاری، و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه، و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد.

منازل لاتیم یحل بربعها و لا ابن صهاک هاتک الحرمات

یعنی: منزلی چند بود که نزول نکرد در ساحت آنها ابو بکر که از قبیله تیم بود، و نه عمر که فرزند صهاک حبشیه زانیه بود، و هتک کننده حرمتهای اهل بیت رسالت علیهم السلام.

مترجم گوید: ممکن است که مراد به دیار و منزلها خانه آبادهای رفیع و منازل امامت و خلافت باشد، نه خانه های ظاهری، چنان که در آیه کریمه «فی بیوت أذن اللّه» گفته اند، و در کتاب حیات القلوب بیان کرده ام.

دیار عفاها جور کل منابذ و لم تعف للایام و السنوات

یعنی: خانه چند است که اثر آنها را بر طرف کرده است ستم

هر دشـمنی که در مقام محاربه باشـد، و علانیه عـداوت کند، و محو و خراب نشده است از گذشـتن روزها و سالهای بسـیار. و غرض آن است که بنـای دولت ایشـان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور ایام بر طرف شود، بلکه از جور ظالمان چنـد روزی پنهان شده است.

قفا نسأل الدار التی خف أهلها متی عهدها بالصوم و الصلوات

در میان عرب شایع است که خطاب عام را به صیغه تثنیه می کنند، وجهات آن را در بحار الانوار ذکر کرده ام.

یعنی: بایستیـد ای برادران تا سؤال کنیم از خانه ای که اهلش سـبک و کم شـده اند، چندگاه است که روزه و نمازها در آن بر طرف شده است.

غرض بیان آن است که سالهای بسیار است که از استیلای مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت علیهم السلام آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شـده است، و بدعتهای منافقان ظاهر گردیده است، و به عوض عبادت و ورع و تقوا شـرب خمر و لهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده است.

و أین الاولی شطت بهم غربه النوی أفانین فی الاقطار مفترقات

یعنی: و کجایند آنها که دور گردانید ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود، پراکنده در اطراف عالم، مانند شاخه هائی که پراکنده شوند.

هم أهل میراث النبی اذا اعتزوا و هم خیر سادات و خیر حماه

یعنی ایشان اند اهل میراث پیغمبر هر گاه نسب خود را بیان کنند، و ایشان اند بهترین سـروران و حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت.

اذا لم نناج اللّه فی صلواتنا بأسمائهم لم یقبل الصلوات

یعنی: هر گاه مناجات نکنیم با خدا در نمازهای خود به نامهای مبارک ایشان، خدا قبول نمی کند نمازهای ما را.

مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد لقد شرفوا بالفضل و البرکات

یعنی: بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند در پریشانیها و قحطیها در هر محلی، به تحقیق که شرف یافته اند فضیلت بر دیگران و به برکتها و رحمتها و نعمتها که از ایشان به مردم رسیده است.

و ما الناس الا غاصب و مکذب و مضطغن ذواحنه و تراث

یعنی: و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غصب کننده حق ایشان، یا تکذیب کننده، که ایشان را به دروغ نسبت دهند، یا کینه وری که عداوت ایشان را در دل دارد، و طلب کننده است خونها را که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما در راه دین ریخته اند.

اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبر و یوم حنین أسبلوا العبرات

یعنی: هر گاه بیاد می آورند کشته شده های جنگ بدر و جنگ خیبر و جنگ حنین را که بر دست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند، جاری می گردانند آب دیده های خود را. اما جنگ بدر و حنین برای آن که پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ بر دست آن حضرت کشته شدند. و اما جنگ خیبر به سبب آن که دیگران گریختند و فتح بر دست آن حضرت جاری شد.

و اگر بجای خیبر احد بود مناسب تر بود، زیرا که در جنگ خیبر از قریش کسی کشته نشد، مگر آن که در ضمیر ذکروا

منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.

فکیف یحبون النبی و رهطه و هم ترکوا أحشاءهم و غرات

یعنی: پس چگونه دوست دارند حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و خویشان و قبیله او را، و حال آن که از کشتن اقارب و عشائر آنها پر شده است احشای اندرونهای ایشان از کینه و عداوت.

لقد لاینوه فی المقال و أضمروا قلوبا علی الاحقاد منطویات

یعنی: به تحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری می کردند در گفتگوی، و پنهان می کردند عداوت را در دلهائی که پیچیده شده بر کینه دیرینه.

فان لم یکن الابقربی محمد فهاشم أولی من هن وهنات

یعنی: اگر نبود خلافت مگر به قرابت و خویشی محمد صلی اللّه علیه و آله، چنان چه در روز سقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند، پس بنی هاشم اولی و سزاوارتر خواهند بود به خلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند، و در نسب ایشان گفتگوها نیز هست.

سقی اللّه قبرا فی المدینه غیثه فقد حل فیه الامن بالبرکات

یعنی: آب دهد خدا قبری را که در مدینه طیبه است به باران رحمت خود، پس به تحقیق که نازل شد در آن قبر کسی که سبب ایمنی کافه خلایق است در دنیا و آخرت با برکتهای بسیار.

نبی الهدی صلی علیه ملیکه و بلغ عنا روحه التحفات

یعنی: آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت است، درود فرستد بر او پروردگار و مالک اختیار او، و برساند خدا از جانب ما به روح

مقدس او تحفه ها از درود و ثنا.

و صلی علیه اللّه ماذر شارق ولاحت نجوم اللیل مبتدرات

یعنی: و صلوات فرستد بر او حق تعالی مادام که طلوع کند خورشید از افق، و مادام که ظاهر شوند ستاره های شب مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را.

أفاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات

اذا للطمت الخد فاطم عنده و أجریت دمع العین فی الوجنات

یعنی: ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که به تیغ بی دریغ اعدا بر خاک کربلا- افتاده، و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده، هر آینه طپانچه بر گونه گلگون خود خواهی زدن أی فاطمه، و نهرها از آب دیده محزون بر گونه های گلگون خود جاری خواهی کرد.

أفاطم قومی یا ابنه الخیر فاندبی نجوم سماوات بأرض فلات

یعنی: ای فاطمه برخیز أی دختر بهترین خلق خدا، و ندبه و نوحه کن بر فرزندان خود، که ستاره های فلك امامت و رفعت اند، و در زمین بیابان چون به مذلت افتاده اند.

قبور بکوفان و اخری بطیبه و اخری بفخ نالها صلواتی

یعنی: قبری چند در کوفه است، و قبرهای دیگر در طیبه است، یعنی مدینه طیبه، و قبرهای دیگر در فخ مکه مشرفه است برسد به آنها صلوات من.

مترجم گوید: قبرهای کوفه اشاره به ضرایح مقدسه حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین صلوات اللّه علیهما و قبور شهدای کربلا است، و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که در کوفه و حوالی آن مدفون اند.

و قبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله، و مضجع فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها، و ضرایح مطهره ائمه بقیع سلام اللّه علیهم، و سایر سادات عالی درجات که در آن بلده طیبه مدفون اند.

و فخ اسم موضعی است در نزدیک مکه معظمه که اطفال را از آنجا محرم می گردانند. و مجمل قصه فخ آن است که حسین پسر علی پسر حسن سوم پسر حسن دوم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که مادر او زینب دختر عبد اللّه پسر حسن دوم بود، در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی، و چهارم خلفای بنی عباس بود خروج کرد در ماه ذی القعده سال صد و شصت و نه از هجرت در مدینه.

و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مرد شقیی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه طیبه کرد، و آن عمری ملعون کار را بر سادات مدینه بسیار تنگ کرد، و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می رسانید.

چون اوائل آمدن حاجیان شد به مدینه هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سایر سادات را که خروج کنید ما اعانت شما می کنیم، حسین اراده خروج کرد، و جمع کرد سادات را که از جمله آنها سه پسر عبد اللّه بن الحسن پسر امام حسن علیه السلام بودند، که یکی یحیی نام داشت، و دیگری سلیمان، و سوم ادریس، و عبد اللّه پسر حسن سوم که او را افطس می گفتند، و ابراهیم پسر اسماعیل که او را طباطبا می گفتند، و سادات طباطبا به او نسبت می رسانند، و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سوم،

و عبد اللّه پسر اسحاق پسر ابراهيم پسر حسن دوم بودند، و دوستان و آزاد كردها و آشنايان خود را جمع كردند.

پس بيست و شش نفر از فرزندان امير المؤمنين جمع شدند و ده نفر از حاجيان و جمعى از مواليان و ساير مردم و خروج كردند، و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند، و افطس بر منبر بالا رفت و مؤذن را جبر كرد كه حى على خير العمل در اذان گفت.

عمرى چون اين صدا را شنيد گريخت و از مدينه بيرون رفت.

و حسين نماز صبح را در مسجد با مردم كرد، و كسى از اولاد ابو طالب تخلف ننمود از ايشان، مگر حضرت امام موسى كاظم عليه السلام و حسن پسر جعفر پسر حسن سوم. پس حسين بر منبر آمد و گفت بعد از حمد و ثنا: منم فرزند رسول خدا، و بر آمده ام بر منبر رسول خدا، و در حرم رسول خدا شما را دعوت مى كنم كه عمل كنيد به سنت رسول خدا صلى اللّه عليه و آله. و مردم بعضى بيعت كردند.

در اين حال حماد بربرى كه داروغه مدينه بود لشگرى جمع كرد و بر در مسجد آمد، چون خواست از مركب به زير آيد سيد يحيى بن عبد اللّه شمشيرى كه در دست داشت چنان بر پيشانى او زد، كه زره و خود و كلاهش را بريد، و نصف سرش را پراند و آن ملعون از اسب سرنگون گرديد، و يحيى حمله كرد بر لشگرش و همه گريختند.

و در آن سال مبارك ترك كه از امراى خليفه بود به فخ آمده بود، چون داخل مدينه شد و خبر خروج حسين را شنيد، شب پنهان كس به نزد او فرستاد كه من نمى خواهم مبتلا به جنگ تو شوم، و در خون سادات داخل شوم، شب جمعى را بر سر لشگر من بفرست

اگر چه ده نفر باشد برای من و من بگریزم، حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت (۱).

و کلینی رحمه اللّه روایت کرده است که چون حسین خروج کرد، و مدینه طیبه را متصرف شد، فرستاد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را تکلیف کرد که با او بیعت کند، حضرت به نزد او رفت و فرمود: ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن، پسر عم تو محمد بن عبد اللّه بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر علیه السلام را جبر بر بیعت کرد، و بر او لازم شد که امری چند که نمی خواست بگوید گفت، یعنی خبر داد به آن که او کشته خواهد شد، و به چه نحو کشته خواهد شد، و کی او را خواهد کشت، اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه می دانم خواهم گفت.

حسین گفت: من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید، من شما را جبر نمی کنم اختیار با شما است.

چون به وداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای پسر عم بدان که در این سفر البته کشته می شوی، نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندند که در ظاهر اظهار اسلام می کنند و در باطن مشرك و کافرند، پس فرمود: انا للّه و انا الیه راجعون، من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان من از خدا می طلبم. پس حسین بیرون رفت، و چنانچه حضرت فرمود او و اصحابش همه کشته شدند (۲).

و صاحب مقاتل الطالبیین گفته است که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شد، و شخصی را در

۱- مقاتل الطالبیین ص ۲۹۴- ۲۹۹.

۲- بحار الانوار ۴۸/ ۱۶۰- ۱۶۱، از اصول کافی ۱/ ۳۶۶، ح ۱۸.

مدینه نائب کرد، چون به فخ رسیدند لشگرهای هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند، و در آن سال از بنی عباس ملاعین عباس بن محمد، و سلیمان بن أبی جعفر، و موسی بن عیسی به حج آمده بودند، و مبارک ترک و حسن حاجب، و حسین بن یقطین نیز به ایشان ملحق شدند، و ایشان با لشگر گران در برابر لشگر سید حسین ایستادند، در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح.

پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شماها را امان می دهیم، چون می دانست که بر امان ایشان اعتماد نمی توان کرد، و اگر دست بیابند ایشان را به اقبح وجوه به قتل خواهند رسانید، قبول نکرد و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد، و پیوسته لشگر مخالف صدای امان بلند می کردند، و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می کردند، و با قلت عدد و عدم مدد جمع کثیری از آن اشقیا را به جهنم فرستادند.

تا آن که محمد بن سلیمان لعین از عقب لشگر ایشان در آمد، و اکثر لشگر حسین را به قتل رسانید، تا آن که حسین و سلیمان بن عبد اللّه بن الحسن، و عبد اللّه بن اسحاق بن ابراهیم بن الحسن، و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند، و اکثر سادات حسینی در آن روز به قتل آمدند.

و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده اند که بعد از واقعه کربلا واقعه ای بر سادات گرام عظیم تر از جنگ فخ واقع نشد.

و چون آن لشگر شقاوت اثر سرهای شهدا را به نزد موسی و عباس آوردند، جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن

مجلس شام حاضر بودند، آن دو ملعون از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند که این سر حسین است؟

حضرت فرمود: بلی انا للّه و انا الیه راجعون، بخدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده، و امر کننده بود به نیکیها، و نهی کننده بود از بدیها، و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت، آن ملاعین ساکت شدند و جواب نگفتند، و چون امیران سادات را به نزد هادی ملعون بردند، امر کرد که همه را به قتل آوردند، و در همان روز آن سگ به جهنم و اصل شد.

و از جمعی روایت کرده اند: که چون هنگام وفات سلیمان او را تلقین شهادتین می کردند، و او شعری می خواند که مضمونش این است که کاشکی مادرم مرا نمی زائید و به جنگ حسین و اصحابش نمی رفتم (۱).

و در مقاتل روایت کرده است که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر آبهای غطفان تا صباح آن قبیله نوحه جن را می شنیدند که اشعار می خواندند و بر ایشان گریه می کردند (۲).

و أیضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله در فخ از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود: جبرئیل نازل شد و گفت: یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد، و ثواب کسی که با او شهید شود دو برابر شهیدان دیگر است (۳).

و أیضا روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه

۱- بحار الانوار ۴۸/ ۱۶۴- ۱۶۵ از مقاتل الطالبیین ص ۳۰۰.

۲- مقاتل الطالبیین ص ۳۰۶.

۳- بحار الانوار ۴۸/ ۱۷۰.

السلام نیز در فخ فرود آمد و نماز کرد و فرمود: در اینجا مردی از اهل بیت من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد کرد به سوی بهشت (۱).

مترجم گوید: از این احادیث مستفاد می شود که حسین دعوی امامت نکرده باشد، و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند، و اگر غالب شود حق را به امام زمان بدهد، چنان چه احادیث در باب او و در باب زید به این مضمون وارد شده است.

و اخری بأرض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات

یعنی: و قبر چند دیگر که زمین جوزجان خراسان محل آنها است، و قبری که در باخمری است در غربت و دور از دیار ایشان.

و اول اشاره است به قتل یحیی پسر زید شهید که بعد از شهادت پدرش به خراسان رفت، و در آنجا خروج کرد در زمان ولید پلید از خلفای بنی امیه، و در جوزجان او را شهید کردند و بر دار کشیدند، و بردار بود تا ابو مسلم مروزی خروج کرد و او را به زیر آورد و دفن کرد.

و دوم اشاره است به قتل ابراهیم پسر عبد اللّه بن الحسن که بعد از کشته شدن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدتها حکومت کرد، و آخر در باخمرا که شانزده فرسخی کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون شد، و تفصیل این قصه ها مناسب این ترجمه نیست، و در کتاب حیات القلوب ان شاء اللّه مذکور خواهد شد.

و قبر ببغداد لنفس زکیه تضمنها الرحمن فی الغرفات

یعنی: و قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمان به رحمت خود فرو گرفته است در غرفه های بهشت.

۱- بحار الانوار ۴۸/ ۱۷۰.

و ابن بـابويه رحمه اللّه روايت كرده است كه دعبـل گفت: چون به اين موضع قصـيده رسـيدم، حضـرت امام رضا عليه السـلام فرمود:

مى خواهى در اين موضع دو بيت الحاق كنم كه قصيده تو تمام شود؟

گفتم: بلى اى فرزند رسول خدا، پس حضرت اين دو بيت بعد را فرمود:

و قبر بطوس يالها من مصيبه ألحت على الاحشاء بالزفرات

الى الحشر حتى يبعث اللّه قائما يفرج عنا الغم و الكربات

يعنى: و قبرى كه در شـهر طوس است چه عجب مصـيبتى است كه پيوسـته آتش حسـرت در درون مى افروزد با ناله هاى جان سوز تا روز حشر، تا روزى كه حق تعالى بر انگيزد و ظاهر گرداند قائمى را كه فرج مى دهد و زائل مى گرداند از ما غم را در كربتها و شدتها.

على بن موسى أرشد اللّه أمره و صلى عليه أفضل الصلوات

يعنى: صاحبان قبر على پسر موسى است، خدا به اصلاح آورد امر او را، و درود فرستد بر او بهترين درودها.

مترجم گويد: ظاهرا همان دو بيت از حضرت امام رضا عليه السلام است، و بيت سوم را دعبل اضافه كرده است، بعد از آن كه حضرت آن دو بيت را اضافه نمود.

و به روايت ابن بابويه دعبل گفت: يا بن رسول اللّه آن قبرى كه در طوس خواهد بود قبر كيست؟ حضرت فرمود: قبر من است، و منقضـى نخواهد شد شـبها و روزها تا آن كه بگردد شـهر طوس محل تردد شـيعيان من و زائران من، به درستى كه هر كه در طوس و غربت من زيارت كند مرا با من باشد در درجه من در روز قيامت، و گناهانش آمرزيده شود.

فأما الممضات التی لست بالغا مبالغها منی بکنه صفات

قبور ببطن النهر من جنب کربلا معرسهم منها بشط فرات

توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل وفاتی

یعنی: پس اما آن مصیبتها که دل مرا سوخته و به درد آورده است، و چندان که سعی کنم وصف آنها چنان چه باید نمی توانم گفت، انـدوه بر صاحبان قبری چند است که واقع اند در نزدیک نهری که از پهلوی کربلا جاری است، و در آخر شب اگر در آنجا نزول نمایند وقت چاشت به نهر فرات می رسند، وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات، چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از وقت مردن می مردم.

مترجم گویـد: فرات نهر بزرگی است که در پنج فرسخی کربلای معلا می گذرد، و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلا می آمـده و به کوفه می رفته، و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است، و آن نهر بود که بر روی حضرت امام حسین علیه السلام بستند، و اثر آن نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس رضی اللّه عنه ظاهر است، و عباس از آن نهر آب برداشته بود که برای لب تشنه گان اهل بیت علیهم السلام بیاورد، او را در میان گرفتنـد، و در حوالی آن نهر او را شهید کردنـد، لهذا دور از سایر شهدا در آنجا مدفون شده.

و ابن علقمی که وزیر مستعصم بود و از علمای شیعه بود، و او باعث بر طرف شدن مستعصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است، چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون به کربلا تشریف آوردند خطاب به این نهر کردند که تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی

و می آئی، به این سبب ابن علقمی سد آن نهر را خراب کرد، و آن باعث خرابی شهر کوفه شد، و به این سبب آن نهر مسما شد به نهر علقمی، زیرا که خراب کننده اش او بود.

و غرض شاعر بیان زیادتی شناعت اعمال قبیحه آن کافران است که با آن که سید شهدا و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچک و نزدیگی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع کردند، تا آن که همه با لب تشنه شهید شدند.

الی اللّه أشکو لوعه عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل و الفظعات

یعنی: بخدا شکایت می کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می کنم ایشان را که به من می آشامند کاسه های ماتم زدگی و رسوائی را.

أخاف بأن أزدارهم فتشوقنی مصارعهم بالجزع و النخلات

یعنی: می ترسم از آن که زیارت کنم ایشان را، پس به هیجان آورد حزن مرا دیدن محل شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقع اند در میان وادی و نخلستان.

تقسمهم ریب المنون فما تری لهم عقره مغشیه الحجرات

یعنی: پراکنده کرده است ایشان را حوادث روزگار، پس نمی بینی از برای ایشان خانه و ساحه که مردم وارد شوند در حجره های آن یا جوانب آن.

خلا أن منهم بالمدینه عصبه مدینین انضاءا من اللزبات

یعنی به غیر از آن که جمعی از ایشان در مدینه مشرفه هستند با مذلت و خواری و سخافت و لاغری از محن و شدائد روزگار ... (۱)

۱- در نسخه اصل در اینجا سفیدی به قدر چهار سطر می باشد.

تنکبت لاواء السنین جوارهم و لا تصطلیهم جمره الجمرات

یعنی: صاحبـان قبرها نمی گردد، زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خودنـد و از دنیا و اهل آن آسـیبی به ایشان نمی تواند رسید، و حرارت اخگرهای جهنم به ایشان نمی رسد.

و قد کان منهم بالحجاز و أرضها مغاویر نحارون فی الازمات

یعنی: و به تحقیـق که بودنـد از جمله آن سـادات رفیعه الـدرجات گروهی در حجـاز مکه و زمینهـای حوالی آن بسـیار غـارت کنندگان دشمنان را، و بسیار نحر کنندگان شتران را در قحط سالها.

حمی لم تزره المذنبات و أوجه تضی ء لدی الاستار و الظلمات

یعنی ایشـان را بارگـاه و حرم سـرای بود که زنـان گناه کار به زیارت ایشان نمی توانسـتند رفت، چه جای آن که اهل آن گناه کار باشند، و روئی چند داشتند که روشنی می بخشید در زیر پرده ها و تاریکیها.

اذا وردوا خیلا بسمر من القنا مساعیر حرب أقحموا الغمرات

یعنی: هر گـاه وارد می شدنـد بر لشـگری سواران بـا نیزه هـای گنـدم گون افروزنـده آتش حرب خود را بی باکـانه داخـل می کردند، و می افکندند در دریاهای جنگ.

فان فخروا یوما أتوا بمحمد و جبریل و الفرقان و السورات

یعنی: اگر فخر کننـد روزی می آورنـد محمـد صـلی اللّه علیـه و آلـه را، یعنی نسب خـود را به آن حضـرت ذکر می کننـد، و جبرئیل علیه السـلام و قرآن مجیـد را ذکر می کننـد، که بر جـد ایشان نازل شـده اند، و سوره های قرآن را یاد می کنند که در شأن ایشان فرموده است.

وعدوا علیا ذا المناقب و العلی و فاطمه الزهراء خیر بنات

یعنی: و می شمارند علی را که صاحب منقبتهای بی احصا است، و صاحب رفعت و علا است، و فاطمه منوره زهرا را که بهترین دختران عالمیان است.

و حمزه و العباس ذا العدل و التقی و جعفرها الطیار فی الحجبات

یعنی: و می شمارند حمزه را و عباس را که صاحب عدالت و پرهیزگاری بود، و جعفر ایشان را که پرواز کرده در حجابهای عزت و شرف ... (۱)

ستسأل تیم عنهم وعدیها و بیعهم من أفجر الفجرات

یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابو بکر که از قبیله تیم است، و از عمر که از قبیله عدی است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید ... (۲)

و هم عدلوها عن وصی محمد فبیعتهم جاءت عن الغدرات

ولیهم صنو النبی محمد أبو الحسن الفراج للغمرات

یعنی: ایشان گردانیدند خلافت را از وصی محمد صلی اللّه علیه و آله، پس بیعت ایشان آمد بر سبیل مکرها و حیله ها. ولی و امام ایشان برادر و همتای پیغمبر است یعنی محمد صلی اللّه علیه و آله، و او ابو الحسن است که فرج دهنده غمهای عظیم بود از حضرت رسول، یا شکافنده لشگرهای انبوه بود.

ملامک فی آل النبی فانهم أحبای ماداموا و أهل ثقاتی

تخیرتهم رشدا لنفسی انهم علی کل حال خیره الخیرات

یعنی: دوردار ملامت خود را از من در محبت آن پیغمبر، زیرا

۱- در نسخه اصل در اینجا به قدر سه سطر سفید می باشد.

۲- در نسخه اصل در اینجا به قدر چهار سطر سفید می باشد.

که ایشان دوستان من اند تا هستند، و اهل اعتماد من اند، اختیار کرده ام ایشان را برای صلاح نفس خود، زیرا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیدگانند.

نبذت الیهم بالموده صادقا و سلمت نفسی طائعا لولاتی

فیارب زدنی فی هوای بصیره وزد حبهم یا رب فی حسناتی

یعنی: محبت خود را به سوی ایشان افکنده ام از روی صدق و راستی، و تسلیم کرده ام جان خود را به طوع و رغبت از برای والیان و امامان خود، پس ای پروردگار من زیاد کن بینائی مرا در محبت ایشان، و ثواب محبت ایشان را زیاد کن در حسنات من.

سأبکیهم ما حج للّه راکب و ما ناح قمری علی الشجرات

و انی لمولاهم و قال عدوهم و انی لمحزون بطول حیاتی

یعنی: پس بر ایشان خواهم گریست مادام که حج کند از برای خدا سواره ای، و مادام که ناله و نوحه کند قمری بر درختان، و به درستی که من دوست و معتقد ایشانم، و دشمنم با دشمنان ایشان، و به درستی که من اندوهناکم از درازی عمر و زندگانی خود، زیرا که ایشان را در این احوال نمی توانم دید، یا می خواهم جان خود را فدای ایشان کنم.

بنفسی أنتم من کهول و فتیه لفک عتاه أو لحمل دیات

و للخیل لما قید الموت خطوها فأطلقتم منهن بالذربات

یعنی: جان خود را فدای شما می کنم ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت ... (۱)

۱- در نسخه اصل در اینجا به قدر سه سطر سفید می باشد.

احب قصی الرحم من أجل حبكم و أهجر فیكم زوجتی و بناتی

یعنی دوست می دارم آنها را كه خویش من نیستند، یا خویشی دور دارند هر گاه دوست شما باشند، و دوری می كنم از زن خود و دختران خود اگر شیعه و موالی شما نباشند.

و أكتم حبیكم مخافه كاشح عنید لاهل الحق غیر موات

یعنی: و پنهان می كنم محبت شما را از ترس دشمنی كه پنهان می كند دشمنی خود را و معاند اهل حق است و موافق در مذهب نیست.

فیاعین بكیهم وجودی بعبره فقد آن للتسكاب و الهملات

یعنی: ای دیده گریه كن بر ایشان، وجود و بخشش كن به آب دیده، پس به تحقیق كه وقت آن شده است كه فرو ریزد آب دیده را و نهرها از اشك جاری گردانی.

لقد خفت فی الدنیا و أیام سعیها و انی لارجو الامن بعد وفاتی

یعنی: سوگند می خورم به تحقیق كه ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا، و به درستی كه امید دارم كه ایمن باشم به بركت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت.

ألم تر أنی مذ ثلاثون حجه أروح و أغدوا دائم الحسرات

یعنی: آیا نمی بینی كه مدت سی سال است كه پسین و بامداد بر من می گذرد، و پیوسته در حسرتم از مظلوم بودن اهل بیت رسالت.

أری فیئهم فی غیرهم متقسما و أیدیهم من فیئهم صفرات

یعنی: می بینم حقوق ایشان را از خمس و غنائم و انفال و غیر

آنها که مال امام و اقارب او است در میان غیر ایشان قسمت می شود، و دستهای ایشان از حق ایشان خالی و تهی است.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: راست گفتی ای خزاعی، و گریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا، جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت.

و کیف اداوی من جوی بی و الجوی امیه أهل الکفر و اللعنات

و آل زیاد فی القصور مصونه و آل رسول اللّه منهتکات

یعنی: چگونه دوا کنم از سوزش دلی که دارم، و سوختن دل من از آن است که بنی امیه که اهل کفر و لعنتها بودند، و آل زیاد ولد الزنا در قصرها مصون و محفوظ باشند، و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند، و بر شتران سوار کرده شهر به شهر گردند، این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا می توان کرد.

سأبکیهم ماذر فی الافق شارق و نادی مناد الخیر بالصلوات

و ما طلعت شمس و حان غروسها و باللیل أبکیهم و بالغدوات

یعنی: بعد از این خواهم گریست همیشه، مادام که طالع شود در افق آفتابی، و مادام که ندا کند منادی رسول، یا منادی به سوی خیر به نمازها، یعنی مادام که بانگ نماز گویند، و مادام که طلوع کند آفتاب، یا نزدیک غروب آن شود، و در شب خواهم گریست و در بامدادها.

دیار رسول اللّه أصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات

و آل رسول اللّه تدمی نحورهم و آل زیاد ربه الحجلات

و آل رسول اللّه يسبى حريمهم و آل زياد آمنوا السربات

يعنى: خانه هاى حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله خالى و ويران گرديده بود، و آل زياد در حجره هاى خود به ناز و نعمت ساكن بودند، و آل رسول خون از گلوهاى ايشان مى ريخت از قيد و بند و زنجير، و آل زياد صاحبان حجله هاى ناز بودند و آل حضرت رسالت حرمت ايشان را اسير مى كردند، و آل زياد در راه ها ايمن بودند.

اذا و تروا مدوا الى واتريهم أكفا عن الاوتار منقبضات

يعنى: هر گاه جنايتى يا قتلى بر ايشان وارد مى شد، نمى توانستند دعواى خون و ديه بر ايشان بكنند، محتاج مى شدند كه دراز كنند به سوى ايشان از براى سؤال دستى چند را كه از طلب جنايت كوتاه و منقبض بود.

دعبل گفت: چون اين بيت را خواندم حضرت دستهاى مبارك خود را گردانيد و گفت: بلى و اللّه كوتاه است دستهاى ما از گرفتن عوض جنايتها كه بر ما وارد شده و مى شود.

فلو لا الذى أرجوه فى اليوم أوغد تقطع نفسى أثرهم حسرات

يعنى: پس اگر نبود آنچه من اميد دارم آن را كه امروز واقع شود يا فردا، پاره پاره مى شد جان من از پى ايشان از جهت حسرتها.

خروج امام لا محاله خارج يقوم على اسم اللّه و البركات

يميز فينا كل حق و باطل و يجزى على النعماء و النقمات

يعنى: آنچه اميد دارم بيرون آمدن امامى است كه البته بايد بيرون آيد و قيام نمايد به امامت، به نام خدا و يارى او و با بركتهاى بسيار، و تميز دهد در ميان ما، و ظاهر گرداند هر حق و باطلى را، و جزا مى دهد مردم را بر نعمتها و بر عقوبتها.

به روایت ابن بابویه رحمه اللّه دعبل گفت: چون من این دو بیت را خواندم، حضرت امام رضا علیه السلام بسیار گریست، پس سر به سوی من بلند کرد و گفت: ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا می دانی کیست آن امام؟ و کی قیام خواهد نمود؟ گفتم: نه ای مولای من مگر آن که شنیده ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد کرد و پر از عدالت خواهد نمود.

پس حضرت فرمود: ای دعبل امام بعد از من محمد پسر من است، و بعد از محمد پسر او علی امام است، و بعد از علی پسر او حسن امام است، و بعد از او حجت قائم امام است، که در غیبت او انتظار او خواهند کشید، و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت، چنانچه پر از جور شده باشد.

و اما آن که چه وقت بیرون می آید خبر دادن از وقت است، و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که از حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدند که کی بیرون خواهد آمد قائم از فرزندان تو؟ فرمود:

مثل بیرون آمدن او مثل قیامت است، که حق تعالی فرموده است که به غیر از خدا کسی نمی داند خصوص وقت آن را، و بی خبر و به ناگاه خواهد آمد.

فیانفس طیبی ثم یا نفس فابشری فغیر بعید کل ما هو آت

و لا تجزعی من مده الجور اننی أری قوتی قد آذنت بثبات

یعنی: پس ای جان من خوش باش، پس ای نفس شاد باش، پس دور نیست هر چه البته آمدنی است، و جزع مکن از طول مدت جور

مخالفان، به درستی که من می بینم قوت خود را که اعلام می کند و خبر می دهد که ثابت و باقی است.

و به روایت دیگر: گویا می بینم که دولت مخالفان خبر می دهد به پراکندگی.

فان قرب الرحمن من تلك مدتی و أخر من عمری و وقت وفاتی

شفیت و لم أترك لنفسی غصه و رویت منهم منصلی و قناتی

یعنی: پس اگر نزدیک گرداند رحمان به آن دولت مدت عمر مرا، و تأخیر نماید از عمر من و وقت وفات، تشفی خاطر خود می کنم از ایشان، و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمی گذارم، و سیراب می گردانم از خون ایشان شمشیر و نیزه خود را.

فانی من الرحمن أرجو بحبهم حیاه لدی الفردوس غیر بتات

عسی اللّه أن یرتاح للخلق انه الی کل قوم دائم اللحظات

یعنی: به درستی که من از خداوند مهربان امید دارم به سبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی شود هرگز، شاید حق تعالی رحم کند بر خلائق، و بر انگیزد برای ایشان چاره ای که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان، به درستی که حق تعالی نسبت بهر قوم پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.

فان قلت عرفا أنکروه بمنکر و غطوا علی التحقیق بالشبهات

یعنی: پس اگر بگویم سخن نیکی را انکار کنند آن را به سخن بدی که در برابر آن گویند، و به پوشانند تحقیق خود را به شبه ها.

تقاصر نفسی دائما عن جدالهم کفانی ما ألقی من العبرات

یعنی: کوتاهی می کند نفس من پیوسته از جدال کردن با ایشان، به جهت نادر برابر گفتن ایشان، بس است مرا آنچه می ریزم ازاشگهای اندوه و حسرت.

أحاول نقل الصم عن مستقرها و اسماع أحجار من الصلدات

یعنی: اراده ای که من کرده ام که ایشان را به حجت و برهان و موعظه هدایت کند، مانند آن است که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد و به سنگهای صلب سخن بشنواند.

فحسبی منهم أن أبوء بغصه تردد فی صدری و فی لهواتی

یعنی پس بس است مرا از ایشان آن که بر گردم با اندوهی که در گلویم گره شده باشد، و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت، پس متردد باشد میان سینه و حلق من.

فمن عارف لم ینتفع و معاند تمیل به الاهواء للشهوات

یعنی: بعضی از مخالفان عارفی است به حق، که به علم خود منتفع نمی شود، و بعضی معاندی است که میل می دهد هواهای نفسانی او را به سوی شهوتها و خواهشها.

کأنک بالاضلاع قد ضاق ذرعها لما حملت من شده الزفرات

یعنی: نزدیک است و گویا می بینم که دنده های پهلوهای من عاجز شده است از برای آنچه بار کرده ام بر آنها، و پنهان کرده ام در آنها از آه سوزناک و ناله درد آمیز. چنان که شاعر گفته است:

ناله را هر چند می خواهم که پنهان برکشم سینه می گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است:

فیاوارثی علم النبی و آله علیکم سلام اللّه دائم النفخات

لقد آمنت نفسی بکم فی حیاتها و انی لارجو الامن عند مماتی

یعنی: پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که

شمیمش پیوسته در وزیدن باشد، به تحقیق که ایمن بود جان من به برکت شما در حال حیات من، یا ایمان آورد به شما در حیات من، و به درستی که امید دارم که در امان باشم به شفاعت شما از عذاب خدا نزد مردن من (۱).

تمام شد ترجمه قصیده غرائی دعبل رضی اللّه عنه بر سبیل اختصار، و التوکل علی اللّه العزیز الغفار، و ارجو شفاعه أئمتی فی دار القرار، صلوات اللّه علیهم ما تعاقب اللیل و النهار.

۱- بحار الانوار ۴۹/ ۲۴۵- ۲۵۱.

۳- رساله تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه السلام

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه العلی الاعلی، و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و أهل بیته خیره الوری.

و بعـد: بـدان که در کتب معتبره حدیث به سـندهای معتبر بسـیار از حضـرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صـلوات اللّه و سلاـمه علیهمـا روایت کرده انـد که این دو امام عالی مقام فرمودنـد: به درستی که حق تعالی در عوض شـهادت سـید الشـهداء حسـین بن علی شـهید کربلا علیه الصـلاه و التحیه و الثناء به او چند چیز عطا فرمود: اینکه امامت پیوسـته در فرزندان او باشد، و تربت مبارکه او شـفای دردهای دردمندان باشد، و در نزد قبر شریف او دعای حاجت مندان مستجاب باشد، و ایام زائران او در هنگام رفتن و بر گردیدن از اعمار ایشان حساب نشود (۱).

و بر ظاهر این حدیث شـریف اشـکالی متوجه می شود، و آن اشـکال این است که زائران آن حضرت گاهی در هنگام رفتن به زیـارت و گـاهی در حین مراجعت و بر گردیـدن از زیارت، و گاهی در ایام اشـتغال به زیارت یعنی در کربلای معلا وفات می یابند.

و هر گاه حال بر این منوال باشد که ایام رفتن و بر گشتن از

۱- بحار الانوار ۴۴/ ۲۲۱، ح ۱ از امالی شیخ صدوق.

عمر زائر غیر محسوب و از جمله ایام عمر او نبوده باشد باید که در این سه صورت که ذکر نمودیم عمر زائد در ابتدای سفر و در هنگام انشای زیارت به اتمام رسیده باشد، و در آن وقت لاجرم وفات نماید.

و جواب از این اشکال به چند وجه می توان گفت:

اول: آن که گوئیم: ممکن است که وقوع این ثمره چهارم که در این حدیث مذکور است در حق بعضی از زائران باشد، و همه ایشان این حالت نداشته باشند. و توضیح این جواب موقوف است بر بیان دو مقدمه:

مقدمه اول آن که حق تعالی در قرآن فرموده است

«لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَةٌ» (۱)

یعنی: از برای آن گروه که اعمال نیک می کنند جزای حسنا هست و زیاده.

و در حدیث وارد شده است که مراد از جزای حسنا بهشت است، و از زیاده آن چیزی که حق تعالی در دنیا به ایشان عطا می فرماید از خیرات و برکات دنیا (۲).

و از اینجا است که علما حکم کلی کرده اند که هر عبادتی دو ثمره دارد.

اول: ثمره اخروی که غایت عمده آن عبادت است، و آن

۱- سوره یونس: ۲۶.

۲- تفسیر قمی ۱/ ۳۱۱.

درجه ایست از درجات بهشت که در بهشت به او می دهند، و آن را ثواب می نامند.

دوم: ثمره دنیوی که آن اکرامی است که حق تعالی در دنیا به او می کند، به سبب آن که عبادت و بندگی حق تعالی کرده است، و مانند نماز شب که در آخرت ثوابی دارد و در دنیا موجب غنا و توانگری می گردد، و مثل صله رحم که آن نیز در آخرت ثوابی دارد و در دنیا سبب طول عمر می شود

مقدمه دوم آن که ثمره اخروی که آن را ثواب می گویند مختلف می شود در عمل واحد به اعتبار اختلاف شرائط آن عمل،

زیرا که حق تعالی از برای اعمال صالحه و عبادات مفروضه و مسنونه شروطی چند قرار داده است، و این شروط بر دو قسم است:

قسم اول: شروط صحت آن عمل، که بدون آن شرط آن عمل صحیح نیست، مانند وضو از برای نماز.

قسم دوم: شروط کمال آن عمل که حصول آنها موجب کمال آن عمل می شود.

و شروطی که از قسم اول است هر گاه مفقود باشد و به عمل نیاید، آن عمل صحیح نخواهد بود، و مطلقا ثوابی نخواهد داشت، مانند نماز بی وضو.

و شروطی که از قسم دوم است هر چند بیشتر و زیاده به عمل آید آن عمل ثوابش بیشتر و کامل تر خواهد بود، و به این جهت است که از برای یک عمل مخصوص در اخبار و احادیث ثوابهای مختلف وارد شده است، مانند روزه روز مبعث مثلا که روز بیست

و هفتم ماه رجب است، زیرا که در حدیثی وارد شده است که ثواب روزه شصت ماه دارد.

و در حدیث دیگر آن که ثواب روزه هفتاد سال دارد.

و سید بن طاووس علیه الرحمه گفته است که این اختلاف به سبب اختلاف احوال روزه داران است، و ثواب اول اقل ثواب این عمـل است، و ثـواب دوم اکـثر ثـواب این عمـل است، و ثـواب روزه داران در مـا بین اقـل و اکـثر مختلـف می شود به حسـب اختلاف احوال ایشان در مراعات شرائط کمال این عمل.

چون این دو مقدمه معلوم شد اکنون گوئیم: زیارت آن حضرت موافق روایات معتبره از اعظم عبادات است دو ثمره دارد:

اول: ثمره اخروی که ثواب این عبادت عظیمه است، و این ثواب در روایات و اخبار مختلف وارد شده است به اختلاف بسیار، زیرا که در روایتی وارد شـده است که زیارت آن حضـرت معادل و برابر است با ثواب یک حـج و عمره. و به روایت دیگر دو حج و عمره.

و همچنین در روایـات و اخبـار این ثواب را زیـاده کرده انـد، و عـدد حـج و عمره را بیشتر فرموده انـد تا بحـدی که در روایتی فرموده اند: هر که به زیارت آن حضـرت رود از روی شوق و اشتیاق تمام به زیارت آن حضـرت، بنویسد حق تعالی از برای او ثواب هزار حـج مقبول و هزار عمره مقبول و هزار شـهید از شـهیدان بدر، و ثواب هزار روزه دار، و ثواب هزار صدقه مقبول، و ثواب آزاد کردن هزار بنده (۱).

و علما و محدثین گفته اند که این اختلاف عظیم به اعتبار اختلاف مراتب اخلاص و نیات زائران، و اختلاف درجات معرفت و شناسائی ایشان به حق آن حضرت، و اختلاف مراتب تقوا و پرهیزگاری، و

۱- بحار الانوار ۱۰۱/ ۱۸، ح ۱.

دوری مسافت و نزدیکی، و شدت خوف از مخالفان و اعادی و خفت خوف از ایشان، و امثال این امور است.

مجملا- این ثمره اخروی نسبت به زائران مختلف می شود به اختلاف احوال ایشان، و هر گاه اختلاف احوال زائران سبب اختلاف اخروی شود چرا نتواند بود که سبب اختلاف ثمره دنیوی نیز شود.

و جمعی که در این عبادت یعنی زیارت آن حضرت شروط صحت را ترک کرده باشند این ثمره در حق ایشان اصلا واقع نشود.

و جماعتی که شروط کمال را ترک نموده باشند به حسب اختلاف احوال ایشان در اتیان به کم و زیاد آن شرائط این ثمره نیز درباره ایشان مختلف باشد.

و مؤید این تحقیق است آن که در بعضی اخبار و احادیث منقوله در باب این ثمره به این عبارت وارد شده است که ایام زیارت را به حساب عمر او نمی شمارند، زیرا که در این حدیث خصوص ایام زیارت به تنهائی مذکور است.

و در حدیث سابق ایام رفتن و ایام برگشتن و ایام زیارت، اگر چه در آن حدیث صریحا مذکور نیست، لیکن ظاهر این است که آن نیز مراد است، چه هرگاه به برکت زیارت ایام رفتن و برگشتن را از عمر او حساب نکنند به طریق اولی ایام زیارت را که مقصد اصلی است نیز حساب نخواهند نمود.

پس معلوم شد که مفاد حدیث اول ایام رفتن و ایام برگشتن و ایام زیارت همه است، و مفاد حدیث دوم همین ایام زیارت است، و این اختلاف مؤید آن است که این ثمره نیز مختلف باشد نظر به اختلاف احوال زائران. این است تنقیح این جواب، و اللّه أعلم بالصواب.

و بـدان که نظیر این تخلف در موارد بسـیار و مواقع بی شـمار واقع می شود،ماننـد آن که در حـدیث است: هر که بعد از نماز صبح هر روز ده نوبت دعای سبحان اللّه العظیم را تا آخر بخواند، حق تعالی او را از کوری ایمن گرداند.

و در حـدیث دیگر آن که هر که دعای اللهم ان رسولک الصادق المصـدق را تا آخر بعد از نماز بخواند آن قدر عمر کند که از طول عمر ملول شود.

و در حدیث دیگر آن که بیماری که این دعا را بخواند البته شفا یابد.

و در حدیث دیگر آن که هر که این دعا را بخواند عقرب و هیچ گزنده او را نگزد.

و در حـدیث دیگر آن که هر در وقت خواب این دعـا بخوانـد محتلم نشود. و امثـال اینهـا در اخبـار و احادیث صـحیحه بسـیار است، و مکرر مشاهده می شود که این ثمرات تخلف می نماید.

و جمعی از اهل علم که معرفت چنـدانی ندارنـد و حسب الواقع تحقیق و تنقیح آداب و وظائف اعمال و ترتب غایات و ثمرات بر مراعـات شـروط افعال ننموده، تخلف را در این موارد قرینه قـدح در آن اخبار و احادیث دانسـته انـد، و آن احادیث را مناط اعتبار نمی دانند.

و حق این است که این قـدح بی وجه و بی صورت است، و می توانـد بود که تخلف در همه این موارد به اعتبار ترک مراعات شروط باشد، چنانچه بیان نمودیم و اللّه تعالی یعلم.

جواب دوم: آن که گوئیم: وقوع این ثمره عام است، و چنانچه

در ظاهر حدیث تخصیص به احدی داده نشده است زیارت هر زائری البته سبب وقوع این ثمره است، لیکن تخلف در حق بعضی به اعتبار این است که فعلی و عملی از او صادر شده است، که معارض زیارت و سبب حصول ضد ثمره آن است.

و بعد از تعادل ترجیح در جانب معارض یعنی سبب ضد است، به این جهت مقتضای آن به عمل نیامده است، و آن ثمره واقع نشده است.

و از این تحقیق مفهوم و مستفاد می گردد سر آنچه از احادیث بدا معلوم می شود که بسیار است که کسی عمر او دراز است، و به سبب عملی مانند قطع رحم یا قتل نفس به غیر حق و امثال آنها کوتاه می شود. و بسیار است که عمر شخصی کوتاه است، و به سبب صله رحم یا تصدقی و اشباه اینها دراز می گردد.

و بر متأمل خبیر مخفی و مستور نیست که این جواب نزدیک است به جواب اول، و فرق میان جوابین که تخلف در اول به اعتبار مفقود بودن شرط، و در ثانی به سبب موجود بودن مانع است.

و ایضا پوشیده نیست که چنانچه جواب اول در نظائر جاری است، همچنین این جواب نیز در آنها جاری است، چه می تواند بود که نابینائی یا کوتاهی عمر در صورت مداومت بر آن اعمال و مواظبت بر ادعیه به جهت این باشد که اسباب کوری یا کوتاهی عمر از او به ظهور رسیده باشد، و بر این قیاس ثمرات دیگر که در آن نظائر مذکور گردید.

جواب سوم: آن که گوئیم: شاید که زائر در این صور ثلاث عمر او بسر آمده باشد، و قبل از انشاء این سفر خیر اثر اجل تعلیقی او که به لوح محو و اثبات است رسیده باشد، و لیکن به برکت آن که

اراده زیـارت آن حضـرت کرده است و عـازم بر چنین عبادت عظیمه شـده است حق تعالی در اجل او تأخیر نمایـد، زیرا که از احادیث معتبره دو امر ظاهر می شود:

اول: آن که زیارت آن حضرت سبب طول عمر، و ترک زیارت آن حضرت موجب نقص عمر می گردد.

چنـانچه به سـند صـحیح از حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السـلام مروی است که فرمود: هر که یـک سال بر او بگـذرد و به زیارت قبر آن حضـرت نرود حق تعالی یک سال از عمر او کم کنـد، پس آن حضـرت فرمود: اگر گوئیم بعضـی از شـما سـی سـال پیش از اجـل خـود می میرد، هر آینـه راسـت گفتـه ام به سـبب آن که ترک زیـارت آن حضـرت کرده است، پس ترک مکنید زیارت آن حضـرت را تا عمرهای شما زیاد شود و روزی شما فراخ گردد، و اگر ترک زیارت آن حضرت کنید کم می کند خدا از عمر و روزی شما (۱).

دوم: آن که قصـد فعل خیر و عازم شـدن بر اتیان به طاعت و عبادت به منزله آن فعل خیر است و ثواب آن را دارد، چنانچه هر گاه احدی عازم نماید که هرگاه صاحب هزار تومان شود رباطی و سرائی از برای زائران بسازد.

چه از این صورت هرگاه عزم او صادق باشد البته حق تعالی ثواب آن صدقه جاریه را به او عطا می فرماید، کو صاحب آن مال نشود و آن امر خیر از او واقع نشود.

و بعـد از وضوح این دو امر که بیان نمودیم معلوم می گردد که قصد زیارت آن حضـرت و عزم بر این عبادت لازم دارد ثواب آن را، و هرگاه ثواب عبادت را حق تعالی به مجرد قصد آن عبادت عطا

۱- بحار الانوار ۱۰۱/ ۴۷، ح ۱۱.

کنـد بعیـد نیست که ثمره دنیوی آن را مانند طول عمر در ما نحن فیه نیز عطا فرماید، چه این منفعت عاجل دنیوی قلیل و فانی، و ثواب آجل اخروی کثیر و باقی است. و هر گاه خداوند کریم مهربان آن را عطا فرماید این را نیز کرامت می تواند فرمود.

و بالجمله قصد زیارتی که زائر نموده است در این سه صورت ممکن است که سبب طول عمر او شود، و به این جهت در خانه خود وفات ننماید.

و پوشیده نماند که به این جواب اگر چه آن اشکال مندفع می شود، لیکن خدشه هنوز باقی است، و خدشه آن است که تأخیر اجل در صورت اول با وجود آن که توفیق زیارت نمی یابد بی فایده می نماید.

و جواب این است که هر چنـد ادراک زیـارت نمی نمایـد، لیکن بعـد از خروج از منزل حکم زائر بهم می رسانـد، و ثوابهـای عظیمی را که از برای زائر آن حضرت از حین بیرون آمدن از خانه و طی نمودن منازل است در می یابد.

چه در احـادیث بسـیار وارد شـده است که چون زائر آن حضـرت به عزم زیـارت از خانه خود بیرون می رود به گام اول که بر می دارد گناهانش آمرزیده می شود.

آن که گوئیم: مفـاد این حـدیث شـریف نه آن معنـا است که به اذهـان متبادر می شود که این ایام داخل عمر زائر نیست، بلکه مراد این است که در روز قیـامت که حساب عمرها را می کننـد و می پرسـند که در چه چیز آن را فانی کرده انـد، حساب این ایام را از زائر آن حضرت نمی خواهند و نمی طلبند.

و این ترک حساب اکرامی است که حق تعالی نسبت به زائر آن

حضرت می کند تا وقوف او در موقف قیامت به جهت حساب که از جمله اهوال عظیمه قیامت است- اعاذنا اللّه و سائر المؤمنین عنها- کمتر باشد.

چنانچه در روایات دیگر نیز وارد شده است که زیارت کنندگان آن حضرت چهل سال پیش از مردم دیگر داخل بهشت می شوند، و سایر مردم در موقف قیامت مشغول حساب خواهند بود.

و به روایت دیگر ایمن اند ایشان از بیم عظیم روز قیامت.

و به روایت دیگر حق تعالی ایشان را در موقف قیامت از ایمنان از اهوال آن روز می نویسند.

و به روایت دیگر نمی پرسند در قیامت از ایشان هیچ گناهی را که کرده اند در دنیا هر چند آن گناهان بعدد ریگ بیابان عالج و کوههای تهامه و کف دریا باشد.

و مخفی نماند که ظاهر بعضی از این روایات و روایات دیگر آن است که ترک مطالبه حساب از زائر آن حضرت مخصوص به ایام رفتن و برگشتن و ایام زیارت، چنانچه مقتضای این حدیث است، یا خصوص ایام زیارت چنانچه صریح روایت دیگر است، نبوده باشد بلکه ظاهر بعضی از روایات این است که مطلقا او را حساب نکنند و بی حساب داخل بهشت شود.

و حق آن است که این اختلافات نیز بنا بر اختلاف احوال زائران است، چنانچه بیشتر اشاره نمودیم. این است آنچه در این مقام می توان گفت.

و گمان این قاصر آن است که جواب اخیر نظر به ضوابط علما و محدثین اظهر و اولا است، زیرا که در حدیث وارد شده است که چنانچه آیات کریمه قرآنی بعضی مفسر بعضی دیگر است،

همچنین احادیث ما اهل بیت نیز بعضی بعضی دیگر را تفسیر و تبیین می نماید.

و لهـذا فحول علما و محـدثین معنی حـدیث مجمل و مشـکل را به قوت فضـیلت و به زور ملائی می گفته انـد، بلکه تتبع کتب حـدیث می کرده انـد، و اگر حـدیث مفسـری به نظر ایشان نمی رسـیده است به خدمت مشایخ و محدثین دیگر که تتبع ایشان بیشتر و کتب حدیث بیشتر داشـته اند می رسـیده اند، و از ایشان معنی حدیث را سؤال می نموده اند که بسا باشد که مفسر این حدیث مجمل به نظر ایشان رسیده باشد.

و لهذا رئیس المحدثین شیخ محمد بن بابویه قمی با وجود آن که احادیث را از پدر بزرگوار خود علی بن بابویه، و همچنین از شیخ عالی مقدار محمد بن الحسن الولید رضی اللّه عنهما که هر دو از اکابر محدثین بوده اند اخذ نموده بود، و به خدمت اکثر محدثین اهل قم که در آن عصر بوده اند نیز رسیده بود، و احادیث مشکل را از ایشان پرسیده بود، و از اکثر ایشان اجازه گرفته بود.

بـاز اختیار مسافرت بلـخ نمود و به خـدمت مشایـخ و محـدثین آنجا رسـید، و از آن مشایـخ نیز احادیث غریبه و معانی احادیث مشکله را اخذ نمود، و بعد از رسیدن به خدمت مشایخ و فرا گرفتن از ایشان کتابی تألیف نمود مسما به معانی الاخبار.

و در آن کتاب معانی اخبار و احادیثی را که از مشایخ شـنیده است یا خود به تتبع از احادیث دیگر استنباط نموده است همه را ذکر نموده است.

چـون دانسـتی که طریقه محـدثین در فهم احـادیث ائمه طـاهرین سـلام اللّه علیهم أجمعین به چه دسـتور بوده است، موافق این ضابطه

و دستور معنی ثانی اصوب و به اعتماد اقرب است، زیرا که نظیر این حدیث در کتب معتبره حدیث مذکور است.

چه در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: طول دهید جلوس بر سه سفره را در وقت طعام خوردن، زیرا که این ساعتی است که از عمر شما حساب نمی شود.

و از این حدیث نیز همان معنا متبادر می شود، و نظیر همان اشکال وارد می آید، زیرا که گاه می شود که در اثنای طعام خوردن با وجود آن که هنوز سفره گسترده است طعام خورنده وفات می کند.

و در جواب این اشکال جواب چهارم متعین است، زیرا که آن حضرت که این حدیث را فرموده است، در حدیث دیگر فرموده است که سه چیز است که حق تعالی مؤمن را در قیامت بر آنها حساب نمی کند، طعامی که بخورد، و جامه ای که به پوشد، و زن صالحه ای که یاور او باشد و عورت او را از حرام نگاه دارد (۱).

و در حدیث دیگر وارد شده است که ابو خالد کابلی گفت: رفتم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام، پس آن حضرت چاشت (۲) طلبیدند، و من نیز از آن چاشت تناول نمودم، و هرگز در مدت عمر خود طعامی از آن طعام نیکوتر و پاکیزه تر تناول ننموده بودم.

پس آن حضرت پرسید که چگونه دیدی طعام ما را؟ گفتم: فدای تو شوم هرگز طعامی به این خوبی نخورده بودم، و لیکن چون نفاست این طعام و لذت آن را دیدم بیادم آمد آیه کریمه که در کتاب

۱- فروع کافی ۶/ ۲۸۰، ح ۲.

۲- چاشت غذائی که صبح پس از برخاستن از خواب می خورند.

خدا است که فرموده است «لتسألن یومئذ عن النعیم» (۱) که معنی آن این است که البته سؤال کرده خواهی شد در روز قیامت از نعیم و نعمتهای لذیذ.

حضرت فرمود: مراد از نعیم در این آیه مذهب تشیع است و ولایت ما اهل البیت علیهم السلام که در قیامت از شما سؤال خواهند نمود نه نعمتهای لذیذ دنیا که حق تعالی عطا فرموده است (۲).

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: حق تعالی از آن کریم تر است که سؤال کند مؤمن را از خوردنی و آشامیدنی که در دنیا بر او حلال کرده است (۳).

و بر هر منصفی که بهره از فطانت و ذکا داشته باشد واضح و معلوم است که این سه حدیث مفسر آن حدیث و مبین معنی مراد از آن حدیث است.

و هر گاه آن حدیث این معنی داشته باشد، پس حدیث زیارت نیز که مانند این حدیث است به حسب لفظ و عبارت نیز همین معنا خواهد داشت، کو این معنا نظر به سیاق لفظ و عبارت فی الجمله خفائی داشته باشد و معنی اول اظهر نماید.

زیرا که روایان اخبار و احادیث گاهی نقل بالمعنی می کرده اند، و مضمونی را که از امام علیه السلام می شنیده اند و به الفاظ و عبارات خود تغییر می نموده اند.

و به این جهت نیز مانند جهت اول محدثین و مشایخ معانی

۱- سوره تکاثر: ۸.

۲- فروع کافی ۶/ ۲۸۰، ح ۵.

۳- فروع کافی ۶/ ۲۸۰، ح ۳.

متبادر از عبارات منقوله حدیث و مخالف معنی مستنبط از احادیث دیگر بوده باشد مناط اعتماد نمی دانسته اند، و معتمد معنی را می دانسته اند که شاهدی و قرینه ای بر آن معنا در احادیث دیگر یافته باشند.

و اللّه تعالی اعلم بحقیقه الحال و حقیقه المعانی و بما یزیل عن احادیث نبیه و اهل بیت نبیه سلام اللّه علیهم الشبهه و الاشکال.

۴- رساله تفسیر آیه نور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

منقول است به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» (۱) بنا بر قول اکثر مفسرین، یعنی: خداوند عالمیان نور به حق آسمان و زمین است به انوار ظاهر و باطن، زیرا که آسمان و زمین را به آفتاب و ماه و کواکب روشن ساخته، و جمیع اشیاء را به نور وجود ظاهر و هویدا گردانیده.

و دلها و ارواح مؤمنان را به خورشیدهای معنوی که عبارت از نجوم ذوات مقدسه رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم اجمعین است روشن و منور ساخته، بلکه وجود جمیع اشیاء و نور جمیع انوار از پرتو نور ایشان است به مقتضای حدیث «لو لا کما لما خلقت الافلاک» یعنی اگر محمد و علی نمی بودند آسمان را خلق نمی کردم.

پس مثل از جهت نور معنوی که اشاره به آن شد بیان فرمود «مثل نوره کمشکاه فیها مصباح» یعنی مثل و نمونه نور الهی مثل چراغ دان، یا قندیلی است که در او چراغی بوده باشد.

۱- سوره نور: ۳۵.

حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که مراد از قنـدیل حضـرت فاطمه زهرا صـلوات اللّه علیها است که انوار ائمه هـدی را حق سبحانه و تعالی در آن حضرت جای داده، و از آن حضرت بر عالمیان تافته، و مراد از چراغ نور مقدس حضرت امام حسن علیه السلام است.

پس حق تعالی فرمود «المصباح فی زجاجه» حضرت فرمود:

مراد از مصـباح در اینجا نور اقدس حضـرت امام حسـین علیه السـلام، یعنی یک چراغ دیگر در آبگینه ایست. و فرمود: مراد از آبگینه باز حضرت فاطمه علیها السلام است، و از جهت نورانیت و صفاء آن حضرت بار دیگر تعبیر از او به آبگینه فرمود.

پس فرمود «الزجـاجه کأنها کوکب دری» حضـرت فرمود: یعنی فاطمه سـتاره ایست نورانی و درخشـنده که در میان زنان جمیع عالمیان به انوار معنویه ممتاز است، و بهترین زنان عالمیان است.

«توقد من شجره مبارکه» یعنی: چراغ این قندیل روشن و افروخته است از درختی با برکت مبارک و با میمنت و برکت.

حضـرت فرمود: مراد از درخت مبارک حضـرت ابراهیم علیه السلام است که شجره مبارکه نسبت با جلالت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله از آن اصل متفرع گشته.

«زیتـونه لاـ شـرقیه و لاـ غربیـه» یعنی: آن درخت زیتـونی است که نه مشـرقی است و نه مغربی، و حضـرت ابراهیم را به درخت زیتون تشبیه فرمود چون که بهترین درختان است، و هفتاد پیغمبر آن را به پاکی یاد کرده اند.

و نیز چون مطلب بیان مثل نور است، و نور از روغن بهم می رسد، و چون زیتون پاکیزه ترین روغنها است، و انوار هدایت

که عبارت از گروه انبیاء و بنی اسرائیل و اشرف انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام همه از آن حضرت بهم رسیده اند لهذا تشبیه به درخت زیتون فرمود.

پس حضرت فرمود: مراد از لاـ شرقیه و لا غربیه آن است که حضرت ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، و نصارا را مشرقی فرمود چون که نصاری در نماز روی به مشرق می کنند، و یهود را مغربی فرمود چون روی به مغرب می کنند.

و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد درخت زیتونی است که در وسط کوه واقع باشد، که آفتاب همیشه بر آن تابد، نه آن که در مشرق کوه باشد که در حوالی غروب آفتاب بر آن نتابد.

و ممکن است که مراد حضرت نیز آن باشد که یهود و نصارا خود را از آفتاب هدایت محروم گردانیده به راست و چپ میل کرده اند، و حضرت ابراهیم بر وسط طریق است که پیوسته از خورشید هدایت منتفع است.

چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده است «ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا» (۱) یعنی: یهود و نصارا هر یک حضرت ابراهیم را از خود می دانند، و ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه مایل بود از جمیع مذاهب باطله به مذهب حق اسلام.

«یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار» یعنی: از غایت صفا و روشنی نزدیک است که زیتش نور به بخشد بدون آن که آتشی به آن برسد.

حضرت فرمود: یعنی علم از اهل بیت سلام اللّه علیهم منفجر می شود و به عالمیان می رسد بی آن که از کسی آموخته باشند و نزد

۱- سوره آل عمران: ۶۷.

کسی درس خوانده باشند، بلکه به محض وحی و الهام الهی است، یا آن که علوم از ایشان به خلق می رسد بی آن که کسی از ایشان سؤال کند.

«نور علی نور» یعنی: نوری است بر بالای نور دیگر. حضرت فرمود: یعنی در میان اهل بیت امامی بعد از امام دیگر هست که هر یک نور بخش راههای معرفت اند.

«یهدی اللّه لنوره من یشاء» حضرت فرمود: یعنی خدا هدایت می نماید به سوی نور خود که ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم باشند هر که را که می خواهد.

«و یضرب اللّه الامثال للناس» خداوند عالمیان مثلها از جهت هدایت مردمان در قرآن آورد.

پس بعد از ذکر انوار ائمه معصومین علیهم السلام و مثل ایشان، بیان مثل مخالفین و معاندین ایشان فرموده «أَوْ كَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَكَدْ یَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» (۱).

چنانچه مفسران بیان فرموده اند یعنی مثل کفار و اعمال ایشان مانند تاریکیها است که در دریائی باشد بسیار عمیق، چون دریا هر چند عمیق تر است تاریک تر است که بر بالای این دریا موجی فرا گرفته باشد، و بر بالای آن موجی دیگر احاطه کرده باشد، و بر بالای موج ابری بوده باشد، و چندین ظلمت بر روی یک دیگر جمع شده باشد، تاریکی دریا و تاریکی موج و تاریکی ابر، و این ظلمتها به کافر چنان احاطه نموده که اگر دست خود را بدر آورد از وفور

۱- سوره نور: ۴۰.

ظلمت نمی تواند دید، و هر که را خدا از برای او نوری قرار نداده او را نوری نیست.

و این آیات مثل گمراهی و حیرانی کافر است که به سبب کفر خود در ضلالت حیران مانده و از هدایت محروم مانده.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: این آیه مثل دشمنان اهل بیت است در ضلالت و گمراهی و گمراه گردانیدن خلق، و مراد از ظلمات اول ابو بکر است، و مراد از موج اول عمر که به ابو بکر احاطه کرده بود و بعد از او بود، و مراد از موج دوم عثمان است، و مراد از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و سایر بنی امیه علیهم جمیعا لعائن اللّه است، که هر یک بعد از دیگری ظلمتها و تیرگیها و بدعتها در دین احداث کردند، و انوار هدایت اهل بیت را می خواستند فرو نشانند.

پس فرمود: مؤمن از بسیاری تاریکیها و ظلمتهای ضلالت و فتنه های ایشان متحیر می ماند، و اگر خواهد دست خود را به بیند نمی تواند دید.

«و من لم یجعل اللّه له نورا فما له من نور» حضرت فرمود: مراد از نور امام است، یعنی: هر که را در دنیا امامی و پیشوائی از فرزندان حضرت فاطمه که ائمه معصومین علیهم السلام باشند نباشد در روز قیامت او را امامی و پیشوائی نخواهد بود که شفیع او باشد و او را به بهشت راه نماید (۱).

و السلام علی من اتبع الهدی.

۱- اصول کافی ۱/ ۱۹۵، ح ۵.

۵- رساله تفسیر آیه و السابقون الاولون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين و سلام علی عباده الذين اصطفی.

حق تعالی می فرمايد «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱).

يعنی: سبقت گيرندگان پيشينيان از هجرت كنندگان و ياوران، و آنان كه متابعت ايشان كردند به احسان و نيكی، خوشنود شد خدا از ايشان، و خوشنود شدند ايشان از او، و مهيا كرد از برای ايشان بهشتها كه جاری می شود در زير آنها نهرها، مخلد خواهند بود در آنها هميشه، اين است فوز بزرگ.

سنيان از اين آيه استدلال می كنند بر نيكی و بزرگی ابو بكر و عمر و عثمان و طلحه و زبير و اشباه ايشان. و جواب ايشان از چند وجه گفته می شود:

اول: آن كه سابقون از كجا كه مراد سبقت گيرندگان به اسلام است، شايد مراد آنها باشند كه سبقت و پيشی گيرندگان به طاعات و عبادات و قربات و درجات عاليه ايمان باشند، چنانچه

۱- سوره توبه: ۱۰۰.

فرموده است «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» (۱) و فرموده است اسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»

(۲) و فرموده است «سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ» (۳) و معلوم است که در اینجاها به آن معنی نیست.

و این که خلفاء ثلاثه ایشان و اشباه آنها در معرفت و علم و عبادت بر دیگران پیشی گرفته باشند، ممنوع است، بلکه خلافش ظاهر است، و اکثر اوقات در مسائل به سایر صحابه خصوصا علی بن أبی طالب علیه السلام رجوع می کردند.

و سنیان نقل کرده اند که عمر در هفتاد جا گفت: لو لا علی لهلك عمر. و عبادت بسیاری از صحابه را از ایشان بیشتر نقل کرده اند، و جهاد که در صدر اسلام از اعظم عبادات بود به غیر گریختن از ایشان چیزی نقل نکرده اند، پس به کدام عمل خیر ایشان بر دیگران سبقت کرده اند که در تحت این آیه داخل باشند؟!

دوم: آن که بر تقدیری که مراد پیش تر مسلمان شدن باشد، معلوم است که مراد اسلام واقعی است نه اسلام ظاهری، و معلوم است که در میان صحابه منافقان بسیار بودند که ظاهر خود را به اسلام آراسته بودند و باطن ایشان به کفر مشحون بود، و قریب به ثلث قرآن در مذمت منافقان است.

و آنچه از ایشان در آخر نسبت به اهل بیت آن حضرت صلوات اللّه علیه ظاهر شد از بی حرمتی و اهانت و اذیت، دلیل بود بر آن که ایمان ایشان از روی نفاق بود، پاره ای برای طمع، و پاره ای برای خوف، و در حیات آن حضرت نیز آثار نفاق از ایشان بسیار ظاهر شد که در کتب مسطور است.

۱- سوره واقعه: ۱۰- ۱۱.

۲- سوره بقره: ۱۴۸.

۳- سوره حدید: ۲۱.

و چون مرض حضرت را صعب یافتند مخالفت را علانیه اظهار کردند، و حضرت دوات و کتفی طلبید که نامه ای بنویسد که امتش هرگز گمراه نشوند، عمر نگذاشت و گفت این مرد هذیان می گوید کتاب خدا برای ما کافی است، چنانچه در شش موضع صحیح بخاری (۱) این حدیث مذکور است.

و بعد از آن به اهل بیت آزارها کردند که فاطمه زهرا علیها السلام که موافق احادیث صحیحه ایشان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که او را آزار کند مرا آزار کرده، و هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده.

چنان از خود رنجانیدند که در صحیح بخاری (۲) و سایر صحاح ایشان به طرق بسیار مذکور است که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد که ابو بکر و عمر بر او نماز نکنند.

اگر بهترین زنان عالمیان ایشان را مسلمان می دانست چرا مانع نماز ایشان می شد بر او، معلوم است که ایذای رسول ایذای خدا است به نص قرآن، و خدا می فرماید «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً» (۳).

یعنی: آنان که ایذا می کنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت، و مهیا گردانیده است برای ایشان عذابی خوار کننده.

سوم: آن که از آیه معلوم می شود که سبق اسلام مشروط به

۱- صحیح بخاری ۵/ ۱۲۷ و صحیح مسلم ۳/ ۱۲۵۷- ۱۲۵۹ و مسند احمد بن حنبل ۳/ ۳۴۶.

۲- صحیح بخاری ۵/ ۱۷۷ و صحیح مسلم ۳/ ۱۳۸۰.

۳- سوره احزاب: ۵۷.

احسان است، زیرا که فرموده است «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ» (۱) و احسان ایشان ممنوع است.

چهارم: آن که اگر سبقت حقیقی مراد است، احادیث متواتره دلالت می کند بر آن که اسبق مهاجران علی بن أبی طالب علیه السلام بوده است، و اگر اکتفا به سبق اضافه می کنید پس هر مسلمانی نسبت به دیگری که بعد از او مسلمان شده سابق است، پس چه خصوصیت به ایشان دارد.

و اگر معنی دیگر قرار می دهید اثبات باید کرد و به مجاز استدلال نمی توان کرد، و به خواهش خود معنی قرآن را نمی توان گفت.

پنجم: آن که معلوم است که وعدو و عید قرآن مجید در باب مؤمنان و کافران مشروط است به موافات و عدم ارتداد و سایر شروط، و اگر نه آیات بسیار است که دخول بهشت معلق بر نفس ایمان و اعمال صالحه شده، و برای صابران و صادقان و امثال ایشان آیات وارد شده که متضمن وعده بهشت و مغفرت و خوشنودی است، با آن که آیات بسیار دلالت بر خلود و عقوبت اصحاب کبائر می کند، و آیات و اخبار بی شمار در باب خلود مرتدین وارد شده، و تحقق این شرط در ایشان ممنوع است، بلکه خلافش ظاهر است.

ششم: آن که به اعتقاد ایشان حضرت علی بن أبی طالب علیه السلام و طلحه و زبیر هر سه از سابقان بوده اند، با آن که در روز جمل همه به قصد قتل یک دیگر شمشیر بر روی یک دیگر کشیدند.

اگر امیر المؤمنین ایشان را مسلمان می دانست، و می دانست که از اهل بهشت اند، و خدا از ایشان راضی است، چگونه امر

۱- سوره احزاب: ۵۷.

می کرد اصحاب خود را به کشتن ایشان، و خود شمشیر بر روی ایشان می کشید، با آن که عامه نقل کرده اند در احادیث بسیار که حضرت رسالت فرمود: یا علی حربک حربی. یا علی هر که با تو جنگ کند با من جنگ کرده، و محارب آن حضرت به اتفاق کافر است.

و أیضا عثمان و طلحه و علی بن أبی طالب علیه السلام را هر سه از سابقون می دانند با آن که متواتر است که طلحه سعی در قتل عثمان کرد، و کسی که سعی در قتل خلیفه و امام خود کند چگونه خدا از او راضی است؟

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می توانست که اعانت عثمان کند، چنانچه بر هر عاقلی ظاهر است و نکرد، اگر او را خلیفه خداوند خدا و دوست خدا می دانست یا مسلمان می دانست کی می گذاشت که او را بر آن حال بکشند.

و اگر گوئی که قادر نبود با آن که ظاهر است که غلط است، و به دون رضای او محمد بن أبی بکر و مالک اشتر و دیگران که نهایت اطاعت آن حضرت می کردند اگر ایشان را منع می کرد البته ممتنع می شدند.

می گوئیم: بعد از بیعت چرا به نماز عثمان حاضر نشد؟ در آن وقت که خوفی نداشت و همه مطیع او بودند، و اگر خود نمی رفت بایست جمعی از صحابه را به نماز او بفرستد که خلیفه خدا را با آن مذلت و خفت به روش یهودان مخفی در قبرستان یهودان دفن نکنند.

انصاف بدهید که هیچ عاقلی تجویز می کند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کسی را که امام و خلیفه داند، و راضی به این احوال نسبت به او بشود، با آن تصلب آن حضرت در دین که عامه و خاصه متفق اند در این.

هفتم: آن که بیضاوی از سابقان انصار هفتاد نفر را شمرده که در عقبه ثانیه با حضرت رسالت بیعت کردند، و به اتفاق یکی از آنها سعد بن عباده انصاری بود از جمله نقبای دوازده گانه بود، و به اتفاق ارباب اخبار و اصحاب سیر در روز سقیفه عمر فریاد می کرد که بکشید او را خدا او را بکشد.

و چون او با ابو بکر و عمر هیچ یک بیعت نکرد او را از مدینه بیرون کرد، و در غربت بیچاره را تیری زدند به تدبیر عمر و کشتند، و کشتن او به گردن جنیان بستند، و شعری از زبان جن وضع کردند.

هر گاه سابقون اولون را کسی که به کشد و امر به قتل کند معاقب نباشد و معذور باشد، پس شیعه که بر قبائح غیر متناهی ایشان از طرق خاصه و عامه مطلع شده باشند، چنانچه در کتاب بحار الانوار (۱) مفصلا ذکر کرده ام، و ایشان را بد دانند یا بد گویند به عذر نزدیک تر خواهند بود.

با آن که در صحاح ایشان مذکور است که علی و عباس به نزد عمر رفتند و طلب فی ء و میراث کردند، عمر گفت در ضمن خشونتها که با ایشان کرد که چون ابو بکر خلیفه شد شما او را غادر و فاجر دانستید، و من که متولی امر شدم باز مرا غادر و فاجر دانستید.

هر گاه پیشوای ایشان آنها را غادر و فاجر و کاذب داند به اقرار عمر، اگر شیعه نیز ایشان را چنین دانند بعید نخواهد بود.

سخن در این باب بسیار است، و در کتب مبسوطه فارسی و عربی بیان کرده ام به فضل اللّه تعالی به نحوی که برای منصف راه شبهه نمانده، اگر خواهند به آنها رجوع کنند.

و اللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم، و الحمد للّه اولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و اهل بیته الطاهرین.

۱- بحار الانوار ۸/ کتاب فتن و محن چاپ سنگی.

ص: ۱۳۳

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۶- رساله آداب سلوک حاکم با رعیت

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیره الوری.

اما بعد: این رساله ایست در ترجمه بعضی از احادیث شریفه که در کیفیت سلوک و لات عدل با کافه عبادکه ودایع رب الارباب اند وارد شده، برای تنبیه ارباب غفلت، و اصلاح أصحاب دولت، که هم کنان منوط به صلاح ایشان است، و فساد ایشان مورث اخلال نظام بنی نوع انسان که زبده مکنونات و أشرف مخلوقاتند.

مرقوم قلم مشوش رقم أحقر عباد اللّه محمد باقر بن محمد تقی گردید، امید از فضل کامل سبحانی، و لطف شامل ربانی، آن که کافه عباد را از این فوائد لطیفه، و نکات شریفه بهره مند سازند، و حظی خطیر به این حقیر کثیر التقصیر عاید گرداند، انه تعالی یسمع و یجیب، و علیه أتوکل و الیه انیب.

فصل اول [ترجمه عهدنامه مالک اشتر]

در ترجمه وصیتی که حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان علی ابن ابی طالب علیه السلام برای قدوه ارباب سعادت و ظفر مالک ابن الحارث اشتر نوشتند در هنگامی که او را والی مصر گردانیدند،

که خراج آن ولایت را جمع کند، و با دشمنان دین جهاد کند، و اهل بلاد را به اصلاح آورد، و بلاد را آبادان کند، پس امر کرد او را به پرهیزگاری از محرمات الهی، و اختیار کردن طاعت خدا، و متابعت کردن آنچه امر کرده است به آن در کتاب خود از فرائض و سنن که سعادت نمی یابد احدی مگر به متابعت آنها، و شقی نمی شود مگر به انکار آنها و ضایع کردن آنها.

و امر فرمود او را که یاد کند خدا را یعنی ولی خدا و دین خود را به دست و دل و زبان، به درستی که حق تعالی متکفل شده است که یاری نماید هر که او را یاری کند، و عزیز گرداند هر که دین او را عزیز کند.

و امر کرد که بشکند نفس را در هنگام شهوتها، و لگام بر دهانش زند در وقت سرکشیها، بدرستی که نفس آدمی امر کننده است به بدیها، مگر آن که خدا رحم کند.

پس بدان ای مالک که تو را فرستادم به سوی خلقی چند که جاری شده است بر آنها دولتها پیش از تو از عدل و جور، و به درستی که مردم خواهند کرد از امور تو در مثل آنچه نظر می کنی تو در آن از امور والیان پیش از تو، و خواهند گفت در حق تو آنچه تو می گفتی در حق ایشان، و استدلال نمی کنند مردم بر نیکی صالحان مگر به آنچه خدا جاری می کند از برای ایشان بر زبانهای بندگانش، باید که محبوب ترین ذخیره ها عمل صالح او باشد.

پس مالک شو و ضبط کن خواهش نفس خود را، و بخیل باش در او گذاشتن نفس خود به چیزی که خدا حلال نکرده است برای تو.

و باید که انصاف دهی از نفس خود، خواه موافق خواهش تو باشد و خواه نباشد، و پیراهن دل خود گردان رحم کردن بر رعیت، و محبت ایشان، و لطف و مدارا کردن با ایشان.

مباش بر ایشان مانند سبع درنده، و غنیمت شماری خوردن ایشان را، زیرا که ایشان دو صنف اند، یا برادر تواند در دین، یا برادر تو نیستند و کافرند نظیر تواند در خلقت، و از هر یک از ایشان لغزشها واقع می شود، و علتها ایشان را عارض می شود، و بر دست ایشان به عمد و خطا جنایتها روی می دهد.

پس عطا کن ایشان را از عفو کردن و در گذشتن مثل آنچه دوست می داری که خداوند قادر عطا کند به تو از بخشش و آمرزش خود، به درستی که بر ایشان مسلطی، و بر ایشان و الی و حاکمی، و خدا مسلط است بر آن که تو را والی گردانیده است، و طلب امور ایشان از تو کرده است، و تو را به تسلط بر ایشان در معرض امتحان در آورده است.

پس خود را برای محاربه پروردگار خود نصب مکن، زیرا که تو را طاقت انتقام او نیست، و تو را گریزی از عفو و رحمت او نیست.

و پشیمان مشو از عفو کردن از گناه کار رعیت خود، و شاد مشو به عقوبت کردن بر ایشان، و اگر با کسی به غضب آئی تا توانی مسارعت مکن به آزار او، و مگو که من امیرم و آنچه می گویم اطاعت من می کنند، زیرا که این خیال باطل دل را فاسد می گرداند، و دین را بیمار می کند، و آدمی را در عرصه بلایا و مصائب می سازد، و هر گاه نفس تو احداث نماید این تسلطی که داری عظما تاتکبری.

پس نظر کن به سوی عظمت پادشاهی خداوند که بر تو مسلط است، و او قادر است بر امری چند که تو قدرت بر آن از خود نداری، زیرا که اگر این امر را درست به نظر در آوری سر تو را از اوج نخوت به حضیض مذلت می آورد، وحدت طیش تو را ساکن می سازد،

و عقل غایب شده تو را به سوی تو بر می گرداند.

و زینهار که رفعت خود را به رفعت ذو الجلال منما، و در کبریا و جبروت خود را با حق تعالی شبیه مدان، به درستی که حق تعالی ذلیل می گرداند هر جبار قوی را، و خوار می کند هر صاحب خیلای عزیز را.

و انصاف بده خدای خود را و با مردم از نفس خود، و از مخصوصان اهل خود و از هر که دوست می داری از رعیت خود، زیرا که اگر چنین نکنی به ستم خواهی کرد، و هر که ستم کند بندگان را خدا خصم او است نه بندگان، و هر که خدا خصم او گردد حجت او را باطل گرداند و محارب خدا گردد، تا آن که باز ایستد و توبه کند.

و هیچ باعث برای تغییر یافتن و زائل شدن نعمت خدا، و زود نازل شدن عذاب خدا قوی تر از ایستادگی کردن بر ظلم و ستم نیست، زیرا که حق تعالی دعای مظلومان را شنونده است، و ظالمان را جزا دهنده است، و باید که محبوب ترین امور به سوی تو امری باشد که به حق نزدیک تر و عدالت در آن بیشتر، و رضای عامه رعایا را جامع تر باشد، زیرا که اگر عامه رعایا از تو در خشم باشند رضای مخصوصان به تو فایده نمی بخشد، و اگر عامه رعایا از تو راضی باشند خشم مخصوصان به تو ضرر نمی رساند.

مخصوصان و نزدیکان والیان، مؤونت ایشان بر والی از سایر رعایا عظیم تر است در هنگام نعمت و رخا، و یاری ایشان او را کمتر است در وقت شدت و بلاـ و بسیاری کراهت دارند از عدالت والی برای آن که خود جور توانند کرد بر مردم، و اگر سؤالی از او کنند زیاده از دیگران ابرام می کنند، و اگر عطائی به ایشان کند شکر کمتر می کنند، و اگر منع کند خیری را از ایشان عذر او را

دیرتر از دیگران قبول می کننـد، و در حوادث دهر کم صبرترنـد از سایر خلق، و سـتون دین و ماده اجتماع مسـلمین و تهیه دفع دشمنان عامه امت اند.

پس بایـد که به جـانب ایشـان رغبت نمـائی، و به سوی ایشان میل کنی، و بایـد که دورترین رعایا و دشـمن ترین ایشان نزد تو کسـی باشـد که طلب عیوب مردم بیشتر کنـد، زیرا که در مردم عیبی چنـد هست که والی سـزاوارترین مردم است به پوشانیدن آنها.

پس سـعی مکن در ظاهر گردانیـدن عیبها که بر پوشـیده است، زیرا که نیست بر تو مگر آنکه آنچه بر تو ظاهر شود مردم را از آنها پاک کنی، و خدا حکم می کند در آنچه بر تو پنهان است.

پس تا تو عیب پوش مردم باشـی خـدا به پوشاند بر تو آنچه دوست می داری که از رعیت به پوشانی، و رها کن از مردم عقده هر کینه را، و قطع کن از خود سـبب هر عـداوتی را، و قبول کن عذر مجرمان را، و به شـبه ها دفع کن حدود گناه کاران را، و هرچه بر تو ثابت نشود تغافل کن و به گمان مؤاخذه مکن.

و زود تصـدیق بـد گویان را مکن، به درستی که ایشان فریب دهنـده گاننـد به ظاهر خبر می نماینـد. و هر گاه مشورت کنی با بخیل مکن که تو را از فضل و احسان منع نمایـد، و تو را از فقر ترسانـد، و نه با اهل جبنی که تو را کم جرأت گردانـد، و نه با صاحب حرصـی که زینت دهـد برای تو جمع اموال را به جور و سـتم، به درستی که بخل و جبن و حرص سه خصـلت انـد که جامع آنها و سبب آنها بدگمانی به جناب مقدس الهی است.

و بدان که بدترین وزرای تو کسی است که وزیر بدان پیش از تو بوده است، و شریک ایشان در گناه بوده است، پس ایشان را

محرم مگردان که ایشان یاوران گناه کاران و برادران ستمکارانند.

و تو عوض بهتر از ایشان می توانی یافت که در رأی صائب و حکم نافذ مثل ایشان باشند، و در وزر و گناه مانند ایشان نباشد، و یاری نکرده باشند ظالمی را بر ظلم او، و گناه کاری را در گناه او، و این گروه که خود بهم رسانی خرج ایشان بر تو کمتر و یاری ایشان برای تو بیشتر خواهد بود، و بر تو مهربان تر خواهند بود، با غیر الفت کمتر خواهند گرفت.

پس ایشان را مخصوص خود گردان در خلوتها و محفلها، و از میان ایشان باید کسی نزد تو گرامی تر و مقرب تر باشد که حق را به تو بیشتر گوید، و در امری که خدا برای دوستانش پسندیده یاری تو کمتر کنند، خواه تو را خوش آید و خواه بد آید.

و خود را به چسبان به گروهی که اهل پرهیزگاری و راستی گفتارند، و ایشان را عادت فرما که بر روی تو بسیار مدح نگویند، و تو را به کاری که نکرده ای ستایش نکنند، زیرا که بسیار مدح خود شنیدن مورث تکبر و نخوت است، و آدمی را از عیوب نفس خود غافل می سازد.

و باید که نیکو کار و بدکار نزد تو مساوی نباشند، که این باعث می شود که نیکوکاران ترک نیکی کنند، و بد کاران در بدی بیشتر جرأت نمایند، و لازم دار هر یک را آنچه بر خود لازم گردانیده ای از جزای نیک و بد.

و بدان که هیچ چیز باعث گمان نیک رعیت به والی نمی گردد مثل احسان کردن و الی نسبت به ایشان، و تخفیف دادن خرجها و مؤونتها از ایشان، و جبر نکردن ایشان بر حقی که نداشته باشد.

و باید که گمان تو به رعیت نیکو باشد، به درستی که گمان

نیک تو به رعیت قطع می کند از تو تعب دور و دراز را، سزاوارتر رعایا به گمان نیک کسی است که احسان تو بر او بیشتر باشد، و سزاوارتر ایشان به گمان بد کسی است که بد نسبت به او بیشتر کرده باشی.

و بر هم مزن سنت شایسته ای را که والیان صدر این امت کرده اند، و به سبب آن الفت حاصل شده است، و احوال رعیت به صلاح انجامیده، و احداث مکن بدعتی که آنها را بر هم زند که ثواب آن سنتها از ایشان باشد، و وبال بر هم زدن آنها بر تو باشد.

و بسیار با علماء مدارسه، و مذاکره کن، و با حکیمان و دانایان مشورت کن در امری چند که موجب صلاح امور تو است، و در اقامت سنتی چند که به آنها مستقیم شده اند أهل دیار تو.

و بدان که رعیت چند طبقه اند که صلاحیت نمی یابند بعضی مگر به بعضی، و بعضی را از بعضی چاره نیست:

اول: لشگری که دین خدا را بر پا می دارند.

دوم: نویسندگان عامه که برای مصالح امور خلق ضرورند، و نویسندگان خاصه که به امور مخصوص تو قیام می نمایند.

سوم: قاضیان که به عدالت در میان مردم حکم می کنند.

چهارم: عاملان که به انصاف و عدالت و مدارا سلوک کنند.

پنجم: جماعتی که جزیه و خراج از کافر و مسلمان گیرند.

ششم: تاجران و ارباب صنعتها و پیشه ها.

هفتم: طبقه ای که پست تر می نمایند که فقر و ارباب احتیاج و اضطرارند، و هر یک از اینها را خدا سهم و نصیبش را برده است، و از اندازه فریضه در کتاب خود و سنت پیغمبر خود صلی اللّه علیه

و آله برای ایشان مقرر ساخته و نزد ما معلوم و محفوظ است.

پس لشگر به اذن خدا مانند قلعه هایند برای محافظت رعیت، و زینت والیان اند، و مورث عزت و غلبه دین اند، و راه ها به ایشان ایمن می گردد، و رعیت به دون ایشان برپا نمی ماند.

و قوام لشگر نیست مگر به آنچه خدا برای ایشان مقرر ساخته از خراج زمینها که از کافران به جنگ گرفته شده است که به سبب آن قوی می شوند بر جهاد دشمن، و اعتماد می کنند بر آن خراج در آنچه صلاح ایشان در آن است، و رفع حاجت خود به آن می نمایند.

پس ضرور است که جمعی که تحصیل و ضبط خراج نمایند.

و قوام این دو صنف یعنی لشگری و محصلان خراج نمی باشد مگر به قاضیان و عمال و نویسندگان که عقد مصالح ایشان نمایند، و در امور خاص و عام امین مردم باشند، و باز جمیع این طوائف را تعیش ممکن نیست مگر به بازرگانان و ارباب صنایع که اجتماع نمایند بر مصالح ایشان، و بازارهای ایشان را برپا دارند، و متکفل اعمال ضروریه ایشان شوند، و به کاری چند قیام نمایند که از غیر ایشان متمشی نمی شود.

بعد از ایشان طبقه اهل حاجت و مسکنت اند که لازم است عطایا و اعانت و یاری ایشان، و خدا برای هر یک حقی مقرر ساخته، و هر یک از ایشان را بر والی حقی هست به قدر آنچه مصلح احوال ایشان بوده باشد، و ایشان را از او گریزی نبوده باشد.

پس باید که والی لشگر و سپهسالار تو کسی باشد که به گمان تو بیش از همه کس اطاعت خدا و رسول نمایند، و خیر خواه امام تو بیش از دیگران باشد، و حلم و بردباری او از همه بیشتر باشد، و زود به غضب نیاید، و عذر مجرمان را قبول کند، و با ضعیفان به

مدارا سلوک کند، و به جانب زیر دستان چندان میل نکند، و عنف و تعدی نکند، و از اقامت مصالح ملک و ملت ضعیف نباشد، و خود را به چسباند به صاحبان حسبهای نیکو و خانه آبادهای شایسته، و أهل سوابق حسنه که به اخلاق نیک و اعمال پسندیده معروف اند.

پس مصاحبت کن با اهل دلیری و شجاعت و ارباب جوان مردی و سخاوت، زیرا که ایشان مجموعه کرم و بزرگواری و محل معروف و نیکی اند، و تفقد نما احوال ایشان را بسان رعایت پدر و مادر مهربان فرزند خود را.

و عظیم مشمار آنچه ایشان را به آن تقویت نمائی، و حقیر مدان مهربانی را که ایشان را به آن تعاهد کنی هر چند اندک باشند، زیرا که این ملاطفتها داعی خواهد گردید ایشان را به سوی خیر خواهی تو، و گمان نیک داشتن به تو.

و ترک مکن جستجوی کارهای اندک ایشان را سبب اعتماد بر الطاف جسیمه که نسبت به ایشان به عمل آورده ای، زیرا که از لطفهای اندک تو منتفع می گردند، و از دستگیریهای عظیم تو مستغنی نیستند.

و باید که از سرگردهای لشگر کسی را بیشتر مقرب گردانی و اختیار نمائی که اعانت و یاری لشگر نماید، و به قدر توانائی احسان و افضال نسبت به ایشان به عمل آورد، و اهل و اولاد ایشان در شهرهای خود گذاشته اند رعایت کنند، تا آن که خاطر عساکر برای دفع اهل فساد از هر خیال دیگر فارغ باشد.

و ایضا لطف تو به ایشان موجب میل دلهای ایشان است به سوی تو، خیر خواهی رعایا درست نمی شود مگر آن که بر والیان خود

مهربان باشند، و دولت و غلبه واليان بر ايشان گران نباشد، و مدت استيلاى واليان بر ايشان دراز ننمايد.

پس گشايش ده در اميدهاى ايشان، و پياپى گردان بر ايشان ثنائى نيكو را، و بشمار بر نيكوكاران ايشان آثار حسنه ايشان را، زيرا كه افعال حسنه ايشان را بسيار كردن شجاعان را به حركت مى آورد، و بددلان را شجاع مى گرداند اگر خدا خواهد. پس سعى جميل هر يک را در مرتبه خود بشناس، و گردار مردى را به ديگرى نسبت مده، و در خور سعى هر يک ايشان را پاداش بده.

و چنان مباش اگر مرد بزرگى كار سهلى كند آن را بزرگ شمارى، و اگر مرد كم نامى كار بزرگى كند خورد شمارى براى پستى او، و هر امرى كه بر تو دشوار شود يا مشتبه بماند به خدا و رسول رد كن، به تحقيق كه حق تعالى خطاب نمود با گروهى كه مى خواست ارشاد نمايد ايشان را «يا أيها الذين آمنوا أطيعوا اللّه و أطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم فى شى ء فردوه الى اللّه و الرسول».

يعنى: اى گروهى كه ايمان آورده ايد اطاعت كنيد خدا را، و فرمان بريد رسول خدا را و صاحبان امر خود را كه ائمه معصومين عليهم السلام اند، پس اگر نزاع كنيد با يک ديگر در امرى، پس رد كنيد به سوى خدا و رسول.

حضرت فرمود: رد به خدا عمل چند است از قرآن كه معنى آنها واضح است، ورد بر رسول خدا أخذ كردن و عمل نمودن به سنتهاى متواتره معلومه آن حضرت است، كه مورث اجتماع خلق، و مانع از پراكندگى ايشان است.

و اما قاضيان، پس اختيار كن براى حكم ميان مردم هر كه را

به گمـان خود بهترین رعیت خود می دانی که کارها بر او تنگ نشود، و لجاجت خصـمان مانع حکم او نگردد، و اگر لغزشـی از او صـادر شـود زود برگردد، و برگشـتن به سـوی حق بر او دشـوار نباشـد، هر گـاه حق را به شناسـند نفس او به سوی طمع مشرف نگردد.

و تـا حق نهایت وضوح نزد او بهم نرسانـد حکم نکنـد، و انـدک فهمی اکتفا ننمایـد، و در اموری که بر او مشـتبه شود بیش از دیگران توقف نمایـد، و بیش از همه کس به حجتهـا اخـذ نمایـد، و مراجعت خصم و سؤال از حجت او دلتنگ نشود، و بسـیار صبر کننده باشد برای شکافتن امور، و چون حق بر او ظاهر گردد زود قطع کند و حکم را جاری سازد.

و مدح مداحان باعث حق پوشی او نشود، و تحریص ارباب قوت باعث میل او از حق نگردد، و این گروه در میان مردم نادرند.

پس بسـیار تفحص کن قضاهـای او را و گشـایش ده در عطای او، و آن مقـدار که عـذر او زائل گردد به آن حاجتش به سوی مردم کم گردد، و بـده او را منزلت و قرب از آن که دیگران نزد خود آنچه طمع نکند در آن غیر او از مخصوصان تو، تا ایمن گردد به مسبب این منزلت از آن که دیگران بی خبر او را نزد تو ضایع کنند.

و در بـاب قاضـیان و نصب ایشـان نظر بلیغ و تأمـل کامـل به عمـل آور، زیرا که این دین در زمـان خلفای جور که بیش از من بودند اسیر بود، و در دست اشـرار عمل می کردند، و در آن به هوس و خواهش نفس خود و دین را وسیله تحصیل دنیا کرده بودند.

پس نظر کن در امور عمـال و خراج والیـان که در مملکت خود تعیین می نمائی، و از روی بینائی و امتحان تعیین نما که ایشان را امتحان کنی، و هر که را سزاوارتر دانی مقرر گردانی، نه آن که

این را بخشش قرار دهی، و هر که را به دون اهلیت اختیار نمائی برای محبتی که به او داری، که اینها مجمع جور و خیانت اند.

و برای این کار تفحص کن جمعی را که اهل تجربه و حیا، و از خانه آبادهای شایسته باشند. و آنان که حقوق مساعی در دین دارند، زیرا که ایشان خوش اخلاق تر و کم طمع ترند، و در عواقب امور تفکر ایشان کامل تر است، پس روزی کامل برای ایشان مبذول دارد که قوتی است ایشان را برای اصلاح نفسهای ایشان، و بی نیاز می گرداند ایشان را از تصرف در آنچه در تحت ید مردم است و حجتی است بر ایشان، اگر مخالفت امر تو نمایند، یا رخنه ای در امانتهای تو کنند.

پس تجسس کن سلوک ایشان را، و جواسیس بفرست که تفحص احوال ایشان نمایند، و باید آن جاسوسان از اهل صدق و وفا باشند، زیرا که در پنهان تفحص ایشان کردن باعث تحریص و ترغیب ایشان است بر کار فرمودن امانت و مدار کردن با رعیت، و خود را به دست یاوران و اعوان مده.

اگر جاسوسان از اهل تو اتفاق کنند بر آن که یکی از ایشان دستی به سوی خیانتی دراز کرده، بس است برای تو شاهد که عقوبت نمائی او را در بدن او، و او را مؤاخذه گردانی به آنچه یافته است در عمل خود، پس او را در مقام مذلت باز داری، و نام خیانت بر او گذاری، و عار این تهمت را در گردن او قلاده گردانی.

و تفقد و جستجو نما امر خراج را، و اهل خراج سبب صلاح امور سایر خلق است، و اصلاح نمی آید احوال دیگران مگر به ایشان، زیرا که مردم عیال خراج و اهل خراج اند.

و باید که نظر تو در آبادانی زمین کامل تر باشد از نظر تو در

جمع کردن خراج، زیرا که جلب و تحصیل خراج میسر نمی شود و حاصل نمی گردد مگر به آبادانی محالی که خراج از آنها به عمل می آید که طلب می کنند خراج را به دون آبادانی، محال آن شهرها را خراب می کنند، و بندگانش را هلاک می گرداند، و کار او به راه نمی رود مگر اندکی.

پس اگر شکایت کنند از گرانی خراج یا علتی مانند ملخ و سایر آفات، یا از منقطع شدن آب نیامدن باران، یا باطل شدن و تغییر یافتن محل زراعت، یا آن که آب بر آن مستولی گردیده، یا آن که بسیاری تشنگی زمین را از قابلیت انداخته، یا آن که تخفیف دهی خراج را از ایشان به قدری که گمان داری که اصلاح امور ایشان به آن قدر می شود چیزی از خراج تخفیف دهی از ایشان بر تو گران نباشد، زیرا که ذخیره ای است برای تو که صرف می نمایند در آبادانی شهرهای تو و زینت دادن ولایت تو، با آن که جلب می کنی به این سبب نیکی نیتهای ایشان را نسبت به تو.

و شاد می شوند به آن که عدالت کرده ای در حق ایشان، و ایشان را قوت داده ای به آنچه نزد ایشان ذخیره کرده ای از ترفیه احوال ایشان، و اعتماد بهم می رساند بر ایشان به سبب آن که عادت فرموده ای ایشان را به عدالت، و رفق و مدارا نسبت به ایشان.

و بسا باشد که امری چند حادث شود که هر گاه در آن امر بر ایشان اعتماد کنی و از ایشان طلب یاری کنی به طیب خاطر متحمل آن بشوند، زیرا که ملک آبادان بر می تابد هر چه را بر آن بار کنی، و خرابی زمین از تنگ دستی اهلش می باشد، و تنگ دستی اهلش نمی باشد مگر به سبب آن که نفوس والیان مشتاق گردد به جمع اموال، و بدگمانی ایشان به باقی ماندن بر منصب، و کم پند گرفتن

ایشان از تغییر احوال روزگار و بی اعتباری دنیای غدار.

پس نظر کن در حال کاتبان خود و تعین کن برای امور خود بهترین ایشان را برای نوشتن رساله ها و نامه ها، که در آن درج می کنی اسرار و مکرها و تدبیرهای خود را، کسی را مقرر کن که جامع ترین مردم باشد اخلاق پسندیده را، و کسی باشد که گرامی داشتن تو او را باعث طغیان او نگردد، به سبب آن کرامت جرأت بهم رسانند بر تو، به آن که مخالفت تو نماید در حضور اشراف و اکابر، و غفلت او را باعث نشود بر کوتاهی از رسانیدن مکاتیب و رسائل عمال تو به سوی تو، و برگردانیدن جواب آنها بر وجه صواب از جانب تو، و غافل از آنچه باید بگیرد و از جانب تو بدهد و از وعده ها و شراطها ضعیف نگرداند پیمانی را که عقد کند برای تو، و عاجز نشود از گشاد دادن در آنچه بر تو شرط کرده است، یعنی در اول چنان شرط کند که در آخر دشوار نشود، و جاهل نباشد به قدر نفس خود، زیرا که قدر خود را نمی شناسد به قدر دیگران جاهل تر خواهد بود.

پس باید که ایشان را که اختیار کنی از روی خواهش و میل به دل خود نکنی، و اعتماد بر فراست خود ننمائی، و به گمان نیک خود مغرور نشوی، زیرا که مردم به ساختگی و تصنع خود را در معرض فراست والیان بدر می آورند، و اقدام به خدمات پسندیده می نمایند، و به غیر این ظاهر تلبیس می کنند، و هیچ خیر خواهی و امانت در خاطر ایشان نیست، و لیکن امتحان کن ایشان را به ولایتها که برای شایسته گان پیش از تو کرده اند.

پس تعیین کن کسی را از ایشان که در زمان پیش اثر خیر او در عامه خلق بیشتر ظاهر شده، و به دیانت و امانت معروف تر بوده،

اگر چنین کنی فعل تو دلیل خواهد بود بر خیرخواهی تو نسبت به خدا و نسبت به امامی که از جانب او والی شده، و باید که برای هر نوع از کارهای خود یک سر کرده ای از ایشان مقرر داری که از قیام به امور بزرگ عاجز نگردد، و بسیاری اشغال موجب پراکندگی احوال او نگردد.

پس تفحص کن آنچه بر تو مخفی است از احوال ایشان، و تجسس نما در آنها که رسولان ایشان به سوی تو می آیند، و محتاجان که با کاتبان تو رجوع دارند که به ایشان به چه نحو سلوک کرده اند، زیرا که اکثر نویسندگان مبتلا می باشند به عزت و تکبر و نخوت، و دل تنگ شدن از کار سازی مسلمانان، مگر کسی را که خدا نگاه دارد از این صفات ذمیمه، و مردم را چاره ای نیست از رجوع به ایشان، و دفع حوائج به سوی ایشان، و هر عیب که در کاتبان تو ظاهر شود و تو از آن تغافل ورزی گناه آن بر تو لازم خواهد آمد، و اگر فضل و نیکی از ایشان ظاهر گردد به تو منسوب خواهند گردید به آن ثوابهای نیکو که تو را بر این امر نزد حق ثابت است.

پس بعد از کاتبان باید که قبول نمائی وصیت مرا در حق تجار و اصحاب حرفها، و دیگران را وصیت کن در حق همه ایشان، خواه آنها که در بلاد ساکن می باشند، و خواه آنها که به مال خود به شهرها برای تجارت سفر می کنند، و خواه آنها که به دست خود پیشه ها برای مصالح مسلمانان به عمل می آورند، زیرا که ایشان ماده منفعتهای خلق اند، و امور ضروریه مسلمانان را سبب می شوند، و از بلاد بعیده جلب امتعه می نمایند، و دریا و صحرا و کوه و دشت را طی می کنند، و به جائی چند می روند برای تحصیل منافع خلق که دیگران را میسر نیست، و جرأت نمی کنند بر رفتن

به آن مواضع از بلاد دشمنان تو، و همچنین ارباب صنایع به دست خود ضروریات مسلمانان را به عمل می آورند.

پس حرمت همه ایشـان را رعـایت کنی، و خوف را از راه های ایشان زائل کن، و احقاق حقوق ایشان را از دیگران بگیر، زیرا که ایشان با والیان در مقام مسالمه و انقیادند، و خوف ضرری از ایشان نیست، و با همه کس صلح اند، و از ایشان توهم فسادی نیست، و پیوسته طالب امنیت و انتظام دولت اند.

پس تفقـد نمـا احوال ایشـان را در محل حضور خود و حواشـی و اطراف بلاد خود را. و به این مراتب که دانستی بـدان که در بسیاری از ایشان صفات ناشایسته هست از تنگی فاحش و بخل و حبس کردن متاعها از مسلمانان برای زیادتی قیمت، و تحکیم در قیمت امتعه، و این راه مضرتی است برای عامه عباد، و موجب عیب و بدنامی والیان است.

پس منـع کن ایشـان را از حبس کردن امتعه ضـروریه، به درسـتی که حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله نهی فرمود از آن، و بایـد که در خریـد و فروش مسامحه بکننـد، و به ترازوهای عـدل و به نرخی چند که ضـرر به هیچ یک از بایع و مشتری نرسـد معامله کنند، پس اگر کسـی بعد از نهی مرتکب احتکار و حبس امتعه ضروریه شود او را معاقب گردان، و چنان کن که عبرت دیگران گردد، اما از اندازه بدر مرو و زیاده از جنایت سیاست مکن.

پس از خـدا بـترس، و خـدا را بیـاد آور در حـق طبقـه ای که به ظـاهر حـال از همه پست ترنـد و بیچـاره ترین خلـق انـد، یعنی مسـکینان و محتاجـان و بـدحالان و صاحبـان امراض مزمنه، و در میان ایشان گروهی هسـتند که سؤال می کننـد و به آنچه می دهی قانع اند، و

گروهی هستند که خود را می نمایند و می گریزند و سؤال نمی کنند.

و حفظ کن وصیت خود را در حق ایشان، و برای ایشان بهره قرار ده از بیت المال خود، و از غلات املاکی که در اسلام فتح شده، یا امام برای خود اختیار کرده در هر شهری، زیرا که در دور و نزدیک ایشان را در این اموال حق هست، و رعایت حق همه بر تو واجب شده است، و تو را مشغول نگرداند از احوال ایشان.

تفکر و نظر کن در امور کلیه ملک، زیرا که خدا تو را معذور نمی دارد در تقصیر کردن در امر حقیر، برای آن که محکم گردانی امر کبیر را، پس همت خود را بر صلاح احوال ایشان بگمار، و از روی تکبر روی از ایشان مگردان.

و تفقد نما احوال آنها را که دست ایشان به تو نمی رسد، و در دیده های مردم حقیر می نمایند، و مردم ایشان را کم قدر می شمارند، پس برای امور ایشان مقرر گردان کسی را که اعتماد بر او داشته باشی و از تو ترسد، و از اهل تواضع و شکسته گی باشد که دفع امور ایشان از تو بکند، و احوال ایشان را به تو عرض نماید.

پس چون مطلع شوی بر حوائج ایشان به نحوی عمل کن روزی که خدا را ملاقات کنی عذری نزد او و تو را نباشد، زیرا که این جماعت از میان رعیت زیاده از دیگران محتاج به انصاف و عدالت اند.

و در اداء حق همه خلق عذر خود را نزد خداوند عالمیان ظاهر گردان، و جستجو کن به یتیمان بی پدر را و کوران و بیماران و آنها که به بلاهای مزمن مبتلا شده اند، و پیران را که چاره ندارند و سؤالی از مردم نمی کنند، پس روزیها برای ایشان مقرر گردان که ایشان بندگان خدایند. و تقرب جو به سوی خدا در رعایت حق شناسی ایشان، و اداء ارزاق ایشان، به درستی که عمل خالص

نمی گردد مگر به نیت درست.

و بـدان که نفوس مردم راضـی نمی شونـد و قبول نمی کنند که تو غايبانه ادای حقوق ایشان کرده تا مشافهتا حاجات ایشان را نشـنوی، و در مقـام قضـای حوائـج ایشان نیائی و این بر والیان گران است، و هر حقی گران می باشـد، و گاهی خـدا آسان می کند بر گروهی چند که طالب عاقبت و آخرت باشـند، و نفوس خود را بر مشـقتها صبر فرمایند، و اعتقاد داشـته باشند بر راستی وعده خدا برای کسی که صبر کند و از خدا طلب اجر نمایند، تو از ایشان باش، و یاری طلب کن از خدا.

و بایـد که برای صاحبان حاجات و آنها که با تو رجوع دارنـد وقتی از خود قرار دهی که فارغ گردانی در آن وقت برای ایشان فکر و ذهن خود را از هر شـغلی، پس رخصت دهی که همه نزد تو بیاینـد، و برای ایشان در مجلس عام بنشـینی، پس رخصـت دهی که هر که خواهد نزد تو بیاید، و بنشینی برای ایشان در مجلسی که در آن مجلس تواضع و تذلل کنی برای خداوندی که آفریده است و بلند گردانیده است تو را، و منع نمائی از ایشان لشگر و یاوران خود را از دربانان و یساولان خود.

و پست گردان در آن مجلس برای ایشـان بـال خـود را، و نرم گردانی برای ایشـان پهلـوی خود را در مراجعت نمودن و گوش دادن به سـخن ایشان، و دوری گردانیدن به سوی ایشان، تا آن که هر که خواهد با تو سخن بگوید بی خوف و اضطراب سخن تواند گفت.

به درستی که من شـنیدم از رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله که در مواطن متعـدده می گفت: مقدس و پاکیزه نمی شوند امتی که در میان ایشان حق ضعیف از قوی باز یافت نشود، در حالتی که ضعیف

را مضطرب نسازند و به خوف نیندازند.

پس متحمل شو سفاهتی را که از ایشان صادر شود، یا آن که از بیان غرض عاجز مانند، و دور گردان از خویش دل تنگی و تکبر را تا حق تعالی به این سبب بگشاید بر تو اکناف و اطراف رحمت خود را، و واجب گردانند برای تو ثواب طاعت خود را، و آنچه عطا کنی چنان کن که بر گیرنده گوارا باشد، و اگر منع کنی باید که مقرون به مدارا و عذر خواهی و زبان خوش باشد، و فروتنی کن در این مقام به درستی که خدا دوست دارد تواضع کننده را، و باید که از اعوان خود کسی گرامی تر داری که مدارای او با خلق خدا بیشتر باشد، و مراجعت به سوی ایشان بیشتر نماید، و لطف او ضعفا را فزون تر باشد.

پس بدان که امری چند است که ناچار است که خود مباشر آنها شوی:

اول: آن که عمال تو نامه ای به تو نویسند که کاتبان تو عاجز باشند از نوشتن جواب ایشان، خود متوجه شوی و جواب ایشان را بنویسی.

دوم: آن که از حاجات مردم اگر بر تو امری وارد شود که اعوان تو از دل تنگی متوجه آنها نگردیده باشند خود به قضای حوائج ایشان قیام نمائی.

سوم: آن که آنچه بر کاتبان و خازنان تو وارد شود از آنچه در تحت اختیار ایشان است برسی، و تقصیر و تأخیر در آنها روا نداری، و با هر یک از ایشان در امری که به او تعلق دارد مشورت نمائی فارغ و ذهنی مجتمع. و هیچ امری را جاری نسازی مگر بعد از تفکر و مراجعت با نفس خود، و مشاورت با آن کسی که برای

آن کار تعیین کرده ای باید که از تو خائف نباشد، و آنچه مقتضای رأی او باشد بی خوف و هراس به تو تواند گفت.

و بدان که باید کار هر روز را در همان روز برسی، و به روز دیگر نیندازی، که در روز دیگر امری چند روی می دهد که آنها را صورت باید داد، و به گردان برای نفس خود و خدا بهترین وقتها را و بزرگترین قسمتها را، هر چند همه کارها برای خدا می تواند بود اگر نیت تو در آن درست باشد، و موجب سلامت و رفاهیت رعیت باشد.

و باید که امور خاصه که برای خدا دین خود را به آن خالص می گردانی برپا داشتن فرائض خدا باشد که مخصوص او است.

پس از بدن خود بده به خدا آنچه واجب است از نمازها در شب و روز، در آنها اهتمام کن، زیرا که واجب بودن بعضی از نوافل مانند نماز شب مخصوص حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله بود، چنان چه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً».

پس این امری است که مخصوص گردانید خدا به آن پیغمبر خود را، و گرامی داشت او را به آن، و بر او واجب گردیده و بر دیگران تطوع و سنت است، چنان چه حق تعالی فرموده است «فمن تطوع خیرا فان اللّه شاکر علیم» یعنی: هر که از روی تطوع به عمل آورد خیری را پس خدا شکر کننده و جزا دهنده است، و دانا است به اعمال بندگان.

پس وافر و کامل به عمل آور آنچه را تقرب می جوئی به سبب آن به سوی خدا و گرامی دار آن را، و ادا کن فرائض خدا را به سوی کامل بی عیبی و نقصی، هر چند بدنت را به گدازد و به تعب اندازد.

و هر گاه برخیزی برای مردم به پیش نمازی، پس مباش نفرت دهنده مردم به طول دادن، و نه ضایع کننده نماز به ترک اکثر سنن، زیرا که در میان مردم کسی است که دردی و علتی دارد، و نماز طولانی را تاب نمی آورد، و کسی می باشد که حاجتی دارد، و طول نماز منافی حاجت او است.

و به تحقیق که سؤال کردم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در هنگامی که مرا متوجه یمن گردانید که چگونه با ایشان نماز گذارم؟

فرمود: نماز کن با ایشان مانند نماز ضعیف ترین ایشان، و نسبت به مؤمنان مهربان باش.

و بعد از این مراتب باید که طولانی نشود پنهان بودن تو از رعیت خود، زیرا که پنهان بودن والیان از رعیت باعث تنگی کار مردم می گردد، و والی کم علم بهم می رساند به احوال رعیت، و در خانه نشستن والی و راه ندادن مردم سبب آن می شود که بر احوال مملکت خود مطلع نگردد، و امور بزرگ که روی دهد به آن کوچک نمایند، و امور کوچک را عظیم نمایند، و حسن را قبیح شمارند، و سخنان که به او رسانند حق و باطل به یک دیگر مخلوط باشد.

و نیست والی مگر بشری نمی داند آنچه را مردم از او پنهان دارند از امور، و سخن راست و دروغ علامتی ندارد که به محض گفتن توان تمیز کردن.

و ایضا حال تو خالی از دو صورت نیست، یا آن است که جوانمردی در بذل کردن مال در راه حق، پس چرا خود را به مردم نمی نمائی که حق واجب را عطا کنی، و افعال نیکو از تو به رعیت صادر گردد. یا آن است که مبتلائی به بخل و نمی خواهی که عطا کنی

و حاجات مردم را روا کنی.

باز نیاید که پرده نشین گردی، و در بر روی مردم به بندی، زیرا که چون مردم از عطای تو آیس و ناامید گردیدند زود دست از سؤال بر می دارند. با آن که اکثر حاجات مردم طلب مال نیست که نقصانی به تو به رسد، مانند آن که بر کسی ظلمی شده به تو شکایت می کند، یا دعوی دارد و حکم عدلی از تو می خواهد، پس منتفع شو به آنچه وصف کردم برای تو، و اکتفا کن در آن بر آنچه بهره ور شد و صلاح تو در آن است ان شاء اللّه.

و بدان که والیان و پادشاهان محرمان و مخصوصان می دارند که راغب اند به آن که اموال و ولایت را مخصوص خود گردانند، و بر مردم تطاول و زیادتی کنند، و به ایشان در مقام انصاف نباشند، پس ماده طمع این جماعت را قطع کن به طمع کردن اسباب این احوال، و به انقطاع مده به مقربان خود زمین و مزرعه را، و طمع نکنند مخصوصان تو در احیای مزرعه ای که ضرر رسانند به همسایه خود در آبی، یا در عملی مشترکی که مؤنت او را بر دیگران قرار دهند، و نفعش از ایشان باشد، و به تو فایده عائد نگردد، و عیبش با تو باشد در دنیا و عقبا.

و چون مرافعات به تو برسد باید که عدالت کنی در حکم میان ایشان، و لازم گردانی حق را بر هر که لازم گردد بر او، خواه نزدیک و خواه دور، و باید که بر دشواری این حکم صبر کنی، و رضای حق تعالی منظور داری، هر چند باید حکم بر خویشان نزدیک و مصاحبان مخصوص خود کنی، و اگر بر تو دشوار و گران باشد تفکر کن در عاقبت نیکش تا بر تو آسان گردد، زیرا که ثواب انصاف و عدل در آخرت عظیم است.

و اگر رعیت به تو گمان برد که میلی در حکم کرده ای و جانب کسی را رعایت کرده ای عذر و حجت خود را بر ایشان گردان و گمان بد خود را از ایشان بگردان، زیرا که این موجب عادت کردن تو است به عدالت، و مدارا این است با رعیت، و عذر خواهی است که سبب استقامت رعیت تو است بر حق با رفق و مهربانی و مدارا و نیکی.

و اگر دشمن تو به سوی مصالحه تو را دعوت کند ابا مکن اگر رضائی در آن باشد، زیرا که صلح کردن موجب استراحت و رفاهیت لشگر تو می گردد، و خاطرت از اندوه و فکر راحت می یابد و شهرهایت ایمن گردد، و لیکن بعد از صلح نهایت حذر از دشمن خود داشته باشی، زیرا بسیار است که دشمن صلح می کند که خصم را غافل کند و به ناگاه بر او بتازد، پس دور اندیشی را از دست مده، و گمان نیک خود را در هر باب متهم بدار، و هر جهتی که احتمال دهی که خصم از آن جهت بر تو غالب گردد آن را مسدود گردان، و در همه امور بر خدا توکل کن.

و چون میان تو و دشمن تو پیمان منعقد گردد، یا لباس امانی بر ایشان به پوشانی، پس محافظت نما پیمان خود را به وفا، و رعایت کن امان خود را به راستی و امانت، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا که فریضه ای از فرائض خدائی است که مردم با اختلاف آرای ایشان در لزوم آن اتفاق کرده باشند زیاده از اتفاقی که کرده اند بر وجوب وفا به عهدها و پیمانها، حتی بت پرستان با نهایت کفر ایشان لازم می دانند وفای به عهد و امان را، زیرا که بدی عاقبت مکر و غدر یافته اند.

پس امان خود را به مکر بر هم مزن، و نقصان در عهد خود راه

مـده، و مکر با دشـمن خود مکن که خلاف فرموده خدا است، و جرأت نمی نمایند بر مخالفت خدا مگر نادان بدبختی، و حق تعالی عهـد و امان خود را امنیتی گردانیـده است میان بنـدگان خود به رحمت خود، و حریمی ساخته است که ساکن شوند در ساحت عز آن، و پناه برند به سوی امان آن، پس خدعه و مکر و افساد در امان نباید کرد، و عهدی که بندی چنان مکن که در آن علتها و راه های مخالفت باشد.

و بعـد از آن که محکم کردی به تأویـل و توجیه بر هم مزن، و تنگی کار بر تو در امری که با خـدا در آن عهـد بسـته ای تو را داعی نشود که سـعی در هم زدن آن بکنی، زیرا که صبر کردن تو بر تنگی که امیـد فرج و نیکوئی عاقبت در آن داشـته باشـی بهتر است، از مکر کردن و امانت شکستن که خوف عقاب و وبال در آن داشته باشی، و احاطه کند به تو در آن از جانب خدا، وزری و گناهی که در دنیا و آخرت تدارک آن نتوان نمود.

و زینهار که حـذر کن از ریختن خونها بناحق، زیرا که هیچ چیز سـبب غضب خدا و بزرگی عقوبت حق تعالی و زوال نعمت و کوتاهی عمر و دولت نمی شود مانند ریختن خون حرام که همین سبب ضعف و سستی آن می گردد، بلکه زایل می گرداند و از تو به دیگران منتقـل می سـازد، پس زینهـار متعرض غضب پروردگـار مشو، به درستی که خـدا برای ولی کسـی که به سـتم کشته شده باشد سلطنت قصاص قرار داده است.

چنان چه فرموده است «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا» یعنی: هر که کشته شود به ستم پس به تحقیق قرار دادیم برای ولی او سلطنتی، پس از حد

بدر نرود کشنده یا ولی قصاص به درستی که او یاری کرده شده است.

پس حضرت فرمود: عذری نیست تو را نزد خدا و نزد من در کشتن عمد، و در آن قصاص بدن و به عوض کشتن لازم می شود، و اگر مبتلا شوی به خطائی که از تازیانه یا دست تو صادر گردد در عقوبت که کسی را کنی و او کشته شود، زیرا که بسا با دست زدن بر کسی یا بیشتر سبب قتل او گردد، پس نخوت سلطنت و حکومت تو را مانع نشود از آن که به أهل مقتول حق ایشان را از دیه تسلیم کنی تا موجب قرب تو گردد نزد حق تعالی.

و زینهار حذر کن از عجب به نفس خود و نیکو دانستن و عظیم شمردن اعمال خود، و دوست داشتن مبالغه در مدح و ثنای خود، زیرا که هیچ فرصتی شیطان را برای ضایع کردن نیکیهای نیکوکاران از این بهتر نیست، و اعتماد بر این زیاده از همه چیز دارد.

و زینهار منت مگذار بر رعیت خود به احسانی که نسبت به ایشان به عمل آوری، یا زیاده از آنچه کرده ای بر ایشان بشماری، یا وعده کنی و وفا به آن نه نمائی، زیرا که منت احسان را باطل می گرداند، و زیاده گفتن ضایع می گرداند کردها را، و خلف وعده موجب غضب است نزد خدا و نزد مردم، حق تعالی می فرماید «كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ» یعنی: بزرگ است از جهت مقت و غضب نزد خدا آن که بگوئید آنچه را نمی کنید.

پس فرمود: زینهار تعجیل منما در امور بیش از وقتشان، و تکاهل منما در آنها در وقتشان و لجاجت مکن در امری که میسر نگردد، و سستی مکن در هنگامی که طریق تحصیلش بر تو واضح شود، و هر امری را در موضع خود قرار ده، و هر عمل را در جای

خود به عمل آور.

و زینهار به تنهائی تصرف مکن در چیزی که مسلمانان در آن شریک و سهیم اند، مانند آبها و گیاه های مباح، و متعرض مشو امری چند را که به کارت نمی آید. و تغافل مکن از امری چند که از تو سؤال خواهند کرد از دادرسی مظلومان و رفع ستمکاران آنچه بر دیده ها ظاهر شده باشد، زیرا که در قیامت تو را برای ایشان مؤاخذه خواهند کرد، و بعد از آن اندک زمانی پرده از روی کارها برخواهد خواست، و خداوند جبار با عظمت و جلال متوجه احوال و اعمال عباد خواهد شد، و انتقام از ظالمان برای مظلومان خواهد گرفت.

پس ضبط نما حمیت نفس خود را و شدن حدت و غضب خود را وسطوت دست خود را، و تیزی زبان خود را از اینها همه محافظت نما به آن که زود از جای بر نیائی، و به مقتضای غضب عمل نه نمائی، و سطوت و عقوبت را از حالت غضب به تأخیر اندازی.

و چون این حالت تو را عارض شود به سوی آسمان نظر کن تا غضب تو ساکن گردد، و مالك اختیار خود شوی، مالك این امور از نفس خود نمی توان شد مگر به آن که بسیار باشد غمهای تو، بیاد کردن بازگشت به سوی پروردگار خود.

پس بدان که عهدی که برای تو نوشته ام جامع جمیع آنچه را که موجب رشد و صلاح تو گردد، پس باید که متذکر شوی آنچه را از ما مشاهده کرده ای از حکم به عدالت و سنتهای نیکو و آنچه بینی در کتاب خدا، یا به تو رسیده است از آثار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

پس عمل نما به همه اینها به نحوی که از ما مشاهده کرده ای،

و سعی کن به قدر طاقت خود در متابعت آنچه عهد کرده ام به سوی تو در این وصیت، و حجت خود را بر تو تمام کرده ام، تا آن که تو را عـذری نباشـد در هنگـامی که مسـارعت نمایـد نفس تو به سوی خواهش خود، و نگاه نمی دارد از بـدی و توفیق نمی دهد بر نیکی مگر خداوند جلیل.

و به تحقیق که وصـیتی که حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله بـا من کرد، تحریص نمود بر نماز و زکات و رعایت غلامان و کنیزان، پس به این ختم می کنم برای تو وصـیت خود را و لاـ حول و لاـ قوه الا باللّه العلی العظیم، و من سؤال می کنم از خـدا سبب گشادگی رحمت او و بزرگی و بخششـهای او، و قدرت او بر دادن هر آرزوئی، آن که توفیق دهد مرا و تو را برای آنچه رضای حق تعالی در آن است تا عـذر ما نزد خـدا و خلق آنچه کنیم واضـح باشد، و از ما ثنای نیکو در میان عباد و آثار جمیله در بلاد بمانـد، و آن که تمام کنـد بر ما نعمت خود را و مضاعف گردانـد برای ما کرامت خود را، و ختم کنـد برای ما و تو به سعادت و شـهادت، به درستی که ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم، و سـلام بر رسول خدا و آل طیب و طاهر او باد سـلام بسیار (۱).

مترجم گویـد: اینجا ختم شـد ترجمه حاصل مضـمون این نصایـح عالیه و کلمات شافیه، که از منابع وحی رسالت برای هدایت گم گشـته گـان به وادی ضـلالت و جهـالت، و سـیرابی تشـنه لبـان زلال حکمت جاری گردیـده، زهی سـعادتمندی که به این مواعظ شافیه عمل نمایـد، و به تأیید خالق ارض و سـما و هدایت ائمه هدی علیهم الصـلاه و التحیه و الثناء زمام خود را از کف نفس و شیطان بازستاند، و به

۱- نهج البلاغه ص ۴۲۶- ۴۴۵، نامه شماره(۵۳).

سعی جمیل خویش را به رهروان شارع دین و پیروان ائمه طاهرین ملحق گرداند.

فصل دوم در بیان چند حدیث دیگر که در این باب وارد شده است

حدیث اول [نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف]

سید رضی اللّه عنه و غیر او روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنید که عثمان بن حنیف انصاری که والی بود در بصره از جانب آن جناب به ولیمه یکی از اکابر بصره رفته، پس نامه ای به او نوشتند به این مضمون:

ای پسر حنیف خبر به من رسیده که مردی از جوانان یا جوان مردان بصره تو را به خوانی دعوت نموده، پس مسارعت نموده ای به سوی آن، اختیار می کرده اند برای تو الوان طعامها، و نقل می کرده اند به سوی تو انواع کاسه ها، و من گمان نداشتم که تو اجابت کنی به سوی طعام قومی که فقیران را از آن طعام دور کنند، و اغنیا را دعوت نمایند.

پس نظر کن به سوی آنچه می خوری از طعامها هر چه مشتبه است بر تو علم آن پس بینداز آن را و تصرف در آن مکن، و آنچه یقین داشته باشی که از وجوه حلال بهم رسانیده ای تناول کن و بدان به درستی که هر کس را پیشوائی است که به او اقتدا می نماید، و به نور علم او هدایت می یابد.

و به درستی که امام شما اکتفا کرده است از دنیای خود به دو

جامه کهنه، و از طعام خود به دو گرده نان، که یکی در چاشت خورد، و دیگری در شام، و می دانم که شما قدرت ندارید که به این نحو سلوک نمائید، و لیکن اعانت نمائید مرا بر شفاعت خود به ورع و پرهیزگاری از محرمات و شبهات، و اجتهاد و سعی در عبادات.

پس به خدا سوگند که جمع نکردم و گنج نه نهادم از دنیای شما، طلا و نقره ذخیره نکرده ام، از غنیمتهای دنیا مال و افری، و مهیا نکرده ام به عوض این دو جامه کهنه خود جامه نوی تحصیل نکرده ام، بلی از جمیع آنچه در زمین و آسمان است فدک در دست ما بود، پس بخل ورزید بر آن نفوس گروهی، و جوان مردی کرد نفوس دیگران، و نیکو حکم کننده ای است خدا میان ما و میان خصمان ما.

و من چه کنم فدک را و غیر فدک را، و حال آن که هر نفس جای گاه او قبری است که منقطع می گردد در تاریکی آن آثار او، و در زیر زمین پنهان می گردد اختیار او، و بازگشت او به سوی گودالی است که اگر زیاده کنند وسعت آن را و گشاده گرداند آن را دستهای حفره کننده آن هر آینه تنگ خواهد کرد آن را به سنگ و کلوخ، و سد خواهد کرد فرجه های آن را خاکهای بر روی هم نشسته.

و عادت نمی دهم نفس خود را مگر به تقوا، تا بیابد این معنا از مخاوف آخرت و عذاب سقر در روز خوف اکبر یعنی قیامت، و ثابت ماند در جاها که محل لغزیدن پاها است، و اگر می خواستم می توانستم تصرف کنم در این عسل صاف کرده، و مغز گندم پاک کرده، و بافته های ابریشم.

و لیکن هیهات دور است از من که غالب شود بر من خواهش نفس من، و به کشد مرا حرص من به سوی اختیار کردن طعامهای نیکو، و شاید در حجاز یا در یمامه کسی باشد که طمع نداشته باشد در

گرده نانی، و مدتها باشد که از طعامی سیر نشده باشد، یا آن که سیر بخوابم و در دور من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشد.

پس بوده ام مثل آن که شاعر گفته است: همین بس است تو را درد که سیر بخوابی و بر دور تو جگرها باشند که آرزوی ریزه های پوست کنند که به عوض طعام به خورند.

آیا قناعت کنم از نفس خود به آن که بگویند پادشاه مؤمنان است، و با ایشان شریک نباشم در مکاره روزگار، یا مقتدای ایشان نباشم در عیش ناگوار، من برای آن آفریده نشده ام که مشغول گرداند مرا اکل طیبات از تحصیل سعادات، مانند چهار پائی که بسته باشند، و تمام همتش مصروف به خوردن علف باشد، یا در صحراها گردیده باشند، و شغلش آن باشد که به دهان گیاه از صحرا کنده و شکم خود را پر کند، و غافل باشد از آنچه نسبت به او اراده دارند از کشتن، یا آن که مرا بر سر خود گذاشته باشند، یا مرا مهمل و عبث آفریده باشد، یا آن که ریسمان ضلالت را بر زمین کشم، و یا راه حیرت به کوری پیمایم.

و گویا می شنوم که گوینده شما می گوید که اگر این است قوت پسر ابو طالب، پس زود ضعف و ناتوانائی او را عاجز می گرداند از قتال کردن با امثال و اقران، و از دست بازی کردن با شجاعان، و چنان نیست بلکه به درستی که درختهای صحرائی چوبشان سخت تر است، و درختان تربیت کرده نازک تر است، و درختان به آب باران تربیت یافته خوش آتش تر است، و اخگرشان دیرتر منطفی می گردد، و من با حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مانند دو درخت بودیم که از یک اصل بر آمده باشند، و من و او مانند ساعد و بازوی یک دیگر بودیم.

به خدا سوگند که اگر همه عرب متفق شوند و یک دیگر را معاونت نمایند بر قتال هر آینه پشت نگردانم از ایشان، و اگر فرصت بیابم گردن همه را برای خود ذلیل گردانم، و به زودی جهد کنم که زمین را پاک کنم از این شخص سرنگون و جسم واژگون، یعنی معاویه ملعون، تا نیک و بد مردم از یک دیگر جدا شوند.

ای دنیا دور شو از من که تو را رها کرده ام، و رسنت را در گردنت افکنده ام، و از چنگال تو جسته ام، و از دامهای تو رهائی یافته ام، و از لغزشهای تو محترز بوده ام، کجایند قرنها که فریب دادی ایشان را به بازیچه های خود، مفتون ساختی ایشان را به زینتهای خود، اینک همه در گرو عمل خودند در قبرها، و در بر گرفته است ایشان را لحدها.

به خدا سوگند که اگر تو شخصی می بودی که دیده می شدی، و قالبی می بودی که به حس در می آمدی، هر آینه بر تو اقامت می کردم حدهای خدا را برای بنده ای چند که مغرور گردی ایشان را به امانی و آمال، و امتهائی که انداختی ایشان را در کوه های حیرت و کفر و ضلالت، و پادشاهانی که تسلیم کردی ایشان را به سوی تلف و هلاک، و وارد ساختی ایشان را در بلیه که نه راه رفتن یافتند و نه بازگشتن.

هیهات که هر که به راه فریب تو آمد لغزید، و هر که در کشتی تو سوار شد غرق شد و هر که از دام تو رها شد توفیق یافت، و کسی که از شر تو سالم ماند پروا ندارد از آن که او را شدتی و تنگی روی دهد، و دنیا نزد او مانند روزی است که نزدیک باشد که بر سر آید.

دور شو ای دنیا از من، به خدا سوگند که نرم نمی شوم برای تو که مرا به مذلت افکنی، و منقاد تو نمی گردم که مهارم را بکشی،

و قسم می خورم به خدا قسمی که در آن استثنا به مشیت خدا نباشد، چون معلوم است که بر وفق مشیت او است، البته نفس خود را ریاضتی بفرمایم که اگر قرص نانی برای خوردن بیابد شاد گردد، و برای نان خورش به نمک قناعت نماید، و چندان بگریم که دیده ام مانند چشمه آبی که آبش را تمام کشیده باشد خشک شده باشد.

آیا حیوانات چرنده پر می کنند شکمهای خود را از چریدن و می خوابند، و گله های گاو و گوسفند از گیاه زمین سیر می شوند و استراحت می کنند، و علی مانند ایشان از توشه خود بخورد و بخوابد دیده اش، که بعد از سالهای دراز و مجاهدات در راه خداوند بی نیاز پیروی کند حیوانات مهمله و چهار پایان چرنده را.

خوشا نفسی که ادا کند به سوی پروردگارش آنچه بر او واجب گردیده، و مشقتها و محنتهای دنیا را به خود هموار گرداند، و در شب از خواب دوری کند، تا آن که بر او غلبه کند، پس روی زمین بخوابد و دستش را بالش خود گرداند، و در زیر روی گذارد.

و در میان گروهی که دیده های ایشان را بیدار دارد ترس بازگشت ایشان به سوی آخرت و پهلوهای ایشان از رخت خواب دور مانده و لبهای ایشان به ذکر پروردگار ایشان در حرکت است، و به سبب بسیاری استغفار گناهان ایشان پراکنده شده است، ایشانند گروه خدا پرستانند، و به درستی که از خدا بترس ای پسر حنیف و اکتفا کن به قرصهای خود تا از عذاب الهی نجات یابی (۱)

حدیث دوم [نامه امام صادق علیه السلام به عبد اللّه نجاشی]

به سند معتبر منقول است از عبد اللّه بن سلیمان که گفت در

۱- نهج البلاغه ص ۴۱۶- ۴۲۰، نامه شماره(۴۵).

خـدمت حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام بودم که ملازم عبـد اللّه نجاشـی به نزد آن حضـرت آمـد و سـلام کرد، و نامه نجاشی را به آن حضرت داد، چون نامه را گشود نوشته بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، من مبتلا گردیده ام به حکومت اهواز، و مسـتدعیم که آقای من و مولای من حدی چند برای من بیان فرماید که بدانم که چه چیز مرا در این عمل به حق تعالی و رسول او صلی اللّه علیه و آله نزدیک می گرداند، و مرا به چه نحو بایـد سـلوک کرد، و زکـات مال خود را به کی بـدهم؟ و بر که اعتماد نمایم؟ و راز خود را به که سپارم؟ شایـد حق تعالی به برکت هـدایت تو مرا از عقوبت خود نجـات بخشـد، به درستی که تو ولی خداونـد عالمیـانی در میـان عباد، و امین خـدائی در بلاد، پیوسته نعمت الهی بر تو فائض باد.

عبـد اللّه بن سـلیمان گفت: حضـرت در جواب او نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم، جنـاب ایزدی تو را حفـظ نمایـد به احسـان خود، و لطف نماید به تو امتنان خود، و حمایت نماید تو را به رعایت خود، به درستی که همه امور در تحت قدرت او است.

اما بعد به سوی من آمد فرستاده تو با نامه ای که ارسال نموده بودی، نامه را خواندم و مقصود تو را فهمیدم، نوشته بودی که به حکومت اهواز مبتلا شده ام، از این خبر هم شاد شدم و هم اندوهناک گردیدم.

اما شادی من به جهت آن است که شاید حق تعالی به سـبب تو فریادرسی نماید مضطر ترسانی را از آل محمد صلی اللّه علیه و آله، و ذلیل ایشان را به سـبب تو عزیز گرداند، و برهنه ایشان را به سـبب تو به پوشاند، و ضعیف ایشان را به تو قوی گرداند، و به آب لطف تو آتش جور مخالفان را از ایشان منطفی گرداند.

اما اندوه من پس کمتر چیزی که بر تو می ترسم آن است که یکی از دوستان و شیعیان ما را کار بر او تنک کنی، و در هنگام عسرت چیزی از او طلب نمائی، پس به این سبب بوی حظیره قدس را استشمام نه نمائی، و بهشت را بر خود حرام گردانی، پس آنچه سؤال کردی برای تو بیان می کنم اگر به آنها عمل نمائی و از آنها تجاوز نه نمائی، امید دارم که از شرور آفات این حکومت سالم بمانی ان شاء اللّه تعالی.

ای عبد اللّه خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی بن أبی طالب علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که برادر مسلمان او در امری مشورت نماید، و آنچه محض نیکو خواهی او باشد نگوید، خدا عقل او را از او سلب نماید. و بدان که من اشاره می کنم بر تو به رأیی که اگر به آن عمل نمائی خلاصی یابی از آنچه از او می ترسی.

و بدان که خلاص تو از مفاسد آن شغلی که داری به آن است که خون مسلمانان را حفظ نمائی، و اذیت خود را از دوستان خدا و شیعیان باز داری، و با رعیت مدارا کنی، و در امور تأنی نمائی، و در معاشرت خلق طریق موافقت و مسالمت مسلوک داری با نرمی که از ضعف رأی و سستی نباشد، و با شدتی که به عنف و تعدی و جور نسراید.

و مدارا نمائی با آن که از جانب او منصوب شده، و با رسولان که از جانب او به نزد تو می آیند، و خلل امور رعیت خود را سد کن، به آن که ایشان را بداری بر آنچه موافق حق و عدالت باشد ان شاء اللّه.

و زینهار به پرهیز از بدگویان و سخن چینان، و احدی از ایشان

را نزدیک خود راه مده، و مصاحب خود مکن، و سخن ایشان را قبول مکن که خدا را به خشم آوری، و خود را رسوا گردانی، و حذر کن از مکر اهل خوزستان، زیرا که خبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ایمان ثابت نمی گردد در دل یهود و نه خوزی هر گز.

اما آن که به او انس گیری و محل استراحت خود دانی و کارهای خود را به او گذاری، پس باید مردی باشد امتحان کرده شده و دانا و امین که موافق تو باشد در دین. و تمیز کن و اختیار نما در میان ایشان هر که به رشد و صلاح اقرب باشد.

و زنهار مده در همی یا جامه ای یا چهار پائی در غیر مصرفی که رضای حق تعالی در آن نباشد، مانند شاعری یا مسخره ای یا مزاح کننده ای، و اگر دهی باید مثل او را از مال خود در راه خدا بدهی.

و باید که جایزه ها و بخششها و خلعتهای تو مخصوص امرای عسکر و ایلچیان و لشگریان و رسولان و ملازمان و یساولان باشد.

و آنچه خواهی صرف نمائی در وجوه بر کار سازی مؤمنان و تصدقات و حج و خوردن و آشامیدن و جامه ای که در آن نماز کنی و هدیه ای که برای خوشنودی خدا و رسول فرستی باید که از حلال ترین اموال و پاکیزه ترین باشد.

ای عبد اللّه جهد کن که طلا و نقره جمع نه نمائی و گنج نگذاری، که از اهل این آیه خواهی بود «وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ».

یعنی: آنان که گنج می گذارند طلا و نقره را، و صرف نمی کنند

در راه خـدا، پس بشارت ده ایشان را به عـذاب درد آورنـده در روزی که تافته کننـد آنها را در آتش جهنم، پس داغ کنند به آنهـا پیشانیهـا و پهلوهـای ایشـان و پشـتهای ایشان را، و گوینـد به ایشان که این است آنچه گنـج گذاشتیـد برای خود، پس به چشید عذاب آنچه را گنج می کردید و جمع می نمودید.

و اندک و کوچک مشـمار شـربتی یا زیادتی طعام را که مصـروف گردانی و داخل نمائی در شکمهای خالی گرسنه که به آن ساکن گردانی غضب پروردگار جبار را.

و بدان که شنیدم از پدرم که روایت می کرد از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله که می گفت به اصـحاب خود روزی: ایمان نیاورده است به خـدا و رسول و روز قیامت هر که شب به سـر آورد سـیر و همسایه اش گرسنه باشد، پس گفتیم: هلاک شدیم یا رسول اللّه، حضرت فرمود: بدهید از زیادتی طعام خود را و از زیادتی خرمای خود را و روزی خود و از جامه های کهنه خود که منطفی گردانیـد به اینها زبانه آتش را و غضب پروردگار خود را.

پس نوشـتند قـدری از فنـای دنیا، و بی اعتباری آن را، و بی قـدری لـذت و شـرف دنیا را نزد گذشـته گان و زهاد و صـحابه و تابعان، پس پندی از زهد حضرت مولای متقیان بیان فرمود آن که دنیا را مکرر سه طلاق گفتند.

پس نوشت که فرسـتادم به نزد تو مکارم دنیا و آخرت را بر رایت صادق مصدق رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله که اگر عمل نمائی به آنچه تو را در این نامه نصـیحت کردم، و بر تو باشـد از گناهان و خطاهاماننـد سـنگینی کوه ها و موج دریاها هر آینه امید دارم که

رحیم غفار از این خطاهای بیشمار گذرد، و رقم عفو بر جریده اعمال تو کشد.

ای عبد اللّه تو را حذر می فرمایم از آن که مؤمنی را بترسانی، به درستی که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام که هر که نظر کند به سوی مؤمنی که او را در بیم و خوف اندازد، خدا به ترساند او را در روزی که به غیر از سایه مرحمت او سایه نباشد، و او را در قیامت به صورت مورچه که حقیرترین خلق است محشور گرداند، تا او را به محل عقوبت خود رسانند.

و خبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله گفت: هر که به فریاد رسد درمانده مضطری را از مؤمنان، به فریاد رسد او را حق تعالی در روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او و ظل مرحمت او، و ایمن گرداند او را در روز فزع اکبر که جمیع خلق ترسان باشند، و در امان باشد از سکرات مرگ. و هر که بر آورد حاجتی برای برادر مؤمن خود قاضی الحاجات حوایج بسیار از او به انجاح قرین گرداند که یکی از آنها بهشت باشد.

و هر که یک جامه ای به پوشاند بر برادر مؤمن خود و او را از عریانی بر آورد، حق تعالی از سندس و استبرق و حریر بهشت به پوشاند، و تا از آن جامه ها تاری بر آن مؤمن باشد جامه دهنده قرین رضای خدا و مشمول خوشنودی حق تعالی باشد، و هر که برادر مؤمن خود را از گرسنگی طعام دهد، کریم رزاق از طیبات بهشت او را طعام دهد، و هر که برادر مؤمن را در هنگام تشنگی آب دهد، پروردگار از شراب سر به مهر بهشت او را سیراب گرداند.

و هر که خدمتکاری به مؤمن بخشد یا خادم خود را به خدمت او فرستد خداوند عالمیان از غلمان بهشت که پیوسته به حلیه حسن و جمال آراسته اند به خدمت او بدارد، و او را در جوار ائمه

طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین ساکن گرداند، و هر که برادر مؤمن پیاده خود را سوار گرداند پروردگار عالم او را بر ناقه های جنان سوار گرداند، و در روز قیامت به او با ملائکه مقربین مباهات نماید.

و هر که برادر مؤمن را زنی دهد که مونس او گردد و از صحبت او را راحت یابد، حق تعالی حور العین بهشت را جفت او گرداند، و صدیقان از اهل بیت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله مونس او گرداند، و ایشان را به او انس دهد.

و هر که اعانت نماید برادر مؤمن خود را پادشاه جبار بخشنده او را بر صراط بگذراند در هنگامی که قدمها بر آن لغزد، و هر که به سوی خانه برادر مؤمن خود به زیارت او رود او را از زیارت کنندگان خدا بنویسند، و سزاوار است که خدا زیارت کننده خود را گرامی دارد.

ای عبد اللّه شنیدم از پدرم از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روزی به اصحاب خود گفت: ای گروه مردمان به درستی که نیست مؤمن کسی که به زبان ایمان آورد و بدل ایمان نیاورد، پس تجسس منمائید لغزشها و گناهان مؤمنان را، به درستی که هر که لغزش مؤمن را تتبع نماید او را در دنیا در میان خانه خود رسوا گرداند.

و خبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: حق تعالی پیمان مؤمن را گرفته است که کسی باور ندارد سخن او را و انتقام نتواند کشید از دشمن خود و تدارک خشم نکند مگر بر رسوائی خود، زیرا که هر مؤمن در دنیا ممنوع است از استیلای بر دشمنان، اما این حالت او را تا اندک مدتی است که عمرش بسر آید، و بعد از آن مهیا است برای او راحتی دور و دراز.

و گرفته است خداوند مهیمن پیمان مؤمن را بر امری چند که آسان تر آنها بر مؤمن آن است که مؤمنی مثل او که در اعتقاد به او موافق باشد بر او زیادتی کند، و حسد او برد، و شیطان در مقام اذیت و گمراه کردن او باشد، و پادشاه تفحص لغزشهای او نماید.

و کسی که کافر باشد به خدائی که مؤمن به او ایمان دارد در مقام ریختن خون او و مباح گریدن حریم او، و خون و عرض و ملل او را حلال شمارد، پس با این اصناف دشمنان مؤمن چگونه باقی می تواند ماند.

ای عبد اللّه حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله فرمود: نازل شد بر من جبرئیل امین علیه السلام و گفت: خداوند جلیل تو را سلام می رساند و می گوید که من برای مؤمن اشتقاق کرده ام نامی از نامهای خود، زیرا که نام من مؤمن است و او را مؤمن نامیده ام، پس مؤمن از من است و من از اویم، هر که سعی نماید در خواری و مذلت مؤمنی چنان است که با من روبرو محاربه کرده است و به جنگ من آمده است.

ای عبد اللّه خبر داد مرا پدرم از پدرانش که روزی حضرت سید انبیاء با سید اوصیا علیهما السلام گفت: یا علی مناظره و مجادله مکن با کسی تا نظر کنی در احوال نهانی او، اگر نیک باشد با او معارضه مکن، زیرا که خدا دوست خود را وا نمی گذارد، و دست از یاری بر نمی دارد، اگر احوال نهانی او بد باشد همان بدیهای او برای او بس است، اگر سعی کنی که به او ضرر رسانی زیاده از آنچه خود به خود کرده است نتوانی، زیرا که ضررهای دنیوی را در جنب عقوبات اخروی قدری نباشد.

ای عبـد اللّه حـدیث کرد مرا پـدرم از پـدران اطهارش از حیـدر کرار علیه السـلام که حضـرت نبی مختار صـلی اللّه علیه و آله فرمود:

ادنای کفر آن است که مردی از برادر مؤمن خود کلمه ای بشـنود و آن را حفظ نمایـد و در خاطر نگاه دارد به قصد آن که او را به آن کلمه رسوا گرداند، این گروه را در آخرت بهره ای از رحمت حق تعالی نیست.

ای عبـد اللّه خبر داد مرا پـدر نیک احترام از پـدران رفیع مکان که امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود: هر که در حق مؤمنی بگوید آنچه دیـده های او دیده و گوشـهای او شـنیده که موجب عیب او باشد و مروت او را در نظر مردم منهدم و ضایع گرداند او از آنها است که عزیز جبار و کریم ستار در حق ایشان فرموده است «إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ فِی الـدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ» یعنی: به درستی آنان که دوست می دارند که شایع گردد امور قبیحه در حق آنان که ایمان آورده اند از برای ایشان عذابی دردناک در دنیا و آخرت.

ای عبد اللّه گفت پدر اطهرم از پدران عالی شأن خود که حضـرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که روایت کند از برادر مؤمنش روایتی که خواهـد در هم شـکند مروت و مردی و نیک نامی او را در میان مردم و عیب او را ظاهر گردانـد، خدا او را باز دارد تا آن که بـدر شـدی از آنچه گفت بیاورد و هرگز نتوانـد، و هر که داخل گردانـد بر برادر مؤمن خود سـرور و شادی چنان است که شادی بر اهل بیت رسالت علیهم السـلام داخل گردانیـده، و هر که بر اهل بیت شادی در آورد چنان است که بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در آورده، و هر که شادی بر آن حضرت در آورد چنان است که خدای

جل و علاـ را شاد گردانیده، و هر که شادی بر ساحت عزت و جلال داخل گرداند بر او لازم است که او را داخل بهشت گرداند.

پس وصیت می کنم تو را به تقوا و پرهیزگاری از معاصی خدا، و آن که طاعت او را بر همه چیز اختیار نمائی، و چنگ زنی در حبل او که متابعت اهل بیت رسالت علیهم السلام است، و هر که در این حبل متین چنگ زند پس هدایت یافته است به سوی راه راست و صراط مستقیم.

پس به پرهیز از معاصی خدا، و حذر کن از عقوبات حق تعالی، و خشنودی احدی را بر خشنودی و خواهش او اختیار مکن، به درستی که این است وصیت خدا به سوی خلقش، و قبول نمی نماید از ایشان بجز این را.

و بدان که خلایق را وانگذاشته اند به امری و وصیت نکرده اند به چیزی که عظیم تر از پرهیزگاری باشد، و آن وصیت با اهل بیت رسالت است، اگر توانی که از دنیا تصرف نه نمائی چیزی را که فردا از تو حساب طلبند پس بکن.

عبد اللّه بن سلیمان گفت: چون نامه آن حضرت به نجاشی رسید نظر کرد در آن گفت: سوگند یاد می کنم به آن خداوندی که به جز او خداوندی نیست که راست گفته است مولای من هر که به این عمل نماید البته نجات می یابد.

عبد اللّه تا زنده بود به این نامه کریمه عمل می نمود، حق تعالی جمیع عباد را توفیق عمل به این وصیت مشحون به حکمت کرامت کند بمحمد و آله الامجاد (۱).

۱- کتاب کشف الریبه شهید ثانی ص ۸۶- ۹۶ بحار الانوار ۷۵/ ۳۶۰- ۳۶۶.

حدیث سوم [نصایح حضرت خضر به منصور دوانیقی]

دیلمی در کتاب ارشاد القلوب روایت کرده است که در سالی که منصور دوانیقی به حج بیت اللّه رفت شبها تنها به طواف مشغول می شد، شبی در اثنای طواف شنید که کسی می گوید: خداوندا شکایت می کنم به سوی تو از ظاهر شدن بغی و جور و فساد در زمین، و آنچه حائل می گردد میان حق و اهل حق از ظلم و ستم.

چون منصور این سخن شنید بر خود به لرزید و گوینده را طلبید و گفت: این چه سخن بود که از تو شنیدم؟ گفت: اگر مرا امان می دهی سبب این دعا را بیان می کنم.

منصور گفت: تو را امان دادم.

آن مرد گفت: تو امور مسلمانان را متکفل شده ای از احوال ایشان غافلی، و در میان خود و ایشان دربانان و یساولان باز داشته ای، و در پس دیوارهای حصین که از گچ و آجر برآورده پنهان شده ای، و درهای آهنین بر روی خود بسته ای، و دربانان با اسلحه بران بر درها باز داشته ای، که مسلمانان ستم رسیده را به تو راهی نباشد.

وزیران ستم کار و یاوران فاجر و بدکار نصب کرده ای، اگر خواهی نیکی بکنی تو را بر آن اعانت نمی نمایند، و اگر بدی اراده کنی تو را مانع نمی گردند، و فریادرسی نیست که ایشان را قوت داده بر ستم مردم، و امر نمائی ایشان را به اعانت مظلومان، و فریاد رسی گرسنه گان و عریانان، و ایشان را شریک خود در پادشاهی گردانیده ای.

و عمال تو رشوه ها و هدیه ها برای ایشان می فرستند از ترس ایشان، و می گویند که هر گاه پادشاه ما خیانت می کند با خدا ما

چرا نکنیم، پس مالها جمع می کنـد، و گنجها فراهم می آورنـد، و حائل می گردند میان تو و مظلومان، و نمی گذارند که ناله دادخواهان به گوش تو رسد، و به این سبب پر شده است جمیع بلاد از ظلم و ستم و فساد، پس چگونه باقی ماند اسلام با این اطوار بی بنیاد.

در بعضی از سنین سفر کردم به سوی بلاد چین در آنجا پادشاهی دیدم که کر شده بود، و بر کری خود می گریست، وزیران او گفتند که سبب گریه تو چیست؟ گفت: نمی گریم برای آن که سامعه ام زائل گردیده، و لیکن برای آن می گریم که ناله مظلومان و استغاثه دادخواهان به گوشم نمی رسد، اما اگر چه گوشم از شنوائی باز مانده است به حمد اللّه که دیده ام از بینائی عاطل نگردیده.

پس ندا کرد در میان رعایا که به غیر از ستم رسیده گان کسی به غیر لباس سرخ نپوشد، و هر که به او ستمی رسیده باشد به این لباس اظهار ستم خود نمایـد، و هر روز بر فیل سوار می شد و به اطراف مملکت خود می گردید و بر رعایا نظر می افکند که شاید لباس رنگینی که گواهی بر جگر خونین می دهد مشاهده نماید و پرتو عدالت بر احوال تیره بختی او افکنده و او را به نور معدلت و کرم از ظلمات ظلم و ستم رهائی بخشد.

او پادشاه مشرکی بود و به این سان به احوال بت پرستان می پرداخت، و تو ایمان به خدا داری، و پسر عم رسول خدائی، و دلت بر مسلمانان به درد نمی آید، و لطف تو شامل احوال ایشان نمی گردد.

و بدان که مالی که جمع می کنی برای یکی از سه مقصد می توانـد بود، و هر سه بی فایده است، یا برای فرزندان خود جمع می کنی،

پس دیـده ای که طفل از شـکم مادر متولـد می گردد با بدن عریان و دست خالی به سـرای وجود می آید، و حق تعالی بعد از آن هر که را آنچه مصـلحت می دانـد عطا می فرمایـد، پس تو کسـی را توانگر نمی توانی گردانیـد، و توانگری به دست خـدا است.

و اگر می گـوئی که مـال جمع می کنم برای تشـیید مبـانی سـلطنت این خطـا است، زیرا که دیـدی جمعی را که ملـک ایشـان منقضی گردید و آنچه جمع کرده بودند از اسلحه و اموال وعدت و رجال به کار ایشان نیامد.

و اگر جمـع می کنی که به منزلـتی فراتر از این منزلت که داری برسـی آن نیز غلـط است، زیرا که اگر منزلت دنیـا می خواهی زیـاده از آنچه داری مرتبه نیست. و اگر بزرگی آخرت می طلبی آن به عمـل صالـح و احقـاق حقوق مسـلمانان و رعـایت زیر دستان به عمل می آید.

ای امیر منتهـای قـدرت تو بر عقوبت کشـتن است کسـی را که بر او به خشم آمـدی، به کشـتن او امر می نمـائی، و زیـاده بر او تسـلط نداری، پس بترس از عقوبت کسـی که بر عذاب ابدی و نکال سرمدی قادر است و ملک و پادشاهی او نهایت ندارد، و به آنچه در دلت می گـذرد و در خلوتهـا از تو صـادر می گردد آنـأ فآنا مطلع است، پس چه خواهی کرد در هنگامی که تو را عریان از قبر بیرون آورد با نهایت مذلت نزد خود به حساب بر پا دارد، آیا در آن وقت خزائن و دفائن که اندوخته ای فایده ای به حال تو خواهد بخشید.

چون منصور این مواعظ دل پذیر را از آن ناصح خبیر شـنید بسـیار گریست، و گفت: چه بودی اگر من مخلوق نشده بودم و به سرای تکلیف نیامده بودم، و خود را به این مهالک مبتلا نگردانیده

بودم، پس گفت: ای عالم رهنما و ای خبیر دانا چاره ای مرا در چه چیز می دانی گفت: چاره در آن است که دانایان و هادیان و علما و راشدان با خود بداری و به قول ایشان عمل نمائی، و در امور خود با ایشان استشاره نمائی.

منصور گفت: ایشان از من گریزان اند، و ایشان را نمی یابم.

گفت: از ترس جور و بدی اعمال تو از تو گریزان اند، و لیکن در بر روی خلق خدا بگشا و حاجبان و دربانان را بر درگاه خود باز مدار، و راه ستم دیده گان را بر خود مبند، و مال از حلال بگیر و مرتکب حرام مشو، و به داد مظلومان برس، و احقاق حقوق مسلمانان بکن، اگر چنین کنی من ضامنم که آنها که از تو گریخته اند به سوی تو آیند و تو را در امور خیر معاونت نمایند.

منصور گفت: خداوندا تو توفیق ده که به مواعظ سنجیده این مرد پسندیده عمل نمایم. پس صبح طالع شد، و مؤذنان حاضر آمدند و بانگ نماز گفتند، و با مردم مشغول نماز شد، پس آن مرد را طلبید هر چند تفحص کردند او را نیافتند، گمان بردند که حضرت خضر علیه السلام بوده که برای هدایت، و اتمام حجت بر آن سرگشته بادیه کفر و ضلالت آمده بود، که شاید هدایت یابد و حجت بر او تمام گردد (۱).

۱- بحار الانوار ۷۵/ ۳۵۱- ۳۵۲ از ارشاد القلوب.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۷- رساله آداب ماه شعبان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الموفق للطاعات، فی شریف الاوقات، و الصلاه علی أشرف البریات، محمد و عترته الائمه السادات.

و بعد خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین محمد باقر بن محمد تقی عفی اللّه عن جرائمهما، بر الواح ضمائر صافیه برادران ایمانی تصویر و تقریر می نماید که ماه مبارک شعبان بعد از ماه مبارک رمضان بهترین ماهها است، و منسوب است به حضرت سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله.

چنان چه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به صفوان گفت: ترغیب کن آنها را که در ناحیه تواند به روزه ماه شعبان، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چون ماه شعبان را مشاهده می نمود امر می فرمود که ندا کننده در میان مردم، ندا می کرد که اهل مدینه من رسولم از جانب خدا به سوی شما، و می فرماید: ماه شعبان ماه من است، پس خدا رحمت کند کسی را که یاری کند مرا بر ماه.

پس حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از روزی که ندای منادی آن حضرت را شنیدم روزه شعبان را ترک نکردم، و تا

زنـده ام ترک نخواهم کرد ان شـاء اللّه تعـالی. و فرمود: روزه مـاه شـعبان و مـاه رمضـان توبه ای است از جـانب خـدا از جمیع گناهان (۱).

و از حضـرت صادق علیه السـلام منقول است که کمتر چیزی که دهند به کسـی که یک روز ماه شعبان را روزه دارد آن است که بهشت برای او واجب گردد (۲).

و از حضـرت رسول صلی اللّه علیه و آله روایت فرمود: شعبان ماه من است، و ماه رمضان ماه خدا است، هر که یک روز از ماه من را روزه دارد شـفاعت کننـده او بـاشم در روز قیـامت، و هر که دو روز از ماه من را روزه دارد گناهان گذشـته او آمرزیـده شود، و هر که سه روز از ماه من را روزه دارد ندا کننده او را ندا کند که گذشته ها را بخشیدیم عمل را از سر گیر (۳).

و از حضـرت امام رضا علیه السـلام منقول است که هر که در ماه شـعبان هفتاد مرتبه استغفار کند و طلب آمرزش از خدا بکند حق تعالی گناهان او را بیامرزد (۴).

و در حـدیث معتبر دیگر فرمود: هر که در هر روز مـاه شـعبان هفتاد نوبت بگویـد أسـتغفر اللّه و أسأله التوبه حق تعالی بنویسـد برای او برات بی زاری از آتش جهنم، و بر صراط به آسانی بگذرد، و داخل گرداند او را در بهشت (۵).

و أیضا از آن حضرت علیه السلام منقول است که هر که یک روز ماه

۱- بحار الانوار ۹۷/ ۷۹، ح ۴۴.

۲- بحار الانوار ۹۷/ ۶۸، ح ۵.

۳- بحار الانوار ۹۷/ ۶۸، ح ۶.

۴- بحار الانوار ۹۷/ ۹۰، ح ۱.

۵- بحار الانوار ۹۷/ ۹۰، ح ۲.

شعبان را روزه دارد داخل بهشت شود، و هر که در هر روزی از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند، به آن که هفتاد مرتبه بگوید أستغفر اللّه و أتوب اليه، در روز قیامت در زمره خواص حضرت رسالت محشور گردد، و گرامی داشتن خدا برای او واجب گردد، و هر که در ماه شعبان تصدقی کند اگر چه به نصف خرما باشد حق تعالی حرام گرداند بدن او را بر آتش جهنم (۱).

و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در هر روز ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید أستغفر اللّه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و أتوب الیه، حق تعالی روح او را در افق مبین جای دهد، و آن عرصه ای است در پیش عرش الهی که در آن نهرها جاری است، و در کنار آنها قدحها هست بعدد ستاره های آسمان (۲).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: شعبان ماه من است، پس بسیار صلوات فرستید بر من و بر آل من. و شعبان را ماه شفاعت می گویند برای آن که رسول خدا شفاعت می کند برای هر که بر آن حضرت و آل او صلوات فرستد در آن ماه (۳).

و اما روزها و شبهای متبرکه آن از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که آسمانها را زینت می کنند در هر روز پنجشنبه ماه شعبان، پس ملائکه می گویند پروردگارا بیامرز

۱- بحار الانوار ۹۷/ ۷۲، ح ۱۶.

۲- بحار الانوار ۹۷/ ۹۱، ح ۴.

۳- بحار الانوار ۹۷/ ۸۱ و ۷۸.

روزه داران این روز را و دعای ایشان را مستجاب گردان (۱)

و در حدیث معتبر از حضرت صاحب الامر علیه السلام منقول است که حضرت امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سوم ماه شعبان متولد شده است آن روز را روزه بدار (۲).

و به روایت دیگر آن حضرت در پنجم این ماه متولد شده احتیاطا هر دو روز را حرمت باید داشت.

و روایتی وارد شده که حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام در هفتم این ماه متولد شده است، و لیکن خلاف مشهور است، چنان چه در اعمال ماه رجب مذکور شد.

و در اعمال ماه رجب مزبور مذکور شد که سنت است که در شب سیزدهم دو رکعت، و در شب چهاردهم چهار رکعت به دو سلام، و در شب پانزدهم شش رکعت به سه سلام بجای آورند، و در هر رکعت بعد از حمد سوره یس و تبارک الذی بیده الملک و قل هو اللّه أحد بخوانند، و از روی قرآن می توان خواند در نماز نافله.

و احادیث در فضیلت شب پانزدهم و اعمال آن بسیار وارد شده است، و اکتفا می نمائیم به آنچه صحیح تر است.

بدان که غسل در این شب سنت است، و باعث کفاره گناهان است.

و در احادیث معتبره وارد شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام در این شب متولد شده، و به ولادت با سعادت آن حضرت نیز شرف یافته است.

و حضرت امام محمد باقر فرمود: شب نیمه شعبان بهترین شبها

۱- اقبال سید بن طاووس ص ۶۸۸.

۲- بحار الانوار ۹۷/ ۷۹، ح ۴۵.

است بعـد از شب قـدر، و حق تعالی فضل خود را در این شب که این شبی است که حق تعالی به ذات مقدس خود سوگند یاد کرده است که سائلی را از درگاه خود رد نکنـد، مگر آن که معصـیتی از خدا طلب نماید، و این شب را خدا برای ما اهل بیت قرار داده است به ازای شب قدر که از برای پیغمبر ما قرار داده است.

پس اهتمام نمائیـد در این شب در دعا و ثنا کردن بر خدا، به درستی که هر که در این شب صد مرتبه سـبحان اللّه و صد مرتبه الحمـد للّه و صـد مرتبه اللّه أکبر و صـد مرتبه لاـ اله الا اللّه بگویـد، حق تعالی گناهان گذشـته او را بیامرزد، و حاجتهای دنیا و آخرت او را بر آورد، خواه طلب نماید و خواه ننماید (۱).

و در احادیث معتبره بسـیار وارد شـده است که سـنت است که چهار رکعت نماز بگـذارد به دو سـلام، و در هر رکعتی بعـد از حمد صد مرتبه قل هو اللّه أحد بخواند (۲).

و روایتی وارد شده است که اکتفا به پنجاه مرتبه نیز می توان کرد.

و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که فرمود که در خواب بودم در شب نیمه شعبان، پس جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد، و گفت: ای محمد آیا بخواب می روی در این شب؟ گفتم:

این چه شب است، گفت: شب نیمه شعبان است.

پس بر خیزانید مرا و برد مرا به سوی قبرستان بقیع، و گفت:

سر بلنـد کـن به سـوی آسـمان به درسـتی که این شـبی است که درهـای آسـمان در این شب گشـوده می شـود. یعنی درهـای رحمت، و درهای

۱- بحار الانوار ۹۷/ ۸۵، ح ۵

۲- بحار الانوار ۹۷/ ۸۸، ح ۱۳.

خوشنودی خدا، و درهای آمرزش گناهان، و درهای فضل و احسان و درگاه توبه و درگاه نعمت و درگاه جود و بخشش، و می آورد حق تعالی از بندگان در این شب به عدد موهای چهار پایان و پشمهای ایشان.

ای محمد هر که احیا کند در این شب را به گفتن اللّه اکبر و سبحان اللّه و لا اله الا اللّه، و نماز کردن، و قرآن خواندن، و طلب آمرزش کردن، و استغفار نمودن بهشت در آخرت جای او باشد، و گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود.

ای محمد هر که در این شب صد رکعت نماز کند هر دو رکعت به یک سلام، و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو اللّه أحد بخواند، و صد مرتبه سبحان اللّه بگوید حق تعالی گناه کبیره هلاک کننده او را بیامرزد، و به عدد هر سوره و تسبیحی قصری در بهشت به او عطا کند، و شفاعت او را قبول کند در صد نفر از اهل خانه او و خویشان او، و شریک گرداند او را در ثواب شهیدان و ثواب روزه داران و عبادت کنندگان این ماه را به او عطا کند بی آن که از ثواب آنها چیزی کم شود.

پس احیا کن این شب را ای محمد، و امر کن امت خود را که احیا کنند آن را و تقرب جویند به سوی خدا به عبادت آن، به درستی که این شبی است بسیار شریف.

یا محمد من چون به نزد تو می آمدم جمیع ملائکه آسمانها پاهای خود را صف کرده بودند، و نزد خدا به عبادت مشغول بودند، و بعضی ایستاده بودند، و بعضی در رکوع بودند، و بعضی در سجود، و بعضی مشغول دعا و بعضی تکبیر و بعضی تسبیح و بعضی به استغفار.

یـا محمـد به درسـتی که حـق تعـالی در این شب نظر رحمت به سـوی بنـدگان می افکنـد و می آمرزد هر مؤمن را که به نمـاز ایسـتاده باشد یا نشسـته مشـغول تسبیح باشد یا در رکوع و سجود باشد یا مشغول یاد خدا باشد، و این شبی است که هر که دعا کنـد البته دعـایش مسـتجاب می شـود، و هر که تـوبه کنـد توبه اش مقبول می گردد، محروم کسـی است که از خیر این شـب محروم گردد.

و حضـرت رسـول صـلی اللّه علیـه و آله در این شب این دعـا می خواندنـد: اللهم اقسم لنـا من خشـیتک مـا یحـول بیننـا و بین معصـیتک، و من طاعتک ما تبلغنا به رضوانک، و من الیقین ما یهون علینا به مصـیبات الـدنیا، اللهم أمتعنا بأسـماعنا و أبصارنا و قوتنـا ما أحییتنا و اجعلها الوارث، و اجعل ثارنا علی من ظلمنا، و انصـرنا علی من عادانا، و لا تجعل مصـیبتنا فی دیننا، و لا تجعل الـدنیا أکبر همنـا و لاـ مبلغ علمنـا، و لاـ تسـلط علینا من لا یرحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین. و این دعای جامع کاملی است و متضمن جمیع مطالب دنیا و آخرت هست.

و زیارت حضـرت امام حسـین در این شب ثواب بسـیار دارد، و أقلش آن است که اشاره به جانب قبر مطهر آن حضرت کند و بگوید السلام علیک یا ابا عبد اللّه، السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته.

و چون دعـای کمیـل بن زیاد که از خواص اصـحاب حضـرت أمیر المؤمنین علیه السـلام است بهترین دعاها است و از دعاهای این شب است و در اوقـات دیگر نیز می توان خوانـد با ترجمه در اینجا ایراد می نمایـد که در وقت خوانـدن متـذکر معانی آن باشند تا فایده اش تمام تر و ثوابش عظیم تر باشد (۱).

۱- این ترجمه در این نسخه وجود نداشت، و تا کنون به ترجمه دعای کمیل از علامه مجلسی دست نیافته ام.

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که سه روز از آخر ماه شعبان را روزه بدارد و به ماه مبارک رمضان وصل کند حق تعالی ثواب روزه دو ماه متوالی برای او بنویسد (۱).

و أبو الصلت هروی روایت کرده است که در جمعه آخر ماه شعبان به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم، حضرت فرمود:

ای ابو الصلت اکثر ماه شعبان رفت، و این جمعه آخر آن است، پس تدارک و تلافی کن در آنچه از این ماه مانده است تقصیرها را که در ایام گذشته این ماه کرده ای، و بر تو باد که روی آوری بر آنچه نافع است برای تو در آخرت و دعا و استغفار بسیار بکن، و تلاوت قرآن مجید بسیار بکن.

و توبه کن به سوی حق تعالی از گناهان خود تا آن که چون ماه مبارک در آید خالص گردانیده باشی خود را از برای خدا، و مگذار در گردن خود امانت و حق کسی را مگر آن که بیرون کنی، و مگذار گناهی را که کرده ای مگر آن که ترک کنی و از خدا بترس، و توکل کن بر خدا در پنهان و آشکار امور خود، و هر که بر خدا توکل کند خدا بس است او را.

و بسیار بخوان در بقیه این ماه این دعا را: اللهم ان لم تکن غفرت لنا فیما مضی من شعبان فاغفر لنا فیما بقی منه. به درستی که حق تعالی در این ماه آزاد می گرداند بنده های بسیار از آتش جهنم برای حرمت ماه مبارک رمضان(۲).

و در بعضی از روایات معتبره وارد شده است که کسی که به عوض روزه سنت یک درهم تصدق کند یا یک مد از گندم تصدق

۱- بحار الانوار ۹۷/ ۷۲، ح ۱۶.

۲- بحار الانوار ۹۷/ ۷۲، ح ۱۷.

کنـد ثواب روزه آن روز را می یابـد. و درهم به حساب زرهای این زمان تخمینا موازی سـیزده غازبکی می شود، و مد احتیاطا صد درهم شاه، و اگر نان بدهند نیز خوب است.

و در بعضی از روایات از برای فقرا که قادر بر درهم و مد نباشند یک گرده نان نیز وارد شده است.

و الحمد للّه وحده و صلی اللّه علی محمد و آله.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۸- رساله اختیارات ایام

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمین، و الصلاه علی سید المرسلین محمد و عترته الطاهرین.

و بعـد: چنین گویـد احقر عبـاد اللّه محمـد بـاقر بن محمـد تقی عفی اللّه عن جرائمهما، که این رساله ای است در بیان آنچه از احـادیث معتبره اهـل بیت رسـالت صـلوات اللّه علیهم أجمعین معلوم می شود، از سـعادت و نحوست ایـام هفته و مـاه به جهت ارتکاب اشـغال و اعمال بر وجه اختصار مرقوم می گردد، تا آن که جمعی از خاص شیعیان که در جمیع امور متابعت پیشوایان دین را لازم می داند به این رساله رجوع نموده، به اختیارات ساعات نجومیه که به حسب شـرع مذموم است نباشـند، و علی اللّه التوکل و هو حسبی و نعم الوکیل.

فصل اول در اختیارات ایام ماه است

اشاره

سیـد جلیـل علی بن طـاووس رحمه اللّه علیه و غیر او از حضـرت امام به حق ناطق جعفر بن محمـد الصادق علیه السـلام روایت نموده:

روز اول:

حضـرت آدم علیه السلام در آن مخلوق گردیده، و روز مبارکی است از برای طلب حوائج، و از برای رفتن به نزد پادشاهان، و طلب علم، و زن خواسـتن، و سـفر کردن، و خریـدن و فروختن چهـار پایـان. و اگر بنـده ای یـا حیـوانی در این روز گم شود تا هشت روز به دست می آیـد، و هر که در این روز بیمار شود به زودی شـفا می یابـد، و فرزندی که در این روز متولد می شود بخشنده و فراخ روزی و با برکت باشد.

و به روایت دیگر: این روز شادی و سـرور است، و برای حوائج مطالب نزد سـلاطین و امرا بروید و سـخن بگوئید که حوائج بر آورده می شود به توفیق حق تعـالی، و هرچه در این روز گم شود به زودی پیـدا شود، و برای همه کـار خوب است، خصوصـا زراعت کردن و درخت نشانیدن، و عمارت بنا کردن، و سفر کردن، و خریدن و فروختن (۱).

روز دوم:

در این روز حضرت حوا مخلوق شده است، و شایسته است برای زن خواستن، و خانه بنا کردن، و تمسکها و قباله جات نوشتن، و حاجـات طلب کردن، و اختیـار کارهـا نمودن، و هر که اول این روز بیمار شود بیماریش سـبک باشـد به خلاف آخر روز، و فرزندی که در این روز متولد شود نیکو تربیت بیابد.

و به روایت دیگر: شایسـته است برای هر کار خصوصا تزویج، و از سـفر به خانه داخل شدن، و به سفر رفتن، و خرید و فروش،

و طلب حوائج (۲).

روز سوم:

روز نحسی است، و آدم و حوا را در این روز از

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۵۶.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۵۷.

بهشت بیرون کردند، پس بهترین کار تو در این روز آن است که مشغول اصلاح امور خانه خود گردی، و تا ممکن باشد برای کـاری بیرون نروی، و به پرهیز در این روز از رفتن به نظر پادشاهان و خریـد و فروش و سایر کارها، و هر بنـده که در این روز بگریزد به دست آیـد، و هر که در این روز بیمـار شود به مشـقت افتـد، و فرزنـدی که متولـد شود روزیش فراخ و عمرش دراز باشد.

و در حدیث سلمان فارسی رضی اللّه عنه وارد شده است که روز گرانی است، و برای هیچ کار شایسته نیست.

و به روایت دیگر: حضـرت صادق علیه السلام فرمود: به پرهیز در این روز از جمیع اعمال، و نزد پادشاهان مروید، و حاجتی از کسـی مطلبید، و کاری به کسـی مفرمائید، و تصدق بسـیار بکنید برای رفع نحوست آن، و هر که در این روز سـفر کند بیم آن است که دزدان راه او را بزنند (۱)

روز چهارم:

نیـک است برای زراعت کردن، و شـکار کردن در دریا و صـحرا، و زن خواسـتن، و عمارت بنا کردن، و چهار پایان گرفتن. و مکروه است در آن سفر کردن، پس هر که سفر کند بیم آن است که کشته شود، یا مالش را ببرند، یا بلائی او را عارض شود، و در این روز هابیل متولـد شـده، و فرزنـدی که در این روز متولـد شود شایسـته و مبارک می باشد تا زنده است، و مردم او را دوست دارنـد، و هر که در این روز بگریزد یافتنش دشوار باشد، و پناه به جائی ببرد که او را به دست نتوان آورد، و هر که در این روز بیمار شود به زودی عافیت یابد (۲).

روز پنجم:

روز نحسـی است که در آن قابیل ملعون متولد شده، و در همین روز برادر خود را کشت، پس هیچ کار اختیار مکن، و از خانه بیرون مرو، و نزد پادشاهان مرو، و از شر درندگان و آهن حذر کن، و هر که در این روز سوگند دروغ بخورد زود جزای خود را بیابد و هر که در این روز متولد شود حالش نیکو باشد.

و در حدیث سلمان وارد شده است که در این روز اختیار کاری مکن، و به نظر پادشاهی مرو (۳).

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۵۸.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۵۹.

۳- بحار الانوار ۵۹/ ۵۹- ۶۰.

روز ششم:

روزی است که شایسته است برای بر آوردن حاجات، و زن خواستن، و هر که سفر کند در این روز در دریا یا صحرا برگردد به سوی اهلش به آنچه خواهد و دوست دارد، و نیک است از برای خریدن چهار پایان، و هر حیوان و بنده ای که در این روز گم شود، به زودی پیدا شود و هر طفلی که در این روز متولد شود نیکو تربیت یابد و از آفتها به سلامت باشد.

و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که شایسته است برای شکار و طلب معاش و هر حاجتی.

و در روایت سلمان وارد شده است که خوابی که در این روز دیده شود بعد از یک روز یا دو روز تعبیرش ظاهر شود (۱).

روز هفتم:

برای همه کارها شایسته است، و هر که در این روز شروع به مشق و کتابت نماید به نیکی به کمال رساند، و هر که ابتدا کند در این روز به عمارت یا به عروسی عاقبتش نیکو باشد، و هر طفلی که در این روز متولد شود تربیتش نیکو باشد و روزیش فراخ باشد.

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۶۰.

و در حدیث دیگر چنان است: شایسته است برای شکار، و طلب روزی، و درخت گشتن، و زراعت کردن، و تخم افکندن، و نزد پادشاهان رفتن، و سفر کردن (۱).

روز هشتم:

شایسته است برای هر حاجتی از خریدن و فروختن، و شکار کردن، و هر که در این روز به نزد پادشاهی برود حاجتش بر آورده شود و مکروه است در این روز به دریا نشستن، و سفر خشکی کردن، و به جنگ رفتن، و هر طفلی که متولد شود ولادتش شایسته باشد، و هر که بگریزد بر او ظفر نتوان یافت مگر به تعب بسیار، و هر که راه گم کند در این روز راه نیابد مگر به مشقت، و هر که در این روز بیمار شود تعب بسیار بکشد.

و در روایت دیگر: آن که شایسته است برای هر کاری مگر سفر کردن، و هر که بیمار شود به زودی عافیت یابد.

و سلمان رضی اللّه عنه روایت کرده است که برای هر کاری شایسته است (۲).

روز نهم:

روز سبکی است، و از اول تا آخر روز مبارک است، و نیک است برای هر امری که اراده نمایی، پس ابتدای کارها در آن بکن، و قرض و زراعت بکن، و درخت بکار، و هر که در این روز با دشمن جنگ کند غالب آید، و هر که سفر کند مال او را روزی شود و خیر به بیند، و هر که در این روز از دشمن بگریزد نجات یابد، و هر که بیمار شود بیماریش سنگین شود، و هر که گم شود به زودی یافت شود، و هر فرزندی که در این روز متولد شود شایسته باشد و در همه حال توفیق یابد.

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۶۱.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۶۲.

و در روایت دیگر: آن فرزند فراخ روزی باشد.

و به روایت دیگر: کسی که بیمار شود عافیت یابد.

و به روایت سلمان خوابی که در این روز دیده اثرش در آن روز ظاهر گردد (۱).

روز دهم:

حضرت نوح علیه السلام در این روز متولد شده است، و هر طفلی که در این روز متولد شود بسیار پیر و معمر شود، و فراخ روزی باشد، و نیک است برای خرید و فروختن و سفر کردن، و گم شده در آن زود یافت شود و گریخته زود به دست آید و به بند افتد، و هر که در این روز بیمار شود سزاوار آن است که وصیت کند.

و در حدیث دیگر: برای شخم کردن و زراعت نمودن و سلف خریدن نیکو است.

و به روایت دیگر: برای همه کارها خوب است به غیر رفتن به نظر پادشاهان، و هر که بیمار شود عافیت یابد.

و به روایت سلمان: خوابی که در این روز دیده شود تا بیست روز به ظهور آید (۲).

روز یازدهم:

حضرت شیث در این روز متولد شده است، و شایسته است برای ابتدای کارها، و خرید و فروش، و سفر کردن، و باید که احتراز نماید از رفتن به نزد پادشاهان، و هر که در این روز بگریزد به زودی باز گردد از روی اطاعت، و هر که بیمار شود امید هست که به زودی شفا یابد، و هر طفلی که متولد شود به نیکی زندگانی نماید، و لیکن نمیرد تا آن که پریشان شود.

و در روایت دیگر: هرگز پریشان نشود.

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۶۲.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۶۳.

و به روایت سلمان: خوابی که به بیند تا بیست روز اثرش به ظهور آید (۱).

روز دوازدهم:

روز شایسته ای است برای زن خواستن، و دکان گشودن، و شریک شدن، و به دریا سفر کردن، و هر که در این روز بیمار شود امید شفا در او هست، و فرزندی که متولد شود به آسانی تربیت یابد.

و در روایت دیگر: گریخته به دست آید، و فرزند بسیار عمر یابد و پریشان نشود.

و به روایت دیگر: برای همه حاجت خوب است، و در اول روز به نظر پادشاهان بروید، و در آخر روز مروید (۲).

روز سیزدهم:

روز نحسی است به پرهیز در آن از همه کارها، خصوصا منازعه کردن، و به نظر پادشاهان و أمرا رفتن، و سر تراشیدن و هر کاری، و هر که بگریزد بر او دست نیابند، و هر که بیمار شود به تعب افتد، و فرزندی که متولد شود چندان زندگانی نکند.

و به روایت سلمان: هر خوابی که به بیند تا نه روز به عمل آید (۳)

روز چهاردهم:

نیک است برای هر کاری، و هر فرزندی که متولد شود ظالم باشد، و نیک است برای طلب علم و خرید و فروش، و سفر کردن، و قرض گرفتن، و به دریا نشستن، و گریخته به دست آید، و بیمار صحت یابد ان شاء اللّه.

و در روایت دیگر: فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد،

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۶۴.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۶۵.

۳- بحار الانوار ۵۹/ ۶۵- ۶۶.

و به طلب علم راغب باشد، و در آخر عمر سالش فراوان گردد.

و به روایت دیگر: پسندیده است در این روز دیدن أشراف و علما و طلب حوائج.

و به روایت سلمان: نیک است برای هر امری خیر، و برای دیـدن پادشاهان، و فرزندی که بهم رسد خوش نویس و دانا گردد، و خوابی که دیده شود بعد از بیست و شش روز به عمل آید (۱).

روز پانزدهم:

نیک است برای همه امور مگر قرض دادن و قرض گرفتن، و کسی که در این روز بیمار شود صحت یابد، و کسی که بگریزد به زودی به دست آید، و فرزندی که متولد شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد.

و به روایت دیگر: شایسته است برای هر عمل و هر حاجت.

و به روایت سلمان: خواب بعد از سه روز اثرش ظاهر شود (۲).

روز شانزدهم:

روز نحسی است، و برای هیـچ کار خوب نیست مگر عمارت بنا کردن و پی گذاشـتن، و هر که سـفر کنـد در این روز هلاک شود، و هر که بگریزد به زودی برگردد، و هر که راه گم کند سالم ماند، و هر که بیمار شود به زودی شـفا یابد، و فرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد.

و در روایت دیگر: بسـیار نحس و مذموم است، پس هیچ حاجت در آن مطلب، و سفر مکنید، و تصدق بسیار کنید، و فرزندی که متولد شود در آن دیوانه شود، و هر که در آن بیمار شود تلف گردد، تا توانید متوجه کاری مشوید.

و به روایت سلمان: خواب بعد از دو روز اثرش ظاهر شود (۳).

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۶۶.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۶۷- ۶۸.

۳- بحار الانوار ۵۹/ ۶۹- ۷۰.

روز هفدهم:

روز میـانه ای است، به پرهیز در آن از منازعه کردن، و قرض دادن و قرض گرفتن، پس هر که قرض بدهـد به او ندهنـد، و هر که قرض بگیرد پس ندهند، و فرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد.

و در روایت دیگر: روز گرانی است در آن حاجتی طلب مکن.

و به روایت دیگر: برای هر کار شایسـته است خصوصا تزویـج و خریـد و فروش و زراعت و عمارت و رفتن به نظر سـلاطین، و اول اقوا است.

و در روایت دیگر وارد شده است که حجامت در هفدهم ماه موجب شفا است (۱).

روز هجدهم:

روز مبارکی است، و برای هر کار نیک است از خرید و فروش و زراعت و سـفر و تزویج و طلب حوائج، و کسی که با دشمنی خصمی کند بر او غالب آید، و اگر مالی به قرض دهد به او برگردد، و بیمار شفا یابد، و فرزند حالش نیکو باشد (۲).

روز نوزدهم:

روز مبارکی است، و در آن حضـرت اسـحاق علیه السـلام متولد شده است، و شایسته است برای سفر و طلب روزی و سعی در کارها و آموختن علم، و بـد است برای بنـده و چهارپا خریـدن، و گم شـده و گریخته بعد از پانزده روز برگردد، و فرزندی که متولد شود، در این روز توفیق خیرات بیابد و با برکت باشد.

و به روایت دیگر: اگر با کسی خصمی کند بر او ظفر یابد به قدرت حق تعالی، و برای هر کار شایسته است (۳).

روز بیستم:

میانه است، و نیکو است برای سفر کردن و

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۷۰- ۷۱.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۷۲.

۳- بحار الانوار ۵۹/ ۷۴.

بر آوردن حاجتها، و بنا کردن بناها، و داربست کردن درختان، و گرفتن چهار پایان، و کسی که بگریزد دور است بر او دست یافتن، و کسی که راه گم کند خوف هلاک بر او هست، و کسی که بیمار شود بیماریش صعب گذرد. و فرزندی که به وجود آید با مشقت زندگانی کند.

و به روایت دیگر: روز مبارکی است، و برای هر کار نیک است، خصوصا سفر و طلب حوائج، و عمارت، و تزویج، و درخت کشتن، و نزد پادشاهان رفتن (۱).

روز بیست و یکم:

روز نحس بسیار بدی است، و روز ریختن خونها است، پس در آن حاجتی طلب مکن، و به پرهیز در آن روز از پادشاهان، و کسی که سفر کند خوف هلاک است بر او، و فرزندی که بهم رسد فقیر و پریشان باشد.

و به روایت دیگر: روز نحسی است، و همین برای کشتن حیوانات نیک است (۲).

روز بیست و دوم:

شایسته است برای بر آوردن حاجتها، و بیع و شرا، و رفتن به نزد پادشاهان، و تصدق در آن روز مقبول است، و ثوابش مضاعف است، و بیمار به زودی شفا یابد، و مسافر به عافیت برگردد.

و در روایت دیگر: روز سبکی است، و برای هر کار نیک است.

و بروایتی: هر فرزندی که در این روز متولد شود مبارک و محبوب باشد، و هر که نزد پادشاه رود به مطلب رسد و خوشنود برگردد (۳).

روز بیست و سوم:

در این روز حضرت یوسف علیه السلام متولد شده است، و نیک است، برای هر کار، خصوصا طلب حوائج و تجارت، و زن خواستن، و نزد سلاطین رفتن، و کسی که در این روز سفر کند غنیمت یابد و خیر بسیار بیند، و فرزندی که متولد شود نیکو تربیت یابد و مبارک و شایسته باشد (۴).

روز بیست و چهارم:

روز بسیار بدی است، و فرعون در این روز به وجود آمده است، پس هیچ کاری در این روز اراده مکن، و فرزندی که متولد شود روزگار به سختی گذراند، و توفیق خیری نیابد، و در آخر عمر یا کشته شود یا غرق شود، و هر که در این روز بیمار شود بیماریش به طول انجامد.

و به روایت دیگر: هر که سفر کند در آن سفر به میرد (۵).

روز بیست و پنجم:

روز نحسی است، پس خود را در این روز حفظ کن و پی کاری مرو که در این روز حق تعالی اهل مصر را با فرعون به آیات عذاب خود مبتلا گردانید، و بیمار حالش بد می باشد.

و هر که در این روز سفر کند خطر یابد، و فرزندی که متولد شود مبارک و فراخ روزی و نیکوکار باشد اما به بلای سختی مبتلا می شود و آخر نجات می یابد.

و در روایت دیگر: هر که در این روز بیمار شود تا آخر روز به هوش نیاید.

و به روایت سلمان از شر این روز پناه به خدا ببرید به دعا و نماز و اعمال خیر (۶).

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۷۵.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۷۷.

۳- بحار الانوار ۵۹/ ۷۸.

۴- بحار الانوار ۵۹/ ۷۹.

۵- بحار الانوار ۵۹/ ۸۰- ۸۱.

۶- بحار الانوار ۵۹/ ۸۱- ۸۲.

روز بیست و ششم:

شایسته است برای سفر، و هر امری که اراده کنی، مگر زن خواستن که هر که در این روز تزویج نماید میان او و زوجه اش جدائی افتد، زیرا که در این روز دریا شکافته شد برای حضرت موسی علیه السلام، و اگر از سفر برگردی در این روز به خانه خود داخل مشو، و بیمار در این روز حالش بد باشد، و فرزندی که به وجود آید عمرش دراز باشد.

و به روایت دیگر: هر که مسافر می شود در این روز سودی نه بیند و شاید برنگردد، و تصدق بسیار بکنید در این روز که فوائدش بسیار است (۱).

روز بیست و هفتم:

نیک است برای همه کار، و فرزندی که در این روز متولد شود خوش خو و خوش روی و طویل العمر و با خیر فراوان و محبوب دلهای مردمان باشد.

و به روایت دیگر: برای سفر بسیار نیک است.

و به روایت دیگر: برای عمارت و زراعت و خرید و فروش و رفتن به مجلس پادشاهان و سعی در حوائج نیک است (۲).

روز بیست و هشتم:

نیک است برای هر کاری، خصوصا سفر کردن، و در این روز حضرت یعقوب علیه السلام متولد شده است، پس هر فرزندی که در این روز متولد شود روزی فراوان یابد، و محبوب مردم باشد، و احسان کننده به سوی أهل خود باشد، و لیکن غمهای عظیم به او برسد، در آخر عمر به مرضی یا به ضعف چشم مبتلا گردد (۳).

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۸۳- ۸۴.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۸۵.

۳- بحار الانوار ۵۹/ ۸۷.

روز بیست و نهم:

برای جمیع کارها خوب است، و فرزندی که در این روز به وجود آید بردبار باشد، و هر که سفر کند مال بسیار یابد، و هر که بیمار شود زود صحت یابد، و در این روز وصیت نامه ننویسید.

و به روایت دیگر: برای همه کس خوب است مگر برای کاتبان که بایـد متوجه کاری نشونـد، و گریخته این روز زود بر گردد، و گم شده این روز زود به دست آید.

و در روایت دیگر: شایسته است برای همه کار، خصوصا ملاقات پادشاهان، و دیدن برادران و دوستان.

و به روایت سلمان: خوابی که در این روز دیده شود همین روز اثرش ظاهر گردد (۱).

روز سیم:

نیـک است برای فروختن و خریـدن، و تزویـج نمودن، و فرزنـدی که در این روز به وجود آیـد بردبار و مبارک و راست گو و وفادار و عالی شأن و جلیل القـدر باشد، و هر که بگریزد به دست آید، و هر که چیزی گم کند بیابد، و هر که مالی قرض کند به زودی باز دهد.

و به روایت دیگر: روزی است که حضـرت اسـماعیل پسـر ابراهیم علیهما السلام در آن متولد شده، و برای هر کار نیك است، خصوصا درخت نشانیدن و زراعت و عمارت (۲).

و از حضـرت امـام موسـی کـاظم علیه السـلام منقـول است که ترک مکن حجـامت را در هفتم حزیران رومی، و اگر نکنی در چهاردهم البته بکن.

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۸۷- ۸۸.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۸۹- ۹۰.

فصل دوم در اختیار ایام هفته است

روز جمعه:

مبارك ترين روزها است، و بهترين عيدها است، و سنت است در آن به حمام رفتن، و سر تراشيدن، و ناخن و شارب گرفتن، و پيش از زوال سفر كردن خوب نيست، و بعد از نماز سفر كردن مبارك است.

و حجامت كردن در بعضى احاديث واقع شده است كه نبايد كرد، زيرا كه در آن روز ساعتى هست كه در آن ساعت اگر حجامت واقع شود هلاك مى شود. و در روايتى نهى واقع شده است از حجامت در وقت زوال، و در چندين حديث ديگر واقع شده است كه قصور ندارد مطلقا.

و در حديث معتبر از حضرت موسى بن جعفر عليهما السلام منقول است كه هر كه در شب يا روز زيادتى خون در خود بيابد آيه الكرسى بخوان و حجامت بكن.

و در حديث است كه حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله چون هوا سرد مى شد و از بيرون به اندران خانه نقل مى فرمود در روز جمعه مى كردند.

و در حديث ديگر: آن كه در وقتى كه هوا گرم مى شد باز در روز جمعه به بيرون نقل مى فرمودند.

و در بعضى روايات وارد شده كه نوره كشيدن در روز جمعه مورث پيسى است. و در چند روايت تجويز واقع شده است، بلكه بعضى از روايات دلالت بر استحباب مى كند.

و در روايت معتبر وارد شده است كه در روز جمعه خواستگارى و نكاح كردن مستحب است. و مستحب است موى سر و ريش را شانه

کردن، و بوی خوش کردن، و جامه نو و جامه های پاکیزه پوشیدن، و میوه تازه به خانه آوردن، و سر را به سدر و خطمی شستن، و برای سایر کارها مبارک است (۱)

روز شنبه:

روز مبارکی است، و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: خدا مبارک گردانیده است برای امت من در بامداد روز شنبه و پنج شنبه و برای جمیع کارها خوب است، خصوصا سفر کردن که در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی در گردد روز شنبه، البته حق تعالی آن را به جای خود بر می گرداند، و ناخن گرفتن و شارب گرفتن خوب است.

و در حدیث وارد شده است که هر که ناخن و شارب در روز شنبه و پنج شنبه بگیرد از درد دندان و درد چشم عافیت یابد.

و در روایتی وارد شده است که حجامت کردن در روز شنبه مورث ضعف است.

روز یک شنبه:

میانه است برای اکثر کارها. و موافقت حدیث معتبر حجامت کردن در طرف عصر روز یک شنبه بسیار نافع است.

و در حدیث دیگر وارد شده است که برای عمارت بنا کردن و عروسی کردن خوب است (۲).

روز دوشنبه:

نحس ترین روزها است. و در ایام سال روز عاشورا از همه روزها نحس تر است، و در ایام هفته روز دوشنبه، و این دو روز منسوب به بنی امیه است، که ایشان عید کردند در آنها به سبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام. و در این روز رسول

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۳۱- ۳۴.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۳۵- ۳۶.

خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا مفارقت نمود، و برای هیچ کار مبارک نیست.

و در بعضی روایات وارد شده است که در طرف عصر حجامت کردن خوب است، و در بعضی روایات مطلق وارد شده است که خوب است. و در احادیث بسیار نهی وارد شده است از سفر کردن در این روز، و پی مهمی و حاجتی رفتن.

و در حدیث معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقول است که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح دوشنبه سوره هل أتی علی الانسان بخواند (۱).

روز سه شنبه:

میانه است برای اکثر کارها. و در حدیث وارد شده است از سفر کردن در روز سه شنبه، که در این روز خداوند عالمیان آهن را برای حضرت داود نرم کرد.

و در روایتی از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که هر که در روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند شفا یابد او را از دردهای سال.

و در حدیث دیگر وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر حجامت در آن ساعت اتفاق افتد خون نمی ایستد تا او را هلاک کند.

و در حدیث معتبر وارد شده است که هر که حاجتی بر او دشوار شود او را طلب نماید در روز سه شنبه.

و در حدیث دیگر وارد شده است که ناخن بگیرید در روز سه شنبه.

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۳۷- ۳۸.

و در روایت دیگر وارد است که روز جنگ است و خون گرفتن (۱).

روز چهار شنبه:

روز نحسی است، و برای اکثر کارها شایسته نیست، و نهی شده است از حجامت کردن، و نوره کشیدن، و سفر نیست، و نهی شده است از حجامت کردن، و نوره کشیدن، و سفر کردن در این روز.

و در بعضی روایات تجویز حجامت و سفر وارد شده است. و اگر حجامت ضرور شود بهتر آن است که در آخر روز واقع سازند، چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است. و در حدیثی نهی شده است از حجامت در روز چهار شنبه هر گاه ماه در عقرب باشد.

و در روایت معتبری وارد شده است که به حمام بروید در روز چهار شنبه.

و در حدیث دیگر وارد است که روز خوردن مسهل و دوا است (۲).

روز پنج شنبه:

روز مبارکی است، و برای جمیع کارها خوب است، خصوصا حجامت کردن. موافق احادیث بسیار بهتر آن است که پیش از زوال واقع شود، و برای ناخن گرفتن خوب است، و بهتر آن است که یک ناخن را برای جمعه بگذارد.

و در روایتی وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله چون هوا گرم می شد و به بیرون نقل می فرمودند در روز پنج شنبه می کردند.

و در حدیث وارد است که هر که در پنج شنبه آخر ماه در اول روز حجامت کند درد از بدنش می کشد.

و در روایت وارد است که روز پنج شنبه روز داخل شدن بر امرا و بر آوردن حاجتها است (۳).

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۳۸- ۴۱.

۲- بحار الانوار ۵۹/ ۴۱- ۴۶.

۳- بحار الانوار ۵۹/ ۴۷- ۴۸.

و بدان که سفر کردن و تزویج کردن در قمر در عقرب کراهتی دارد. و روزهائی که در ماه مذکور شد که نحوستی دارد، اگر در ماه فرس قدیم هم آنها را رعایت نمایند بهتر است، زیرا که ظاهر بعضی احادیث بر آن دلالتی دارد. و اگر روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت و نحوست با یک دیگر معارض شوند و ضرور باشد اختیار کردن نیکی و بدی ایام هفته اولا است، زیرا که احادیث آنها معتبر است، و اللّه یعلم.

فصل سوم در بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام و ساعات می شود

بدان که توکل و تفویض و اعتماد بر جناب مقدس الهی نمودن در جمیع امور و استمداد از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمودن هر نحوستی را به سعادت مبدل می گرداند، و توسل به آیات کریمه قرآن و دعا و تصدق تدارک هر یک از اینها می کند.

چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که آیه الکرسی را بخوان و هر روز که خواهی حجامت بکن و تصدق بکن و هر وقت که خواهی سفر بکن (۱).

و در احادیث بسیار وارد شده است که دعا رد می کند بلاهای مبرم را.

و در حدیث معتبر منقول است از سهل بن یعقوب که به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم، و حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام منقول است در باب اختیارات روزها بر آن حضرت عرض کردم و تصحیح نمودم، پس گفتم: در اکثر روزها

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۲۸.

چیزی چند هست که مانع رفتن به طلب حوائج است، و بسیار است که ما را ضرور می شود در این روزها حرکت کردن، و متوجه مطالب شدن.

حضرت فرمود: یا سهل ولایت و محبت ما اهل بیت نگاه دارنده و حافظ شیعیان است از جمیع بلاها، و اگر با محبت ما به لجه دریاها یا صحراها و بیابانها در میان حیوانات درنده یا دشمنان جن و انس بروند، هر آینه ایمن اند از شر ایشان به برکت ولایت ما، پس اعتماد کن بر خدا و خالص گردان ولایت خود را از برای ما و به هر جانب که خواهی متوجه شو، و چون صبح کنی سه مرتبه این دعا بخوان:

أصبحت اللهم معتصما بذمامک المنیع الذی لا یطاول و لا یحاول من کل طارق و غاشم من سایر من خلقت و ما خلقت من خلقک الصامت و الناطق فی جنه من کل مخوف بلباس سابغه و لاء أهل بیت نبیک، محتجزا من کل قاصد لی الی أذیه بجدار حصین الاخلاص فی الاعتراف بحقهم، و التمسک بحبلهم جمیعا موقنا أن الحق لهم و معهم و فیهم و بهم اوالی من والوا و اجانب من جانبوا فأعذنی اللهم بهم من شر کل ما أتقیه، یا عظیم حجزت الاعادی عنی ببدیع السماوات و الارض انا جعلنا من بین أیدیهم سدا و من خلفهم سدا فأغشیناهم فهم لا یبصرون.

و در شام نیز سه مرتبه این دعا را بخوان، پس در امان خواهی بود از هر چه حذر می نمائی از آن، و در قلعه حفظ و حمایت الهی خواهی بود از هر چه از آن می ترسی.

و اگر در روز خواهی پی کاری بروی، پیش از متوجه شدن سوره حمد، و قل أعوذ برب الناس، و قل أعوذ برب الفلق، و آیه الکرسی، و انا أنزلناه بخوان.

و این آیـات از سوره آل عمران «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ. الَّذِینَ یَـذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هـذا باطِلًا سُـبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ. رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ. رَبَّنا إِنَّنا سَـمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ. رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ».

پس این دعـا بخوان: اللهم بک یصول الصائل، و بقـدرتک یطول الطائل، و لا حول لکل ذی حول الا بک، و لا قوه یمتارها ذو قوه الامنـک، بصـفوتک من خلقـک و خیرتـک من بریتک محمـد نبیک و عترته و سـلالته علیه و علیهم السـلام صل علیهم، و اکفنی شر هذا الیوم و ضره و ارزقنی خیره و یمنه، و اقض لی فی متصرفاتی بحسن العاقبه و بلوغ المحبه و الظفر بالامنیه و کفایه الطاغیه الغویه، و کل ذی قدره لی علی أذیه، حتی أکون فی جنه و عصـمه، من کل بلاء و نقمه، و أبدلنی من المخاوف فیه أمنا و من العوائق فیه یسـرا حتی لا یصـدنی صادعن المراد، و لا یحل بی طارق من أذی العباد، انک علی کل شـی ء قـدیر، و الامور الیک تصیر، یا من لیس کمثله شی ء و هو السمیع البصیر (۱).

و از حضـرت امام محمد جواد علیه السـلام منقول است که چون ماه نو در آید روز اول دو رکعت نماز بکن، و در رکعت اول بعد از حمد سی نوبت قل هو اللّه أحد بخوان، و در رکعت دوم بعد از حمد سی نوبت سوره انا أنزلناه بخوان، پس تصدق بکن و سلامتی تمام ماه را از خداوند خود بگیر (۲).

خاتمه در ترجمه حدیث شریفی است که مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال

اشاره

شیـخ بزرگوار قطب الـدین راونـدی در کتاب قصـص الانبیاء روایت کرده است به سـند خود از شـیخ صـدوق محمد بن بابویه قمی، و سـند را متصل گردانیـده به حضـرت مبین الحقائق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السـلام که آن حضـرت فرمود: در کتاب دانیال پیغمبر نوشته است:

هر گاه اول محرم روز شنبه باشد:

در آن سال زمسـتان بسـیار سـرد باشد، و یخ بسیار باشد، و گندم گران باشد، و طاعون مرگ کودکان بسیار باشد، و تب بسیار بهم رسـد، و عسل کم باشد، و دمبلان بسـیار باشد، و زراعتها از آفت به سـلامت ماند، و بعضـی از درختان میوه و انگور آفت برسـد، و ارزانی باشـد، و در روم طاعون باشـد و عرب با ایشان جنگ کند، و اسـیر و غنیمت بسـیار از ایشان به دست عرب در آید، و پادشاه را در جمیع مواضع غلبه باشد به مشیت حق تعالی.

و به روایت دیگر: مرگ در میان چهار پایان بهم رسد، و اسبان را قولنج عارض شود، و در مردمان درد گلو و زکام و ورمها و دردها بسـیار باشد، خصوصا در عراق بغداد و اطراف آن، و در روم مرگ بسیار باشد، و میان عرب و روم کارزار افتد، و عرب بر روم غـالب آینـد، و نعمت و امنیت در بابـل بود باشـد، و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسـیار در میان مردم پدیـد آیـد، و

قحط و غلا در میان ایشان بهم رسد، و از عرب ترسان باشند، و عمال ایشان بر ایشان تعدی کنند.

۱- بحار الانوار ۵۹/ ۲۴- ۲۶.

۲- بحار الانوار ۹۷/ ۱۳۳.

و گیاه در مراعای عرب فراوان باشد.

در آخر سال بر پادشاهان جمعی خروج کنند و بر ایشان غالب آیند، و در آن سال دملها و آبله و گرمی بسیار باشد، و مرغان بسیار باشند، و روغن و گوشت و عسل و پنبه و کتان گران باشد، و خرما در درخت فاسد گردد، و انگور و میوه ها در بلاد همدان و فارس نیکو باشد، و به درختان بلاد روم و بصره و اطراف آن آفت برسد، و میوه در اکثر بلاد گران باشد، و کنجد بسیار باشد.

و در زمستان باران بسیار ببارد، و زراعت بسیار باشد، و اندک آفتی به آنها برسد، و ظروف مس و اشباه آن گران باشد، و پشم و مو گران باشد، و مرغ خانگی کم باشد، و مرغان شکاری بسیار به میرند، و در بلاد یمن اختلاف عظیم ظاهر گردد، و شاید به نهب و غارت منتهی شود، و شاید یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد، و شهب بسیار باشد، و در یک ماه آن خون بسیار ریخته شود، و گویند چنین سال نحس است، و قابیل ها بیل را در چنین سال کشت، و آخرش نیک است.

هر سال که اول محرم روز یک شنبه باشد:

زمستان نیکو گذرد، و باران بسیار ببارد، و بعضی از درختان و زراعتها آفت برسد، و دردهای مختلف و مرگهای صعب شایع گردد، و عسل کم به عمل آید، و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد، و در آخر سال اندک گرانی در خوردنیها حادث شود، و در آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد.

و به روایت دیگر: در این سال زمستان سرد، و تابستان معتدل گذرد، و میوه و حبوب و زراعات در اکثر بلاد عراق نیکو باشد، و آفتی به میوه های بحرین و حسا و قطیف و حوالی آنها برسد، و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانی باشد، و گوسفند و شیر بسیار باشد،

و گیاه صحراها فراوان باشد، و در شتران دیوانگی و مستی بهم رسد، و آبله برای کودکان بسیار باشد، و زائیدن زنان دشوار باشد. و در گاوها مرگی بهم رسد.

و در یک ماه آن درد بسیار مردم را عارض شود، و در آخر سال گرانی بهم رسد به سبب اختلاف سلاطین در غیر بلاد یمن، و در بلاد هند اطفال بسیار به میرند، و جو و روغن بسیار باشد، و اختلاف جنگها میان پادشاهان بشود، و دروغ و اختلاف میان عامه ناس بسیار باشد، و کار زار میان عرب و عجم واقع شود.

و در میان عامه ناس و خویشان ایشان فتنه ها حادث گردد، و در شام حروب و فتنه ها پدید آید، و حاکم بعضی از اهل فساد را به قتل رساند، در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشش بسیار شود، و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود، و پادشاه بابل بر مردم مستولی گردد. و از بعضی وزرای ملوک اختلاف ظاهر شود، و بر پادشاه بشورند و بگریزند یا کشته شوند، و گروهی بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب گردند.

و کوکبی در آسمان ظاهر گردد از ناحیه مشرق که دو دنباله داشته باشد، و این سبب حدوث قتل و غارت و گرانی گردد، و به این علامت فساد بسیار شود، و مرد صاحب شأنی کشته شود، و آن ستاره علامت وزیدن بادهای سخت و وفور امراض و بسیاری دزدان در صحرا و دریا گردد، و عسل گران شود، و حاجیان را غارت کنند، و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف گردد.

هر سال که اول محرم روز دوشنبه باشد:

زمستان نیکو گذرد، و تابستانش بسیار گرم باشد، و باران در وقتش بسیار ببارد، و گاو و گوسفند بسیار به وجود آید، و عسل بسیار باشد، و نرخ

خوردنیها در بلاد جبل یعنی شهرهائی که در میان آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس است- و بعضی گویند یعنی همدان و حوالی آن- نازل باشد، و میوه بسیار باشد، و زنان بسیار به میرند. و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند در نواحی مشرق، و به بعضی از فارس غم و دل گیری برسد، و زکام در بلاد جبل بسیار باشد.

و به روایت دیگر: آب در آن سال فراوان باشد، و شیر حیوانات بسیار باشد، و باران بسیار ببارد، و حبوب بسیار باشد، خصوص عدس و ماش و باقلا، و نرخها ارزان باشد، و عسل فراوان باشد، خصوصا در فارس و همدان، و ارزن و ذرت در هند و فرنگ بسیار شود، و سیب و زردآلو و سایر میوه ها در بلاد فارس و بصره و شام نیک به عمل آید، و خربزه و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو باشد.

و در آن سال خرما و میوه ها و گوشت و روغن فراوان باشد، و لیکن زر در میان مردم کم باشد، و در بلاد مشرق و اطراف هند و اسکندریه مرگ بسیار باشد، و مرض سرسوم (۱) و دیوانگی بسیار باشد.

و در زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار واقع شود، و دریا طغیان کند، و بعضی از بلاد را غرق کند، و آب فرات و نیل کم باشد، و به این سبب در مدت دو ماه در مصر قحط عظیم پدید آید، و مواشی و چهار پایان در صحراها نیک باشند، و اسب و شتر و گاو در هر ناحیه فربه باشد، و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد، و حبوب و میوه ها در مکه معظمه بسیار و ارزان باشد، و لیکن فساد در آن بلده طیبه بهم رسد، و در آخر سال هلاکت در

۱- حالت آشفتگی و بیخودی پریشان حواسی، در عربی سرسام می گویند.

گوسفندان بهم رسد.

و در میان مشایخ عرب فتنه حادث شود، و خارجی از نواحی مشرق بیرون آید، و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم از بعضی سلاطین حادث شود، و قلعه ای در اطراف مشرق یا جنوب از تصرف اصحابش بیرون رود. و محتمل است که یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد، و در مردم اضطرابی پدید آید، و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند، و حاجیان به سلامت روند، و در شبی دزدی به ایشان برسد و آسیبی از او نیابند.

هر سال که اول محرم روز سه شنبه باشد:

زمستان بسیار سرد باشد، و برف و یخ بسیار باشد، و در بلاد جبل و ناحیه مشرق گوسفند و عسل بسیار باشد، و به بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد، و در ناحیه مغرب و شام حادثه در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار به میرند، و بر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند، و پادشاه بر او غالب آید، و در زمین فارس بعضی از غله ها آفت یابد، و در آخر سال نرخها گران شود.

و به روایت دیگر: زراعت بسیار به عمل آید و باران بسیار ببارد و آب فرات طغیان کند، و شاید در تابستان بارانی ببارد، و فصل پائیز نیکو گذرد، و میوه ها در بلاد جبل و هند و سند بسیار باشد، و گندم و جو و عدس فراوان باشد، و در بصره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد، و خرما کم به عمل آید، و در ارزن آفتی بهم رسد، و در بلاد هند و به درختان بلاد روم و شام آفتی برسد از سرما، و در بلاد فارس از ملخ آفتی به زراعت برسد.

و میوه در این سال بسیار کم باشد، و زر کم باشد، و گردو و بادام و مویز بسیار باشد، و نرخها در اول سال در جمیع بلاد ارزان

باشد، و پنبه گاه گران و گاه ارزان باشد، و عسل فراوان باشد، و به خربزه و خیار آفتی برسد، و شکار دریا بسیار شود، و آفتی از سرما یا گرما به غلات بلاد مغرب برسد، و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند، و در پادشاه عجم و ترک اضطرابی حاصل شود.

و در میان عرب و عجم اهل عراق قتالی پدید آید، و شیخی از مشایخ عرب کشته شود، و در میان عربان و مواشی ایشان در آخر سال مرگی بهم رسد، و در آسمان ستاره دم داری پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد، یا سرخی عظیمی ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزرا باشد، و در مصر و شام و صقالبه طاعون بهم رسد.

هر سال که اول محرم روز چهارشنبه باشد:

زمستان وسط باشد و در تابستان بارانهای نافع ببارد، و غلات و میوه ها در بلاد جبل و بلاد مشرق باشد، اما مردان بسیار به میرند در آخر سال، و در زمین بابل و بلاد جبل آفتی بهم رسد، و نرخهای ایشان ارزان باشد، و پادشاه بر دشمنان غالب باشد.

و به روایت دیگر: عسل در این سال بسیار باشد، و آب دجله طغیان کند، و در بلاد شام مرگ بسیار باشد، و اکثر اطفال به میرند و ملخ مزروعات ایشان را تلف کند، و آخر سال قحطی در میان ایشان بهم رسد، و باران بسیار در این سال ببارد که بسیاری از خانه ها و عمارتها منهدم گردد، و درختان خرما ضایع شود، و در آخر سال خرما گران شود.

و برق و رعد عظیم ظاهر گردد و بادهای تند بوزد، و بیماری بسیار باشد، و زنان آبستن بسیار به میرند، و در آخر سال در ناحیه

فارس مرگ بسیار باشد، و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند، و بز و گاو نیکو باشد، و بیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود، و در شتران کره بهم رسد، و شاید مرگی در چهار پایان پدید آید، و در فصل پائیز بیماری بسیار باشد.

و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد، و مشایخ علما به میرند، و بلاد یمن از خوف و قتل و غارت خراب شود و باز معمر شود، و در میان عربان بادیه کشتن بسیار شود، و باد شمال بسیار بوزد، و متاعها و پنبه گران شود، و کتان ارزان باشد، و ابریشم و حریر ارزان و نیکو باشد.

و در میان عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم غالب شوند، و پادشاه روم به میرد، و بزرگی از عرب به میرد، و دیالمه بسیار به میرند، و در فصل پائیز مرض زحیر (۱) بسیار باشد، و اختلاف در میان سلاطین هند بهم رسد، و فتنه ها در بصره و ولایت فارس حادث شود.

هر سال که اول محرم روز پنج شنبه باشد:

زمستان ملایم گذرد، و جمیع نواحی مشرق گندم و میوه ها و عسل بسیار باشد، و در اول و آخر سال تب بسیار حادث شود، و در زمین بابل در آخر سال تب بسیار بهم رسد، و روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد، پس عرب بر ایشان غالب شوند در ناحیه مغرب، و در زمین سند محاربات واقع شود، و پادشاهان عرب مظفر باشند.

و به روایت دیگر: در اول سال بارش و سرما کم باشد، و ابر و رعد بی باران بسیار باشد، و در آخر سال باران بسیار شود، و غلات و میوه ها در همه بلاد ارزان و فراوان باشد، و سفر دریا در این سال نیکو باشد، و شکار ماهی بسیار بشود، و روغن و نان

۱- زحیر بمعنی اسهال و پیچش شکم.

گران شود، و آب نیل طغیان کند، و روم بر مسلمانان حمله بیاورند، و مسلمانان بر ایشان غالب شوند، و در بادیه جنگ بسیار بشود، و شاید یکی از مشایخ ایشان به قتل رسد.

و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خود خروج کند و منهزم گردد، و کارزار در اکثر بلاد خصوصا بلاد فارس بسیار شدید شود، و دزدان و راه زنان دست بر آورند، و حکام به رعایا ستم کنند، و بادهای تند به وزد که درختان را بر کند، و در حسا و قطیف و نواحی آنها فتنه ای میان عربان و پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب گردد.

و در بلاد حبشه و اطراف آنها کارزار بسیار شود، و در بلاد فارس در آخر سال میان سه طایفه فتنه حادث شود، و فساد بسیار در آن بلاد به این سبب ظاهر شود، و دریاچه دریا نیز فتنه ها حادث شود، و در این سال مرگ در گاو بسیار باشد، و لیکن گوسفند فراوان گردد، و شاید ماه منخسف گردد.

هر سال که اول محرم روز جمعه باشد:

در زمستان سرما نباشد، و باران کم ببارد، و آب چشمه ها کم شود، و در بلاد جبل صد فرسخ غله کم باشد، و مرگ در میان همه مردم بسیار باشد، و در ناحیه مغرب گرانی باشد، و به بعضی از درختان آفت برسد، و روم را بر فرس غلبه عظیم بهم رسد.

و در روایت دیگر: غلات مصر و حبشه و شام کم به عمل آید، و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف آندلس حادث شود، و ارزانی بسیار در بلاد فارس بهم رسد، و غلات بصره و عراق نیکو شود، و لیکن از جهت سلاطین و عمال ستمها به ایشان برسد،

و غلات جبل عامل و نواحی آن کم به عمل آید، و انگور در بصره و شام بسیار به عمل آید.

و مرد صاحب شأنی در بصره کشته شود با گروه بسیار از اتباع او، و میوه ها در این سال نیکو باشد، و آب دجله به حدی طغیان کند که بغداد مشرف بر غرق گردد، و پادشاهی از پادشاهان هند به میرد.

و از اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادی الثانیه دردها در میان مردم پیدا شود، خصوصا درد گلو و درد پشت، و ورمهای حلق و امراض شکم و کلف (۱) و قوبا و جرب (۲) و دملها، و بسیاری از زنان آبستن فرزند بیندازند، و بسیاری از ایشان در وضع حمل به میرند، و امیری از شام ظاهر شود، و بر مدینه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مستولی گردد، و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد.

و اگر ستاره دمداری ظاهر شود فتنه های عظیم از آن به ظهور رسد، و کسی بر پادشاه روم خروج کند، و کردان و عجمان قوی گردند، و در زمین عراق خوف و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود، و مرد بزرگی از جبل عامل کشته شود، و مرد بزرگی در شام به قتل رسد، و در بلاد خراسان فتنه عظیم حادث شود، و در اطفال دردها پیدا شود، و فتنه به حاجیان برسد، و آب چشمه ها بسیار باشد، اما:

احکام گرفتن آفتاب در ماههای دوازده گانه

پس در هر سال که در محرم آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی باشد، و در آخر سال دردها و بیماریها در مردم حادث شود،

۱- کلف: لکه ای که در چهره انسان پیدا می شود.

۲- قوبا و جرب امراض جلدی است.

و پادشاه بر دشمنان ظفر یابد، و زلزله حادث شود، و بعد از آن به سلامت باشند.

هر سال که در ماه صفر آفتاب بگیرد در ناحیه مغرب ترس و گرسنگی مردم را روی دهد، و جنگ و کشش بسیار در مغرب به ظهور آید، پس در ماه ربیع صلح شود و پادشاه ظفر یابد.

هر سال که در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید آید، و اختلاف کم باشد، و پادشاه مغرب ظفر یابد، و گاو و گوسفند کم باشد، و در آخر سال فراوانی بهم رسد، و در بادیه در میان شتر وبا بهم رسد.

هر سال که در ماه ربیع الاخر آفتاب بگیرد در میان مردم اختلاف بسیار باشد، و خلق عظیم به قتل رسند، و کسی بر پادشاه خروج کند، و بیم ترس و کشش حادث شود، و مرگ بسیار باشد.

هر سال که در ماه جمادی الاولی آفتاب بگیرد، روزی مردم فراخ باشد در ناحیه مشرق و مغرب، و پادشاه یا رعیت در مقام شفقت باشد، و با ایشان احسان نماید، و پاس خاطر ایشان بدارد.

هر سال که در ماه جمادی الاخر آفتاب بگیرد مرد عظیمی در جانب مغرب به میرد، و در بلاد مصر جنگهای عظیم و کشش بسیار واقع شود، و در بلاد مغرب در آخر سال گرانی بهم رسد.

هر سال که در ماه رجب آفتاب بگیرد زمین آبادان شود، و کوهستان و ناحیه مشرق باران بسیار ببارد، و در ناحیه فارس ملخ فرود آید اما ضرر به ایشان نرساند.

هر سال که در ماه شعبان آفتاب بگیرد همگی مردم از شر پادشاه سالم باشند، و پادشاه بر دشمنانش در مغرب ظفر یابد، و در بلاد

جبل در آخر سال مرگ در میان مردم بسیار باشد و به زودی بر طرف شود.

هر سال که در ماه رمضان آفتاب بگیرد مردمان همگی پادشاه فارس را اطاعت کنند، و روم بر عرب غلبه عظیم بهم رسد، پس ایشان بر روم غالب شوند و امیر بسیار از ایشان بگیرند.

هر سال که در ماه شوال آفتاب بگیرد در بلاد هند ذبح و کشش بسیار شود، و گیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد.

هر سال که در ماه ذی القعده آفتاب بگیرد باران بسیار ببارد و خرابی در ناحیه فارس به ظهور آید.

هر سال که در ماه ذی الحجه آفتاب بگیرد باد بسیار بوزد و درختان کم شود، و در هر شهر از شهرهای مغرب خرابی پدید آید، و گندم و جو کم و گران باشد، و کسی بر پادشاه خروج کند، و آزار بسیار از او به پادشاه برسد، و در فارس خوردنیها گران باشد و در سال دیگران ارزان شود. اما

آثار گرفتن ماه

پس در هر سال که در ماه محرم ماه بگیرد در مغرب بزرگی به میرد، و میوه در بلاد جبل کم باشد، و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد، و در زمین بابل درد چشم بسیار بهم رسد، و مرگ بسیار باشد، و نرخها گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند، و پادشاه بر او ظفر یابد و لشگر او را به قتل آورد.

هر سال که در ماه صفر ماه بگیرد قحط و بیماری در شهرهای بابل حادث شود به حدی که بیم هلاک باشد، بعد از آن باران بسیار ببارد، و گیاه زمین بسیار شود، و احوال مردم نیک باشد، و در بلاد

جبل میوه بسیار باشد.

هر سال که در ماه ربیع الاول ماه بگیرد در بلاد مغرب کشش بسیار شود، و مرض یرقان در مردم بهم رسد، و در ناحیه شهر ما میوه بسیار باشد، و در بلاد جبل کرم در سبزهای ایشان بیفتد و خرابی بسیار در شهر ما پدید آید.

هر سال که در ماه ربیع الاخر ماه بگیرد آب در کوهها بسیار باشد، و فراوانی بهم رسد، و آفتاب بسیار باشد، و آن سال مبارک باشد و پادشاه در مغرب ظفر یابد.

هر سال که در ماه جمادی الاولی ماه بگیرد خون بسیار در بادیه ریخته شود، و پادشاه شام را بلای عظیم برسد، و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه ظفر یابد.

هر سال که در ماه جمادی الاخری ماه بگیرد باران کم ببارد، و آب کم باشد در نینوا که حوالی کوفه است یا موصل در آن محل جزع عظیم و گرانی شدید حادث شود، و پادشاه بابل را بلای عظیم روی دهد.

هر سال که در ماه رجب ماه بگیرد در ناحیه مغرب طاعون و قحط پیدا شود، و در بابل باران بسیار ببارد، و در همه شهرها درد چشم بسیار شود.

هر سال که در ماه شعبان ماه بگیرد پادشاه بعضی از نواحی کشته شود یا به میرد پسرش پادشاه شود، و تسعیرات بالا رود، و قحط در میان مردم پیدا شود.

هر سال که در ماه رمضان ماه بگیرد در بلاد جبل سرما سخت شود، و برف و باران بسیار ببارد، و آب بسیار باشد، و در زمین

فارس درندگان بسیار بهم رسد، و در شهرها مرگ اطفال و زنان بسیار باشد.

هر سال که در ماه شوال ماه بگیرد پادشاه بر دشمنان غالب شود، و در میان مردم بلا و فتنه بسیار باشد.

هر سال که در ماه ذی القعده ماه بگیرد شهرهای عظیم فتح شود و گنجها در بعضی از زمینها و کوهها پیدا شود.

هر سال که در ماه ذی الحجه ماه بگیرد مرد بزرگی در مغرب به میرد و مرد فاجر فاسق دعوای پادشاهی کند (۱).

الی هنا انتهی ما أوردناه و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین.

۱- بحار الانوار ۵۸/ ۳۳۰- ۳۳۴ از قصص الانبیاء راوندی ص ۲۳۲- ۲۳۶.

۹- رساله ترجمه ثواب جوشن کبیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیره الوری.

و بعد: بدان که شیخ عظیم الشأن ابراهیم بن علی کفعمی رحمه اللّه در کتاب بلد الامین از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام از پدر بزرگوارش سید الشهدا از جد عالی مقدارش حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما روایت کرده است که حضرت سید انبیاء محمد مصطفی صلی اللّه علیه و آله در یکی از جنگها زره سنگینی پوشیده بود، و ثقل آن بر آن جناب می نمود.

در آن حال جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و گفت:

یا محمد پروردگارت سلام می رساند، و می فرماید که این جوشن گران را بکن، و این دعای عظیم الشأن را بخوان که این دعا امانی است برای تو و امت تو از بلاها و شدتها.

و هر که در هنگام بیرون آمدن از خانه خود این دعا را بخواند حق تعالی او را از بلاها حفظ نماید، و بهشت را برای او واجب گرداند، و او را توفیق اعمال شایسته کرامت فرماید، و چنان باشد که قرآن مجید و تورات و انجیل و زبور را خوانده باشد.

و به عـدد هر حرفی خداونـد کریم دو خـانه و دو حوری در بهشت به او عطـا فرمایـد، و به او ثواب بعضـی از اعمـال ابراهیم و موسـی و عیسـی علیهم السـلام و ثواب جمعی که در عقب مغرب آفتاب ساکن اند و یک چشم زدن معصیت خدا نکرده اند و چندان از بیم عذاب الهی گریسته اند که روی های ایشان پاره پاره شده است، و عدد ایشان را به غیر از خدا کسی نمی داند به او تفضل نماید.

و به درستی که بیت المعمور در آسـمان چهارم است، و هر روز هفتاد هزار ملک به زیارت آن می رونـد و داخل نمی شوند و بیرون می آینـد که دیگر هرگز آنهـا عـود نمی کننـد، و در روز دیگر گروه دیگر می رونـد حق تعـالی ثواب آن ملائکه را به خواننده این دعا عطا کند، و ثواب مؤمنان و مؤمنات را به او کرامت فرماید.

و هر که این دعا را بنویسـد و در خانه خود بگـذارد دزد از آن خانه چیزی نبرد، و آتش در آن خانه نیفتد. و هر که این دعا را بر پوست آهو یا بر کاغذی بنویسد، و با خود نگاه دارد از ضرر هر چیز ایمن گردد.

و هر که این دعا را بخواند و در آن زودی بمیرد شـهید مرده باشد، و ثواب شـهیدی از شهداء جنگ بدر برای او نوشته شود. و بعد از خواندن این دعا هر حاجت که از حق تعالی بطلبد بر آورده شود.

و هر که هفتاد مرتبه به نیت خالص بر بیماری بخواند البته شفا یابد اگر چه بیماری او دیوانگی یا خوره یا پیسی بوده باشد.

و هر که این دعا را به کافور در جامی بنویسـد و به آب بشوید و آن آب را بر کفن مرده به پاشد حق تعالی در قبر او هزار نور فرو فرسـتد و او را از هول منکر و نکیر که در قـبر سؤال می کننـد ایمن گردانـد، و عـذاب قبر را از او بردارد، و هر روز هفتـاد هزار

ملک به سوی او آیند و او را بشارت دهند به بهشت و در قبر مونس او باشند، و دری از بهشت به سوی قبر او بگشایند و قبرش را گشاده گردانند.

و هر که این دعا را بر کفن خود بنویسد خدا شرم کند از آن که او را به آتش جهنم عذاب کند. و خداوند عالم این دعا را بر ساقهای عرش نقش کرد پنجاه هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند.

و هر که این دعا را به نیت خالص در روز اول ماه مبارک رمضان بخواند خالق عالم هفتاد هزار فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس خداوند خود کنند و ثوابش برای او باشد.

یا محمد هر که این دعا را بخواند میان او و خدا حجابی نماند، و هر حاجت که بطلبد روا گردد، و چون از قبر بیرون آید در قیامت خداوند کریم هفتاد هزار ملک به نزد قبر او فرستد و هر یک از ایشان مهار شتری از نور در دست داشته باشند که شکم آن شتر از مروارید باشد و پشتش از زبرجد و پاهایش از یاقوت و بر پشت هر شتر قبه ای از نور باشد که آن قبه چهارصد درگاه داشته باشد، و بر هر درگاه پرده از سندس و استبرق بهشت آویخته باشد، و در هر قبه هزار کنیزان بهشت بوده باشد، و هر کنیز تاجی از طلا بر سر داشته باشد و از ایشان بوی مشک ناب ساطع باشد، و حق تعالی همه اینها را به او عطا فرماید.

پس پروردگار رحیم هفتاد هزار ملک دیگر به استقبال او فرستد که هر یک کاسه از مروارید سفید در کف داشته باشد مملو از شراب بهشت، و بر هر یک از آن کاسه ها به قلم قدرت سبحانی نوشته باشد لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، این هدیه ایست از آفریننده عالم عز و جل برای فلان پسر فلان، و خداوند مهربان او

را ندا کند ای بنده من داخل بهشت شو بی حساب.

یا محمـد هر که این دعا را در ماه مبارک رمضان سه مرتبه بخوانـد خداونـد آمرزنده بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند، و بهشت را برای او واجب گرداند، و موکل گرداند بر او دو ملک که حفظ نمایند او را از شـر معاندان، و در ایام حیات و بعد از وفات در امان خالق ارضین و سماوات بوده باشد.

یا محمـد این دعا را تعلیم مکن مگر به مؤمن پرهیزکاری و به کافران میاموز که اگر آنها نیز بخوانند این دعا را در دنیا حاجت ایشان بر آورده می شود.

حضـرت امام حسـین علیه السـلام گفت: پدرم مرا وصیت کرد که این دعا را محافظت نمایم، و تعظیم کنم آن را، و در کفنش بنویسم، و به مخصوصان از شیعیان و خویشان خود تعلیم نمایم.

و این دعا مشتمل بر هزار نام است از نامهای حمید خداوند جلیل، و اسم اعظم خدا در آنها داخل است.

و این دعا صد فصل است، و هر فصل ده نام است، و بعد از هر فصل گوید: سبحانک یا لا اله الا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب.

و به روایت دیگر از اول هر فصل بسم اللّه الرحمن الرحیم بگویـد، و در آخر هر فصل این دعا را بخواند: سبحانک یا لا اله الا أنت الغوث الغوث صل علی محمد و آل محمد خلصنا من النار یا رب یا ذا الجلال و الاکرام یا أرحم الراحمین.

و اگر به غیر از خلاصـی از جهنم که اعظم و اهم حاجات است اگر حاجتی داشـته باشـد و بعـد از هر فصل آن را یاد کند بهتر است، و اگر بعد از اتمام دعا نیز حاجت خود را یاد کند نیز خوب است.

ص: ۲۳۵

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۱۰- رساله آداب نماز

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين، و الصلاه علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین.

و بعد: چنین گوید أحقر عباد اللّه محمد باقر بن محمد تقی که چون نماز عمده ارکان ایمان است می باید بنده مؤمن شرایط و آداب آن را بداند.

از آن جمله می باید بداند که خداوندی دارد که همه آسمانها و زمینها و خلایق را آفریده است، و بر هر عاقلی ظاهر است که هیچ بنا بی بنایی نمی باشد، و اگر هزار کس گویند به طفلی که اندک شعوری داشته باشد که فلان بنا خود به خود به هم رسیده البته آن طفل قبول نمی کند.

پس وجود حق سبحانه و تعالی ظاهر است نزد هر عاقلی. و لیکن می باید که خداوند خود را منزه داند از آنکه شبیه به مخلوقی از مخلوقات باشد.

پس بدان که جسم نیست مانند هوا و نور و بزرگی و کوچکی و رنگ و بو و مزه ندارد، و به دیدن و شنیدن و بوییدن و چشیدن و لمس کردن احساس او نمی توان نمود، و مکان ندارد، و در عرش

و کرسی نیست، با آنکه در همه جا هست و در هیچ جا نیست، به این معنی که علم و قدرتش به همه چیز احاطه کرده، و لیکن عقل به کنه ذات او نمی تواند رسید، نمی بینی که کور مادر زاد علم دارد که سرخ و سبز و زرد می باشد، اما تصور رنگها نمی تواند کرد، و هر چه تصور کند غلط کرده است.

دیگر بدان که حق سبحانه و تعالی قادر و مختار است، و به قدرت کامله همه اشیا را از عدم به وجود آورده است، و عالم است به همه اشیاء، و همه نزد او ظاهر است، و در ازل آزال علم داشت به جمیع آنچه در ابد آباد آفریده است، و هر چه را اراده کند که موجود شود فی الحال موجود می شود.

و چون آدمی فکر کند در هر ذره از ذرات کاینات، بر او ظاهر می شود که خداوندی دارد که آن را ایجاد کرده است، و آدمی به خود راه نمی دهد که کاری عبث بکند، یقین که تجویز نخواهد کرد که خداوند او که قدرتش بر کمال است و علمش لا ـ یزال است کاری که بد یا عبث باشد بکند، و هر چه کرده است و می کند همه عین حکمت و مصلحت بندگان است.

دیگر خود فرموده است که من همه خلایق را آفریدم که بندگی کنند مراد، نه آن است که محتاج به بندگی ایشان باشم، بلکه می خواهم که بندگی کنند مرا تا قابل ثوابهای غیر متناهی من شوند.

و چون میان بندگان و خداوند ایشان بعدی عظیم بود، و همه کس قابل یافت مراد الهی نبودند، جمعی از ایشان را قابل رسالت گردانید، و به جمیع کمالات موصوف ساخت، و ایشان را به خلایق فرستاد، و هر یک از ایشان را معجزات کرامت فرمود، تا بر خلایق ظاهر شود که ایشان از جانب او به خلق آمده اند، از آن جمله

پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله را به ما فرستاد و زیاده از هزار معجزه به او کرامت فرمود.

و از جمله خصایص آن حضرت است که معجزه آن حضرت تا قیام قیامت باقی خواهد بود، به خلاف سایر انبیاء که معجزه ایشان مخصوص زمان حیات ایشان بود و بس، و آن قرآن است که جمیع عرب را فرمودند که مثل قرآن را بیاورند و عاجز شدند. و باز فرمود: که ده سوره بیاورند و نتوانستند. و باز فرمود: که مساوی یک سوره صغیری بیاورند و نیاوردند و همه اعتراف نمودند به عجز، و هر که تعصب نورزید به شرف اسلام مشرف شد،

و اعجاز قرآن از وجوه بسیار است

اشاره

از جهت فصاحت و بلاغت که در اعلی مرتبه است:

اول:

از جهت نظم و اسلوبی که نشنیده بودند مثل آن را.

دوم:

از جهت احاطه به جمیع اولین و آخرین، چنانچه زیاده از هزار سال است که چندین هزار عالم و فاضل در آن غور می نمایند و استنباط علوم می کنند و به قطره ای از آن دریا نرسیده اند، و هر چه بیشتر فکر کنند بیشتر ظاهر می شود، با آنکه آن حضرت نزد عالمی تردد نکرده بود، بلکه در میان عرب خصوصا در مکه معظمه عالمی نبود، مع هذا خبر می داد از جمیع کتب پیغمبران و از جمیع احوال ایشان.

سوم:

آنکه هر کتابی و حکایتی را که دوبار خواندند بار سوم نمی توان خواند و شنید به خلاف قرآن که اگر صد هزار مرتبه خوانده شود رغبت زیاده می شود.

چهارم:

آن است که در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی خبر از آینده بسیار داده است، که همه واقع شده و بسیاری دیگر خبر داده که واقع خواهد شد.

پنجم:

آنکه شفا دهنده همه دردها است، و دافع همه بلاها است، هر آیتی را که از جهت هر مطلوبی از روی اخلاص بخوانند البته آن حاجت روا می شود، و بیان اعجاز و معجزاتی که مشتمل است قرآن مجید بر آنها حصر نمی توان نمود.

و همچنین معجزات دیگر که از آن حضرت ظاهر شد، مانند زنده کردن مردگان، و شق قمر، و گواهی دادن سنگ و چوب و در و دیوار بر پیغمبری آن حضرت. و همچنین معجزاتی که بر دست حضرت أمیر المؤمنین و حضرات ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین ظاهر شده است، چنانکه دلیل حقیت امامت ایشان است، دلیل نبوت آن حضرت است، زیرا که آن جماعت با این معجزات تصدیق نبوت آن حضرت کرده اند.

[اصول دین]

بلکه معجزات همه دلیل وجود واجب الوجود نیز هست، چنانکه جمیع پیغمبران که معجزات می نمودند، خلق می گفتند که اگر خدا نمی بود ایشان کی قدرت بر این امور می داشتند.

و باید که اعتقاد کند که بعد از حضرت رسول (ص) حضرت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب خلیفه و جانشین آن حضرت است، و اطاعت او بر همه خلق واجب است، و بعد از او امام حسن، و بعد از او امام حسین، و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین، و بعد از او امام محمد باقر، و بعد از او امام جعفر صادق، و بعد از او امام موسی کاظم، و بعد از او امام علی بن موسی الرضا، و بعد از او امام محمد تقی، و بعد از او امام علی نقی، و بعد از او امام حسن عسکری، و بعد از او حضرت صاحب الزمان، که امام این زمان است، و غایب است، و ظاهر خواهد شد، و عالم را پر از عدالت خواهد کرد، و همه کافران و مخالفان را به دین خود خواهد آورد.

و چون حضـرت رسالت پناه (ص) از حـج وداع رجوع نمودند و به غدیر خم رسـیدند امر الهی رسـید که آن حضـرت علی بن أبی طالب را وصی و جانشین خود نمایند، و بعد از آن حضرت یازده معصوم دیگر را فرمودند که خلیفه و جانشین من خواهند بود به ترتیب، و امام دوازدهم غایب خواهـد شد، و بعد از آن ظاهر خواهد شد، و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد، بعد از آن که پر از ظلم وجور شده باشد.

و دیگر می بایـد اعتقـاد کنـد به آنکه هر چه خـاتم پیغمبران فرموده است حق است، و از آن جمله آن است که چون حضـرت مهدی (ع) ظاهر خواهد شد دشـمنان ایشان را زنده خواهد کرد، و بسـیاری از خواص شـیعه نیز زنده خواهند شد و شـیعیان داد خود را از دشـمنان ایشان خواهند خواست، چنان که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خبر داده از آن با سایر اخباری که حق سبحانه و تعالی خبر داده است.

و باید اعتقاد کند که سؤال قبر و عذاب و ثواب قبر به رجعت و قیامت حق است، و جمیع مردگان زنده خواهند شد و به جزای عمل خود خواهند رسید، و بهشت حق است، و دوزخ حق است.

[غسل]

و چون بنده بالغ و عاقل باشد و خواهد که نماز کند، پس اگر جنب شده و وقت نماز داخل شده باشد غسل جنابت می کند، و چنین نیت می کند که غسل جنابت می کنم از جهت مباح بودن این نماز و باقی نمازها و باقی چیزها که به سـبب آن مباح می شود واجب قربه الی اللّه، و اگر قصـد رضای خـدا کنـد کافی است، یعنی قصـد می کنـد که چون حق سـبحانه و تعالی فرموده است اطاعت امر او می کنم، و اگر پیش از دخول وقت باشـد قصـد قربت می کنـد و بس، و قصـد واجب و سـنت نمی کند، و اگر قصد مباح بودن نماز مطلق

کند که هر نمازی که خواهد تواند کرد بهتر است.

و همچنین اگر وضو نداشته باشد وضو سازد، اگر وقت داخل شده باشد به قصد وجوب، و اگر پیش از وقت باشد به قصد قربت.

و همچنین اگر زنی حائض یا نفسا باشد و پاک شده باشد از خون، غسل حیض و نفاس را واقع می سازد، پس اگر بعد از دخول وقت باشد به قصد وجوب غسل می کند، و پیش از دخول وقت به قصد قربت، اگر نمازی در ذمت ایشان باشد غسل و وضو را به قصد نماز قضا واقع می سازند به قصد وجوب، و اگر علم به قضا نداشته باشد چنانکه گفتیم نیت می کند که غسل می کنم به جهت رفع حدث و مباح شدن نماز و هر چیز که به غسل مباح می شود قربه الی اللّه تعالی.

و چون غسل کند آب بر سر ریزد و تمام سر و گردن را بشوید و اگر مو داشته باشد آب به زیر مو می رساند، و اگر گوشش سوراخ داشته باشد أحوط آن است که آب به سوراخ گوش برساند، و مجرب است که سوراخ بهم نمی آید هر چند مدتها شده باشد، و آب به ته مو البته باید برسانید، و مشهور آن است که شستن مو در کار نیست، و اگر بشوید احوط است، و بهتر آن است زنان را که موهای بافته را بگشاید، خصوصا در غسل حیض و نفاس.

و چون از شستن سر و گردن فارغ شود بدن را می شوید. و احوط آن است که اول جانب راست را بشوید، و دیگر جانب چپ را. و بعد از غسل جنابت احتیاج به وضو نیست. و بعد از غسل حیض و نفاس و مس میت نیز در کار نیست و غسل کافی است، و لیکن اگر وضوئی احتیاطا پیش از غسل واقع سازد بهتر است به قصد قربت.

و اگر بعد از نیت به آب فرو رود کافی است، و این را غسل ارتماسی می گویند. و اگر روزه باشد باید که غسل ترتیبی به عمل

آورد و سر به آب فرو نبرد، و به هر حال غسل ترتیبی بهتر است.

و اگر در حمام اول سر و گردن را در میان آب بشوید، و آنچه از بدنش بیرون آب باشد بشوید، و آنچه اندرون آب باشد قصد شستن آن بکند و حرکت بدهد و دستی بمالد که آب به جانب راست همه جا برسد، و بعد از آن جانب چپ را به دستور بشوید خوب است. و اگر در شستن هر طرف پا را از آب بیرون آورد و آب بریزد یا داخل آب کند بهتر است.

و اگر در غسل ارتماسی بدن را أولا پاک سازد، و تخته را آب کشد، و بالای تخته رود و نیت کند، و هموار داخل آب شود بهتر است.

[وضو]

اشاره

و وسواس از شیطان است در نیت و طهارت، و نیت امری است که همه کس دارد، و چون وضو سازد و نیت کند احوط آن است که آب را از جانب بالای روی در رستنگاه موی بریزد، و مقداری از موی را می شوید که انگشت مهین و میانین بر او بگردد و ما بقی را تا گوش به قصد احتیاط می شوید.

و اگر ریش او کثیف باشد که ته موی نمایان نباشد روی موی را می شوید، و اگر تنک باشد، پس اگر مانند مورچه پی باشد آب به همه جا می رساند و اگر بعضی پیدا نباشد و بعضی پیدا باشد احتیاطا آب به همه جا برساند به عنوان جریان.

و بعد از آن دست راست را بشوید، و ابتدا از مرفق کند تا سر انگشتان، و مرد اول آب را بر پشت دست بریزد، و زن آب را بر شکم دست بریزد، و دست را از بالاـ به پائین آورد، و بهتر آن است که دست را بر نگرداند و بر دارد، و باز از بالاـ به پائین بیاورد تا آب به همه دست جاری شود، و سر دست راست را بشوید هر چند تری داشته باشد.

و احوط آن است که آب به ته ناخنها برساند، و ناخنها را بگیرد

یا چرک آن را بیرون کنـد، و بعـد از آن دست چپ را به دسـتور می شوید، و بعد از آن مسح پیش سـر را می کند، و بهتر آن است که به دست راست بکشد، و آن مقدار آب در دست نمانده باشد که اقل غسل به فعل آید.

و چون خواهـد که مسـح کشـد آب دست را بیفشانـد که کم شود، و از بالای سـر به پائین بکشد، و بهتر آن است که دست به تری پیش سر نرسد.

و بهتر آن است که به دست راست مسـح پای راست بکشـد، و به دست چپ پای چپ را مسـح کنـد از آبی که از وضو مانـده باشد و آب تازه بر ندارد.

و احوط آن است که به جمیع کف دست پاها را مسح کشد، و اول پای راست را مسح کند و دیگر پای چپ را.

و سـنت است که اول دسـتها را تا بنـد دست یک مرتبه بشویـد اگر وضو از خواب یا بول سازد، و دو مرتبه بشوید اگر وضو از حدث غائط باشد، و در غسل سه مرتبه بشوید.

و مستحب است که دعاها را بخواند به این نحو:

که چون آب وضو را بردارد و دست بشوید این دعا را بخواند:

«بسم اللّه و باللّه الحمد للّه الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا».

یعنی: وضو می سـازم به یاری خـدا و ذات مقـدس او، و حمـد می کنم خداونـدی را که آب را پاک کننـده گردانیـده است و نجس نگردانیده است

و بعد از مضمضه بخواند:

«اللهم لقنی حجتی یوم القاک، و أطلق لسانی بذکرک و شکرک، و اجعلنی ممن ترضی عنه».

یعنی: خداوندا تلقین نما به من حجت مرا در روزی که ملاقات

می نمایم تو را یعنی ملائکه تو از من سؤال می نمایند اعتقادات مرا در قبر، و گویا گردان زبان مرا به یاد تو و شکر تو، و بگردان مرا از آنها که خوشنود گردیده از ایشان.

و بعد از استنشاق بگوید

«اللهم لا تحرم علی ریح الجنه و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها».

یعنی: خداوندا حرام مگرادان بر من بوی بهشت را، و بگردان مرا از آنها که می شنوند بوی آن را و نسیم آن را و گلهای آن را و بوی خوش آن را، و بهتر است که مضمضه و استنشاق را سه مرتبه بکند.

و چون آب بر روی ریزد بگوید

«بسم اللّه الرحمن الرحیم»

و بعد از شستن روی یا در اثنای آن بگوید

«اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه».

یعنی: خداوندا سفید و نورانی گردان روی مرا در روزی که سیاه می گردد در آن بعضی از رویها، و سیاه و تیره مگردان روی مرا در روزی که سفید می گردد در آن رویها، یعنی روز قیامت.

و چون دست راست را بشوید بگوید

«اللهم أعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا».

یعنی: خداوندا بده به من در قیامت نامه مرا بد دست راست من، و نامه مخلد بودن در بهشت را به دست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان.

و چون دست چپ را بشوید بگوید

«اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلوله الی عنقی و أعوذ بک من مقطعات النیران».

یعنی: خداوندا مده به من در قیامت نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دست مرا غل کرده بسوی گردن من، و پناه می برم به سوی تو از جامه ها که در جهنم برای کافران می برند

از آتش جهنم.

و چون مسح سر کشد بگوید

«اللهم غشنی رحمتک و برکاتک و عفوک».

یعنی: خداوندا فرو گیر از سر تا پای مرا به رحمت اخروی و برکتهای دنیوی و آموزش خود.

و چون مسح پاکند بگوید

«اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی».

یعنی: خداوندا ثابت گردان دو قدم مرا در قیامت بر صراط در روزی که می لغزد در آن قدمهای کافران و عاصیان، و بگردان سعی و رفتار مرا در آنچه باعث خوشنودی تو می گردد از من.

و چون متوجه نماز شود اذان و اقامه بگوید،

اذان

ودرچهار مرتبه اللّه أکبر بگوید یعنی خدا از آن بزرگ تر است که عقلها به او تواند رسید، و دو مرتبه أشهد أن لا اله الا اللّه، یعنی گواهی می دهم که معبودی نیست سزاوار پرستیدن به جز معبود یکتای به حق که متصف است به جمیع صفات کمال.

و دو مرتبه أشهد أن محمدا رسول اللّه، یعنی گواهی می دهم که محمد پیغمبر فرستاده خدا است. و دو مرتبه حی علی الصلاه، یعنی بشتابید به سوی نماز. و دو مرتبه حی علی الفلاح، یعنی بشتابید به سوی چیزی که موجب رستگاری آخرت است. و دو مرتبه حی علی خیر العمل، یعنی بشتابید به سوی عملی که بهترین عملها است که آن نماز است. و دو مرتبه اللّه أکبر، و دو مرتبه لا اله الا اللّه.

اقامه

ودردو اللّه أکبر از أول می اندازد، و یک لا اله الا اللّه آخر، و دو قد قامت الصلاه بعد از حی علی خیر العمل می گوید.

و به گمان فقیر اگر در آخر نیز دو مرتبه لا اله الا اللّه بگوید خوب است.

[شروع نماز]

و سنت است در میان اذان و اقامه به سجده رود و بگوید «لا اله الا أنت سبحانك و بحمدك عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا أنت».

یعنی: بار خدایا توئی پادشاه ثابت دائم، نیست معبودی به جز تو، پاك می دانم و منزه می شمارم تو را از هر چه لایق جلال ذات و کمال صفات تو نیست، و تو را حمد و شکر می کنم، بد کرده ام و ستم بر نفس خود کرده ام، پس بیامرز از برای من گناه مرا، به درستی که نمی آمرزد گناهان را به غیر از تو.

پس دو مرتبه بگوید: «أللّه أکبر» و بگوید: «لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک، و الشر لیس الیك، و المهدی من هدیت، عبدك و ابن عبدیک بین یدیک منک و لک و الیک، لا ملجأ و لا منجا و لا مفر منك الا الیک، سبحانك و حنانیك تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت الحرام».

یعنی: می ایستم در خدمت تو ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه در خدمت تو ایستاده ام، و یا آن که چون از ما پیمان طلبیده ای اینك اجابت تو کرده ام، و لبیک گویان در خدمت تو ایستاده ام، و یاری می کنم تو را یاری نمودنی بعد از یاری نمودنی، یعنی پیوسته فرمان بردار توام، نیکیهای دنیا و آخرت همه در دست قدرت و رحمت تو است، و بد از تو نیست و به سوی تو راهی ندارد، هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده ای، بنده توام و کنیز و غلام زاده توام که در خدمت تو ایستاده ام.

از تو است ابتدای وجود من و به تو است بقا و یاوری من، و از

برای تو است کارهـای من و به سوی تو است بـاز گشت من، نیست پنـاهی و امیـد گـاهی و گریز گاهی از تو مگر به سوی تو، پـاک و منزه می دانم سـاحت کبریـای تـو را از غبـار هر چه تو را نسـزد و نشایـد، و حـال آن که سؤال می کنم از تو رحمت و مهربـانی را پیوسـته، و دائم مبـدء جمیع برکتهـا توئی در دنیـا و عقبا، و بلنـدتری از ادراک عقلها و وهمها، مقـدس و منزهی ای پروردگار خانه کعبه، یعنی معبود و مقصودم توئی نه کعبه، و روی به کعبه آورده ام به فرموده تو.

پس یک مرتبه تکبیر بگوید، پس نیت کند که نماز صبح می کنم ادا از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و همین که در خاطرش باشد نیت است.

پس بگویـد: «اللّه أکبر» تکبیر احرام را و این دعا بخوانـد «وجهت وجهی للذی فطر السـماوات و الارض علی مله ابراهیم و دین محمد صـلی اللّه علیه و آله و منهاج علی صـلوات اللّه علیه حنیفا مسـلما و ما أنا من المشـرکین ان صـلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و أنا من المسلمین».

یعنی: روی دل خود را گردانیـده ام برای آن کسـی که بی ماده و مـدت به محض کمال قـدرت بیافرید آسـمانها و زمین را در حالتی که بر ملت یگانه پرستی ابراهیم علیه السـلام و دین حق محمد صـلی اللّه علیه و آله و طریق مسـتقیم علی علیه السلام در اصول و فروع دین ثابت و راسـخم، و مایلم از شـرک و ادیان باطله به سوی توحیـد و دین حق رسول خـدا و ائمه هـدی علیهم السـلام، و منقادم جمیع اوامر و نواهی ایشان را، و نیسـتم از شـرک آورنـدگان به شـرک جلی مانند بت پرستی، و نه به شـرک خفی مانند ریا و متابعت و موالات غیر ائمه هدی.

به درستی که نماز از من و نسک من، یعنی قربانی من یا حج من یا همه عبادتهای من، و زندگانی من و مردن من، یا آنچه بر آنم در زندگی من، و آنچه به من می رسد بعد از مردن من، خالص است از برای خداوندی که پروردگار جهانیان است، نیست او را شریکی و انبازی در خلق عالم و در معبودیت و استحقاق عبادت.

یعنی: در عبادت کسی را با او شریک نمی کنم، و به این مأمور شده ام از جانب خدا که او را به یگانگی به پرستم، و من از جمله مطیعان و فرمان بردارانم. و این کلمات فی الحقیقه نیت نماز است، و عمده آنچه در همه عبادات معتبر است همین اخلاص است که در این فقرات مذکور است.

پس بگوید: «أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم» یا بگوید «أعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم».

یعنی: پناه می گیرم و التجا می برم به معبود به حق و خداوند مطلق که شنوا است جمیع گفتهای خلایق را، و دانا است جمیع معلومات را، خصوصا اعمال و نیات بندگان را از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش، یا دور مانده از رحمت حق، و رجیم است یعنی سنگ باران کردند او را ملائکه چون از آسمان راندند به تیر شهاب، یا به لعنت خدا و خلق مرجوم است.

پس سوره حمد را بخواند از روی وجوب، و یک سوره تمام بعد از حمد بخواند به قصد قربت، و چون قرائت سوره فاتحه در نماز واجب است، و بهترین سوره ها در اکثر نمازها بعد از آن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ و سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ است، ترجمه این سوره ها بر سبیل اجمال مذکور است.

[ترجمه سوره حمد]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، استعانت می جویم به نام خداوندی که سزاوار پرستش است و مستجمع جمیع صفات کمال است، و رحمان

است به رحمتهای عام نسبت به جمیع خلق، و رحیم است به رحمتهای خاص نسبت به مؤمنان در دنیا و آخرت.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، جمیع ستایشها مخصوص خداوندی است که آفریننده و تربیت کننده جمیع عالمیان است.

الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، تأکید بسمله است، یا آن که در آنجا مراد رحمانیت و رحیمیت دنیا است، و در اینجا رحمانیت و رحیمیت آخرت است، که بار دیگر ایشان را حیات می بخشد، و مؤمنان را می آمرزد و داخل بهشت می گرداند.

مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، یعنی جزا دهنده روز جزا، یا متصرف در امور در روز جزا. و جمعی از قراء ملك خوانده اند بدون ألف و فتح میم و کسر لام، یعنی پادشاه روز جزا است، و هر دو جایز است، و چون اکثر روایات دلالت بر مالك می کند شاید اختیار آن اولی باشد.

و چون به سبب استعاذه از شیطان رجیم و استعانت از خداوند رحیم، و تذکر صفات کمالیه رب العالمین، و اقرار به یوم دین، او را بعد از غایت بعد فی الجمله قربی، و بعد از نهایت هجرات اندك و صلی به هم رسید، از مقام غیبت گویا به مجلس انس و حضور رسیده به عنوان مخاطبه سخن می گوید:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ، یعنی عبادت می کنم تو را و بس، و در این مقام دیگران را نیز ضم کرد که شاید به برکت آنها عبادت او نیز مقبول گردد.

و چون این کلام موهم این بود که او مفاخره به عبادت خود می کند و خود را مستقل در آن می داند بعد از آن فرمود: وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی از تو استعانت می جویم و بس نه غیر تو در همه امور خصوصا در عبادت.

و چون آداب مقرره دعا از توسل به جناب مقدس الهی و حمد او بر نعم غیر متناهیه و ذکر او به صفات کمالیه و وسیله أمام حاجت از اظهار عبادت به عمل آورد، و دعا أحب عبادات است به سوی خدا و أعظم أسباب قرب است در درگاه حق تعالی شروع به دعا نمود.

و چون هدایت به راه دین اعظم مطالب است نزد أرباب یقین ابتدا به آن نمود و فرمود: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ، یعنی هدایت و راهنمائی کن ما را به راه راست، یعنی راه حق، زیرا که راه حق راست می رود به سوی بهشت صوری و معنوی، و در آن افراط و تفریط و غلو و تقصیر نمی باشد، زیرا که در هر امری کسی که غلو می کند از جانب راست از حق بدر رفته است، و کسی که تقصیر می کند از جانب چپ از حق بدر رفته، چنانچه فرموده اند: راه راست و چپ گمراه کننده است و حق طریق وسط است.

مثل آن که جمعی در باب أمیر المؤمنین علیه السلام غلو کردند و به خدائی او قائل شدند، یا او را بهتر از پیغمبر دانستند و گمراه شدند، و بعضی به امامت آن حضرت بلا فاصله قائل نشدند و کافر شدند. و راه راست و راه وسط راه آن جماعتی است که اعتقاد به امامت آن حضرت بعد از رسول بی فاصله کردند و یازده نفر از فرزندان آن حضرت را به ترتیب بعد از او امام خود شناختند و متابعت ایشان را در گفتار و کردار بر خود واجب دانستند و ایشان همچنان که در دنیا در صراط مستقیم اند، در آخرت نیز به آسانی بر صراط می گذرند.

چنانچه در حدیث وارد شده است که صراط دو صراط است، یکی صراط دنیا که ولایت و متابعت أهل بیت رسالت است که آن

دین حق است و دیگری صراط آخرت است که راه بهشت است از برای مؤمنان و بر روی جهنم کشیده است، و مؤمنان که در دنیا بر صراط دین حق ثابت ماندند از آن صراط عبور می کنند به سوی بهشت (۱).

و در أحادیث عامه و خاصه به طرق مستفیضه وارد شده است که صراط مستقیم علی بن أبی طالب علیه السلام است. یعنی ولایت و متابعت آن حضرت و امامان از ذریه او، یعنی ما را بر ایمان ثابت بدار و به کمال مرتبه یقین برسان.

و چون کمال ایمان به محبت و ولایت أنبیا و أوصیا و متابعت ایشان است، در این مقام اشاره به این معنی نمود و فرمود: صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، یعنی صراط مستقیم راه آن گروهی است که انعام کرده ای بر ایشان.

و مراد نعمت دنیا نیست، زیرا که نعمت دنیا را به مؤمن و کافر و صالح و فاسق عطا کرده است، بلکه به کافران و فاسقان بیشتر داده است، پس مراد نعمت دین و محبت و معرفت و قرب به رب العالمین است.

چنان که در آیه کریمه در شأن شیعیان أهل بیت فرموده است:

که هر که اطاعت خدا و رسول او کند در ولایت علی بن أبی طالب و امامان از ذریه او و پس ایشان در بهشت با گروهی اند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان (۲).

و در أحادیث وارد شده است که مراد از پیغمبران حضرت رسول

۱- معانی الاخبار شیخ صدوق ص ۳۲.

۲- سوره نساء: ۶۹.

صلی اللّه علیه و آله و از صـدیقان أمیر المؤمنین علیه السـلام و از شـهدا حسن و حسـین علیهمـا السـلام و از صالحـان سائر ائمه علیهم السلام است (۱).

پس مراد از این آیه آن است که راه رسول و أهل بیت او را به من بنما، و مرا تابع ایشان گردان.

و چون در این آیه اشاره به یک رکن عمـده ایمان فرمود که ولایت و متابعت دوسـتان خدا باشد، و بیزاری از دشـمنان خدا نیز از ارکـان ایمـان است، و ایشـان دو قسم انـد، یکی آن که دانسـته از برای دنیا از راه حق بـدر رفته است، ماننـد اولی و دومی و سومی و معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس و علمای أهل سـنت، و دیگری آن که به نادانی متابعت ایشان کرده است، مثل اکثر عوام سنیان.

پس اول اشاره به قسم اول نمود و فرمود: غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ، یعنی نه راه آن گروهی که غضب کرده ای بر ایشان که دانسته مخالفت أهل بیت رسالت کرده اند.

پس اشـاره به قسم ثـانی نمود و فرمود: وَ لَا الضَّالِّینَ، یعنی و نه راه آن جمـاعتی که به نادانی گمراه شـده انـد، از اکثر احادیث چنین ظاهر می شود.

و بعضـی گفته اند مغضوب علیهم یهودند، و ضالین نصارا. و بعضـی گفته اند مغضوب علیهم آنهایند که در اصول دین گمراه شده اند، و ضالین آنهایند که در فروع دین گمراه شده اند.

[ترجمه سوره قدر]

و أمـا ترجمه سوره إِنَّا أَنْزَلْنـاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَـدْرِ، یعنی به درسـتی که مـا فرسـتادیم قرآن مجیـد را در شب قـدر که شب نوزدهم یا بیست و

۱- تفسیر قمی ج ۱/ ۱۴۲- ۱۴۳.

یکم یا بیست و سوم ماه رمضان است. و أحادیث بیست و سوم بیشتر است، یعنی شبی که حق تعالی تقدیر امور سال را در آن شب می کند.

و خلاف است که نزول قرآن در آن شب چه معنی دارد؟ بعضی گفته اند: ابتدای نزول در آن شب شد، و بعضی گفته اند: که ختم نزول در آن شب شد. و بعضی گفته اند: همه در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده، و در بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره به حسب مصالح نازل شده.

وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ، و از کجا دانستی که شب قدر چیست و چه فضیلت دارد تا ما نگوئیم.

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، شب قدر بهتر است از هزار ماه.

در بعضی روایات وارد شده است که یعنی عبادت شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد.

و در بعضی از اخبار وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او مانند بوزینه بالا می رفتند و مردم از پس پشت بر می گشتند، از این خواب ملول گردید جبرئیل این سوره را برای تسلی آن حضرت آورد که شب قدر برای أهل بیت تو و شیعیان ایشان در قربتها و کرامتها که ایشان را در آن شب حاصل می شود بهتر است از هزار ماه پادشاهی بنی امیه که در آن شب قدر نیست.

تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، پیوسته تا روز قیامت فرود می آیند فرشتگان و روح که أعظم است از فرشتگان در آن شب بر امام زمان به فرمان پروردگار ایشان برای اعلام هر امری که مقدر شده است برای هر کس در آن شب، یا از برای هر امری از مصالح دین و دنیای مردم.

سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ، یعنی باعث سلامتی است این شب از برای دوستان خدا تا طلوع صبح.

و أحادیث در این باب بسیار است، و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد.

و اما تفسیر سوره توحید،

روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که یهودان به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند نسب پروردگار خود را برای ما بیان کن، این سوره نازل شد (۱).

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، یعنی: بگو یا محمد که آن خدائی که از او سؤال کردید خداوندی است که مستحق عبادت است و خالق جمیع ممکنات است و مستجمع جمیع صفات کمال است، و عقلها در ذات و صفات او حیران است.

و أحد است یعنی هیچ گونه کثرت در ذات و صفات او نیست، و مرکب از اجزاء و اعضاء نیست، و بسیط مطلق است، و اجزای خارجیه و وهمیه و عقلیه ندارد، و صفت موجود زائد بر ذات ندارد، و در خداوندی شریک ندارد.

اللَّهُ الصَّمَدُ، یعنی خداوند و معبود بر حق صمد است، یعنی همه خلق در همه امور به او محتاج اند، و محتاج به غیر خود نیست، و همه چیز به او قائم است، و او قدیم به هیچ چیز نیست، یا بالفعل من جمیع الجهات است، و محل حوادث و انفعالات نیست.

لَمْ يَلِدْ، کسی از او متولد نشده است، چنانچه کفار مکه می گفتند ملائکه دختران خدایند، و چنانچه ترسایان گفتند عیسی پسر خدا است، و چنانچه بعضی از یهود گفتند که عزیر پسر خدا

۱- تفسیر قمی ۲/ ۴۴۸.

است، و اگر نه بایست جسمی باشد مثل آنها و از نوع آنها، و مرکب باشد به انواع ترکیبات، و محتاج و ممکن باشد، و محتاج بخالقی باشد که او را ایجاد کند.

و از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که تتمه سوره تفسیر صمد است. یعنی از او چیز کثیفی متولد نمی شود، مانند فرزند و بول و غائط و منی و بلغم و سایر کثافاتی که از مخلوقین جدا می شود، و نه چیز لطیفی مانند نفس و کلام و صوت، و از او منبعث نمی شود حوادث، مانند پینکی و خواب، و خطورات بال و غم و اندوه و شادی، و خنده و گریه، و بیم و امید، و رغبت و ترس، و ماندگی و گرسنگی و سیری (۱).

وَ لَمْ یُولَدْ، یعنی زائیده نشده است، و او را پدر و مادر نیست، و این رد است بر نصارا که عیسای زائیده شده مریم را خدا می دانند، و موجود به ذات خود است، و وجود او مستند به علت و سببی نیست.

و حضرت سید الشهداء صلوات اللّه علیه فرمود: یعنی از چیزی متولد نشده است، و از چیزی بیرون نیامده است، نه چنان که اشیاء کثیفه از عناصر خود بیرون می آیند، مانند حیوان که از حیوان دیگر بهم می رسد، و مانند گیاه که از زمین می روید، و مانند آب که از چشمه بیرون می آید.

و نه مانند چیزهای لطیف که از مرکزهای خود بیرون می آیند، چون بینائی که از چشم بیرون می آید، و شنوائی که از گوش بهم می رسد، و بوئیدن که از بینی بیرون می آید، و چشیدن که از دهان بیرون می آید، و دانائی و تمیز که از دل ناشی می شود، و آتش که

۱- توحید شیخ صدوق ص ۹۱.

از سنگ بیرون می آید، بلکه او است خداوند صمد که نه از علتی و سببی بهم رسیده است، و نه در چیزی است که مکانی داشته باشد، مانند چشم که محتاج به مکان است، و مانند عرض که محتاج به محل است و چون سیاهی و سفیدی، و نه بر چیزی است مانند پادشاهی که بر تخت نشسته باشد.

و همه ممکنات را او از عدم به وجود آورده است، و به قدرت کامله خود همه را خلعت هستی پوشانیده است، فانی می گرداند هر چه را خواهد زایل گرداند، و باقی می دارد هرچه مصلحت در بقای آن داند (۱).

وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، یعنی احدی از ممکنات کفو و مثل و شبیه و نظیر او نیست، پس نه جسم است که به اجسام ماند، و نه جوهر است که به جواهر شبیه باشد، و نه عرض است که مانند اعراض محتاج به محل باشد، و در خداوندی عدیل و شبیه ندارد.

و از حضرت أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه پرسیدند از تفسیر این سوره فرمود که خدا أحد است بی آن که تعددی در ذات و صفات او باشد، و صمد است بی آن که اعضاء و اجزاء داشته باشد، و فرزندی ندارد که وارث پادشاهی او را باشد، زیرا که هر که فرزند دارد جسم است و در معرض فنا است و از او پادشاهی به دیگری می رسد و از کسی متولد نشده است، و اگر نه او را به خداوندی سزاوارتر خواهد بود و لا أقل شریک او خواهد بود (۲).

و در تفسیر این سوره کریمه اگر کتابها نوشته شود وفا به عشری از اعشار آن نمی تواند کرد.

۱- توحید شیخ صدوق: ۹۱.

۲- مجمع البیان ۵/ ۵۶۶.

و سنت است که چون از این سوره فارغ شود خواه در نماز و خواه در غیر نماز سه مرتبه بگوید کذلك اللّه ربی، یعنی چنین است خداوندی که پروردگار من است، و بهترین سوره ها که در نماز خوانده شود این دو سوره است.

و در حدیث وارد شده است که عجب دارم از کسی که این دو سوره را در نماز نخواند چگونه نماز او مقبول می شود (۱).

و در بعضی از روایات وارد شده است که در رکعت اول سوره انا أنزلناه بخوانند که سوره حضرت رسول و أهل بیت او است علیهم السلام، و ایشان را شفیع گرداند در درگاه خدا و به ایشان متوسل شود، و در رکعت دوم سوره توحید بخواند که بعد از آن دعا مستجاب است تا آن که دعائی که در قنوت بخواند مستجاب شود (۲).

و روایت دیگر دلالت بر عکس آن می کند، و هر دو خوب است، و فضیلت این دو سوره بسیار است.

اما سنت است که در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه سوره هَلْ أَتی بخواند، و در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه در رکعت اول و سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی در رکعت دوم بخواند، و در نماز جمعه و ظهر و عصر روز جمعه سوره جمعه و منافقون بخواند، و در نماز خفتن سایر شبها سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ بخواند.

[رکوع]

پس چون تمام شود اندکی مکث کند، پس دستها را بر دارد و بگوید اللّه أکبر از جهت رفتن به رکوع، و واجب است که آن مقدار کج شود که دستش به زانو برسد، و مرد را باید که آن مقدار کج شود که پشتش مساوی شود و زانوها را به پشت بکشند و بالهای او گشاده باشد.

۱- بحار الانوار ۸۵/ ۳۱ ح ۲۱ از احتجاج مرحوم طبرسی.

۲- بحار الانوار ۸۵/ ۳۲، ح ۲۳.

و زنان را سنت است که بسیار خم نشونـد، بلکه آن قـدر خم شونـد که دست ایشان به زانوها تواند رسـید، و دسـتها بر زانوها نگذارند بلکه بر بالای زانوها بر ران گذارند و دستها را به خود بچسبانند.

و هر ذکری کـافی است، و بهـتر آن است که سه مرتبه بگویـد سـبحان ربی العظیم و بحمـده، یعنی: پـاک و مقـدس و منزه می شناسم پروردگار بزرگ خود را از هر چه لایق به عظمت و جلال او نباشـد و کبریا و جبروت او را نشاید، و حال آن که شـکر و سـتایش می کنـم او را بر آن که مرا توفیـق تنزیه خـود داده است، و یـک مرتبه کـافی است، و پنـج مرتبه و هفت مرتبه بهـتر است.

پس سر بر دارد و راست شود، بعـد از آن بگوید سـمع اللّه لمن حمده الحمد للّه رب العالمین، یعنی حق تعالی شـنید و اجابت نمـود، و جزائی خیر داد هر کس را کـه سـتایش او کرد، و همه ثناهـا و ستایشـها برای خداونـدی است که پروردگـار عالمیـان است، و به گفتن سمع اللّه لمن حمده مستحب به عمل آید.

[سجده]

پس اللّه أکبر بگوید در حالت دست بر داشتن، و چون تمام کند برود به سجده، و مرد دستها را پیش از زانو بر زمین گذارد، و زن را سـنت است که زانوها را پیش از دستها بر زمین گذارد، و پیشانی را بر زمین گذارد، یا بر چیزی که از زمین روئیده باشد که نخورنـد و نپوشـند، و سـنت است که بر خاک کربلا باشد. و باید که هر دو دسـتها و زانوها و سر انگشـتان مهین پاها را بر زمین رساند و زور او بر همه باشد.

و سـنت است که بینی را بر خاک گـذارد، و مرد را سـنت است در سـجود که بال گشاده باشـد و اعضای او از یک دیگر جدا باشد، و زن را سنت است که اعضای خود را به یکدیگر بچسباند و دستها

را تا ذراع بر زمین بخواباند، و چون درست قرار گیرد ذکر گوید، و بهتر آن است که سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده، یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید و یکی کافی است.

و ترجمه اش آن است: که منزه و مقدس می گرداند پروردگار خود را که از همه چیز بلندتر است به حسب مرتبه از هر چه بلند و رفعت او را نسزد، و حال آن که مشغولم به ستایش و ثنای او بر آن که توفیق بخشیده است مرا که تنزیه او را بجا آورم.

پس سر بر دارد و راست بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد، پس دست بر دارد و به سجده دوم رود مثل اول.

و چون درست بنشیند اللّه اکبر بگوید.

و چون خواهد که برخیزد اول زانوها را بر دارد و دیگر دستها را، و در وقت برخواستن بگوید بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد، یعنی بیاری خداوند عالم که بلندتر است از آن که عقلی به او برسد و قدرت و توانائی او بر می خیزم و می نشینم.

و سنت است که اول دستها را بر دارند و بعد از آن زانوها را، و خود را بکشند و برخیزند بی آن که عقب ایشان بلند شود.

[قنوت]

و چون راست بایستد سوره حمد را بخواند وجوبا، و سوره دیگر بخواند قربه الی اللّه، و بهتر آن است که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند.

پس اللّه أکبر بگوید از جهت قنوت در حالت دست برداشتن. پس دستها را برابر روی باز دارد و شکم دست به جانب آسمان باشد، و قنوت بخواند احتیاطا به قصد قربت.

بهتر آن است که کلمات فرج را بخواند: «لا اله الا اللّه الحلیم الکریم» یعنی نیست معبودی بجز خدای یکتا جامع جمیع صفات کمال که بزرگوار و بخشنده است «لا اله الا اللّه العلی العظیم» نیست

معبودی بجز معبود به حق و سزاوار پرستش و بلند مرتبه و بزرگوار است «سبحان اللّه رب السماوات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد للّه رب العالمین».

یعنی: پاک و مقدس است خداوندی که پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه است و آنچه در میان آنها است و پروردگار عرش عظیم است، یعنی تختی که حق تعالی در بالای آسمانها و کرسی و حجب و سرادقات خلق کرده است و از همه اجسام بزرگتر است.

و در بعضی از اخبار تفسیر عرش به علم حق تعالی شده است، و همه ستایشها و آفرینها مر خدای راست که پروردگار جهانیان است، و این دعا را کلمات فرج می گویند و از بهترین دعاها است، و در همه قنوتهای نمازها مستحب است، خصوصا در قنوت نماز جمعه، و نماز وتر، و تلقین میت در وقت جان کندن از برای آسانی قبض روح.

پس بهتر آن است که بعد از این بگوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» که بهترین دعاها است و دعا بدون صلوات بر ایشان مستجاب نمی شود، یعنی خداوندا رحمت و درود و ثنا و تحیت فرست بر محمد و آل محمد که حضرت علی و فاطمه و یازده امام علیهم السلام از فرزندان ایشانند.

پس بگوید: «اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الاخره انک علی کل شی ء قدیر» یعنی خداوندا بیامرز گناهان ما و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را از دردها و بیماریها و فتنه ها و بلاها، و عفو کن از خطاهای ما در سرای دنیا و سرای آخرت به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی.

و هر چنـد دعا بیشتر بخوانـد در قنوت بهتر است. و در حدیث وارد شده است که هر که قنوت او طولانی تر است راحت او در آخرت بیشتر است (۱). امـا به دعـای اول و دعای آخر و صـلوات تنها، و اقل دعا اکتفا می توان کرد اگر چه سه مرتبه سـبحان اللّه باشد.

[تشهد]

پس اللّه اکـبر بگویـد و به رکـوع رود مثـل رکعت اول، و چون سـر از سـجده دوم بردارد بر ران چپ بنشـیند و هر دو پـا را از جانب راست بیرون آورد و پشت پای راست بر شـکم پای چپ گـذارد و دسـتها را بر زانوها بگذارد و انگشـتان را به یکدیگر بچسباند و نظر به دامن خود کند و تشهد بخواند.

و زن را در نشستن تشهد و غیر آن در نماز سنت است زانوها را به یکدیگر بچسباند و زانوها را از زمین بردارد و بر الیتین خود بنشیند به روشی که بر سر پا نشینند و زانوها را از زمین برندارد به روشی که اعضا و رانها بهم چسبیده باشد.

و در تشـهد شـهادتین واجب است با صـلوات بر محمد و آل محمد؛ بنا بر مشهور و أولی آن است که صلوات را به قصد قربت بجا آورد و باقی زیادتیها به قصد سنت، به این نحو «بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و خیر الاسماء للّه، أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته».

یعنی: یاری می جویم به بزرگی خدائی که سزاوار پرستش است و به خدای یگانه، و همه ثناها مخصوص خدا است «أشهد أن لا اله الا اللّه» یعنی گواهی می دهم به اینکه نیست معبودی به غیر خدائی که مستجمع جمیع کمالات و مستحق عبادت است در حالتی

۱- بحار الانوار ج ۸۵/ ۱۹۹، ح ۷.

که یکتـا و منفرد است در خداونـدی و او را شـریکی و انبـازی نیست در اسـتحقاق «و أشـهد أن محمـدا عبـده و رسـوله» یعنی گواهی می دهم که محمد صلی اللّه علیه و آله بنده او و پیغمبر و فرستاده او است.

و بهتر آن است که بعد از و رسوله بگوید: «ارسـله بالحق بشـیرا و نذیرا بین یدی الساعه، و اشهد أن ربی نعم الرب و أن محمدا نعم الرسول، و أن الساعه آتیه لا ریب فیها، و أن اللّه یبعث من فی القبور، الحمـد للّه الـذی هـدانا لهـذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا اللّه».

یعنی: فرستاده است او را به راستی و درستی بی شک و شبهه در حالتی که بشارت دهنده است برحمت و تفضل خدا کسی را که به دین حق اقرار کند، و ترساننده است از عقوبت و عدل خدا کسـی را که از دین حق بدر رود، و یا اصرار بر کبائر کند، و در پیش روی قیامت مبعوث گردیده است، یعنی نزدیک به قیامت است و پیغمبر دیگر بعد از او نیست.

گـواهی می دهم که پروردگـار من نیکو پروردگـاری است، و اینکه محمـد نیکو رسولی است، و به درسـتی که قیـامت آینـده است شـکی و شـبهه ای نیست در آن، و به درستی که خدا برمی انگیزد و زنده می گرداند آنها را که در قبرها مدفون اند ثنا و سـتایش مر خـدای را که به فضـل خود راه نمود مـا را به این اعتقـادات و نبودیم ما که به قوت خود توانیم یافت اینها را اگر نه خدا ما را اراده می نمود.

«اللهم صل علی محمـد و آل محمـد» یعنی: خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد، گفته اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا به اعلای دین او و اظهـار دعـوت او و اعظـام ذکر او و ابقـای شـریعت او، و در آخرت به قبـول شـفاعت او در حـق امت او، و مضاعف گردانیدن ثواب او

و ظاهر گردانیدن فضیلت او بر اولین و آخرین، و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین صلوات اللّه علیهم أجمعین.

و مذکور شد که مراد به آل آن حضرت دوازده امام معصوم اند و حضرت فاطمه صلوات اللّه علیهم أجمعین.

«و تقبل شفاعته و ارفع درجته» یعنی قبول فرما شفاعت آن حضرت را از برای امت او، و بلند گردان درجه او را در بهشت.

پس سنت است که بعد از این یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید الحمد للّه رب العالمین.

[تسبیحات اربعه]

پس اگر نماز دو رکعتی باشد سلام دهد، و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد برمی خیزد و می گوید: «بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد» و همچنین می گوید این را در برخواستن از رکعت چهارم.

و مخیر است در دو رکعت آخر میان حمد و تسبیح، و اگر تسبیح گوید می گوید: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه أکبر» و أحوط آن است که أستغفر اللّه را ضم کند به قصد قربت، و اگر سه مرتبه بگوید أستغفر اللّه أکمل است.

و اگر سه مرتبه تسبیحات را بی اللّه أکبر در آخر الحاق کند ده تسبیح شود احتیاط است، اما به خصوص روایتی ندارد، و ظاهر همه خوب است. و اگر امام نماز جماعت باشد حمد بهتر است، و اگر منفرد باشد تسبیح أفضل است.

[سلام]

و بعد از تشهد آخر نماز باید سلام بگوید به قصد قربت، و بهتر آن است که چنین بگوید: «السلام علیک أیها النبی و رحمه اللّه و برکاته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته» و سلام اول داخل تشهد است و سنت است، و

در سلام آخر هر یک را که پیشتر بگوید با آن از نماز بیرون می رود.

یعنی سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و رحمت خدا و برکتهای او، سلام بر ما و بر بنده های شایسته خدا، سلام بر شما باد و رحمت خدا و برکتهای او، یعنی زیادتی و خیرات او، باید در بندگان شایسته أنبیا و ائمه علیهم السلام را قصد کند، و در سلام آخر دو ملک که با اویند با سایر ملائکه و مؤمنان و مؤمنات را قصد کند.

و اگر پیشنماز باشد مأمومان را داخل کند، و اگر مأموم باشد پیشنماز و سایر مأمومان نیز قصد کند.

و أحوط آن است که مرد قرائت نماز صبح و دو رکعت شام و دو رکعت خفتن را بلند بخواند به نحوی که جوهر صوت ظاهر شود و ما بقی را آهسته بخواند که شخصی که نزد او باشد نشود و اگر شنود البته آهسته بخوانند.

و می باید سعی نماید در دو چیز، یکی اخلاص که در نماز و سایر عبادات به قصد اطاعت امر الهی واقع سازد نه به قصد ریا، دوم آن که قرائت را درست کند و حروف را از مخارج ادا نماید، و وقف در موضع وصل و وصل در موضع وقف نکند، و اگر اینها به عمل نیاید مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است.

[تعقیب نماز]

[تعقیبات مشترکه]

و باید که تعقیب نماز یعنی ذکر خدا و قرآن و دعا بعد از نماز خواندن، متمم نماز است و موجب حصول مطالب دنیا و آخرت است.

و أحادیث در فضیلت آن بسیار است، و بهتر آن است که در وقت تعقیب با وضو باشد و روی به قبله نشسته باشد و سخن نگوید در اثنای تعقیب خصوصا در تعقیب نماز شام، و ظاهر اینها موجب کمال تعقیب است، و بر هر حالی که بعد از نماز مشغول دعا و قرآن

و ذکر باشد ثواب تعقیب فی الجمله دارد، اگر چه در راه رفتن یا سواری باشد.

و اما تعقیب هر نماز بعد از سلام نماز سنت است که سه مرتبه اللّه أکبر بگوید، و در هر مرتبه دست را تا محاذی گوش بلند کند.

پس بگوید: لا اله الا اللّه وحده وحده، أنجز وعده، و نصر عبده، و اعز جنده، و هزم الاحزاب وحده، فله الملک، و له الحمد، یحیی و یمیت، و هو علی کل شی ء قدیر.

پس بگوید: اللهم أنت السلام، و منک السلام، و لک السلام، و الیک یعود السلام، سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه رب العالمین، السلام علیک أیها النبی و رحمه اللّه و برکاته، السلام علی الائمه الهادین المهدیین، السلام علی جمیع أنبیاء اللّه و رسله و ملائکته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین.

السلام علی علی أمیر المؤمنین، السلام علی الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنه أجمعین، السلام علی علی بن الحسین زین العابدین، السلام علی محمد بن علی باقر علم النبیین، السلام علی جعفر بن محمد الصادق، السلام علی موسی بن جعفر الکاظم، السلام علی علی بن موسی الرضا، السلام علی محمد بن علی الجواد، السلام علی علی بن محمد الهادی، السلام علی الحسن بن علی الزکی العسکری، السلام علی الحجه بن الحسن القائم المهدی صلوات اللّه علیهم أجمعین.

پس تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها را بخواند که آن بهترین تعقیبها است، حتی آن که منقول است که تسبیح آن

حضرت را بعد از هر نماز خواندن بهتر است از آن که هر روز هزار رکعت نماز بکند.

و کیفیت آن آن است که اول سی و چهار مرتبه اللّه أکبر، پس سی و سه مرتبه الحمد للّه، پس سی و سه مرتبه سبحان اللّه بگوید، و سنت است که بعد از آن یک مرتبه لا اله الا اللّه نیز بگوید، و این تسبیح را در وقت خواب خواندن نیز ثواب بسیار دارد، و بهتر آن است که به تربت حضرت امام حسین علیه السلام حساب آن را نگاه دارد.

پس سه مرتبه بگوید: أستغفر اللّه الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و أتوب الیه.

پس بگوید: أعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شی ء من شر الدنیا و الاخره و من شر الاوجاع کلها.

پس بگوید: اللهم انی أسألک من کل خیر أحاط به علمک، و أعوذ بک من کل شر أحاط به علمک، اللهم انی أسألک عافیتک فی اموری کلها، و أعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخره.

پس بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، و أجرنی من النار، و ارزقنی الجنه، و زوجنی من الحور العین.

و سنت است که سوره حمد بخواند، و سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، و این آیات را بخواند خصوصا آیه الکرسی.

اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ

فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لَا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.

پس گوید: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ.

پس بگوید: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ.

پس بگوید: اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و أنزل علی من برکاتک.

پس بگوید: اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک.

پس بگوید: رضیت باللّه ربا، و بمحمد نبیا، و بالاسلام دینا، و بالقرآن کتابا، و بالکعبه قبله، و بعلی ولیا و اماما، و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن صلوات اللّه علیهم أئمه اللهم انی رضیت بهم ائمه فارضنی لهم انک علی کل شی ء قدیر.

پس ده مرتبه بخواند این دعا را خصوصا در صبح و شام: أشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له الها واحدا أحدا صمدا لم یتخذ صاحبه و لا ولدا.

پس بگوید: أستودع اللّه العظیم الجلیل نفسی و أهلی و مالی و ولدی و من یعنینی أمره.

پس بگوید: توکلت علی الحی الذی لا یموت، و الحمد للّه الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا.

پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله را زیارت کند به این نحو:

السلام علیک یا رسول اللّه و رحمه اللّه و برکاته، السلام علیک یا محمد بن عبد اللّه، السلام علیک یا خیره اللّه، السلام علیک یا حبیب اللّه، السلام علیک یا صفوه اللّه، السلام علیک یا أمین اللّه، أشهد أنک رسول اللّه، و أشهد أنک محمد بن عبد اللّه، و اشهد أنک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی أتاک الیقین فجزاک اللّه یا رسول اللّه أفضل ما جزی نبیا عن امته، اللهم صل علی محمد آل محمد أفضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

و چون از تعقیب فارغ شود به سجده رود بگوید: سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

و اما تعقیب مخصوص به بعضی از نمازها

بعد از نماز پیشین

سنت است که به دست راست ریش خود را بگیرد و دست چپ را به سوی آسمان بلند کند و بگوید: یا رب محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و اعتق رقبتنا من النار. و بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

و بعد از نماز پسین

سنت است که هفتاد مرتبه بگوید: أستغفر اللّه ربی و أتوب الیه. و سنت است که ده مرتبه سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند.

و بعد از نماز شام و نماز صبح

هفتاد مرتبه بگوید: بسم اللّه

الرحمن الرحیم لاـ حول و لاـ قوه الاـ بـاللّه العلی العظیم. و صـد مرتبه اگر بخوانـد بهتر است، و به هفت مرتبه نیز اکتفا می توان کرد تا هفتاد نوع بلا از او دور گردد.

و أیضا سنت مؤکد است که بعد از این دو نماز ده مرتبه بگوید:

لا اله الا اللّه وحـده لا شـریک له له الملک و له الحمـد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر.

و اگر پیش از برآمـدن آفتاب و پیش از فرو رفتن بخوانـد نیز خوب است. و بعـد از نماز شام سه مرتبه بگویـد: الحمد للّه الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احد غیره.

و بعد از نماز خفتن

سنت است که هفت مرتبه سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند. و سـنت است که در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه بگوید: الحمد للّه رب العالمین کثیرا علی کل حال.

و أیضا سـنت مؤکـد است که نزدیک به طلوع آفتاب و نزدیک به غروب آفتاب ده مرتبه بگویـد: «أعوذ باللّه السـمیع العلیم من همزات الشیاطین و أعوذ باللّه أن یحضرون ان اللّه هو السمیع العلیم.

[سجده شکر]

و بدان که بعد از فارغ شدن از تعقیب بعد از هر نماز سـجده شـکر بعد از هر نماز سنت مؤکد است، و در این سجده بر خلاف سجده های دیگر سـنت است که دسـتها را بر زمین بخوابانند و سـینه و شـکم را به زمین برساند، و هر چند این سـجده را بیشتر طول دهد بهتر است، و أقلش آن است که پیشانی را بر زمین گذارد و دعائی بخواند.

پس پهلوی راست روی را بر زمیـن گـذارد، پس پهلـوی چپ روی را بر زمین گـذارد، پس بـاز پیشـانی را بر زمین گـذارد و ذکری بگویـد اگر چه الحمـد للّه یا سـبحان اللّه یا یا اللّه باشد. و اگر به لغت فارسـی یا لغت دیگر دعا کند و حاجتهای خود را بطلبد خوب است.

و بهتر آن است که پیشانی را بگذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید و به سه مرتبه اکتفا می تواند کرد، و اگر صد مرتبه شکرا للّه بگوید بهتر است.

پس بگوید در سجده: أسألك الراحه عند الموت و العفو عند الحساب. پس بگوید: سجد وجهی اللئیم لوجه ربی الکریم. پس حاجتهای دنیا و آخرت خود را به هر زبان که داند از خدا بطلبد.

و اگر در گذاشتن یک طرف ده مرتبه یا اللّه، و در طرف دیگر ده مرتبه یا رب بگوید خوب است، و اگر یا اللّه یا رباه در این سجده ها بسیار گوید حاجتش برآورده می شود، پس سر بردارد و سه مرتبه دست راست را بر مهر یا موضع سجده به مالد و به جانب چپ روی بکشد تا پیشانی به جانب راست روی به مالد و از آنجا به سایر بدن بکشد.

و اگر در هر مرتبه این دعا بخواند بهتر است: بسم اللّه الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم، اللهم انی أعوذ بک من الهم و الحزن و السقم و العدم و الصغائر و الذل و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن. و چون از جای نماز برخیزد سنت است که به جانب راست حرکت کند.

[سلام بر حسین]

این مختصری است از دعاها و أذکار که در اینجا ذکر کرده ام و سایر ادعیه و اذکار را در کتاب مقباس بیان کرده ام.

و هر وقت که آدمی به بامی یا به صحرائی رود که اطراف آسمان نمایان باشد و نظر کند به جانب راست و به جانب چپ و به بالای سر خود، پس به انگشت شهادت اشاره کند به جانب قبر مقدس امام حسین علیه السلام و بگوید: السلام علیک یا أبا عبد اللّه، السلام علیک یابن رسول اللّه، السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته. ثواب زیارت آن حضرت

را می یابد. و از جانب راست قبله اندکی که می گردد جانب قبر آن حضرت است.

[آعاز هر کاری با یاد و نام خداوند]

و هر وقت که از منزلی حرکت کنند بگویند: بسم اللّه آمنت باللّه توکلت علی اللّه ما شاء اللّه لا قوه الا باللّه. و چون پا به رکاب گذارند بگویند: بسم اللّه الرحمن الرحیم.

و چون سوار شوند آیه الکرسی بخوانند پس بگویند: الحمد للّه سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ، و الحمد للّه رب العالمین. تا از بلاها به فضل خدا محفوظ باشند، پس حاجتهای دنیا و آخرت خود را از خدا به طلبند که البته برآورده است.

خاتمه در بیان سایر احکام زنان است که مخصوص ایشان است

أول: در ستر عورت، مرد واجب است که عورت پیش و پس را به پوشاند، و زن را واجب است موافق مشهور که تمام بدن و موها را به پوشاند، به غیر از دو کف دست از بند دست خواه روی دست و خواه پشت دست، و به غیر از قدمهای پا خواه پشت پا و خواه شکم پا، و اگر بر پاها چیزی بکشد که شکم پاها نمایان نشود احوط است.

و مستحب است زنان را پوشیدن سه جامه در نماز پیراهن و جامه که بر بالای آن پوشند، و روی باز جایز است و کنیز و صبیه غیر بالغه را به سر برهنه کردن.

دوم: در پوشیدن جامه حریر و طلا که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.

سوم: مردان را در مسجدها نماز کردن سنت است، و زنان را در خانه نماز کردن سنت است، هر چند به ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نماز ایشان در صندوق خانه، و در خانه عقب بهتر است از خانه پیش، و در خانه پیش بهتر است از صحن خانه، و در صحن خانه بهتر است از بام خانه.

چهارم: مرد را سنت است که دستها را در ایستادن بر رانها بگذارد برابر زانوها، و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارد برابر زانوها، و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یکدیگر.

پنجم: زنان را نماز جماعت آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد، و پیشنمازی زنان مردان را جایز نیست هر چند محرم باشند.

اما پیشنمازی زن زنان را هرگاه به صفات پیشنمازی باشد محل خلاف است، و أشهر کراهت است، و أحوط ترک است، و مرد پیشنمازی زنان را می تواند کردن هر چند میان پیشنماز و ایشان حائلی باشد که او را مأمونان او نبینند هر گاه بر احوال نماز مطلع باشند بنا بر مشهور، و مرد و زن اجنبی که محرم نباشند در خانه خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطا.

و اگر مردی و زنی با هم در یک جا نماز کنند که حائلی در میان ایشان مانند دیوار یا پرده نبوده باشد أحوط آن است که زن عقب بایستد و مرد پیش بایستد آن قدر که در احوال صلاه جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد و جای ایستادن زن بوده باشد.

این مجملی است از احکام مختلفه مردان و زنان، و احکام دیگر هست که در کتب مبسوطه مذکور است، و الحمد للّه أولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

۱۱- رساله بیان أوقات نماز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الذی زین اللیالی و الایام و الاوقات بما شرع لعباده من الصلوات و الدعوات و سایر القربات، لینالوا بها جمیل الاجر و عظیم المثوبات علی الصادع بها سید الوری محمد المصطفی و آله الاکرمین أشرف الصلوات و أکرم التحیات ما بقیت الانوار و الظلال بالاقدام و الساعات.

اما بعد: احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی عفی اللّه عن جرائهما بر الواح ضمایر صافیه، سالکان مسالک عبادت، و طالبان مناهج هدایت، تصویر می نماید که چون جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه بندگان را برای معرفت و عبادت آفریده.

و افضل عبادات بدنیه نماز است، و برای هر یک از فرائض یومیه نوافل و سنن جهت تکمیل آنها مقرر فرموده، و برای هر یک از فرائض و نوافل اوقات تعیین نموده، و فریضه ظهر و عصر و نوافل آنها اطلاع بر اوقاتشان بر اکثر خلق مخفی است، خواست که در این رساله ضابطه ای برای استعلام آنها بیان کند تا طریق عبادت بر ایشان آسان گردد بمن اللّه و حسن توفیقه.

بدان که اول وقت فریضه و نافله ظهر وقتی است که سایه بعد

از نهـایت کوتاهی شـروع کنـد به زیادتی، یا آن که بعـد از بر طرف شـدن سایه بهم رسـد، یا آن که سایه از خط نصف النهار بگردد اگر معلوم کرده باشد آن را به دایره هندی یا غیر آن.

و بعـد از آن که سایه شـروع به زیاد شـدن کرد، آن سایه زیاده که بعـد از زوال بهم می رسـد که آن را فی ء می گوینـد تا دو قدم، یعنی دو هفت یک شاخصـی که برای استعلام آن نصب کرده اند یا دو قدم آدمی نسبت به سایه قامت او، وقت نافله ظهر است.

به این معنی که نافله را بعد از دو قدم پیش از فریضه نمی توان کرد. اما اگر پیشتر فارغ شود، فریضه ظهر را کردن خوب است، و کسی که نافله نکند فریضه را در اول وقت کردن بهتر است، مانند مسافر یا کسی که نافله را برای عذری ترک کند.

و بعد از این دو قدم به قدر دو قدم دیگر وقت فضـیلت ظهر و نافله عصـر است، و چون چهار قدم بگذرد نافله عصـر را پیش از فریضه نمی توان کرد.

و بعد از این چهار قدم دیگر وقت فضیلت عصر است، اما در دو قدم اول کردن بهتر است که در قدم پنجم و ششم واقع شود.

و اگر نـافله در اوقـاتش نشود بعـد از نمـاز واجب تـا وقت ادا باقی است کردن خوب است، و اگر قصـد ادا و قضا نکنـد احوط است، و اگر بعد از خروج وقت کند به قصد قضا بکند.

و اگر فریضه ظهر را در چهار قـدم نکنـد باید که از هفت قدم که یک برابر قامت است نگذراند، و عصـر را اگر در هشت قدم نکند بهتر است که از چهارده قدم که دو برابر قامت شاخص است نگذراند، و اینها همه در سایه زیادتی است.

و سایه که در اول زوال می ماند حساب نباید کرد، لهذا در این

رساله بیان می کنیم که در هر فصل چه مقدار سایه می ماند، و دو قدم و چهار قدم و شش قدم و هشت قدم و چهارده قدم که اشاره به آنها شد در چند ساعت طی می شود.

بدان که در عرض اصفهان و آنچه نزدیک به آن است در عرض، و در اول سرطان در وقت زوال سایه به مقدار یک قدم و عشر قدم تقریبا می ماند، و در وسط سرطان یک قدم و خمس قدم. و در اول اسد یک قدم و نیم تقریبا، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریبا، و در اول عقرب شش قدم و سه ربع قدم، و در وسطش ده قدم تقریبا.

و در اول جدی ده قدم و ثلث قدم، و در وسطش ده قدم تقریبا.

و در اول حوت شش قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریبا، و در اول حمل چهار قدم و نیم تقریبا، و در وسطش سه قدم و نیم. و در اول ثور دو قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش دو قدم. و در اول جوزا یک قدم و نیم، و در وسطش یک قدم و خمس قدم.

و اما ساعتهای اقدام: در اول حمل دو قدم در دو ساعت الا سه دقیقه می رود، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و سه دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و بیست و شش دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و هجده دقیقه.

و در وسط حمل دو قدم در یک ساعت و پنجاه و هفت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و نیم، و هفت قدم در سه ساعت و سی و سه دقیقه، و هشت

قدم در سه ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و سی دقیقه.

و در اول ثور دو قدم در یک ساعت و پنجاه دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و سه دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل دقیقه.

و در وسط ثور دو قدم در یک ساعت و پنجاه و یک دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و چهل دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه.

و در اول جوزا دو قدم در یک ساعت و چهل و نه دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و چهار دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و چهل و یک دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه.

و در وسط جوزا دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و یک دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و نه دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه.

و در اول سرطان دو قدم در یک ساعت و چهل و یک دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه

ساعت و نوزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه.

و وسط سرطان مثل وسط جوزا است. و اول اسد مانند اول جوزا است، و وسطش مانند وسط ثور است. و اول سنبله مانند اول ثور است، و وسطش مانند وسط حمل است. و اول میزان مانند اول حمل است.

و در وسط میزان دو قدم در یک ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نوزده دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و بیست و هشت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و یازده دقیقه.

و در اول عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و یک دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نه دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هجده دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه.

و در وسط عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و بیست و سه دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل و نه دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت الا یک دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و چهل و سه دقیقه.

و در اول قوس دو قدم در یک ساعت و چهل دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و هفده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل و یک

دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و سی و دو دقیقه.

و در وسط قوس دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و دوازده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و پنج دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه، و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه و دو دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه.

و در اول جدی دو قدم در یک ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و دو دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و سه دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و دو دقیقه.

و وسط جدی مثل وسط قوس است. و اول دلو مثل اول قوس، و وسط دلو مانند وسط عقرب.

و اول حوت مثل اول عقرب، و وسط حوت مانند وسط میزان در جمیع تقادیر مذکوره، و ما بین تقدیرات و مقادیر مذکوره را به تخمین و مقایسه معلوم می توان کرد.

و اول وقت فریضه مغرب بنا بر قول مشهور بر طرف شدن سرخی است از جانب مشرق، و احوط آن است که سرخی از بالای سر نیز بر طرف شود، و جمعی از علماء غیبوبت قرص آفتاب را کافی می دانند، و اول احوط است.

و وقت نافله و فضیلت فریضه باقی است تا بر طرف شدن سرخی از جانب مغرب، و بعد از آن احوط است که نافله مغرب را بعد از عشاء بگذارد و قصد ادا و قضا نکند، و وقت فضیلت نماز

خفتن بعد از برطرف شدن سرخی مغرب است، و بعضی بدون عذر پیشتر کردن را جایز نمی دانند، و این احوط است.

و فضیلت خفتن تا ثلث شب باقی است، و تا نصف شب تأخیر نماز شام و خفتن جایز است، و احوط آن است که بدون عذر و سفر نماز شام را از بر طرف شدن سرخی مغرب تأخیر کند، و بعد از نصف شب تا صبح احوط آن است که نیت ادا و قضا بکند و البته بیش از صبح بکند.

و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع صبح صادق.

و وقت نافله صبح از اول صبح کاذب است تا ظهور سرخی مشرقی بنا بر مشهور، و اگر پیش از طلوع صبح صادق بگذارد احوط است، و کسی که نماز شب کند هر وقت که از نماز شب فارغ شود آن را می تواند گذارد.

و عدد نوافل شب و روز که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله در آخر عمر شریف خود بر آن اکتفا می فرمودند برای آسانی کار بر امت و سنت مؤکد گردانیدند سی و چهار رکعت است.

نافله ظهر پیش از فریضه هشت رکعت. و نافله عصر پیش از فریضه هشت رکعت، و در حالت عذر و استعجال به شش رکعت و چهار رکعت اکتفا می توان کرد. و نافله شام چهار رکعت است بعد از فریضه، و به دو رکعت نیز اکتفا می توان کرد در حالت اعذار و اشغال، و دو رکعت نماز نشسته بعد از خفتن سنت است و آن را و تیره می گویند، و به یک رکعت حساب می شود چون نشسته کرده می شود و آن را ایستاده نیز می توان کرد، و هشت رکعت نماز شب است، و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز و تر و دو رکعت نافله صبح.

و گمان فقیر آن است که شب شرعی از اول وقت شام است تا طلوع صبح صادق، و نصف شب را بنا بر این باید گذاشت نه بر اصطلاح منجمان که آخر شب را طلوع آفتاب می دانند.

و طریق استعلام نصف شب به آلات ساعت می تواند شد، بعد از آن که مقدار ما بین غروب شمس و طلوع صبح را از تقاویم معلوم کنند، و به دور فرقدین در دور جدی معلوم می تواند کرد، زیرا که فرقدین در بیست و چهار ساعت یک مرتبه بر دور جدی می گردد، اگر در اول شب. مثلا در جانب راست جدی محاذی آن باشد بعد از شش ساعت در بالای جدی محاذی آن می شود، و بعد از شش ساعت دیگر در جانب چپ محاذی می شود، و کسی که این قاعده را تجربه کند در شبی که ابر نباشد اکثر ساعات شب را به تقریب قریبی معلوم می تواند کرد.

و از سایر ستاره ها به تجربه های اوقات طلوع و غروب و رسیدن به نصف النهار و محاذی قبله، قواعد به دست می توان آورد.

و بعضی از علمای ما بنای استعلام ساعات شب را بر منازل قمر گذاشته اند، و چون در این بلاد اکثر مردم آنها را نمی شناسند ذکر قاعده آن چندان فایده ندارد.

و بعضی بنایش را بر طلوع و غروب ماه گذاشته اند، و ضابطه اش آن است که از اول ماه تا چهاردهم بشمارند که چند روز گذشته.

و اگر بعد از چهارده باشد از پانزدهم تا بیست و هشتم آنچه گذشته در شش ضرب کنند، و حاصل ضرب را بر هفت قسمت کنند، پس در اول خارج قسمت قدر ساعات گذشته از شب باشد تا غروب ماه، و در ثانی قدر ساعات گذشته از شب باشد تا طلوع ماه.

مثلا در شب چهارم ماه، چهار را در شش ضرب کنیم، بیست و چهار شود، آن را بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت سه و سه سبع شود، پس معلوم شود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می شود، و در شب هجدهم به همین عمل معلوم می شود که طلوعش در شب هجدهم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می شود.

و همچنین هر گاه پنج را در شش ضرب کنیم، و حاصل ضرب که سی باشد بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت چهار و دو سبع می شود، پس غروب ماه در شب پنجم و طلوعش در شب نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت می شود.

و ساعاتی که در این قاعده مذکور شده ساعات معوجه است، که هر یک از شب و روز را به دوازده قسمت متساوی کنند، خواه دراز و خواه کوتاه، پس سه ساعت شب چهار یک شب خواهد بود، و شش ساعت نصف شب، و بنای شب بر طلوع و غروب آفتاب است در این قاعده نه طلوع صبح. و این قاعده تخمینی است، و به اعتبار تقدم و تأخر خروج شعاع اختلاف بهم می رسد.

و آنها که رعات شمس و قمر و نجوم اند و مترصد اوقات عبادات اند امری چند از احوال و اوضاع نجوم و غیرها بر ایشان ظاهر می شود که بنای عبادات خود را بر آن می گذارند، بلکه ملائکه آسمانی در اوقات معینه ایشان را بیدار می کنند، قال تعالی «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا» (۱).

و تفاصیل این امور و دلایلشان را با سایر آداب و شرایط، و ادعیه فرائض و نوافل در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام، و در

۱- سوره عنکبوت: ۶۹.

خاطر قاصر هست که در رساله صلاتیه فارسی ایراد نمایم ان شاء اللّه تعالی.

و حرر فی شهر ذی الحجه الحرام سنه سبع و تسعین بعد الالف من الهجره المقدسه.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۱۲- رساله فرق زنان و مردان در احکام طهارت و صلاه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

و سلام علی عباده الذین اصطفی.

اما بعد: چنین گوید حقیر محمد باقر بن محمد تقی: حکم زنان در نماز و وضو مثل حکم مردان است مگر در چند چیز:

اول: آن که زن در شستن دستها در وضو آب را بر شکم دست می ریزد، و مرد بر پشت دست می ریزد،

و مشهور میان علما آن است که این حکم مستحب است.

دوم: در ستر عورت

که مردان را واجب است که در عورت پیش و پس را به پوشانند، و زنان را واجب است موافق مشهور که تمام بدن را و مویها را به پوشانند به غیر از روی و کف دست از بند دست، خواه روی دست و خواه پشت دست، و به غیر از قدمهای پا، خواه پشت پا و خواه شکم پا، و اگر بر پاها چیزی بکشد که شکم پاها نمایان شود احوط است.

و مستحب است زنان را پوشیدن سه جامه در نماز، پیراهن و جامه ای که بر بالای آن پوشند و روپاک. و جایز است کنیز و صبیه غیر بالغه را سر برهنه نماز کردن.

سوم: در پوشیدن جامه حریر و طلا

که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.

چهارم: اذان و اقامه زنان را آن قدر تأکید نیست که در مردان هست،

و ایشان اکتفاء به چهار مرتبه اللّه اکبر، و دو مرتبه أشهد أن لا اله الا اللّه، و دو مرتبه أشهد أن محمدا رسول اللّه می توانند کرد. و اگر همه را یک مرتبه بگویند نیز ظاهرا کافی باشد، و اگر به شهادتین تنها بی اللّه اکبر اکتفا کنند مجزی است، و اذان و اقامه را تمام هم می توانند گفت به شرطی که نامحرم صدای ایشان را نشنود.

پنجم: مردان را در مسجدها نماز کردن سنت است، و زنان را در خانه نماز کردن سنت است،

هر چند به ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نماز ایشان در صندوق خانه، و خانه عقب بهتر است از خانه پیش، و در خانه پیش بهتر است از صحن خانه، و در صحن خانه بهتر است از بام خانه.

ششم: مردان را سنت است که در نمازها پاهای خود را به قدر یک شبر دور از یک دیگر بگذارند،

و زنان را سنت است که پاها را نزدیک به یک دیگر بگذارند.

هفتم: مردان را سنت است که دستها را در ایستادن بیاویزند و بر رانها بگذارند برابر زانوها،

و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یک دیگر.

هشتم: مردان را سنت است که در رکوع بسیار خم شوند که پشت ایشان برابر شود،

و زنان را سنت است که بسیار خم نشوند، بلکه آن قدر خم شوند که دست ایشان به زانوها تواند رسید و

دستها را بر بالای زانوها بر ران بگذارند و بر زانوها نگذارند و دستها را به خود به چسبانند.

نهم: مردان را سنت است که چون به سجده روند اول دستها را بر زمین گذارند،

و زنان را سنت است که زانوها را پیش از دستها زمین گذارند.

دهم: مردان را سنت است که در سجود بال گشاده باشند و اعضای ایشان از یک دیگر جدا باشد،

و زنان را سنت است که اعضای خود را به یکدیگر به چسبانند و دستها را تا ذراع بر زمین بخوابانند.

یازدهم: در نشستن زنان را سنت است که رانها را به هم به چسبانند و زانوها را از زمین بردارند و بر الیتین خود بنشینند به روشی که بر سر پا نشینند،

و اگر زانوها بر زمین باشد گرد بنشینند که اعضاء و رانها به هم چسبیده باشد.

دوازدهم: چون برخیزند خود را بکشند و برخیزند بی آن که عقب ایشان بلند شود.

سیزدهم: بلند خواندن ایشان را در نماز صبح و شام و خفتن واجب نیست،

و در همه نمازها ایشان را آهسته خواندن بهتر است اگر نامحرم صدای ایشان را نشنود، و اگر بشنود البته باید آهسته خواند.

چهاردهم: زنان را جماعت کردن آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد،

و پیش نمازی زنان مردان را جایز نیست هر چند محرم باشند، اما پیش نمازی زن زنان را هر گاه متصف به صفات پیش نمازی باشد خلاف است، و اشهر کراهت است، و احوط ترک است.

و مرد پیش نمازی زنان می تواند کرد هر چند میان پیش نماز

و ایشان حائلی باشد که مأمومان او را نبینند هر گاه بر احوال نماز او مطلع باشند بنا بر مشهور، و مرد و زن اجنبی که محرم نباشند در خانه خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطا.

و اگر مردی و زنی با هم در یک خانه نماز کنند که حائلی در میان ایشان نباشد مانند دیوار یا پرده، احوط آن است که زن عقب بایستد و مرد پیش بایستد آن قدر که در حال صلاه جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد و جای ایستادن زن بوده باشد.

این مجملی است از احکام مختلفه مردان و زنان، و احکام دیگر هست در کتب مبسوطه مذکور است.

و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین

ص: ۲۹۳

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۱۳- رساله شکیات نماز

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الذی أزاح ظلمات الشبهات من الشکوک و الاوهام عن مناهج المسائل و الاحکام الشریفه سید الانام و روایات أهل بیته الکرام صلوات اللّه علیه و علیهم ما استنار نهار و أدلهم ظلام.

و أما بعد: چنین گوید خاک راه سالکان مسالک شرع مبین محمد باقر بن محمد تقی حشر هما اللّه مع موالیهما الطیبین صلوات اللّه علیهم أجمعین، که چون نماز أشرف عبادات بدنیه، و أعظم قربات ربانیه است، و به این سبب شیطان علیه اللعنه در آن حال زیاده از سایر اوقات و احوال سعی در شغل خاطر آدمی و اخلال به حضور قلب که اهم شرایط و آداب نماز است می نماید.

و به سبب کثرت و ساوس شیطان شک و سهو و نسیان اکثر نمازگذاران را عارض می شود، و محتاج به دانستن مسائل بسیار که متعلق به احوال آن است می گردند، و به سبب عدم علم به آنها نماز خود را در معرض بطلان و فساد در می آورند.

و جمعی از علما رضوان اللّه علیهم قائل شده اند که باطل است نماز کسی که مسائل ضروریه شک و سهو را نداند، هر چند شک و سهو در آن نماز او عارض نشود.

و لهذا جمعی از برادران ایمانی از این قلیل البضاعه التماس رساله نمودند که مشتمل بر اکثر احکام ضروریه شک و سهو بوده باشد، و استدعا نمودند که به لغت فارسی و در غایت وضوح نوشته شود که نفعش اعم و فایده اش اهم بوده باشد. اجابت مسئول ایشان را لازم دانسته، از هادی گم گشتگان به وادی حیرت استدعای عصمت از عوارض سهو و نسیان و غفلت نموده، بر سبیل استعجال با و فور أشغال بر وفق متمنای ایشان تحریر نمود، و بر مقدمه و پنج فصل و خاتمه مرتب گردانید، أما:

مقدمه در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن آنها ضروری است

بدان أرشدک اللّه تعالی که چیزهایی که در نماز در کار است رعایت آنها بر چند قسم اند، زیرا که یا داخل در نماز است یا خارج از نماز، و آنچه داخل در حقیقت نماز است یا رکن است یعنی به زیادتی و نقصان آن عمدا و سهوا غالبا نماز باطل می شود، یا واجبی است غیر رکن که به ترک آن از روی فراموشی نماز باطل نمی شود.

و آنچه خارج از حقیقت نماز است، یا شرط صحت نماز است مانند طهارت از حدث و خبث، یا ترکی چند است که در نماز واجب است که انها را ترک نماید، و مانند ترک سخن گفتن، و به جانب راست و چپ ملتفت شدن.

و اخلال به اینها نمودن یا به عنوان علم و عمد است که دانسته بکند، و عالم باشد که جایز نیست، یا به عنوان جهل مسأله و عمد

است، که مسأله نداند و گمان کند که حلال است و عمدا واقع سازد، یا به عنوان سهو است که از روی فراموشی واقع سازد، یا به عنوان ظن است، که تردد داشته باشد که آیا کرده است یا نکرده است و یک طرف در نظر او راجح باشد.

پس آن طرف راجح را ظن می گویند و طرف مرجوح را و هم می گویند، یا شک دارد به این معنی که متردد است در فعل و ترک و هیچ یک در نظر او رجحان ندارد، و احکام هر یک از اینها را به عون الهی در فصلی بیان می نمائیم.

و بدان که چون احتیاط در دین امری است مطلوب و مرغوب، و در بسیاری از مسائل خلاف بسیار هست، و احادیث متعارضه نیز هست، پس در هر مسأله که این شکسته را ظنی قوی حاصل بوده، و موافق مشهور میان علما بوده است، غالبا متعرض احتیاط نشده ام، و در جائی که تعارض اخبار با اقوال مشهوره بوده، اشاره به ظن خود یا احتیاط کرده ام که همه کس را از این رساله انتفاعی باشد.

و هر امری که به عنوان احتیاط مذکور شده است در نیت آن باید که متعرض وجوب و ندب نشوند، و به قصد قربت اکتفا نمایند، و هر جا که أقوا و أظهر گفته ام یا اظهار اتفاق و اجماع کرده ام به قصد وجوب کردن بهتر است.

فصل اول در بیان خللی است که از روی عمد واقع شود

بدان که علما نقل اجماع کرده اند بر آن که هر که عمدا یکی از واجبات نماز را ترک کند، خواه شرط باشد، و خواه جزء، و

خواه فعل باشد، و خواه ترک، نماز او باطل است، و در وقت اعاده و در خارج وقت قضا می باید کرد، اما در بعضی از خصوصیات خلاف کرده اند، چنانچه بعضی از متأخرین علما آمین گفتن، و دست راست بر دست چپ گذاشتن را حرام می دانند، و مبطل نمی دانند.

و همچنین دعوی اجماع کرده اند بر این که هر چه عمدا مبطل نماز است، اگر از روی جهل به مسأله نیز واقع شود نماز باطل می شود، مگر بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت، و نماز قصر را تمام کردن، که اینها اگر از روی نادانی باشد نماز باطل نمی شود اجماعا.

و در این مسأله نیز در چند موضع خلاف کرده اند، چنانچه بعضی گفته اند که اگر کسی جاهل باشد به حرمت پوشیدن جیزی در نماز که پشت پا را به پوشاند و ساق نداشته باشد، و در چنین چیزی نماز کند نماز او صحیح است، و نزد فقیر اصل حرمت آن ثابت نیست.

و همچنین گفته اند که اگر کسی تازه شیعه شده باشد و به نادانی بر چیزی که خوردنی یا پوشیدنی است سجده کند نماز او باطل نمی شود، و مشهور وجوب اعاده است.

و از کلام شیخ طوسی رحمه اللّه در بعضی از کتب او ظاهر می شود که کسی که از روی جهل به مسأله بعد از سلام بی موقع و متذکر شدن که نمازش تمام نشده است سخن گوید، نمازش باطل نمی شود، و أشهر و أحوط اعاده است.

و اگر کسی نداند که مکان، یا جامه ای که در آن نماز کرده است، یا آبی که به آن وضو یا غسل ساخته است، یا خاکی که به آن تیمم کرده است غصبی بوده است و آخر ظاهر شود، نماز او صحیح است،

و در این مسأله خلافی به نظر نرسیده است. و اگر فراموش کرده باشد غصبی بودن اینها را خلاف است، بعضی گفته اند که مطلقا اعاده می کند، و بعضی گفته اند که در وقت اعاده می کند نه در خارج وقت، و بعضی گفته اند که مطلقا اعاده نمی کند، و این أقوا است.

و اگر نجاست بدن یا جامه یا موضع سجده معلوم نبوده باشد، و بعد از نماز معلوم شود، نماز صحیح است، و بعضی گفته اند که در وقت اعاده می کند. و کسی که نجاست اینها را فراموش کرده باشد، مشهور آن است که در وقت اعاده می کند و در خارج وقت اعاده نمی کند.

و بعضی گفته اند که مطلقا اعاده می کند، و بعضی گفته اند که در هیچ یک اعاده واجب نیست، و مسأله در غایت اشکال است، اگر چه دور نیست که اعاده مطلقا خصوصا در خارج وقت محمول بر استحباب باشد، و أحوط آن است که اعاده کند مطلقا.

و همچنین اگر کسی گمان نجاستی کند و تفحص نکند و آخر معلوم شود که نجس بوده است، یا شستن جامه را به دیگری گذارد، و آخر معلوم شود که ازاله نجاست نشده بوده است، أحوط (۱) آن است که نماز را اعاده کند.

و اگر نداند که پوست و شبه آن میته است و نماز کند در آن، و بعد از آن معلوم شود که آن پوست میته بوده است، نماز صحیح است.

و اگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته باشد، یا در بلاد اسلام از دست مجهول گرفته باشد نماز صحیح است. و اگر از

۱- احتیاط بنا بر آن است که بعضی از روایات معتبره دلالت بر این می کند، و شهید رحمه اللّه نیز میل کرده است به این قول. و الله یعلم« منه».

دست کافر گرفته باشد، یا در بلاد کفر از دست مجهولی گرفته باشد نماز باطل است، و مشهور میان علما آن است که اگر در بلاد اسلام از زمین بر داشته باشد نیز همین حکم دارد، و أحوط عمل به این قول است، هر چند از أحادیث خلاف آن ظاهر می شود.

و ظاهرا مراد از بلاد مسلمانان بلادی است که غالب و اکثر اهل آن مسلمان باشند، نه بلادی که حکم مسلمانان در آن جاری باشد هر چند اکثر اهل آن کافر باشند، مانند اکثر بلاد هندوستان، چنانچه اکثر اصحاب تصریح به این کرده اند.

و احوط آن است که نماز نکند در پوست و جامه ای که نداند که از جنسی است که نماز در آن می توان کرد، و اگر کرده باشد نماز را اعاده کند، خصوصا در صورتی که شک داشته باشد، چنانچه جمعی از علما گفته اند، اگر چه أظهر آن است که تا علم یا ظن نداشته باشد که از جنسی است که در آن نماز نمی توان کرد نماز او صحیح است.

و اگر از روی فراموشی در جامه ای نماز کند که در آن نماز می توان کرد ظاهرا نمازش صحیح باشد، و همچنین اگر از روی جهل به مسأله در آن نماز کرده باشد نماز او صحیح است.

و أظهر آن است که هر یک از تروک و شرائط صلاه که از روی سهو یا مسأله ندانستن ترک شود نماز صحیح است، مگر طهارت و قبله که اگر بی وضو یا غسل نماز کرده باشد نماز را در وقت و خارج وقت اعاده و قضا می کند اتفاقا.

و در باب کسی که از روی جهل به مسأله یا فراموشی به غیر قبله نماز کرده باشد خلاف است، و أحوط اعاده است خصوصا در وقت، و وجوب اعاده در وقت خالی از قوتی نیست. و در سایر

شرائط و تروک اگر اخلال نماید أحوط آن است که در وقت اعاده کند، هر چند عدم وجوب اعاده أقوا است.

و در چند موضع علما به خصوص متعرض شده اند، یکی آن که به اعتبار جهل یا فراموشی در اثنای نماز عورتش مکشوف باشد و نماز کند، و ابن جنید گفته است که در وقت اعاده می کند و در خارج وقت اعاده نمی کند، و شهید رحمه اللّه گفته است که اگر در تمام نماز عورتش باز بوده باشد اعاده در کار نیست، و أشهر و أقوا آن است که مطلقا در کار نیست، چنانچه حدیث بر آن دلالت کرده است. و ذکر مواضع دیگر مناسب این رساله نیست

فصل دوم در أحکام سهو است

بدان وفقک اللّه تعالی که اگر کسی نیت نماز را فراموش کند تا تکبیر احرام بگوید، یعنی در أصل در خاطر او نباشد که نماز می کند و از برای خدا می کند، نه آن که به لفظ نگفته باشد، یا ألفاظ را در دل نگذرانیده باشد، و این معانی در خاطر او باشد، زیرا که نیت بودن همان معانی است در خاطر، نمازش باطل است.

و اگر قیام در حال نیت را فراموش کرده باشد، جمعی از علما گفته اند که نمازش باطل است، هر چند ثابت نیست و مبنی بر عدم تحقیق نیت است، و لیکن أحوط اعاده است.

و همچنین اگر ایستادن در حال تکبیر احرام را فراموش کند، مشهور میان علما آن است که نمازش باطل، و أحوط عمل به این قول است.

و اگر تکبیر احرام را فراموش کند، نمازش باطل است، و هر

وقت که به خاطرش آید می باید که نماز را از سر گیرد، و همچنین اگر دو تکبیر احرام بگوید از روی فراموشی، نماز او باطل است، موافق مشهور، و أحوط آن است که مبطلی به عمل آورد و نماز را از سر گیرد.

و اگر کسی رکوع را فراموش کند تا پیشانی را به موضع سجود نگذاشته است، بر می گردد و راست می ایستد موافق مشهور، و به رکوع می رود و راست می ایستد موافق مشهور، و به سجود می رود.

و اگر پیشانی را گذاشته است هر چند بر چیزی باشد که سجده بر آن نتوان کرد، نمازش باطل می شود و از سر می گیرد.

و بعضی گفته اند که اگر در دو رکعت آخر باشد هر چند هر دو سجده را هم کرده باشد بر می خیزد و رکوع را به جا می آورد و آن سجده ها را حساب نمی کند، و نماز را تمام می کند. و بعضی مطلقا به این قول قائل شده اند، خواه در دو رکعت اول و خواه در دو رکعت دوم، و خواه در نماز صبح و شام، و خواه در نمازهای چهار رکعتی، و اگر کسی به این قول عمل کرده نماز را هم اعاده کند شاید أحوط باشد، و قول مشهور أقوا است.

و اگر کسی هر دو سجده را فراموش کرده باشد تا آن که در رکعتی که بعد از آن است به رکوع (۱) رفته باشد، نماز او باطل است موافق مشهور و أقوا. و اگر پیش از رکوع به خاطرش آمد بر می گردد و سجده ها را به جا می آورد و نماز را تمام می کند، و بعد از نماز احتیاطا دو سجده سهو می کند، و چون در این صورت قائل به بطلان نماز شده اند اگر اعاده نیز بکند شاید بد نباشد.

۱- در این مسأله نیز بعضی قائل شده اند که رکوع را می اندازد و سجده ها را بجا می آورد و نماز را تمام می کند، و چون این قول ضعیف است متعرض احتیاط نشدیم« منه».

و اگر کسی سهوا در یک رکعت دو رکوع بجا آورد، نماز او باطل است اجماعا، مگر در یک صورت که شک کند در رکوع در وقتی که ایستاده است، و باز به رکوع رود و هنوز سر بر نداشته به خاطرش آید که پیشتر رکوع کرده بوده است، که در این صورت خلاف است، أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل است، و بعضی گفته اند سر از رکوع بر نمی دارد و به سجده می رود و نمازش صحیح است، و اگر چنین کند و نماز را تمام کند و باز اعاده کند أحوط است.

و اگر کسی سهوا در یک رکعت چهار سجود بجا آورد، نمازش باطل می شود اجماعا. و این دو قاعده در نماز جماعت جاری نیست نسبت به مأموم، زیرا که اگر کسی از روی فراموشی پیش از پیشنماز به رکوع یا به سجود برود بر می گردد و باز با پیشنماز می رود، و همچنین اگر از روی فراموشی یا به گمان آن که پیشنماز سر بر داشته است سر بر دارد و بر او معلوم شود که پیشنماز هنوز سر بر نداشته است بر می گردد و با پیشنماز سر بر می دارد، و زیادتی رکن در این دو صورت باعث بطلان نماز او نمی شود.

و اگر عمدا پیشتر به رکوع یا به سجود برود یا پیشتر سر بر دارد، مشهور آن است که بر نمی گردد، و نمازش صحیح است، و اگر چنین کند و نماز را نیز اعاده بکند در این صورت أحوط است.

و اگر کسی یک رکعت بر نماز زیاده کند سهوا، نمازش باطل است موافق أشهر و أقوا، و بعضی از علما گفته اند که اگر به قدر تشهد در نماز چهار رکعتی بعد از رکعت چهارم نشسته است نمازش صحیح است، و بعضی گفته اند که اگر تشهد خوانده است

نمازش صحیح است، و بعضی در غیر چهار رکعتی نیز چنین گفته اند.

و أحوط اعاده است مطلقا، خواه بعد از سجده های رکعت پنجم به خاطرش آید، و خواه میان سجده ها، و خواه میان رکوع و سجده ها، و اگر پیش از رفتن به رکوع به خاطرش آید می نشیند و تشهد اگر نخوانده است می خواند و سلام می گوید، و احتیاطا دو سجده سهو می کند، و نمازش صحیح است.

و اگر کسی یک رکعت یا زیاده از نماز را فراموش کرده باشد و پیش از سلام و بعد از تشهد یا پیش از تشهد به خاطرش آید نماز را تمام می کند و صحیح است اتفاقا، و برای تشهد زیادتی اگر خوانده باشد احتیاطا سجده سهو می کند. و اگر بعد از سلام به خاطرش آید که یک رکعت یا زیاده از نماز را کم کرده است، و هنوز فعلی که منافی نماز است به عمل نیاورده باشد، آن نماز را تمام می کند، و احتیاطا دو سجده سهو می کند برای سلام بی موقع.

و اگر تشهد بی موقع خوانده باشد، برای آن نیز دو سجده سهو احتیاطا می کند و نمازش صحیح است، خواه دو رکعتی باشد و خواه سه رکعتی و خواه چهار رکعتی.

و اگر وقتی به خاطرش آید که فعلی از او صادر شده باشد که اگر عمدا کرده باشد در نماز به سبب آن نماز باطل می شود، و اگر سهوا کرده باشد نماز باطل نمی شود، مانند سخن گفتن و قهقهه کردن و پشت به قبله کردن بنا بر قولی، پس خلاف است میان علما، و أشهر و أقوا آن است که نمازش صحیح است، و آنچه ترک کرده است بجا می آورد.

و اگر سخن گفته باشد به دو حرف یا زیاده یا به یک حرف تام الفائده، احتیاطا سجده سهو می کند، و بعضی گفته اند که نمازش باطل است، و بعضی گفته اند که در غیر چهار رکعتی باطل است و در چهار رکعتی صحیح است، و أحوط اعاده است خصوصا در غیر چهار رکعتی، اگر چه أظهر آن است که در کار نیست.

و اگر وقتی به خاطرش آید که کاری کرده باشد که کردن آن باعث بطلان صلاه می شود عمدا و سهوا، مانند حدث و فعل کثیر یا پشت به قبله کردن بنا بر مشهور، پس أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل می شود.

و از ابن بابویه رحمه اللّه نقل کرده اند که او گفته است که در این صورت نیز نماز را تمام می کند و صحیح است، و اگر چنین کند و بعد از آن اعاده کند شاید أحوط باشد.

و اگر کسی سلام را فراموش کند، و بعد از فعلی که مبطل نماز است به خاطر آورد، نمازش صحیح است، و اگر بعد از فعلی که عمدا و سهوا مبطل نماز است به خاطر آورد، مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و أظهر آن است که باطل نمی شود، و أحوط عمل به مشهور است.

و اگر پیش از تشهد أخیر و بعد از فارغ شدن از سجده ها حدثی از او صادر شود، أشهر و أحوط بطلان صلاه است، و بعضی گفته اند که نماز باطل نمی شود و وضو می سازد و تشهد بجا می آورد، و این قول به حسب أحادیث خالی از قوتی نیست، و احتیاط آن است که چنین کند و اعاده نیز بکند.

و اگر در اثناء نماز پیش از تمام کردن سجده های رکعت آخر حدثی از او سهوا یا بی اختیار از او صادر شود، مشهور آن است

که نمازش باطل است، و اگر وضو بسازد و نماز را تمام کند و اعاده کند أحوط است.

و اگر کسی داند که دو سجده را در نماز ترک کرده است، و نداند که این دو سجده از یک رکعت بوده است که نمازش باطل باشد، یا از دو رکعت بوده است که نمازش صحیح باشد، مشهور آن است که نمازش باطل است، و أحوط آن است که دو سجده سهو را با چهار سجود سهو بجا آورد و نماز را اعاده نیز بکند.

و اگر خللی کند به فعلی از أفعال نماز که رکن نبوده باشد، پس بر سه قسم است نزد فقهاء: اول- آن است که نماز را تمام می کند و احتیاج به تدارک ندارد، دوم: آن است که تدارک دارد اما به سجده سهو احتیاج نیست. سوم: آن است که هم تدارک دارد و هم سجده سهو.

اما قسم اول پس اگر کسی قرائت را یا حمد تنها را یا سوره تنها را یا بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است و تدارکی بر او لازم نیست.

و اگر قرائت در هر دو رکعت اول را فراموش کرده باشد در دو رکعت آخر متعین نیست بر او حمد خواندن بنا بر أشهر و أقوا.

و همچنین نمازش صحیح است بی تدارک هرگاه ذکر رکوع، یا درنگ کردن به قدر ذکر را فراموش کند، و بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آید، یا سر برداشتن را فراموش کند، یا قرار گرفتن بعد از سر برداشتن را، و بعد از رفتن به سجده به خاطرش آید، یا ذکر سجود اول را، یا قرار گرفتن به قدر ذکر، یا بعضی اعضای غیر پیشانی را بر زمین گذاشتن را فراموش کند، و بعد از سر برداشتن به خاطرش آید، یا نشستن بعد از سر برداشتن از سجده اول را، یا درنگ کردن در آن را فراموش کند

تا به سـجود دوم برود، یا آن که سـجده دوم را، یا قرار گرفتن در آن را، یا سـجده کردن بر شـش عضو غیر پیشانی را فراموش کند، و بیادش نیاید تا سـر از سـجود بر دارد، که در این همه صور نماز او صـحیح است. و اگر در همه صور احتیاط دو سجده سهو بکند برای خروج از خلاف شاید بد نباشد.

و اما قسم دوم، پس اگر کسـی قرائت را، یا خصوص حمـد یا سوره را، یا بعضـی از حمـد یا سوره را اگر چه یک آیه باشد، یا کمتر فراموش کنـد، و پیش از رکوع به خاطرش آیـد، بر می گردد و آنچه ترک کرده است به عمل می آورد، و ما بعد آن را هر چند شروع به قنوت کرده باشد، و هر چند شروع به رفتن رکوع کرده باشد و هنوز به حد رکوع نرسیده باشد.

و اما بلنـد خوانـدن قرائت و آهسـته خوانـدن اگر ترک شود، محل خلاف است که آیا پیش از رکوع تدارک می کند یا نه؟ و أظهر آن است که تدارک نمی کند، و نمازش صحیح است.

و اگر ذکر رکوع را فراموش کند، و پیش از آن که از حد رکوع بدر رود بیادش آید، یا سر برداشتن از رکوع را یا درنگ بعد از سـر برداشـتن را فراموش کند، و پیش از سجود بیادش آید، بر می گردد و به عمل می آورد، و در فراموش کردن درنگ بر می گردد و راست می ایستد، و اندکی توقف می نماید و به سجده می رود.

و اگر ذکر سـجود اول را، یا سجود بر شش عضو غیر پیشانی را، یا درنگ در سجود به قدر ذکر را فراموش کند، و پیش از سر برداشتن از سجود اول بیاد آورد تدارک می کند.

و همچنین اگر درست نشسـتن بعد از سجود اول را، یا درنگ کردن در نشستن را فراموش کند، و پیش از آن که سر به سجده دوم

بگذارد بیادش آید تدارک می کند.

و همچنین اگر ذکر در سجود دوم، یا درنگ کردن در آن را، یا گذاشتن یکی از اعضای سجود غیر پیشانی را بر زمین فراموش کند، و پیش از سر برداشتن بیادش آید، آنچه فراموش کرده است به عمل می آورد.

و اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند، و پیش از رکوع به خاطرش آید، بر می گردد و آن سجده یا تشهد را بجا می آورد و بر می خیزد و قرائت را از سر می گیرد اگر چه قرائت کرده باشد، و نمازش صحیح است.

و اگر بعد از ایستادن بیادش آمده باشد، بعد از نماز احتیاطا دو سجده سهو می کند. و در صورتی که سجده را فراموش کرده باشد، اگر بعد از سر برداشتن از سجده اول نشسته باشد و طمأنینه، یعنی قرار گرفتن را به قصد واجب به عمل آورده باشد، و بعد از آن از سجده غافل شده باشد، و بعد از ایستادن به خاطرش آمده باشد، چون عود به سجده کند، نشستن و قرار گرفتن را به عمل نمی آورد، و به سجود می رود.

و اگر در اصل نشستن و درنگ کردن را به عمل نیاورده است، اول می نشیند و اندک درنگی می کند، و بعد از آن به سجود می رود، و اگر نشسته و درنگ کرده است اما نه به قصد واجب، بلکه به قصد جلسه استراحت که بعد از سجده دوم سنت است، در این صورت میان علما خلاف است، و خالی از اشکال نیست، و دور نیست که اگر واقع سازد به قصد احتیاط بد نباشد، و شاید که اگر اعاده نماز نیز بکند أحوط باشد.

و اگر بعد از ایستادن و پیش از رکوع جزم کند که یک سجده

از او فوت شده است و در سجده دیگر شک کند، از برای سجده ای که جزم دارد که نکرده است بر می گردد و بجا می آورد، و در سجده ای که شک دارد أظهر آن است که نباید کرد، و اگر در این صورت نیز نماز را اعاده کند شاید أحوط باشد.

و اما قسم سوم، پس اگر یک سجده را یا تشهد را فراموش کند، و بعد از رکوع به خاطر آورد، مشهور میان علما آن است که آن یک سجده یا تشهد را بجا می آورد بعد از نماز، و از برای هر یک دو سجده سهو می کند.

و ظاهر أحادیث آن است که در فراموش کردن سجده به همان سجده فراموش کرده اکتفا می کند، و دو سجده سهو در کار نیست، و در فراموش کردن تشهد دو سجده سهو می کند، و همان تشهد که در سجده سهو می خواند کافی است، و احتیاج به تشهد دیگر برای قضا نیست، و أحوط عمل به مشهور است.

و موافق مشهور سجده و تشهد فراموش شده را پیش از دو سجده سهو می کند، و ظاهرا اگر قصد ادا و قضا نکند و به زبان نیت نکند، و در خاطر خود بگذراند که بجا می آورم سجده ای را که در نماز ظهر مثلا- فراموش کرده ام از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و در تشهد نیز چنین قصد کند و قصد واجب نکند بهتر است، و اللّه یعلم.

و بدان که این احکام که گذشت احکام غیر سجده های آخر نماز و تشهد آخر است، و اما سجده های آخر پس اگر هر دو را یا یکی را فراموش کرده باشد، و پیش از سلام به خاطرش آید، آنها را به عمل می آورد، و تشهد را از سر می گیرد، و نمازش صحیح است.

و دور نیست که اگر شروع در تشهد کرده باشد و بر گردد به

سجود سهو بنا بر رعایت بعضی از أقوال أحوط باشد.

و اگر بعد از سلام به خاطرش آید، اگر دو سجده باشد نمازش باطل است موافق مشهور، و اگر یک سجده باشد بجا آورد، و نمازش صحیح است.

و اگر تشهد را فراموش کرده باشد، و پیش از سلام به خاطرش آید، به این نحو که تشهد و سلام را هر دو فراموش کند بعد از سجده، و پیش از آن که مبطل به عمل آورد به خاطرش آید، هر دو را به عمل می آورد، و نمازش صحیح است، و اگر بعد از سلام به خاطرش آید تشهد را بجا می آورد و نمازش صحیح است، و بعضی در اینجا نیز به وجوب سجده سهو قائل شده اند، و أحوط است اگر چه دلیلی ندارد.

و اگر در این صورت پیش از اتیان به تشهد فراموش کرد، و حدثی از او ظاهر شود، أشهر و أقوا آن است که نمازش صحیح است و وضو می سازد و روی به قبله می نشیند و تشهد را بجا می آورد، و اگر در این صورت اعاده نیز بکند برای رعایت بعضی از أقوال بد نیست.

و اگر صلوات بر محمد و آل را در تشهد فراموش کرده باشد، و بعد از نماز به خاطرش آید، أحوط آن است که بجا آورد.

و بدان که أشهر میان علماء آن است که فعلی که فوت شده است که باعث سجده سهو شده است، اول آن را می باید کرد، و بعد از آن سجده سهو را.

و اگر چند فعل باشد، اول فعلی را به ترتیب که فوت شده است به عمل آورد، و بعد از فراغ از فعلها سجده های سهو را نیز به ترتیب به عمل آورد، و أحوط عمل به اینها است اگر چه تخییر أظهر است.

و بـدان که بعضـی از علماء قائل شـده انـد که اگر در دو رکعت اول یک سـجده را فراموش کنـد، و بعـد از رکوع به خاطرش آید، نمازش باطل است، و قول مشهور که فرق میان دو رکعت اول و آخر نیست أقوی است، و اگر در این صورت بعد از تمام کردن نماز و بجا آوردن سجود و دو سجده سهو، اعاده نماز نیز بکند أحوط است.

فصل سوم در أحکام شک است

اشاره

بـدان که شک یا در عدد رکعتهای نماز است یا در أفعال نماز، اگر در عدد رکعتها باشد، اگر شک او در نمازهای دو رکعتی باشد، مانند نماز صـبح و جمعه، یا در نماز سه رکعتی باشد مانند نماز شام، یا در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد، أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل است و از سر می گیرد (۱).

و همچنین اگر شک در عـدد بسیار کنـد، که ندانـد که یک رکعت کرده است یا دو یا سه یا چهار یا یک رکعت را نیز نداند که تمام کرده است یا نه، نمازش باطل است.

و نمـاز آفتـاب و مـاه گرفتن و زلزله و آیـات نیز حکم نمـاز دو رکعتی دارد اگر شـک در عـدد رکعتهـا باشـد، و اگر در عـدد رکوعها شک کند بنا بر کمتر می گذارد و تمام می کند بنا بر مشهور و أقوا.

و اگر در نماز چهار رکعتی یقین به تحقیق دو رکعت داشـته باشد و در زیادتی شک کند، صور مشـهوره آن که ضـرور اسـت دانستن پنج است، و چهار صورت از فرضهای نادر با آنها که ضم نموده،

۱- و ابن بابویه رحمه اللّه و بعضی از علما در اکثر صور تجویز بنا بر أقل کرده اند بنا بر احادیثی که محمول بر تقیه است.

نه صورت را بیان می کنیم شاید که در ضمن آنها حکم همه صور محتمله معلوم شود.

اول: آن که شک کند میان دو و سه،

پس اگر پیش از رفتن به سجده دوم باشد نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم باشد أشهر و أقوا آن است که بنا بر سه گذاشته (۱) و یک رکعت دیگر بجا می آورد و سلام می گوید، و دو رکعت نماز نشسته می کند که اگر سه باشد چهار شود (۲)، و أکثر گفته اند که یک رکعت ایستاده به عوض دو رکعت نشسته می کند، و أحوط آن است که دو رکعت نشسته بکند.

و اگر شک بعد از رفتن به سجود و پیش از سر برداشتن باشد، خواه ذکر را گفته باشد و خواه نگفته باشد، أحوط آن است که به همان نحو تمام کند و نماز احتیاط بکند و اعاده نیز بکند.

دوم: آن است که شک کند میان سه و چهار،

خواه پیش از رکوع باشد و خواه بعد از رکوع و پیش از سجده ها، و خواه بعد از سجده ها، بنا بر چهار می گذارد، و نماز را تمام می کند، و دو رکعت نماز نشسته می کند یا یک رکعت ایستاده، و دو رکعت نشسته أحوط است (۳).

سوم: آن است که شک کند میان دو و چهار،

اگر پیش از رفتن به سجده دوم است، نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم است أشهر و أظهر آن است که نمازش

۱- می گذارد- خ ل.

۲- و چون در این شک خلافی هست و بعضی قائل شده اند که نماز باطل است و بعضی گفته اند بنا بر کمتر می گذارد و تمام می کند و نماز احتیاط نمی کند، پس اگر مطلقا بعد از احتیاط اعاده نیز بکند أحوط است« منه».

۳- و چون در صورت شک میان سه و چهار نیز ابن بابویه قائل شده است که نمازش باطل است اگر مطلقا با احتیاط اعاده بکند شاید بهتر باشد« منه».

صحیح است، و بنا بر چهار می گذارد، و نماز را تمام می کند، و دو رکعت نماز ایستاده می کند که اگر دو باشد چهار شود، و اگر پیش از سر برداشتن از سجده دوم شک کند، أحوط آن است که چنین کند، و اعاده نیز بکند.

چهارم: آن است که شک کند میان دو و سه و چهار،

پس اگر پیش از رفتن به سجده دوم است، نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم است بنا بر چهار می گذارد، و تشهد می خواند و سلام می گوید، و دو رکعت ایستاده می کند و سلام می گوید، و دو رکعت نماز نشسته می کند.

و اگر بعد از سر برداشتن (۱) به رکعت دیگر این شک را بکند، باز بنا بر چهار می گذارد و آن رکعت را بر هم می زند و می نشیند، و اگر تشهد نخوانده است می خواند و سلام می گوید، و باز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته می کند (۲)، و احتیاطا دو سجده سهو می کند. و اگر بعد از رفتن به سجده دوم و پیش از سر برداشتن باشد، أحوط آن است که چنین کند بی سجده سهو و اعاده نیز بکند.

پنجم: آن است که شک کند میان چهار و پنج، پس آن سه صورت دارد:

اول: آن که وقتی که ایستاده است

خواه شروع به قرائت کرده باشد و خواه نکرده باشد شک کند که این رکعت که در آن ایستاده ام چهارم است یا پنجم، پس می نشیند، و اگر تشهد نخوانده است می خواند و سلام می گوید، و دو رکعت نماز نشسته می کند، و احتیاطا دو سجده سهو نیز می کند.

دوم: آن که بعد از تمام کردن سجده ها شک کند که این رکعت که تمام کردم چهار بود یا پنجم،

نمازش صحیح است تشهد می خواند و سلام می گوید، و دو سجده سهو بجا می آورد وجوبا.

سوم: آن که بعد از رفتن به رکوع و پیش از تمام کردن سجده ها شک کند،

در این صورت خلاف است، و بعضی قائل شده اند که نمازش باطل است، و ظاهرا اگر تمام کند این رکعت را و دو سجده سهو کند کافی باشد، و اگر با این اعاده نیز بکند أحوط است.

ششم: آن است که شک کند میان چهار و زیاده از پنج،

مثل چهار و شش یا چهار و هفت، در این صورت مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و بعضی این را مانند شک میان چهار و پنج می دانند در احکامی که گذشت، اگر عمل به آنها بکند و نماز را اعاده کند أحوط است. و همچنین

اگر شک میان چهار و پنج و زیاده باشد، أحوط آن است که چنین کند که نماز را تمام کند با سجده سهو و اعاده نیز بکند.

هفتم: آن است که با شک میان چهار و پنج شکهای دیگر ضم کند

هفتم: آن است که با شک میان چهار و پنج شکهای دیگر ضم کند (۳)،

مثل آن که شک کند میان سه و چهار و پنج، پس اگر پیش از رکوع است بر می گردد به شک میان دو و سه و چهار، چنانچه سابقا مذکور شد، و اگر بعد از رکوع باشد، اگر تمام کند، و دو رکعت

۱- خواستن- خ ل.

۲- ظاهرا مخیر باشد میان آن که دو رکعت ایستاده را مقدم دارد یا دو رکعت نشسته را، و أحوط مقدم داشتن دو رکعت ایستاده است، و بعضی گفته اند که بجای دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده می تواند کرد، و ظاهرا مجزی نباشد، و بعضی گفته اند که در چنین شکی یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته می کند، و عمل به آنچه گفتیم اقوا است« منه».

۳- شود- خ ل.

نماز احتیاطا نشسته، و دو سجده سهو بکند، ظاهرا مجزی باشد، و اگر اعاده نیز بکند أحوط است.

و همچنین اگر شک کند میان دو و سه و چهار و پنج، اگر پیش از تمام کردن سجده ها است، نمازش باطل است، و اگر بعد از اتمام سجده ها باشد، دو رکعت نماز ایستاده، و دو رکعت نماز نشسته، و دو سجده سهو بکند، و احتیاطا اعاده نیز بکند.

و اگر شک میان دو و چهار و پنج بوده باشد، اگر پیش از تمام کردن سجده ها است، نماز باطل است، و اگر بعد از تمام کردن سجده ها باشد، بنا بر چهار گذارد، و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بکند، و دو سجده سهو بکند، و احتیاطا اعاده نیز بکند.

هشتم: آن است که احتمال چهار در شک او داخل نباشد،

مثل آن که شک کند میان سه و پنج یا دو و پنج یا دو و سه و پنج یا سه و شش یا دو و شش، و همچنین احتمالات دیگر که میان زیاده و کم باشد، و احتمال چهار در آنها داخل نباشد، پس مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و شهید رحمه اللّه احتمال داده است که بنا بر کمتر گذارند و نماز را تمام کنند، و اگر چنین کند. و دو سجده سهو بکند، و نماز را نیز اعاده کند شاید أحوط باشد.

نهم: آن است که شک میان احتمالات زیاده باشد،

و احتمال مساوی و ناقص نباشد، مثل آن که شک کند میان پنج و شش، پس اگر پیش از رکوع است بر می گردد به شک میان چهار و پنج، پس می نشیند و تشهد می خواند و سلام می گوید، و دو سجده (۱) سهو می کند، و اگر بعد از رکوع باشد اگر در رکعت چهارم به قدر تشهد

۱- و سجده سهو را برای این گفتیم که چند حدیث معتبر دلالت می کند بر آن که هر گاه شک میان زیاده و نقصان باشد سجده سهو می کند، و شمول ظاهری دارند این صورتها را، و اللّه یعلم« منه».

نه نشسته نمازش باطل است. و اگر نشسته است أحوط آن است که بنشیند و سلام گوید و اعاده نیز بکند چنانچه گذشت.

و اگر شک میان پنج و هفت، یا پنج و هشت یا زیاده بوده باشد، اگر پیش از رکوع باشد، مشهور آن است که نمازش باطل است، و أحوط آن است که بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید، و دو سجده سهو بکند، و نماز را نیز اعاده کند، و اگر بعد از رکوع باشد اگر بعد از رکعت چهارم به قدر تشهد نشسته است، أحوط آن است که سلام بگوید، و اعاده نماز بکند، و اگر نه نشسته است نمازش باطل است. و أحکام صورتهای دیگر از آنچه گفتیم ظاهر می شود بعد از تأمل.

و اما شک در أفعال نماز، پس اگر وقتی شک کند که از محل فعلی که در آن شک کرده است گذشته باشد، و داخل فعل دیگر شده باشد، آن شک اعتبار ندارد، و اگر محل آن فعل باقی بوده باشد، آن را بجا می آورد و نمازش صحیح است، خواه شک در دو رکعت اول باشد، و خواه در دو رکعت آخر، و خواه رکن باشد، و خواه واجب دیگر.

و چون بعضی از علما قائل شده اند که هر شکی که در دو رکعت اول واقع شود نماز به آن باطل می شود، أحوط در این صورت آن است که عمل کند به مقتضای شک و اعاده نیز بکند، خصوصا در صورتی که شک تعلق به رکن دو رکعت اول گرفته باشد، پس اگر کسی شک کند در نیت بعد از آن که تکبیر احرام گفته باشد اعتبار ندارد.

و همچنین اگر شک کند در تکبیر بعد از آن که شروع به قرائت حمد کرده باشد اعتبار ندارد، و اگر شک کند در قرائت حمد کرده باشد اعتبار ندارد، و اگر شک کند

در قرائت حمد بعد از آن که شروع به سوره کرده باشد محل خلاف است، و أظهر آن است که ملتفت نمی شود، و أحوط آن است که در این صورت اعاده نماز بکند.

و اگر شک بکند در قرائت بعد از شروع در قنوت محل خلاف است، و أقوا آن است که ملتفت نمی شود. و همچنین اگر شک کند در قرائت بعد از آن که شروع در خم شدن کرده باشد و هنوز به حد رکوع نرسیده باشد، أظهر آن است که اعتبار ندارد، و أحوط آن است که تمام کند و نماز را اعاده کند. و اگر به حد رکوع رسیده باشد البته ملتفت نمی شود.

و اگر شک کند که آیا رکوع کرده ام یا نه، در وقتی که ایستاده است رکوع را بجا می آورد، و اگر بعد از رفتن به سجده شک کرده باشد ملتفت نمی شود، و اگر فرورفته باشد و هنوز سر به سجده نگذاشته شک کند محل خلاف است، و أحوط آن است که التفات نکرده تمام کند و احتیاطا اعاده نیز بکند.

و اگر در حال نشستن شک کند که آیا سجده کرده ام یا در اصل نکرده ام، دو سجده می کند. و اگر شک کند که یک سجده کرده ام یا دو سجده، یک سجده دیگر می کند. و اگر به سجده دوم فرو رفته باشد و هنوز سر به سجده نگذاشته باشد، شک کند که آیا درست سر از سجده اول برداشته بوده است، یا درنگ بعد از سر برداشتن را به عمل آورده بوده است، محل خلاف است، و أظهر آن است که ملتفت نمی شود.

و اگر بعد از سر گذاشتن به سجده شک کند، البته اعتبار ندارد.

و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در بر خواستن و هنوز راست نه ایستاده باشد خلاف است، و أظهر آن است که بر گردد و سجده

مشکوک فیه را به عمل می آورد. و اگر بعد از راست ایستادن شک کند در سجود، ملتفت نمی شود.

و اگر کسی بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود شک کند در ذکر یا درنگ کردن به قدر آن یا واجبی چند که در حقیقت آنها داخل نیست، اعتبار ندارد. و اگر شک کند بعا از سر برداشتن از سجود که آیا حقیقت سجود به فعل آمده است، یا این که در پیشانی گذاشتن که حقیقت سجود به آن حاصل می شود خللی بوده است، خواه این شک بعد از دو سجده بهم رسد یا در میان دو سجده، و خواه نسبت به یک سجده باشد و خواه دو سجده، محل اشکال است، و أظهر آن است که تدارک می کند، و اگر اعاده نماز نیز بکند شاید أحوط باشد. و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در خواندن تشهد، أشهر و أظهر آن است که اعتبار ندارد.

و اگر شک کند در تشهد بعد از راست ایستادن، ملتفت نمی شود.

و اگر در اثنای بر خواستن شک کند، محل خلاف است، و أظهر عدم التفات است، و شاید اعاده أحوط باشد.

و اگر فعلی را به اعتبار شک به عمل آورد، و بعد از آن به خاطرش بیاید که آن فعل را پیشتر کرده بوده است، اگر آن فعل رکن باشد مانند تکبیر احرام و رکوع و دو سجده، نمازش باطل است و اعاده می کند، و اگر غیر رکن باشد ضرر ندارد، و اگر بعد از گذشتن از محل شک کند و بر گردد و آن فعل را که در آن شک کرده است بجا آورد، مشهور آن است که نمازش باطل است و اعاده می باید کرد.

و هر شکی که بعد از فارغ شدن از نماز عارض شود خواه در رکعات و خواه در افعال اعتبار ندارد. و اگر شک کند که آیا از

برای نماز ظهر مثلاـ نیت ظهر کرده ام یا نیت عصر، جمعی گفته اند که اعاده می کند، و أظهر آن است که شکش اعتبار ندارد، خواه در اثنای نماز باشد و خواه بعد از نماز

فصل چهارم در بیان متفرقات أحکام شک و سهو است

اول: آن که نماز احتیاط حکم نماز اصل دارد

در شرایط که با طهارت باشد و روی به قبله و عورتش پوشیده باشد و سایر أحکام، و باید که نیت بکند، و أحوط آن است که به زبان نیت نکند و در دل قصد کند که دو رکعت یا یک رکعت نماز احتیاط می کنم برای فریضه ظهر مثلا برای آن که واجب است از جهت رضای خدای تعالی، و تکبیر احرام بگوید و حمد تنها بخواند و سوره نخواند، و بدل سوره تسبیح نخواند، و قول به جواز تسبیح ضعیف است، و ظاهرا که قنوت ندارد و تشهد و سلام بجا آورد.

و أحوط آن است که نماز احتیاط را بی فاصله بجا آورد، و در میان آن و نماز اصل چیزی صادر نشود که اگر در نماز صادر شود سبب بطلان نماز باشد، مانند حدث و گشتن از قبله، و حرف زدن عمدا، و اگر سهوا سخن گوید احوط آن است که دو سجده سهو بجا آورد.

و همچنین أحوط آن است که منافی میان نماز و اجزائی که فراموش شده و بعد از نماز به عمل می آورد مانند سجود و تشهد بجا نیاورد. و اگر حدثی در میان نماز اصل و نماز احتیاط یا اجزای فراموش شده واقع شود، وضو بسازد و آنها را بجا آورد، و احتیاطا اعاده نماز نیز بکند، و همچنین در هر مبطلی که به عمل

آید، احتیاط این است چون جمعی به بطلان نماز قائل شده اند، و اگر چه أظهر عدم بطلان است.

دوم: آن که شک وقتی اعتبار دارد که هر دو طرف آن مساوی باشد،

و اگر ظن بر یک طرف غالب باشد به آن عمل می کند، خواه در دو رکعت اول بوده باشد، و خواه در دو رکعت آخر، و خواه در عدد رکعات باشد و خواه در أفعال (۱)بنا بر مشهور، و بعضی گفته اند که در دو رکعت اول علم می باید و ظن کافی نیست. و اگر در دو رکعت اول عمل به ظن کند و اعاده نیز بکند أحوط است.

پس اگر شک در میان دو و سه باشد و ظنش بر دو غالب باشد دو رکعت دیگر می کند، و اگر بر سه غالب باشد یک رکعت دیگر می کند، و نماز احتیاط نمی کند، و اگر میان سه و چهار بوده باشد و ظنش بر سه غالب باشد، یک رکعت دیگر می کند، و اگر بر چهار غالب بوده باشد، سلام می گوید و چیزی بر او نیست، و اگر در این صورت سجده سهو کند احتیاطا موافق مذهب ابن بابویه رحمه اللّٰه بد نیست.

و اگر میان چهار و پنج بوده باشد، و ظنش بر چهار غالب باشد، سلام می گوید، و اگر بر پنج غالب باشد نمازش باطل است، مگر آن که بعد از چهارم به قدر تشهد نشسته باشد که أحوط سلام گفتن و اعاده است چنانچه پیشتر دانستی.

سوم: آن که أشهر آن است که اگر شک کند، و بعد از تأمل ظنش بر یک طرف غالب شود، عمل به ظن می کند چنانچه دانستی.

چهارم: آن که هر گاه کسی شک بسیار کند، حکم شک از او ساقط است،

به این معنی که اگر شک در فعلی کند هر چند وقت آن فعل باقی باشد تدارک نمی کند اگر چه رکن باشد (۲)، و اگر شک در عدد رکعتها باشد بنا بر أکثر می گذارد، مگر آن که أقل أصح باشد که بنا بر أقل می گذارد، مثل آن که در نماز صبح شک کند میان دو و سه، بنا بر دو که صحیح است می گذارد.

و اگر در جائی سجده به سبب شک واجب باشد بر او واجب نیست. و اگر صاحب این حال عمل به أحکام شک کند موافق مشهور نامشروع کرده است، و اگر در میان نماز تدارک فعلی بکند که به اعتبار کثرت شک نباید بکند، أشهر آن است که نمازش باطل است.

و اما حدی که چون شک او به آن حد رسد او را کثیر الشک گویند شرعا، محل خلاف است، و أکثر حواله به عرف کرده اند، یعنی اینقدر شک کند که در عرف گویند که او شک بسیار می کند، و این أقوا است. و بعضی گفته اند که در سه نماز پی در پی شک کند، یا در یک نماز سه شک بکند.

و از بعضی از أحادیث ظاهر می شود که اگر مدتی بر این حال باشد که در هر سه نماز شک کند او کثیر الشک است، و چون سه نماز بی شک بکند از آن حکم بیرون می آید.

و در این مسأله خلاف است که شکی که بسیاری آن باعث حکم کثرت شک می شود آیا می باید از جنسی باشد که حکمی بر آن مترتب شود از نماز احتیاط یا تدارک در محل یا سجود یا اعم از این است، پس بنا بر قول اخیر اگر شک بسیار کند که بر یک طرف

۱- اگر در ظن افعال مطلقا احتیاط کند شاید بهتر باشد، زیرا که اگر چه فقهاء فرقی میان رکعات و افعال نکرده اند اما احادیث بر اعتبار غلبه ظن در افعال چندان دلالت نمی کند، و اللّه یعلم« منه».
۲- شیخ شهید و آخوند ملا أحمد اردبیلی رحمه اللّه احتمال داده اند که حکم کثیر الشک بر سبیل رخصت و تخفیف باشد و عمل به احکام شک نیز تواند کرد، و این خلاف مشهور و مخالف ظواهر أحادیث معتبره است، و اللّه یعلم« منه».

ظنش غالب باشد یا بعد از تجاوز از محل شک کند یا در نافله شک کند، باز کثیر الشک خواهد شد، و این مسأله محل اشکال است، و أحوط آن است که چنین کسی اگر شکش موجب نماز احتیاط یا سجود سهو باشد بجا آورد، و اگر موجب تلافی در محل باشد بکند، و احتیاطا نماز را اعاده کند.

و اگر کثیر الشک در فعلی شک کند و بجا نیاورد، و بعد از گذشتن از محل آن فعل به خاطرش آید که آن فعل را نکرده است، اگر رکن باشد أحوط آن است که نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند، و اگر غیر رکن باشد نمازش صحیح است.

و اگر سجود و یا تشهد باشد بعد از نماز بجا آورد با سجده سهو احتیاطا، و اگر رکعت باشد و مبطلی به عمل نیاورده باشد که عمدا و سهوا مبطل باشد مانند حدث، آن رکعت را بجا آورد، و اگر مبطل به عمل آورده باشد، نماز را اعاده کند، اینها حکم کثیر الشک بود.

و اگر کسی سهو بسیار کند که اعمال را فراموش کند، بعضی گفته اند که او حکم کثیر الشک ندارد، و سهو و شکی که بکند احکامش را بجا می آورد و این قوی است، و بعضی گفته اند که او نیز حکم کثیر الشک دارد و بسیاری سهو باعث این می شود شک او نیز اعتبار نداشته باشد.

و لیکن همه اتفاق دارند که اگر فعلی که فراموش کرده است رکن باشد، نمازش باطل است اگر وقتش گذشته باشد، و اگر وقت باقی باشد آن را بجا می آورد، خواه رکن باشد و خواه غیر رکن، و اگر فعلی را فراموش کرده باشد که تدارک باید کرد، مانند یک سجده و تشهد، بعد از نماز بجا می آورد، و لیکن می گویند که سجده

سهو از او ساقط می شود، و أظهر و أحوط آن است که سجده سهو را نیز بجا آورد.

پنجم: آن که کسی که نماز احتیاط یا أفعال فراموش شده را که تدارک باید کرد یا سجده سهو را فراموش کند،

هر وقت که به خاطرش آید بجا می آورد، و نیت اداء و قضا ظاهرا در کار نباشد.

و اگر در فعلی شک کند که وقتش باقی باشد، و فراموش کند تدارک آن را تا وقتش بگذرد، اگر رکن باشد أحوط آن است که بعد از اتمام نماز را اعاده کند، و اگر فعلی باشد که بعد از نماز تدارک باید کرد، أحوط آن است که تدارک کند، و اگر سجده سهو داشته باشد بکند.

و اگر شک کند در فعلی که وقتش باقی باشد و باید که آن فعل را بکند، و باز شک کند که آیا کردم آن را یا نکردم، أظهر آن است که اگر وقت باقی است باید که بکند، و اگر اعاده نماز نیز بکند دور نیست که أحوط باشد.

ششم: اگر در نماز احتیاط یا سجده های سهو یا افعال فراموش کرده بعد از نماز شک کند که آیا آنها را کرده ام یا نه؟

أظهر آن است که واجب است که بجا آورد، و اگر در رکعات نماز احتیاط، یا در افعال آن یا در عدد سجده های سهو، یا در أفعال آنها، یا در اجزای أفعالی که تدارک می کند شک کند، مشهور میان علما آن است که التفات به آن شک نمی کند و بنا بر طرف صحیح می گذارد.

مثل آن که شک کند در دو رکعت نماز احتیاط که یکی کرده ام یا دو بنا بر دو می گذارد، و اگر شک کند میان دو و سه بنا بر دو می گذارد که صحیح است. و اگر در رکوع یا سجود شک کند و وقتش باقی باشد تدارک نمی کند.

و اگر در سجده های سهو میان یک و دو شک کند بنا بر دو می گذارد. و اگر در میان دو و سه شک کند بنا بر دو می گذارد. و اگر آنچه محلش باقی باشد بجا آورد و اعاده نیز بکند أحوط است.

و اگر یقین داند که شکی در نماز کرده بود که موجب نماز احتیاط بود، و شک کند که آیا شک میان سه و چهار بود یا دو و چهار، گفته اند که هم دو رکعت ایستاده می کند و هم دو رکعت نشسته.

و از حدیث بسیار معتبری مستفاد می شود که اگر کسی شکی کند در نماز که موجب اعاده باشد و در اعاده نیز چنین شکی بکند آن شک اعتبار ندارد (۱)، و أکثر علما قائل شده اند به این، و اگر چنین نمازی را تمام کند و اعاده نیز بکند أحوط است.

هفتم: آن که اگر یقین داند که سهوی در نماز کرده، و نداند که سهو او در سجده واحده بوده یا در تشهد،

أحوط آن است که هر دو را بجا آورد و دو سجده سهو بکند، و اگر نداند که رکوع بود یا یک سجده باید سجده سهو بکند و اعاده نماز نیز بکند.

هشتم: آن که اگر فعلی از أفعال نماز احتیاط یا سجده های سهو یا فعل فراموش کرده را فراموش کند،

و وقتی به خاطرش آید که وقت فعل باقی باشد تدارک می کند، و اگر بعد از گذشتن وقت به خاطرش آید أحوط در نماز احتیاط آن است که احکام نماز اصل را در آن رعایت کند از تدارک مافات و سجود سهو.

و در سجده فراموش شده اگر بعد از سر برداشتن به خاطرش آید که فعلی از أفعال واجبه آن سجود را ترک کرده است تدارک در کار نیست.

و اگر در تشهد به خاطرش آید که جزوی را بجا نیاورده است

۱- فروع کافی ۳/ ۳۵۹، ح ۷.

بجا آورد، و در سجده های سهو اگر به خاطرش آید که هر دو سجده را ترک کرده است بار دیگر بکند.

و اگر به خاطرش آید که یک سجده را ترک کرده است، اگر پیش از شروع در تشهد به خاطرش آید آن را بجا می آورد، و اگر بعد از شروع در تشهد باشد، أحوط آن است که آن را بجا آورد، و بار دیگر سجده ها را اعاده نیز بکند.

و اگر واجبی از واجبات سجود را فراموش کرده باشد، اگر پیش از سر برداشتن به خاطرش آید بجا آورد، و اگر بعد از سر برداشتن به خاطرش آید أحوط آن است که سجده ها را تمام کند و اعاده نیز بکند، و سجده سهو در خللی که در سجده سهو واقع شود لازم نیست.

نهم: شک امام یا مأموم با یقین دیگر اعتبار ندارد و عمل به یقین او می کند،

مثل آن که امام شک کند میان سه و چهار و مأموم جزم داشته باشد به سه، و بیابد که امام را ترددی عارض شده است، باید که امام را مطلع گرداند به اینکه سه مرتبه سبحان اللّه یا اللّه أکبر بگوید تا امام بداند که او جزم به سه دارد، پس بر امام واجب است که به قول او عمل کند هر چند مأموم یکی باشد و فاسق باشد، و هر چند از گفته او امام را ظن حاصل نشود.

و همچنین اگر مأموم شک کند میان یک و دو مثلا و امام یقین داند که دو است، تابع امام می شود، و به شک خود اعتنا نمی کند.

و همچنین اگر یکی از ایشان شک داشته باشد و دیگری ظن، مشهور و أقوا آن است که صاحب شک رجوع به صاحب ظن می کند.

و اگر یکی از امام و مأموم یقین داشته باشد و دیگری ظن، باز مشهور آن است که صاحب ظن رجوع به صاحب یقین می کند، و در

این صورت بعضی از متأخرین میل کرده اند به آن که از هم جدا می شوند، و صاحب ظن به ظن خود، و صاحب یقین به یقین خود عمل می کند.

و اگر هر دو یقین داشته باشند هر یک به یقین خود عمل می کند، مثل آن که امام یقین دارد که چهار رکعت کرده است، و مأموم یقین دارد که سه رکعت کرده است، از یکدیگر جدا می شوند، و امام تشهد می خواند و سلام می گوید، و مأموم قصد انفراد می کند و بر می خیزد و یک رکعت دیگر می کند.

و همچنین اگر هر یک ظن بر خلاف مظنون دیگری داشته باشند، چنین می کنند، و هر یک به ظن خود عمل می کنند.

و اگر هر دو شک داشته باشند، خالی از این نیست که شک ایشان موافق است یا مخالف یکدیگرند در شک، و در صورت دوم یا امر مشترکی در میان سهوهای ایشان هست یا نه، و باز خالی از این نیست که مأمومان متفق اند در شک یا مختلف.

اما اول که متفق باشند، اگر شک ایشان مبطل است، مثل شک میان یک و دو، نماز را از سر می گیرد یا به جماعت یا منفرد، و اگر مبطل نباشد همه عمل به حکم آن شک می کنند، مثل آن که همه شک کردند میان سه و چهار بنا بر چهار می گذارند و نماز را تمام می کنند، و دو رکعت نماز احتیاط نشسته می کنند، و دور نیست که اگر نماز احتیاط را تنها بکنند و به جماعت نکنند أحوط باشد.

اما دوم که مختلف باشند و امر مشترکی داشته باشند، پس هر دو رجوع به آن امر مشترک می کنند و نماز را تمام می کنند، مثل آن که امام شک میان دو و سه داشته باشد، و مأموم میان سه و چهار،

پس مشهور و أقوا آن است که چون هر دو در احتمال سه شریک اند بنا بر سه می گذارند و نماز را تمام می کنند بدون نماز احتیاط.

و اگر امام شک میان سه و چهار داشته باشد و مأموم میان دو و سه و چهار، پس امر مشترک میان سه و چهار است، بنا بر چهار می گذارند و بعد از سلام دو رکعت نماز نشسته می کنند، و اگر در دو صورت اعاده نیز بکنند شاید أحوط باشد.

اما سوم آن که مأمومان نیز با یکدیگر در شک اختلاف داشته باشند، اگر امر مشترکی در میان همه هست رجوع به آن می کنند، مثل آن که امام شک کند میان دو و چهار، و بعضی از مأمومان شک کنند میان سه و چهار، و بعضی دیگر از مأمومان میان چهار و پنج، پس بنا بر چهار می گذارند، و اگر امر مشترکی نیست جدا می شوند و هر یک عمل به شک خود می کنند، و اگر در هر دو صورت اعاده نیز بکنند نماز را أحوط (۱) است.

و بدان که در جمیع این أحکام فرقی نیست میان آن که شک ایشان در رکعتهای نماز بوده باشد یا در أفعال، و میان آن که شک یکی مبطل نماز بوده باشد یا نه.

دهم: مشهور میان علما آن است که اگر امام کاری کند که سبب سجده سهو باشد، و مأموم آن کار را نکند، سجده بر امام واجب است و بر مأموم واجب نیست،

و بعضی از علما قائل شده اند که بر مأموم نیز واجب است، و عمل به این قول أحوط است، اگر چه اول أقوا است.

و اگر بر عکس باشد که مأموم کاری بکند که سبب سجده سهو

۱- این احتیاط به اعتبار حدیث یونس است که دلالت می کند بر آن که تا یقین نداشته باشد یکی از ایشان دیگری به او رجوع نمی کند« منه».

باشد و امام آن کار را نکند، در این شکی نیست که بر امام چیزی واجب نیست، و أشهر آن است که مأموم عمل به حکم سهو خود می کند، و سجده سهو را به عمل می آورد، و جمعی از علما گفته اند که بر مأموم نیز لازم نیست، و اول أظهر و أحوط است. و اگر هر دو سهو کرده باشند، شکی نیست که هر دو عمل به مقتضای سهو می کنند.

یازدهم: اگر کسی شک کند در نماز خواه در رکعات و خواه در أفعال،

اگر دیگری که امام و مأموم نباشد او را خبر دهد به أحد طرفین شک او، مثل آن که شک کند میان سه و چهار و دیگری که نماز نکند به او بگوید که سه رکعت کرده ای، اگر او را ظنی از گفته او حاصل می شود بنا بر آن می گذارد اگر چه فاسق یا طفل باشد، و اگر ظن حاصل نشود عمل به حکم شک خود می کند اگر چه خبر دهنده عادل باشد علی الاقوی.

دوازدهم: اگر در نافله شک کند در عدد رکعات، مخیر است میان آن که بنا بر کمتر گذارد یا بنا بر بیشتر،

اشاره

أحوط و أفضل آن است که بنا بر کمتر گذارد، و اگر در نافله امری واقع شود که اگر در فریضه واقع شود موجب سجده سهو باشد سجده سهو لازم نمی شود، و جمعی از متأخران گفته اند که فرقی که میان نافله و فریضه هست در همین دو چیز است، و لیکن از أحادیث معتبره و کلام قدمای علما فرقهای دیگر ظاهر می شود.

اول: آن که زیادتی رکن در نافله باعث بطلان نمی شود،

چنانچه در دو حدیث صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر کسی در نماز نافله سهو کند و تشهد نخواند و به رکعت سوم برخیزد و بعد از رکوع به خاطرش آید رکوع را بگذارد

و بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و شروع در نماز بعد از آن بکند (۱).

دوم: آن که از کلام جمعی ظاهر می شود که اگر رکنی را در نافله فراموش کند تا به رکن دیگر داخل شود،

بر می گردد و آن رکن را به عمل می آورد، و أعمال بعد از آن را باز به عمل می آورد، و آنها که به این قول در فریضه قائل نشده اند احادیث را حمل بر نافله کرده اند.

سوم: آن که سوره در نافله اتفاقا شرط نیست،

و در فریضه مختلف فیه است و همچنین نافله را در حال اختیار نشسته و در راه رفتن و سواره می توان کرد و فریضه را بی ضرورت شرعی با این أحوال نمی توان کرد، و ابن أبی عقیل خواندن حمد را نیز در نافله لازم نمی دانند (۲) و بی وجه است.

و بعضی درست ایستادن در سر برداشتن از رکوع، و درست نشستن در سر برداشتن از سجود را در نافله در کار نمی دانند «۳»، و خلاف احتیاط است، اگر چه حدیثی فی الجمله دلالتی بر ثانی می کند، و أحوط آن است که همه آداب فریضه را در نافله رعایت کنند.

سیزدهم: [بحث ادا و قضای اجزاء]

فصل پنجم در بیان أحکام سجده سهو و سببی چند است که به آنها واجب می شود

فائده اول در بیان موجبات سجده سهو است

اول: سخن گفتن به دو حرف یا زیاده یا یک حرف تام الفائده است که دعا و ذکر قرآن نباشد،

و در این که این موجب سجده سهو است خلاف صریحی میان علما نیست، و أحادیث بسیار بر آن دلالت کرده است.

دوم: شک میان چهار و پنج است در نماز چهار رکعتی

چنانچه گذشت، و اگر چه در این فی الجمله خلافی نقل کرده اند اما نادر است، و أحادیث بسیار بر آن دلالت کرده است، و بعضی در شک میان چهار و شش یا زیاده نیز قائل به سجده سهو شده اند، و مشهور بطلان نماز است چنانچه گذشت.

سوم: آن است که تشهد اول را فراموش کند

و بعد از رکوع

۱- تهذیب شیخ طوسی ۲/ ۱۸۹.

۲- از کلام علامه رحمه اللّه در بعضی از کتب او ظاهر می شود که به عمل آوردن غیر رکن از واجبات نماز در نافله ضرور نمی داند. و در آن نظر است« منه».

به خاطرش آید چنانچه گذشت، و علامه رحمه اللّه در فراموشی تشهد دوم نیز قائل به سجده سهو شده است چنانچه مذکور شد.

چهارم: آن است که یک سجده را فراموش کند،

و بعد از رکوع متذکر شود بنا بر مشهور چنانچه گذشت.

پنجم: سلام گفتن بی موقع است

و بر این نقل اجماع کرده اند اگر چه خلافی نیز ظاهر می شود، و کلینی رحمه اللّه به عدم وجوب قائل شده است و أقوا و أحوط وجوب است.

ششم: ایستادن است در جائی که باید نشست، و نشستن است در جائی که باید ایستاد

موافق جمعی از علما، و أحوط آن است که ترک نکند.

هفتم: برای هر زیادتی و کمی که در نماز واقع شود بعضی سجده سهو را واجب دانسته اند،

و بعضی تخصیص به واجبات داده اند، و بعضی اعم از واجبات و مستحبات گفته اند، و ابن جنید از مستحبات خصوص قنوت را قائل شده است که اگر سهوا ترک کنند موجب سجده سهو است. و أبو الصلاح لحن در قرائت را که غلط بخواند یا حرف را از مخرج ادا نکند سهوا موجب سجود سهو دانسته است، و رعایت این اقوال أحوط است اگر چه عدم وجوب أقوا است.

هشتم: شک میان سه و چهار است با غلبه ظن بر چهار،

که ابن بابویه قائل شده است که بنابر چهار می گذارد، و سجده سهو می کند، و چون دو روایت (۱) معتبر بر این دلالت کرده است، أحوط عدم ترک است، بلکه در هر شکی در رکعات که ظن غالب شود بر زیاده أحوط سجده سهو است.

نهم: آن است که شک کند میان زیاده و نقصان فعلی،

مثل آن

۱- فروع کافی ۳/ ۳۵۳، ح ۸.

که شک کند که آیا سه سجده کرده ام یا یک سجده؟ و داند که یکی از اینها از او صادر شده است، و این شک بعد از فوت شدن محل تدارک باشد دو سجده سهو می کند بنا بر مذهب بعضی از علما و مدلول چند روایت، اما روایات شامل زیادتی و نقصان رکعات نیز هستند، لهذا ما در صورت هشتم شک رکعات سجده سهو را احتیاطا ذکر کردیم.

و اگر چنین شکی در رکن بکند، أظهر آن است که نمازش باطل است، مثل آن که شک کند میان آن که دو رکوع کرده ام یا در اصل رکوع نکرده ام، زیرا که شک او مردد است میان دو صورت که هر دو مبطل نماز است.

و شیخ مفید رحمه اللّه از برای سجده سهو در شک زیادتی و نقصان همین مثال را آورده است، و از کلام او ظاهر می شود که مبطل نمی داند.

و چون اطلاق روایات شامل این نیز هست، اگر احتیاطا تمام کند و سجده سهو بکند و اعاده نیز بکند شاید أحوط باشد، و در غیر صورت رکن وجوب سجده نهایت قوت دارد و باید که ترک نشود.

فائده دوم اگر کسی چند موجب سجده سهو از او واقع شود خلاف است که آیا یکی کافی است یا به عدد هر یک دو سجده باید کرد،

و اگر چه اول أقوا است، و لیکن أحوط آن است که از برای هر یک جدا دو سجده بکند، و أولا آن است که به ترتیب آنچه لازم شده است به عمل آورد، و نیت کند دو سجده سهو می کنم برای فلان سهو که در فلان نماز واقع شده است از جهت آن که واجب است از برای

رضای خدا، و در غیر سجده اول و در سایر سجده های احتیاطی به قصد قربت اکتفا کند، و مشهور میان أصحاب آن است که می باید بعد از نماز فورا به عمل آورد، و بعضی مستحب می دانند، و این أظهر است و اول أحوط است.

و باید که سخن نگوید میان نماز و آن، چنانچه أحادیث بر آن دلالت می کند، و أکثر واجب می دانند، و أحوط آن است که مطلقا منافی نماز را در میان به عمل نیاورد، و اگر به عمل آورد یا تأخیر کند از او ساقط نمی شود و نمازش نیز باطل نمی شود و همیشه واجب است که به عمل آورد بنا بر أشهر و أقوا.

و بعضی گفته اند که واجب است که در وقت نمازی که سجده سهو از برای آن می کند بکند، و اگر در وقت آن نماز بکند ادا است، و اگر وقت بیرون رود قضا می کند، و سابقا گفتیم که نیت ادا و قضا در کار نیست، و اگر فورا بعد از نماز بجا آورد بی آن که سخن بگوید ظاهرا اگر نیت ادا بکند خوب است، و اگر تأخیر کرده باشد یا حرف گفته باشد بهتر آن است که نیت ادا و قضا نکند.

و بعضی گفته اند که اگر سجده سهو را برای نماز قضا کند نیت قضا می کند و آن نیز ثابت نیست، و أحوط عدم نیت ادا و قضا است، و أشهر و أقوا آن است که محل سجده سهو مطلقا بعد از سلام است، خواه از برای زیادتی باشد و خواه نقصان.

فائده سوم در بیان کیفیت سجده سهو است

علما گفته اند که در سجده سهو واجب است نیت کردن، و بر هفت عضو مقرر سجده کردن، و طمأنینه و قرار گرفتن در هر یک

از سجدتین و در سر برداشتن از سجده اول، و بعضی گفته اند که آنچه در سجده نماز واجب است در اینها هم واجب است از درست نشستن بعد از سجود، و پوشانیدن عورت، و با وضو بودن، و روی به قبله کردن و اگر چه به حسب دلیل ثابت نیست، اما أحوط آن است که همه را رعایت کنند.

و شیخ طوسی رحمه اللّه تکبیر پیش از سجده ذکر کرده است، و بعضی گفته اند سنت است، و اگر موافق روایتی که در باب سجود پیشنماز واقع شده است در اول و بعد از سر برداشتن از هر سجده تکبیر بگوید شاید أحوط باشد، و أظهر آن است که در کار نیست، و اکثر علما تشهد و سلام و ذکر در سجده را واجب می دانند.

و در تشهد خلاف است که آیا البته تشهد صغیر می باید خواند، یا تشهد کبیر که در نماز می خوانند نیز خوب است، و أحوط آن است که اکتفا نمایند به تشهد صغیر به اینکه بگوید أشهد أن لا اله الا اللّه و أشهد أن محمدا رسول اللّه اللهم صل علی محمد و آل محمد، و بعد از آن سلام بگوید.

و أحوط آن است که در ذکر هر سجده بگوید: بسم اللّه و باللّه السلام علیك أیها النبی و رحمه اللّه و برکاته. و اگر بگوید: بسم اللّه و باللّه و صلی اللّه علی محمد و آل محمد نیز خوب است، و ظاهرا مطلق ذکر کافی باشد.

خاتمه در بیان علاج کثرت شک و سهو است

اول: آن است که تفکر کند در عظمت معبود خود،

و بداند که خداوند عظیمی را بندگی می کند که بر خفایای اعمال او مطلع

است، و کسی به غیر او قادر بر ضرر و نفع او نیست، و حیات و روزی و عزت و کرامت دنیا و آخرت او به دست او است، و نعمتهای غیر متناهی در هر لحظه بر او وارد می شود.

و تفکر کند در احتیاج خود به سوی آن خداوند و بزرگی او و در عظمت نعمتهای ابدی آخرت و فنا و پستی لذات دنیا، و شدت عقوبت آخرت.

پس اگر در این معانی تفکر صحیحی بکند موجب قطع علائق و قلت و ساوس نفسانی می شود، و دلش متوجه جناب مقدس الهی می شود، و چون دل متوجه خدا باشد، شک و سهو از او واقع نمی شود، و این معانی را در کتاب عین الحیاه فی الجمله بسطی داده ام، و این رساله مختصر گنجایش آن ندارد.

دوم: آن که پناه برد به جناب مقدس الهی از شر شیطان،

و استعاذه حقیقی بجا آورد، مانند کسی که از انواع درندگان گریخته پناه به بزرگ قادری برد و از او امان طلبند.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مردی به نزد حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللّه به تو شکایت می کنم از آنچه به من می رسد از وسوسهای شیطانی در نماز خود تا آن که نمی دانم که چه مقدار نماز کرده ام از کمی و زیادتی.

حضرت فرمود: که چون خواهی که داخل نماز شوی انگشت شهادت دست راست را بر ران چپ بگذار و زور کن و بگو: بسم اللّه و باللّه توکلت علی اللّه أعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم.

چون چنین کنی شیطان را از خود دور می کنی (۱).

سوم: آن است که حساب نماز خود را به سنگ ریزه، یا بگردانیدن انگشتر نگاه دارد،

چنانچه در حدیث معتبر منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد از بسیاری شک، فرمود: که عدد نماز خود را به سنگ ریزه نگاه دار (۲).

و در روایت معتبر دیگر منقول است که شخصی به آن حضرت عرض کرد که من بسیار شک می کنم و نمی دانم که حساب نماز خود را نگاه داشت مگر به انگشتر که از انگشت به انگشت می گردانم، فرمود که باکی نیست (۳).

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که باکی نیست که کسی که نماز خود را بشمارد به انگشتر یا به سنگ ریزه ای چند که در دست گیرد و بشمارد (۴).

چهارم: آن است که نماز را بسیار طول ندهد و سبک بجا آورد و سوره های کوتاه بخواند،

چنانچه در حدیث صحیح منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد که سهو در نماز شام بسیار می کنم، فرمود که نماز را به قل هو اللّه أحد و قل یا أیها الکافرون بجا آورد، راوی گفت که من چنین کردم و شک از من بر طرف شد (۵).

و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت علیه السلام منقول است که سزاوار است نماز را سبک بجا آوردن از جهت سهو (۶).

۱- فروع کافی ۳/ ۳۵۸، ح ۴.

۲- تهذیب شیخ طوسی ۲/ ۳۴۸، ح ۳۲.

۳- من لا یحضره الفقیه ۱/ ۲۵۵.

۴- من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق ۱/ ۳۳۹.

۵- من لا یحضره الفقیه ۱/ ۳۳۸.

۶- من لا یحضره الفقیه ۱/ ۵۶۷.

و در حدیث موثق منقول است که شخصی به آن حضرت علیه السلام عرض کرد که شك بسیار می کنم، فرمود که نماز را تند بکن، راوی گفت: چگونه تند بکنم؟ فرمود که سه تسبیح در رکوع و سجود بگو (۱). یعنی سه سبحان اللّه در هر یک بگو یا سه تسبیح بزرگ در مجموع سه بگو که هر یک یکی باشد.

پنجم: آن است که نماز را به جماعت بجا آورد که نفعش از همه بیشتر است،

زیرا که همه مذکر یکدیگرند و رحمت الهی بر همه نازل می شود، و صفوف جماعت که مانند صفهای جهاد در برابر لشگرهای شیطان می ایستند موجب انهزام عساکر شیاطین می گردد.

و لهذا شیطان در منع نماز جماعت زیاده از سایر اعمال خیر دیگر سعی می نماید، و تا مقدور است او را شبهه ها در خاطر می اندازد که ایشان را از این فضیلت محروم گرداند، و استیلای او بر ایشان باقی باشد، حق تعالی جمیع مؤمنان را در سایر احوال از شر او محفوظ دارد بمحمد و آله الطاهرین.

به اینجا ختم شد این رساله عجاله در مشهد مقدس مطهر منور رضوی در روز دهم ماه ذی القعده الحرام از سال هزار و هشتاد و پنجم از هجرت، و الحمد للّه أولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و آله المقدسین.

۱- تهذیب شیخ طوسی ۲/ ۳۴۴، ح ۱۳.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۱۴- رساله زکات و خمس و اعتکاف

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمین و الصلاه و السلام علی سید المرسلین محمد و عترته المعصومین.

اما بعد: این رساله ایست در بیان زکات و خمس و اعتکاف مشتمل بر سه فصل:

فصل اول در زکاه است

اشاره

و آیات و أحادیث بر وجوب آن و عقاب ترک کننده آن بسیار است، از آن جمله حق تعالی می فرماید: «وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ. یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ» (۱).

یعنی: و آن کسانی که جمع می کنند طلا و نقره را، و حقوق الهی را نمی دهند، و در راه خدا صرف نمی نمایند، پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک، در آن روزی که سرخ کنند این طلا

۱- سوره توبه: ۳۴- ۳۵.

و نقره را در آتش جهنم و داغ کننـد به آنهـا پیشانیهـا و پهلوهـا و پشـتهای ایشان را، و به ایشان گوینـد این است مالهائی که از برای خود جمع کرده بودید، الحال به چشید عذاب آنها را.

و از حضـرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ندهد قیراطی از زکات را که بیست و یک دینار است او نه مؤمن است و نه مسلمان، و در وقت مردن استغاثه می کند که مرا بر گردانید به دنیا تا زکات را بدهم.

چنـانچه حق تعـالی فرموده است «حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ. لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» (۱) یعنی: تا وقتی که بیایـد أحدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا بر گردانید مرا به دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آن مالی که بعد از خود گذاشته ام (۲).

و از حضـرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم به طرق صحیحه منقول است که کسی که طلا و نقره داشته باشد و زکات آن را ندهد حق تعالی او را در روز قیامت حشـر خواهد نمود در زمین لغزنده که پا بند نشود بر آن، و مسـلط سازد بر او مار پیسه را که زهرش از مارهای دیگر عظیم تر است، و در عقب او دود و او از وی گریزد، تا چون به او رسـد و داند که از آن خلاصـی نـدارد دست خود را به دهان او دهـد، پس به دنـدان بگیرد او راماننـد شتر نری که بر چیزی دندان فرو برد، پس طوقی گردد در گردن او.

و این است معنی قول حق تعالی «سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه» یعنی به زودی طوق گردانند در گردن ایشان آن چیزی را

۱- سوره مؤمنون: ۹۹- ۱۰۰.

۲- فروع کافی ۳/ ۵۰۴، ح ۱۱.

که بخل ورزیدند در دنیا به آن و در راه خدا ندادند در روز قیامت، و هر کس شتر یا گاو یا گوسفند داشته باشد و زکات آن را ندهد حق تعالی حشر کند او را در صحرائی لغزنده، و پامال کند او را هر حیوانی شکافته سمی به سم خود گزند او را به دندان و نیش هر صاحب زهری به نیش خود، و هر که زراعت داشته باشد یا باغ خرما و انگور داشته باشد و زکات آن را نداده باشد، آن قطعه های زمین را تا طبقه هفتم طوق کرده در گردن او اندازند، و آن همه آتش گردد تا روز قیامت (۱).

و به روایت معتبر دیگر هر که زکات مالش را ندهد حق تعالی آن مال را اژدهائی گرداند در گردن او که دماغش را خورد، و گوشش را به دندان کند تا از حساب خلائق فارغ شوند (۲).

و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود: که هیچ مالی در صحرا و دریا تلف نمی شود مگر به ندادن زکات (۳).

و حق تعالی می فرماید «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ» (۴).

یعنی: مثل جماعتی که صرف می نمایند مالهای خود را در راه خدا از زکات و خمس و جهاد و حج و غیر آنها مانند دانه ایست که بروید از آن هفت خوشه، و در هر خوشه صد دانه بوده باشد که مجموع هفتصد برابر می شود، و حق تعالی مضاعف می گرداند به أضعاف این از برای هر که خواهد.

۱- من لا یحضره الفقیه ۲/ ۹- ۱۰.

۲- فروع کافی ۳/ ۵۰۵، ح ۱۶.

۳- فروع کافی ۳/ ۵۰۵، ح ۱۵.

۴- سوره بقره: ۲۶۱.

و آیات و أخبار در این باب بسیار است، و آنچه مذکور شد برای کسی که ایمان به فرموده خدا و رسول داشته باشد کافی است. و اما:

اجناسی که در آنها زکات واجب می شود

اول: طلا،

هر گاه مقدار بیست اشرفی باشد، و سکه داشته باشد، و یک سال بماند که بدل نکنند و تغییر ندهند، مقدار چهل یک آن را به زکات می باید داد، و بعد از آن هر چهار اشرفی که زیاد شود، بعد از سال چهل یک می باید داد.

دوم: نقره است،

هر گاه به دویست درهم برسد، که تخمینا دروازه هزار و ششصد دینار باشد موافق زرده دانکی، و سکه داشته باشد، و یک سال به حال خود بماند، بعد از سال چهل یک می باید داد، و همچنین هر چند چهل درهم زیاد شود که دو هزار و پانصد و بیست دینار باشد چهل یک آن را می باید داد.

سوم: شتر است،

و نصاب آن دوازده است:

اول: پنج شتر است، و در آن یک گوسفند است.

دوم: ده شتر است، و در آن دو گوسفند است.

سوم: پانزده شتر است و در آن سه گوسفند است.

چهارم: بیست شتر است، و در آن چهار گوسفند است.

پنجم: بیست و پنج شتر است، و در آن پنج گوسفند است. و گوسفندی که دهند بهتر آن است که هفتماهه پا در هشت باشد و کمتر نباشد اگر گوسفند باشد، و اگر بز باشد یک ساله پا در دو باشد.

ششم: بیست و شش شتر است، و باید که یک شتر یک ساله پا

در دو بدهد، و اگر نداشته باشد شتر نر دو ساله پا در سه بدهد.

هفتم: سی و شش است، و باید شتر ماده دو ساله پا در سه بدهد.

هشتم: چهل و شش است، و باید شتر ماده سه ساله پا در چهار بدهد.

نهم: شصت و یک است، و باید شتر ماده چهار ساله پا در پنج بدهد.

دهم: هفتاد و شش است، و باید دو شتر ماده دو ساله پا در سه بدهد.

یازدهم: نود و یک است، و باید دو شتر ماده سه ساله پا در چهار بدهد.

دوازدهم: صد و بیست و یک است، و هر چه زیاد شود، در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله می دهد، و در هر چهل شتر یک شتر ماده دو ساله می دهد.

چهارم: گاو است،

و در هر سی گاو یک گوساله ماده یا نر یک ساله پا در دو می دهد، و در چهل گاو یک گاو ماده دو ساله پا در سه می دهد.

پنجم: گوسفند است،

و در چهل گوسفند یک گوسفند واجب است، و در صد و بیست و یک گوسفند دو گوسفند، و در دویست و یک گوسفند سه گوسفند واجب است، و در سیصد و یک گوسفند أحوط آن است که چهار گوسفند بدهد، و چون به چهار صد برسد هر چه زیاد شود از هر صد گوسفند یک گوسفند می دهد.

و در زکات هر یک از شتر و گاو و گوسفند شرط است که در علف مباح چریده باشند در تمام سال، پس اگر علف مملوک خورده باشند زکات واجب نیست. و اگر بعضی از سال چریده باشد و بعضی علف ملک خورده باشد، أحوط آن است که اگر چریدنش بیشتر

باشـد زکات بدهند، و بچه ها را تا شـیر می خورند حساب نمی باید کرد بنا بر مشـهور، و احتیاط در آن است که از روزی که متولد می شوند حساب کنند.

و در طلاـ و نقره و حیوانـات همه شـرط است که سـال بر ایشان بگردد، و سال زکات یازده ماه است، و چون ماه دوازده داخل شد زکات واجب می شود. و در گاو و شتر شرط است که کار کن نباشند، پس اگر بار کشند یا خیش (۱) کنند زکات واجب نیست.

و گوسـفند و بز را بر سـر هم حساب می کنند، و گاو و گاومیش را بر سر هم حساب می کنند، و شتر نر و ماده و لوک (۲) را بر سر هم حساب می کنند.

ششم و هفتم و هشتم و نهم: گندم و جو و خرما و مویز است،

و شـرط است که هر یـک به نصـاب برسـند، و نصاب سـیصد و هفت من و پنجاه درم است به سـنگ تبریز، و انگور هر گاه به نهصد و بیست و یک من باشد، احوط آن است که زکات بدهند.

و شـرط است که این غلات در ملک او به حد نصاب رسـیده باشـند. پس اگر گندم و جو را بعد از درو کردن بخرد زکات بر فروشنده واجب است.

و اگر زمین را به اجـاره گرفته باشـد زکـات بر مسـتأجر واجب است. و اگر به مزارعه بگیرد به نصف یـا ثلث یا ربع یا ده چهار مثلاـ زکـات حصه مالـک بر مالـک واجب است، و زکات حصه عامل بر عامل، اگر حصه هر یک به تنهائی به نصاب رسـیده باشد.

۱- خیش، خیچ، گاو آهن، آلتی که سر آن را به گردن گاو می بندند و با آن زمین را شخم می زنند.
۲- لوک، شتر قوی هیکل و بارکش.

پس اگر زراعت و باغ، آب روان، یا آب باران، یا آب قنات، یا آب ریشه خورده باشد، ده یک می دهند، و اگر آب دست یا گاو یا شتر یا چرخاب خورده باشد، بیست یک می دهند. و اگر از هر دو خورده باشد بیشتر اعتبار دارد.

و اگر هر دو مساوی باشد پانزده یک می دهند. و احوط و أقوا آن است که به غیر از خراج پادشاهی چیزی از خرج زراعت را بدر نکنند در دادن زکات.

و چون اکثر علما بر آن اند که تعلق زکات به انگور در وقت غوره شدن است، پس احوط آن است که اول ارباب خبرت را بیاورد که تخمین کنند میوه باغ را که چه مقدار است، و با خود مقرر سازد که به آن نسبت زکات خواهم داد، آنچه خورد از غوره و انگور حلال باشد، یا آن که آنچه بر دارد بکشد و حساب نگاه دارد، یا آنچه بر دارد عشر غوره را بدهد، و همچنین گندم و جو وقتی که دانه به بندد.

و بعضی از علما گفته اند که زکات واجب است در حبوب، مانند برنج و ماش و نخود و عدس و امثال اینها، هر گاه به نصاب جو و گندم برسند، به همان شرائط و مقداری که گذشت.

و مشهور آن است که زکات اینها سنت است، و در مادیان (۱) که در علف مباح چرا کند و سال بر او بگذرد زکات سنت است.

پس اگر پدر و مادرش عربی باشند در سالی دو اشرفی چهار دانک و نیمی می دهد، و اگر یابو باشد که یکی از پدر و مادرش عربی نباشند یک اشرفی می دهد.

و در زکات تجارت جمعی به وجوب قائل شده اند، و مشهور آن

۱- مادیان: اسب ماده.

است که سنت است، و آن مالی است که مالک شود آن را به عنوان معاوضه، و در وقت مالک شدن قصد اکتساب و تجارت به آن داشته باشد، و می باید که قیمت آن به یکی از نصاب طلا و نقره برسد، و در تمام سال بر نصاب باقی باشد، و در تمام سال از مایه کم نشود که یا به مایه یا بیشتر بخرند، و اگر چند سال بگذرد که مایه در کمی باشد، سنت است که زکات یک ساله را بدهد، و اگر بر مایه باقی باشد هر سال چهل یک را می دهد، و اگر معاوضه کند در اثنای سال به قصد تجارت خلاف است، و احوط آن است که باز بدهد.

و سنت است که در وقت درو کردن اگر فقرا حاضر باشند هر فقیری را دسته گندم بدهد هر قدر که در دستش در آید. و در وقت چیدن خرما و انگور یک مشت بدهد و به زکات حساب نکند، و بعضی واجب دانسته اند، و احوط آن است که ترک نکند. اما

مستحق زکات

اول و دوم: فقرا و مساکین،

و ایشان کسانی اند که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشته باشند، و قادر بر کسبی نباشند که معاش خود و عیال خود را به آن نتوانند گذرانید، و احوط آن است که صالح باشند، و سائل به کف نباشند.

سوم: کسی است که امام علیه السلام نصب می کند برای گرفتن زکات و حصه به او می دهد،

و در این زمان آن نمی باشد غالبا.

و همچنین چهارم که مؤلفه قلوبهم اند،

در این زمان نمی باشند غالبا.

پنجم: صرف کردن در آزادی بندگان است،

مثل آن که آقائی غلام خود را مکاتب کرده است که مالی بدهد و آزاد شود و او عاجز باشد از دادن آن، اگر بر آقا زکات واجب شده باشد، باید که قدری از زکات را به مال کتابت او حساب کند، و الا دیگران از زکات حصه ای به او بدهند که به آقا بدهد و آزاد شود، یا غلامی که از دست آقا در تعب و شدت باشد از مال زکات بخرند و آزاد کنند.

ششم: قرض داران اند،

که قرض کرده باشند و در معصیت صرف نکرده باشند، در ادای قرض ایشان می توان داد.

هفتم: فی سبیل اللّه است،

یعنی صرف راههای خیر مانند جهاد فی سبیل اللّه و یاری حاجیان و زائران ائمه معصومین علیهم السلام و بنای مساجد و پلها و امثال اینها. و بعضی گفته اند که مخصوص جهاد است در زمانی که جهاد حق باشد، و این احوط است.

هشتم: ابن السبیل است،

و آن کسی است که به غربت افتاده باشد، و خرج رفتن به خانه خود نداشته باشد، آن مقدار به او می دهند که به خانه خود برسد، اگر سفرش معصیت نباشد، و باید کسی که به او زکات می دهند غیر مؤلفه شیعه اثنا عشری باشد، و احوط آن است که اجتناب از گناهان کبیره کنند، خصوصا شراب خوردن.

دیگر شرط است که واجب النفقه مالک نباشد، مثل پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند، و فرزندان و فرزند زادگان هر چند پایین روند و زن و بنده، و بهتر آن است که زکات را به خویشان پریشان دهند غیر آنها که مذکور شده اند اگر شرائط را داشته باشند.

و غیر سید زکات به سید نمی تواند داد. اما سید زکات خود را به سید و غیر سید هر دو می تواند داد، و غیر سید احوط آن است که به شریف هم ندهد، و بهتر آن است که زکات را به نزد مجتهد یا عالمی که مصارف زکات را داند ببرند که او به مصرف برساند.

و مسائل زکات بسیار است، و برای ضرورت به این قدر اکتفا نمود، و السلام علی من اتبع الهدی، و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و کتب الحقیر محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما.

فصل دوم در خمس است

بدان که خمس در هفت چیز واجب می شود:

اول: غنیمتی که از کافران در جنگ بگیرند،

خواه در جنگ گاه باشد و خواه در بیرون.

دوم: معادن است،

مانند طلا و نقره و مس و سرب و یاقوت و زبرجد و سرمه و عنبر و قیر و نفت و کبریت، و بعد از آن که خرج بیرون آوردن بدر رود پنج یک آن را باید داد، و مشهور آن است که نصاب ندارد، و بعضی گفته اند نصابش یک دینار است، تا به یک دینار نرسد خمس واجب نمی شود، و بعضی بیست دینار گفته اند، یعنی بیست اشرفی که نصاب اول طلا است، و اکثر متأخرین به این قائل شده اند و خالی از قوتی نیست، و اگر چند کس شریک باشند، باید حصه هر یک جدا به نصاب برسد.

سوم: گنج است،

یعنی مالی که در زمین پنهان کرده باشند، پس اگر گنج را در بلاد کفار بیابند که در آنجا مسلمانی نباشد،

هر چند که سکه اسلام داشته باشد، یا در دار الاسلام بیابند و سکه اسلام نداشته باشد، و به بیست دینار یعنی یک اشرفی برسد، اگر طلا باشد خمس آن را می دهد و باقی از او است، و اگر نقره باشد به دویست درهم برسد که موافق زر ده دانگی دوازده هزار و ششصد دینار است، و اگر غیر طلا و نقره باشد قیمت آن به یکی از این دو مقدار برسد.

و اگر سکه اسلام داشته باشد، یا علامتی که دلالت کند بر آن که از مسلمانی بوده است، مشهور میان علما آن است که حکم لقطه دارد، می باید یک سال تعریف کند، اگر صاحبش پیدا شود به صاحب دهد، و الا مخیر است میان مالک شدن و تصدق کردن و به امانت نگاه داشتن، و اگر در دو صورت اول صاحبش پیدا شود و راضی نباشد عوض بدهد.

و ظاهر اخبار آن است که اگر از روی زمین یافته است لقطه است، و اگر در زیر زمین بوده است گنج است، خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد، و جمعی به این قائل شده اند، و خالی از قوتی نیست.

و اگر گنج را در زمین خود بیابد که از پدران به او رسیده باشد از او است، و اگر خمس آن را بدهد احوط است، و اگر زمین را خریده باشد تعریف می کند به بایع نزدیک و دور، اگر نشانی بدهند که ظن صدق ایشان حاصل شود به ایشان بدهد علی المشهور و الا از اوست، و باز احوط آن است که خمس آن را بدهد.

و همچنین اگر حیوانی بخرد، چون شتر و گاو، و در شکم آن چیزی بیابد، تعریف می کند به بایع، و اگر نشان ندهد از اوست، و احوط اخراج خمس است. و اگر در شکم ماهی بیابد خمس

می دهـد احتیاطا و بـاقی از او است. و به آن ملحق کرده انـد حیوانات شـکاری را ماننـد آهو، و اگر محتمل باشـد که در خانه مالک سابق خورده باشد، احوط آن است که به او تعریف می کند.

چهارم: چیزی است که به غوص از دریا بیرون آورند،

ماننـد مرواریـد و مرجـان، و نصـاب در آن معتبر است و مشـهور آن است که نصـابش یک دینار است، یعنی یک اشـرفی تمام وزن، و بعضی بیست دینار گفته اند، و اگر چند مرتبه در آورد همه را در نصاب با هم حساب می کند هر چند در ما بین ترک غوص کرده باشد علی الاحوط.

و اگر چند کس شریک باشند حصه هر یک می باید به نصاب برسد.

و عنبر را اگر از دریا به غوص در آورنـد حکم مرواریـد دارد، و اگر از روی آب یا ساحل بردارنـد مشـهور آن است که حکم معدن دارد، و احوط آن است که به هر حال خمس آن را بدهند، و رعایت نصاب در آن نکنند.

پنجم: حاصل مؤنت سالیانه است از ارباح تجارتها و زراعتها و جمیع کسبها،

و مشـهور آن است که در میراث و بخشـش و هـدیه خمس نمی باشد، و خرج سالیانه را که بیرون می کنند قدر وسط مناسب حال آن شـخص را اعتبار کرده اند، پس اگر اسراف کرده باشند خمس آنچه اسراف کرده است بیرون می کند، و اگر بر خود تنگ گرفته باشد آن را هم بیرون می کند علی المشهور.

و احوط آن است که هر چه حاصـل شود و خرج بگـذرد زیـادتی را روز به روز خمس بدهـد، و اگر در اثنـای سال اخراجات ضروریه واقع شود، مثل خرج کدخدائی، و حج بیت اللّه، و زیارات رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم و امثال اینها، همه را به قدر وسط بیرون می کند، و همچنین تعدیات و زیادتیها که ظلمه کنند جمیع را

بیرون می کند، و خمس بقیه را می دهد.

و ابو الصلاح رحمه اللّه قائل شده است که در میراث و هبه و هدیه نیز خمس واجب است. و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر از شخصی جائزه عظیمی به او برسد یا میراثی از جائی که گمان نداشته باشد به او برسد یا مالی از دشمنان دین به او برسد خمس می باید داد، و عمل به این روایت احوط است.

ششم: زمینی است که یهودیان و نصرانیان و مجوسیان از مسلمانی بخرند خمس آن زمین را یا خمس قیمت آن را با رضای ذمی می گیرند،

و اگر خانه یا باغ را بخرند، مشهور میان علما آن است که خمس زمین آنها را می گیرند، و اکثر قدمای علما متعرض این نوع خمس نشده اند.

هفتم: مال حلالی است که مخلوط شده باشد به حرام،

و صاحب آن را نداند، و مقدار حرام را نداند خمس آن را می دهد به فقرای سادات و غیر ایشان، و بعضی آن را مخصوص سادات می دانند، و بعضی گفته اند به سادات نمی توان داد، و ظاهرا به هر دو توان داد، و اگر به شریف دهند بهتر است.

و اگر مقدار حرام را داند، و صاحبش را نیز داند، آن مقدار را که علم دارد واجب است به صاحبش بدهد، و اگر صاحب را داند و مقدار را نداند با صاحب می باید صلح کند، و بعضی گفته اند که آن مقدار را که علم دارد به صاحب می دهد و ما بقی را با صاحب صلح می کند احتیاطا، و این احوط است.

و اگر مقدار را داند و صاحب را نداند، سعی می کند تا صاحب را بهم رساند، و اگر بهم نرسد از برای او تصدق می کند، و این

صورت و صورت اول مسمی است به رد مظالم. و اگر خمس را بدهد یا تصدق کند کل را یا بعض را، و بعد از آن صاحب پیدا شود، خلاف است که آیا باید باز به صاحب بدهد یا نه، و احوط آن است که بدهد. اما

مستحق خمس

مشهور میان علما آن است که شش حصه می شود، چنانچه ظاهر آیه است، و حصه خدا و رسول و ذوی القربی که نصف خمس است بعد از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله از امام زمان علیه السلام است. و نصف دیگر سه حصه می شود که به یتیمان سادات و مسکینان سادات و ابناء سبیل سادات می دهند.

و مراد از سید موافق مشهور کسی است که منسوب باشد از جانب پدر به عبد المطلب، و تفسیر مسکین و ابن سبیل در زکات گذشت، و در یتیم احوط آن است که پریشان باشد، و ابن سبیل را آن قدر می دهند که به شهر خود رود.

و از احادیث معتبره ظاهر می شود که در زمان حضور امام علیه السلام جمیع خمس را به خدمت آن حضرت می برده اند، و حضرت نصف را خود بر می داشته اند و نصف را به آن سه فرقه سادات می داده اند که مذکور شد، و به هر یک به قدر کفایت ایشان در یک سال می داده اند، و آنچه زیاد می آمده خود بر می داشته اند، و اگر وفا نمی کرده از حصه خود تتمه را می داده اند، و ایشان به منزله عیال امام بوده اند.

و در زمان غیبت احوط آن است که حصه سادات را به عالم عادل اثنا عشری بدهند که به سادات برساند به قدر احتیاج ایشان.

و اما نصف دیگر خمس که حصه آن حضرت است در زمان غیبت خلاف است، و مشهور آن است که به عالم عادل باید داد که بر سبیل تتمه به نیابت آن حضرت به سادات بدهد، و اگر چیزی زیاد آید حفظ کند و بعد از خود به عالم دیگر بدهد که اگر سید پریشانی بیابد بدهد، و الا از برای آن حضرت ضبط کند، و این فرض در این زمانها بسیار بعید است، زیرا که سادات پریشان بسیار است و خمس دهندگان کم.

و جمعی گفته اند که در زمان غیبت ائمه علیهم السلام این حصه را بر شیعیان حلال کرده اند.

و این بی وجه است زیرا که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت صریحی نرسیده است که بر شیعیان حلال کرده باشد بلکه خلافش ظاهر است.

زیرا که در زمان غیبت صغرا که هفتاد سال و کسری بود نایبان آن حضرت، اعنی عثمان عمروی و پسر او محمد و حسین بن روح و علی بن محمد سمری رضی اللّه عنهم حصه آن حضرت را بلکه جمیع خمس را از شیعیان می گرفتند و به فرموده آن حضرت به مردم می دادند.

و ظاهر آن است که در این زمان نیز نائب عام آن حضرت که علمای ربانی و محدثان و حاملان علوم ایشان اند باید بگیرند و به سادات که عیال آن حضرت اند برسانند، و الا باید که سادات که اشرف خلق اند، یا از گرسنگی بمیرند، یا سائل به کف شوند، و از همه کس ذلیل تر باشند، زیرا که زکات و صدقات واجب بر ایشان حرام است، و خمس را به عوض آن به ایشان داده اند.

و به سبب اختلافی که در میان علما بهم رسیده است بعضی از

علمای عصر اغنیا را جرأت داده اند بر منع خمس، باعث این شده است که اکثر سادات به فقر و فاقه می گذرانند، و حقوق ایشان و اجداد ایشان بر ذمت اغنیا می ماند.

و بر تقدیری که امام بر ایشان رحم کرده باشد در زمانهای تقیه و خوف و تعدیات که از خلفای جور بر ایشان می شد و حلال کرده باشد، ایشان چگونه بر خود هموار می کند که عیال و خویشان و اقارب امام خود را در فقر و اضطرار بینند و بر ایشان رحم نکنند، و باز در قیامت امید شفاعت از ایشان داشته باشند، و حال آن که فرموده اند که بدترین احوال مردم در روز قیامت وقتی خواهد بود که صاحبان خمس برخیزند و بگویند پروردگارا خمس خود را می خواهیم.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: من یک درهم خمس را از شما می گیرم و حال آن که مال من از همه اهل مدینه بیشتر است، و نمی گیرم مگر از برای آن که شما پاک شوید از گناه و از حقوق ما (۱).

و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که احسانی به احدی از اهل بیت من بکند من مکافات می دهم او را در قیامت.

و اکثر علما بر آن اند که اگر صاحب مال خود حصه امام علیه السلام را به سادات بدهد بری الذمه نمی شود مگر آن که دستش به عالم محدث عادل نرسد، و به گمان فقیر همه خمس این حکم دارد.

فصل سوم در بیان فضیلت و کیفیت اعتکاف است

و اعتکاف مکثی است در مسجد جامع جهت عبادت، و آن سنت

۱- من لا یحضره الفقیه ۱/ ۴۴.

مؤكد است به مقتضاى آيات و اخبار بسيار، خصوصا در دهه آخر ماه رمضان، چنان كه حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله هميشه در دهه آخر ماه مبارك اعتكاف مى نمودند مگر يك سال كه در آن جنگ بدر واقع شد، و در سال بعد از آن بيست روز اعتكاف داشتند، ده روز قضاى سال گذشته و ده روز ادا.

و از آن حضرت صلى اللّٰه عليه و آله منقول است كه اعتكاف همه آخر ماه رمضان برابر است با دو حج و دو عمره.

و اعتكاف به نذر و شبه آن مانند عهد و قسم و اجاره دادن خود به غير واجب مى شود، و اگر بر پدر واجب شده باشد و نكرده باشد، احوط آن است كه پسر بزرگ قضا كند.

و بعضى گفته اند كه بعد از نيت و شروع كردن واجب مى شود.

و بعضى گفته اند روز سوم واجب مى شود، و همچنين ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم، و هر چه بالا رود به اين نسبت.

و بعضى گفته اند مطلقا واجب نمى شود، تا آن اسباب وجوب به عمل نيايد، و اين قول قوى است. و احوط آن است كه در اول شبهاى مذكور تجديد نيت بكند به قصد قربت.

و مستحب است كه معتكف شرط كند بر پروردگار خود كه اگر او را مانعى عارض شود بيرون تواند رفت از اعتكاف، و ظاهر جمعى آن است كه جايز است اشتراط رجوع به اختيار بى تقييد به عارض و مانع، و بعضى در اين مضايقه كرده اند و ظاهرا عارض و مانع اعم از عذر ضرورى است.

و محل اين شرط در اعتكاف سنت نزد نيت اعتكاف است و دخول در آن، و جماعتى از اصحاب ذكر كرده اند كه محل آن در اعتكاف واجب به نذر نزد گفتن صيغه نذر است، و خالى از اشكال نيست.

و فایـده شـرط آن است که نزد عارض یا مطلقا اگر خواهـد رجوع توانـد کرد اگر چه در روز سوم باشد. و فایده دیگر آن که اگر با شرط رجوع کند قضا بر او واجب نیست.

و اما مکان اعتکاف جمعی از اصـحاب گفته اند که در غیر مسـجد مکه و مسـجد مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره اعتکاف نمی باشـد، و بعضـی بجای مسجد بصـره مسـجد مـدائن را گفته اند، و بعضـی هر دو را گفته اند، و خلاف در این باب بسـیار است.

و مسـجد مـدائن در این زمانهـا گویا معلوم نیست. و مسـجد بصـره در این اوقات در بیابان واقع است و اعتکاف در آن مشـکل است. و گفته اند مراد به مسـجد مکه و مدینه آن قدری است که در زمان حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله مسـجد بوده، و آنچه بعد الحاق کرده اند و ظاهرا در هر مسجد جامعی اعتکاف توان کرد.

و مراد به مسـجد جامع مسـجد بزرگی است در بلـد که در آنجا نماز جماعت کننـد و مخصوص محله نباشـد و از اکثر محلات شهر به آنجا برای اقامت جمعه یا جماعت حاضـر شونـد کو متعـدد باشـد، مثل مسـجد جامع عباسـی، و مسـجد جامع قـدیم در اصفهان، و مسجد آقا نور و مسجد عباس آباد محل تأمل است.

و احوط آن است که اگر در مکه و مـدینه و کوفه باشـند در غیر آن مسـجد مخصوصه واقع نسازند، و در بلاد دیگر احوط آن است که اگر در مسجد کبیر بلد که مشهور به جامع باشد بجا آورند، و اگر مسجد بزرگ تر باشد احوط است.

و غایت احتیاط آن است که قصد کند که اعتکاف می کنم در این مسجد اگر مطلوب شارع باشد به عنوان اعتکاف مقرر فیها، و الا در مسجد عبادت می کنم از برای رضای خدا قربه الی اللّه.

و شـرط است در اعتكاف لبث سه روز يا بيشتر، و مشـهور آن است كه دو شب ميان داخل اند. و بعضى گفته اند شب اولى نيز داخـل است، و احوط آن است كه نزديـك به غروب آفتـاب نيت اعتكـاف بكنـد تـا شام روز سوم، و اگر تا صـبح روز چهارم قصد كند نهايت احتياط است.

و شـرط است در اعتكاف كه معتكف روزه باشد، خواه روزه واجب و خواه سـنت، و در سنت بايد به رخصت كسانى باشد كه رخصت ايشان در روزه سنت شرط است، مانند شوهر زن را و مالك بنده را.

و احوط آن است كه فرزنـد بى رخصت پـدر و مـادر اعتكـاف سـنت نكنـد و مهمـان بى رخصت مهمـان دار و بر عكس واقع نسازند.

و نيت در اعتكاف شرط است، و ظاهرا قصد قربت كافى است.

و واجب است كه بيرون نرود از مسـجدى كه در آن اعتكاف مى كند بدون ضـرورت، مانند نماز جمعه اگر در غير آن مسجد كنـد، يا عيادت بيمار مؤمن، يا حاضـر شـدن در جنازه مؤمن، يا قضاى حاجت مؤمن، يا براى حاجات ضـرورى خود مانند بيت الخلاـ رفتن و غسـل جنـابت اگر محتلم شـده باشـد، و در غسل جمعه بنا بر قول به اسـتحباب آن و ساير اغسال مسـتحبه اگر در مسجد نتوان كرد اشكالى هست، و مشهور آن است كه نمى توان كرد.

و همچنين جـايز است بيرون رفتن از براى تحصـيل آب و نـان و ساير ضـروريات اگر كسـى نداشـته باشـد كه براى او تحصـيل نمايد.

و همچنين جايز است بيرون رفتن از جهت گواهى دادن، و گواه شدن اگر ديگرى نباشد، و نتوان در مسجد بجا آوردن.

و چون بیرون رود در جائی ننشیند تا بر گردد به مسجد، و بهتر آن است که در زیر سقف راه نرود تا ممکن باشد، و از راههای نزدیک تر به مطلب برود، و به بیت الخلای نزدیک تر برود اگر ممکن باشد، و توقف بسیار زیاده از ضرورت واقع نسازد.

و چون وقت نماز شود نماز را در جای دیگر غیر آن مسجد که محل اعتکاف او است نکند مگر در مکه معظمه که در همه جا می تواند کرد، و اگر وقت تنگ شود در جای دیگر می تواند کرد، و اگر سهوا از مسجد بیرون رود اعتکاف باطل نمی شود مگر آن که زمان بسیار بگذرد که او را معتکف نگویند، و همچنین اگر جبرا او را بیرون برند.

و احوط آن است که جزء بدن را نیز از مسجد بیرون نکند، و بعضی منع کرده اند از رفتن به بام مسجد، و ظاهرا اگر داخل مسجد باشد قصور ندارد.

و بدان که حرام است بر معتکف جماع کردن با زنان در روز و شب، و همچنین حرام است بوسیدن به شهوت، و دست بر بدن او مالیدن به شهوت، و احوط اجتناب است از هر دو اگر چه به شهوت نباشد.

و حرام است طلب منی کردن اگر چه به گفتگو باشد، هرگاه عادتش آن باشد که از او منی آید به سبب آن، و احوط آن است که به عبث دست بر ذکر نمالد.

و حرام است بوی خوش استعمال کردن، و گل بوئیدن هر گلی که باشد علی المشهور. و باید جدال و نزاع با کسی نکند، و احوط آن است که مباحثه علمی نکند مگر به قدر اظهار حق.

و خرید و فروش نکند مگر برای ضروریات خود و عیال خود، و احوط آن است که وکیلی از برای خود قرار دهد که آنها را بکند، و احوط آن است که مطلق معاملات خود را واقع نسازد حتی عقد نکاح را، و جمیع آنها که در اعتکاف حرام است در روزها و شبها همه حرام است، مگر خوردن و آشامیدن که در شب جایز است نه در روز.

و هر چه روزه را باطل می سازد اعتکاف را نیز باطل می کند اگر در روز به فعل آورد و در شب افطار می تواند کرد، و مفطرات غیر جماع و استمنا را واقع می تواند ساخت، و اولی اجتناب است از غیر اکل و شرب. و اگر جماع کند اعتکاف او باطل می شود، و کفاره می دهد اگر اعتکاف واجب باشد.

و در روز اول و دوم اعتکاف سنت خلاف است، و احوط کفاره است اگر چه جماع در شب واقع شود، و احوط آن است که هر چه روزه را باطل می کند اگر آنها را واقع سازد کفاره بدهد احتیاطا، و کفاره بنده آزاد کردن است اگر تواند، و الا دو ماه پی درپی روزه گرفتن، والا شصت مسکین را طعام دادن، و بعضی گفته اند مخیر است میان اینها، و اول احوط است بلکه أظهر است.

پس اگر جماع در شب واقع شود یک کفاره می دهد، و اگر در روز ماه رمضان واقع شود دو کفاره می دهد یکی مرتبه و دیگری مخیره، و بعضی گفته اند اگر در روز غیر رمضان واقع شود باز دو کفاره می دهد و آن بی وجه است.

و بیع و شرا و سایر محرمات غیر از جماع سبب بطلان اعتکاف نمی شود، و کفاره به آنها واجب نمی شود، و در بطلان به استمنا

و کفاره به سبب آن خلاف است، و احوط اتمام است، و کفاره اگر در شب واقع شود استمنا باطل می کند اعتکاف را البته، و کفاره می دهد احتیاطا. و احکام اعتکاف بسیار است، و به آنچه ضرور بود اکتفا کردیم، و اللّه الموفق.

۱۵- رساله تحدید صاع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی.

اما بعد: باید دانست که احادیث در تحدید صاع مختلف وارد شده است:

اول: حدیث ابراهیم بن محمد همدانی است که از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که صاع شش رطل است به رطل مدینه، و نه رطل است به رطل عراق، و رطل عراق صد و سی درهم است، و رطل مدینه صد و نود و پنج درهم است. پس صاع هزار و صد و هفتاد درهم می شود (۱).

و چون علمای شیعه و سنی اتفاق دارند که دینار و مثقال شرعی یکی است، و از احادیث نیز ظاهر می شود، و اتفاق کرده اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت.

و أیضا اتفاق کرده اند که هفت دینار ده درهم است، پس درهم شرعی موافق شصت و سه دینار فارسی می شود از زر ده دانگی قدیم، و مثقال شرعی سه ربع مثقال متعارف صرافان است، و بنا بر این صاع نیم من شاه و چهارده مثقال و ربعی می شود.

۱- فروع کافی ۴/ ۱۷۲، ح ۹.

و چون احادیث وارد شده است که درهم زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله شش دانق بوده است، پس هر دانق ده دینار و نیم می شود به دینار فارسی که پنجاه و یک شاهی قدیم است، و این احادیث که مذکور شد اکثر در حد صاع فطره وارد شده است.

و موافق حدیث سلیمان بن حفص مروزی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که صاع پنج مد است، و مد دویست و هشتاد درهم است، و درهم شش دانق است، و دانق شش حبه است، و هر حبه برابر دو حبه جو است از جوهای وسط نه کوچک و نه بزرگ (۱).

پس صاع موازی صد هزار و هشتصد جو می شود، و جو در وزن اختلاف بسیار دارد، و بسا باشد که نزدیک به من شاه بشود، و مد بیست هزار و صد و شصت جو می شود، و رطل عراق نه یک صاع می شود.

و ابن بابویه رحمه اللّه چنین جمع کرده است میان احادیث که صاع غسل را بر خبر سلیمان بن حفص بنا نهاده، و صاع فطره را بر حدیث ابراهیم بن محمد.

و والد فقیر رحمه اللّه این وجه را موجه می دانست، زیرا که شواهد اخبار بر این دلالت دارد. و گمان فقیر موافق جمع بین الاخبار آن است که در غیر غسل بنای درهم بر خبر سلیمان باشد، و بنای عدد صاع و درهم بر حدیث ابراهیم.

پس بنا بر تحدید مشهور درهم صاع یک من کهنه که سه چهار یک شاه باشد و بیست و یک مثقال و نیم تقریبا می شود، و مد چهار یک این مقدار، و رطل نه یک این مقدار، و اوقیه موافق احادیث چهل

۱- تهذیب شیخ ۱/ ۱۳۵.

درهم است، و موافق مشهور بیست مثقال و نیم صرافان می شود، و موافق حدیث سلیمان سی مثقال و سه ربع و قیراط به حسب مشهور بیست و یک مثقال شرعی است، و بعضی دوازده یک نیز گفته اند.

و تفاصیل هر یک در رساله اوزان مذکور است، و اللّه تعالی یعلم حقائق الامور و حججه الکرام علیهم السلام.

۱۶- رساله مال ناصبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیره الوری.

شیخ طوسی رضی اللّه عنه در تهذیب به سند مختلف فیه از معلی ابن خنیس روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: خذ مال الناصب حیثما وجدت و ادفع الینا خمسه (۱).

یعنی: بگیر مال ناصب را هر جا بیابی و بفرست بسوی ما پنج یک آن را.

و أیضا از اسحاق بن عمار به سند مجهول روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: مال الناصب و کل شی ء یملکه حلال لک الا امرأته، فان نکاح أهل الشرک جائز، و ذلک أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال: لا تسبوا أهل الشرک، فان لکل قوم نکاحا، و لو أنا نخاف أن یقتل منکم برجل منهم، و الرجل منکم خیر من ألف رجل منهم و مائه ألف منهم لامرناکم بالقتل لهم، و لکن ذلک الی الامام (۲).

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: مال ناصبی و هر چیز

۱- تهذیب ج ۶/ ۳۸۷، ح ۲۷۴.

۲- تهذیب ج ۶/ ۳۸۷، ح ۲۷۵.

که او مالک است حلال است از برای تو مگر زن او، زیرا که نکاح اهل شرک جایز است، یعنی حکم صحیح دارد، و این برای آن است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: دشنام مدهید أهل شرک را، زیرا که مر هر گروه را نکاحی هست، و اگر نه آن بود که ما می ترسیم که بکشند مردی از شما را به عوض مردی از ایشان، و حال آن که مردی از شما بهتر است از هزار مرد از ایشان، هر آینه امر می کردیم شما را به کشتن ایشان، و لیکن اختیار این کشتن بسوی امام علیه السلام است.

و ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب معانی الاخبار به سندی که به اصطلاح متأخرین ضعفی دارد روایت کرده است از معلی بن خنیس، قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول: لیس الناصب من نصب لنا أهل البیت لانک لا تجد أحدا یقول أنا أبغض آل محمد، و لکن الناصب من نصب لکم و هو یعلم انکم تتولونا و تتبرؤون من أعدائنا (۱).

و در علل الشرایع و عقاب الاعمال نیز این حدیث را روایت کرده است و به جای تتبرؤون من أعدائنا چنین است: و انکم من شیعتنا (۲).

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: نیست ناصبی کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت، زیرا که تو نمی یابی کسی را که گوید من دشمن می دارم آل محمد را، و لیکن ناصب کسی است که نصب عداوت کند برای شما، و حال آنکه داند که شما اعتقاد به امامت دارید و شما از شیعیان مائید. و به روایت دیگر و بیزاری می جوئید از دشمنان ما.

و به سند دیگر روایت کرده است: که هر که دشمن ما را سیر

۱- معانی الاخبار ص ۳۶۵.

۲- علل الشرایع ص ۶۰۱، عقاب الاعمال ص ۲۴۷.

کند چنان است که دوست ما را کشته است (۱).

و أحمد بن محمد برقی رحمه اللّه در کتاب محاسن به سند صحیح از ابو بصیر روایت کرده است قال قلت لابی عبد اللّه علیه السلام:

من نصب لعلی حربا کمن نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله؟

فقال: ای و اللّه، و من نصب لک أنت لا ینصب لک الا علی هذا الدین کما کان نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله (۲).

یعنی: گفتم با حضرت صادق علیه السلام که هر که نصب جنگ یا دشمنی کند برای علی چنان است که نصب کرده است برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله؟ گفت: آری به خدا سوگند، و هر که نصب کند برای تو و حال آن که نصب نکند مگر برای آن که تو صاحب این دینی، چنان است که نصب حرب و عداوت کرده است با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

و أیضا به سند صحیح روایت کرده است از ابو بصیر قال: قلت لابی عبد اللّه علیه السلام أرأیت الراد علی هذا الامر کالراد علیکم؟

فقال: یا أبا محمد من رد علیک هذا الامر، فهو کالراد علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله (۳).

یعنی: ابو بصیر گفت: عرض کرد به خدمت حضرت صادق علیه السلام که مرا خبر ده که رد کننده بر من این امر را- یعنی: دین تشیع و ولایت أهل بیت علیهم السلام را- مانند رد کننده بر شما است؟ پس گفت: ای ابو محمد هر که رد کند بر تو این امر را و از

۱- معانی الاخبار ص ۳۶۵.
۲- محاسن برقی ص ۱۸۵، ح ۱۹۵.
۳- محاسن برقی ص ۱۸۵، ح ۱۹۴.

تو قبول نکند، مثل کسی است که رد کند بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفته او را.

و کلینی به سند حسن از ابو بصیر روایت کرده است قال:

سألنی أبو عبد اللّه علیه السلام عن أهل البصره ما هم؟ قلت: مرجئه و قدریه و حروریه، فقال: لعن اللّه تلک الملل الکافره المشرکه التی لا تعبد اللّه علی کل شی (۱).

یعنی: سؤال کرد از من ابو عبد اللّه علیه السلام از اهل بصره که چیستند ایشان؟ یعنی چه مذهب دارند؟ گفتم مرجئه اند، و بعضی قدریه اند و بعضی حروریه اند گفت: لعنت کند خدا این مللهای کافر شرک آورنده را که نمی پرستند خدا را بر هیچ چیز، یعنی هیچ دین و ملت ندارند.

بدان که مرجئه را بر سه معنی اطلاق می کنند:

اول: جمیع اهل سنت را مرجئه می گویند، برای آن که امیر المؤمنین علیه السلام را تأخیر کرده اند از مرتبه اولی به مرتبه چهارم.

دوم: گروهی از ایشان را می گویند که اعتقاد دارند که با ایمان هیچ معصیت ضرر نمی کند، چنان که با کفر هیچ طاعت منع نمی کند، و می گویند ایمان کسی که پیغمبران را بکشد مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است.

سوم: بر گروهی نیز اطلاق می کنند که اعتقاد ایشان آن است که در دنیا حکم به ایمان و کفر هیچ کس نمی توان کرد.

و قدریه را بر جبریه اطلاق می کنند که افعال بنده را از خدا می دانند. و بر تفویضیه نیز اطلاق می کنند که می گویند که خدا را

۱- اصول کافی ۲/ ۴۰۹، ح ۲.

بر افعال بنده هیچ دخلی نیست، بلکه بر افعال بنده قادر نیست.

و حروریه خارجیان را می گویند که به امیر المؤمنین علیه السلام ناسزا می گویند، زیرا که اول جمعیت ایشان در قریه ای شد که آن را حرورا می گفتند.

و أیضا به سند حسن از فضیل روایت کرده است قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السلام و عنده رجل، فلما قعدت قام الرجل فخرج، فقال لی: یا فضیل ما هذا عندك؟ قلت: و ما هو؟ قال:

حروری. قلت: کافر؟ قال: ای و اللّه مشرك (۱).

یعنی: فضیل گفت: داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود، چون من نشستم بر خواست آن مرد و بیرون رفت، پس گفت آن حضرت با من که ای فضیل چیست این مرد نزد تو؟ گفتم: چه مذهب دارد؟ گفت: حروری است یعنی خارجی است، گفتم: کافر است؟ گفت: آری و اللّه مشرك است.

و برقی در محاسن روایت کرده است به سند حسن از علی زرگر قال قال: ان المؤمن لیشفع لحمیمه الا أن یکون ناصبیا، و لو أن ناصبا شفع له کل نبی مرسل و ملك مقرب ما شفعوا (۲).

ظاهرا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است یعنی گفت: به درستی که مؤمن البته شفاعت می کند برای خویش خود، مگر آن که ناصبی باشد، و اگر ناصبی را شفاعت کند از برای او هر پیغمبری مرسل و هر ملك مقرب، هر آینه شفاعت ایشان در حق او مقبول نگردد.

و ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب عقاب الاعمال به سند ضعیف

۱- اصول کافی ۲/ ۳۸۷، ح ۱۴.

۲- محاسن برقی ص ۱۸۶، ح ۱۹۸.

از حمران روایت کرده است عن أبی جعفر علیه السلام قال: لو أن کل ملک خلقه اللّه عز و جل، و کل نبی بعثه اللّه، و کل صدیق، و کل شهید شفعوا فی ناصب لنا أهل البیت أن یخرجه اللّه جل و عز من النار ما أخرجه اللّه أبدا، و اللّه عز و جل یقول فی کتابه «ما کثین فیه أبدا» (۱).

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر هر ملکی که خلق کرده است او را خدا و هر صدیق و هر شهید که شفاعت کنند در کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت برای آن که بیرون آورد او را خدای عز و جل از آتش، هر آینه بیرون نیاورد خدا او را هرگز، و خدا می گوید در کتاب خود که مکث کنندگان اند در آن همیشه.

و أیضا به سند مجهول روایت کرده است از سدیر صراف قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: ان عدو علی علیه السلام لا یخرج من الدنیا حتی یجرع جرعه من الحمیم، و قال: سواء علی من خالف هذا الامر صلی أم صام.

و فی حدیث آخر قال الصادق علیه السلام: الناصب لنا أهل البیت لا یبالی صام أم صلی أو زنا انه فی النار (۲).

یعنی: گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می گفت:

به درستی که دشمن علی علیه السلام بیرون نمی رود از دنیا مگر آن که می آشامد جرعه ای از حمیم جهنم.

و گفت: مساوی است بر کسی که مخالفت کند دین تشیع را که

۱- عقاب الاعمال ص ۲۰۷- ۲۵۸.

۲- عقاب الاعمال ص ۲۱۰.

نماز کند یا روزه بدارد یا زنا کند به درستی که او در آتش است، البته او در آتش است.

و ابن ادریس رحمه اللّه در کتـاب سـرائر به سـند مجهولی روایت کرده است قال: کتبت الی أبی الحسن علیه السـلام أسأله عن النـاصب هـل احتاج فی امتحانه الی أکثر من تقـدیمه الجبت و الطاغوت و اعتقاد امامتها؟ فرجع الجواب: من کان علی هـذا فهو ناصب.

یعنی: گفت نوشـتم به سوی امام علی نقی علیه السـلام سؤال کردم از ناصبی که آیا محتاج هسـتم در امتحان کردن او و به سوی بیشـتر از تقـدیم کردن او جبت و طـاغوت را یعنی اولی و دومی را بر حضـرت امیر المـؤمنین علیه السـلام و اعتقـاد کردن او و به امامت ابو بکر و عمر، پس برگشت جواب که هر که بر این حالت باشد پس او ناصبی است.

و شـیخ طوسـی در تهذیب و اسـتبصار به سـند مختلف فیه روایت کرده است از سالم بن مکرم عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال قـال رجـل و أنـا حاضـر: حلـل لی الفروج، ففزع أبو عبـد اللّه علیه السـلام، فقـال له رجل: لیس یسألک أن یعترض الطریق، انما یسألک خادما یشتریها، أو امرأه یتزوجها، أو میراثا یصیبه، أو تجاره أو شیئا أعطیه.

فقال: هذا لشیعتنا حلال، الشاهد منهم و الغائب، و المیت منهم و الحی، و ما یولد منهم الی یوم القیامه فهو لهم حلال، أما و اللّه لا یحل الا لمن أحللنا له، و لا و اللّه ما أعطینا أحدا ذمه، و ما عندنا لاحد عهد، و لا لاحد عندنا میثاق (۱).

یعنی: گفت مردی به حضرت صادق علیه السلام و من حاضر

۱- تهذیب ۴/ ۱۳۷، استبصار ۲/ ۵۸.

بودم که حلال گردان برای من فرجها را، پس اثر بیمی در آن حضرت ظاهر شد، و شاید برای تقیه باشد، پس مرد دیگر گفت با آن حضـرت که او از تو سؤال نمی کند که برود و راه مردم را بزند و مال ایشان را بگیرد، سؤال نمی کند مگر خادمی را که بخرد او را، یا زنی را که تزویج نماید او را، یا میراثی که به او برسد، یا تجارتی یا چیزی که به او بخشیده شود.

پس حضـرت گفت این از برای شیعه ما حلال است، برای هر که حاضر باشد از ایشان و هر که غائب باشد، برای مرده ایشان و زنـده ایشان و هر که از ایشان متولد شود تا روز قیامت، پس آنچه گفتی بر ایشان حلال است، و بخدا سوگند که حلال نیست اینهـا مگر برای کسـی که ما از برای او حلال کنیم، و نه بخـدا سوگنـد نـداده ایم احـدی را امانی، و نیست نزد ما برای احـدی عهدی، و نیست برای احدی نزد ما پیمانی.

و در کتاب علل الشـرایع و کتاب تهذیب و کتاب اسـتبصار به سـند صحیح از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده اند عن أبی جعفر علیه السـلام قـال قـال أمیر المؤمنین علیه السـلام: هلـک النـاس فی بطونهم و فروجهم، لانـهم لم یؤدوا الینا حقنا، ألا و ان شیعتنا من ذلک و أباءهم فی حل (۱).

یعنی: امام محمد باقر علیه السـلام گفت که حضـرت امیر المؤمنین علیه السـلام گفت که هلاک شدند مردم به سبب شکمهای خود و فرجهای خود، زیرا که ایشان ادا نمی کنند به سوی ما حق ما را، و به درستی که شیعه ما از این و پدران ایشان در حلال بوده اند، یعنی بر ایشان حلال است.

۱- تهذیب ۴/ ۱۳۷، استبصار ۲/ ۵۸، علل الشرایع ص ۳۷۷.

و در کلینی و تهذیب و استبصار و علل الشرایع به سند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام:

أتدری من أین دخل علی الناس الزنا؟ فقلت: لا أدری جعلت فداک.

قال: من قبل خمسنا أهل البیت، الا شیعتنا الاطیبین، فانه محلل لهم و لمیلادهم (۱).

یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت: آیا میدانی از کجا داخل شد بر مردم زنا کردن؟ پس گفتم: نمی دانم فدای تو گردم. گفت: از جهت خمس ما اهل بیت مگر شیعه ما که پاکیزه ترین خلق اند، پس به درستی که آن حلال کرده شده است از برای ایشان و از برای متولد شدن ایشان که حلال زاده باشند.

و ایضا در تهذیب به سند صحیح از فضیل روایت کرده است عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: من وجد برد حبنا علی کبده، فلیحمده اللّه علی أول النعم، قال قلت: جعلت فداک ما أول النعم؟

قال: طیب الولاده، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: قال أمیر المؤمنین علیه السلام لفاطمه علیها السلام: احلی نصیبک من الفی ء لاباء شیعتنا لیطیبوا، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: انا أحللنا امهات شیعتنا لا بائهم لیطیبوا (۲).

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت هر که بیابد سردی و لذت دوستی ما را بر جگر خود، پس حمد کند خدا را بر اول نعمتها.

فضیل گفت: گفتم فدای تو شوم کدام است اول نعمتها؟

گفت: پاکیزگی ولادت یعنی حلال زادگی، پس گفت ابو عبد اللّه علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام مر فاطمه را علیها

۱- اصول کافی ۱/ ۴۵۹، تهذیب ۴/ ۱۳۶، استبصار ۲/ ۵۸،

۲- تهذیب ۴/ ۱۴۳.

السلام که حلال گردان بهره خود را از غنیمت و فایده ها که از تو است برای پدران شیعه ما، پاک و پاکیزه شوند از حرام زاده بودن، پس ابو عبد اللّه علیه السلام گفت: به درستی که ما حلال کردیم مادران شیعیان خود را برای پدران ایشان تا پاکیزه شوند یعنی حلال زاده باشند.

و علی بن ابراهیم در تفسیر به سند معتبر روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کسی که مخالف شما است در دین هر چند عبادت کند و جهد کند در عبادت از اهل این آیه «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ. عامِلَةٌ ناصِبَةٌ. تَصْلی ناراً حامِیَةً» یعنی روی چند در روز قیامت ترسناک و خوار باشند که در دنیا عمل می کرده باشند و تعب می کشیده باشند در عبادت بر افروزند آتشی را بسیار گرم (۱).

و در کلینی و ثواب الاعمال چندین حدیث به این مضمون روایت شده است در تفسیر این آیه (۲).

و در عیون اخبار الرضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی در شب معراج با رسول خود صلی اللّه علیه و آله خطاب کرد که ای محمد اگر بنده ای مرا عبادت کند تا مانند مشک پوسیده شود و چون به نزد من آید اعتقاد به امامت یکی از امامان نداشته باشد او را در بهشت خود جا ندهم (۳).

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲/ ۴۱۸.

۲- عقاب الاعمال ص ۲۴۷، ح ۳.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۵۸.

که انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام و خلفای او علیهم السلام نماید همیشه در جهنم خواهد بود و از اهل این آیه است «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» (۱).

و کلینی به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه روایت کرده است که اگر انکار کند امامت امیر المؤمنین علیه السلام را در آتش جهنم ابدالاباد خواهد بود (۲).

و در کتاب خصال به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که سخن نمی گوید با ایشان خدا در روز قیامت و نظر رحمت به سوی ایشان نمی افکند و عمل ایشان را نمی پسندد و از برای ایشان است عذاب الیم: کسی که دعوی کند امامت امامی را که از جانب خدا امام نباشد، و کسی که انکار کند امامت امامی را که از جانب خدا امام باشد، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره ای هست (۳).

و در معانی الأخبار به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام حمران را گفت که ریسمان بکش در میان خود و اهل عالم هر که مخالف تو باشد در این دین که داری پس او زندیق است، هر چند فرزند محمد و علی و فاطمه باشد صلوات اللّه علیهم أجمعین.

و در ثواب الاعمال به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را علمی و نشانه ای گردانیده است در میان خود و میان خلق خود، و میان او و خلقش نشانه ای به غیر آن حضرت نیست، پس هر که متابعت او کند

۱- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۳۰۵.

۲- اصول کافی ۱/ ۴۲۹، ح ۸۲.

۳- خصال ص ۱۰۶.

مؤمن است، و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرك است (۱).

و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین کنند جمیع اهل زمین هر آینه خدا همه را داخل جهنم کند (۲).

و در محاسن برقی روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: ترك کنندگان ولایت علی علیه السلام که انکار فضل او می نمایند و معاونت دشمنان او می کنند بیرون اند از اسلام اگر بر این اعتقاد بمیرند (۳).

و در اکمال الدین به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که بمیرد و اعتقاد به امامت امام حق نداشته باشد مرده است مردن جاهلیت و کفر و شرك و ضلالت (۴).

و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که هر که شك كند در امام زمان خود پس به تحقیق که کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است (۵).

و شیخ طوسی در امالی به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که در روز قیامت بیاید با اعتقاد به امامت امام جائری که از جانب خدا نیست، و انکار امامت ما کند هر آینه حق تعالی او را سرنگون در آتش اندازد (۶).

۱- عقاب الاعمال ص ۲۰۹.

۲- عقاب الاعمال ص ۲۰۹.

۳- محاسن برقی ص ۱۸۶، ح ۲۰۱.

۴- اکمال الدین ص ۴۱۲، ح ۱۱.

۵- اکمال الدین ص ۴۱۳، ح ۱۴.

۶- امالی شیخ طوسی ۲/ ۳۲.

و ایضا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که اگر بنده ای بیابد در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر خدا این را از او قبول نکند تا خدا او را ملاقات کند با ولایت من و ولایت اهل بیت من (۱).

و در علل الشرایع به سند صحیح روایت کرده است که داود ابن فرقد از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که چه می گوئی در کشتن ناصبی؟ فرمود: خونش حلال است، و می ترسم که تو را به عوض او بکشند، اگر توانی که دیواری بر سر او بگردانی یا او را در آبی غرق کنی که کسی بر تو گواهی ندهد که او را کشته ای بکن. داود گفت: چه می فرمائی در مالش؟ فرمود: مالش را تلف کن تا توانی (۲).

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شریک گرداند با امامی که از جانب خدا است امامی را که از جانب خدا نیست و مشرک است (۳).

۱- امالی شیخ طوسی ۱/ ۱۴۰.
۲- علل الشرایع ص ۶۰۱، ح ۵۸.
۳- اصول کافی ۱/ ۳۷۳، ح ۶.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۱۷- رساله کفارات

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیره الوری.

اما بعد:

کفاره بر دو نوع است:

اول: کفارات احرام حج و عمره،

و آنها را در رساله حج بیان کرده ام:

دوم: سایر کفارات است

اشاره

و آنها بسیار است، بعضی متفق علیه، و بعضی مختلف فیه، و بعضی واجب، و بعضی سنت، و بعضی به ترتیب، و بعضی به تخییر، و همه را با یک دیگر بر سبیل اجمال برای طالبان ادراک سعادات ابدی، و محصلات نجات عقوبات اخروی بیان می نماید:

اول: کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان است،

و آن واجب می شود به خوردن و آشامیدن چیزی که خوردن و آشامیدن آن متعارف و معتاد باشد اتفاقا، و در غیر معتاد خلاف است، و اشهر و اقوا وجوب است، و به جماع کردن در قبل زن اتفاقا و در دبر زن علی الاقوی، و به باقی ماندن بر جنابت عمدا تا طلوع صبح علی الاقوی.

و به خوابیدن با جنابت بی نیت غسل تا صبح علی الاحوط، و به خوابیدن بعد از بیدار شدن یک مرتبه یا زیاده تا صبح علی

الاحوط، و به رسانیدن غبار غلیظ به حلق بنا بر قول جمعی، و به طلب منی کردن و دست بازی کردن یا مکرر نظر کردن به زنی تا منی بیاید علی الاحوط، و به قی کردن عمدا بنا بر قول بعضی، و به حقنه کردن و شاف عمد کردن بنا بر قول بعضی.

و به دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام بنا بر قول بعضی، و به سر فرو بردن عمدا در آب بنا بر قول بعضی.

هر گاه یکی از این امور را به عمل آورد عمدا و مسأله داند کفاره باید داد، در بعضی اجماعا و در بعضی احتیاطا، و اگر از روی سهو باشد کفاره ندارد، و اگر مسأله نداند در کفاره خلاف است، و احوط کفاره است.

و اگر افطار به حلال باشد کفاره یک بنده آزاد کردن، یا دو ماه پی درپی روزه گرفتن، یا شصت مسکین طعام دادن است، و بعضی به ترتیب قائل شده اند، یعنی اگر قادر باشد بر بنده آزاد کردن آن مقدم است، و الا دو ماه روزه، و اگر از این نیز عاجز باشد شصت مسکین را طعام بدهد.

و اگر افطار به حرام کرده باشد، مانند شراب و لحم خنزیر و مال مغصوب دانسته و زنا و لواط، بعضی از علما قائل شده اند که هر سه کفاره بر او واجب می شود، و بعضی مانند افطار به حلال می دانند، و اول احوط است.

دوم: هر گاه در قضای روزه ماه رمضان بعد از زوال افطار کند،

مشهور آن است که کفاره واجب است، و بعضی سنت می دانند، و اشهر و اقوا آن است که کفاره طعام دادن ده مسکین است. و اگر عاجز شود سه روز روزه می گیرد، و بعضی مخیر میان این دو می دانند، و بعضی کفاره قسم، و بعضی کفاره افطار ماه رمضان لازم می دانند.

سوم: کفاره ظهار است

که کسی با زن خود بگوید: أنت علی کظهر أمی. یعنی: تو بر من مانند پشت مادر منی یا خواهر یا سایر محارم علی الاشهر. اگر این را بگوید در وقتی که زن حائض نباشد، و در آن طهر با او جماع نکرده باشد، و در حضور دو عادل بگوید، اگر خواهد جماع کند، باید که کفاره بدهد، و اگر بدون کفاره جماع کند، دو کفاره بر او واجب می شود بنا بر مشهور. و کفاره یک بنده آزاد کردن است، و اگر عاجز باشد دو ماه پیاپی روزه داشتن، و با عجز شصت مسکین اطعام کردن.

چهارم: کفاره ایلا است،

یعنی قسم بخورد که زوجه دائمه خود را چهار ماه یا زیاده وطی نکند و زن او را به نزد حاکم شرع برد، و حاکم حکم کند که او را طلاق بگوید یا وطی کند و اختیار وطی نماید، باید که کفاره بدهد، و کفاره اش کفاره قسم است که بعد از این مذکور می شود ان شاء اللّه.

پنجم: کفاره مخالفت قسم است،

به آن که قسم خورد به اسـمای مقـدسه خدا بر گردن فعلی که ترکش رجحان نداشـته باشد، یا نکردن فعلی که فعلش رجحان نداشـته باشـد، و مخالفت آن قسم نماید. و کفاره اش آن است که یک بنده آزاد کند، یا ده مسـکین را اطعام، و اگر از هر دو عاجز شود سه روز پیاپی روزه بدارد.

ششم: کفاره مخالفت نذر است،

به آن که نـذر کند فعل امری را که راجح باشد، یا ترک امری را که مرجوح باشد و مخالفت نماید. و کفاره اش بعضـی گفته اند مانند کفاره قسم است.

و بعضـی گفته انـدماننـد کفـاره افطار ماه رمضان است یک بنـده آزاد کردن، یا دو ماه روزه گرفتن، یا شـصت مسـکین طعام دادن. و بعضی گفته اند که اگر نذر تعلق به روزه داشته باشد، کفاره افطار

ماه رمضان است، و اگر تعلق به غیر روزه داشته باشد، کفاره اش کفاره قسم است، و این قول خالی از قوتی نیست، و أحوط کفاره ماه رمضان است مطلقا.

هفتم: کفاره عهد است

که با خدا کرده باشد که امر راجحی یا غیر مرجوحی را به عمل آورد، یا ترک کند امر غیر راجحی یا مرجوحی را و مخالفت آن عهد نماید. و در کفاره اش مانند کفاره نذر خلاف است، و احوط آن است که در نذر مذکور شد.

هشتم: قسم خوردن به عنوان بی زاری از خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام است،

و در حرام بودن چنین قسمی خلافی نیست، و لیکن در وجوب کفاره به چنین قسمی یاد کردن خلاف است. بعضی گفته اند که کفاره اش کفاره ظهار است، اول بنده آزاد کردن، و با عجز از آن دو ماه روزه داشتن، و با عجز از آن شصت مسکین اطعام کردن، و اگر عاجز شود سه روز متوالی روزه بدارد. و بعضی گفته اند کفاره اش کفاره نذر است.

و ابن بابویه گفته است سه روز روزه بدارد و ده مسکین را طعام بدهد. و بعضی گفته اند گناه کرده است و کفاره ندارد.

و در حدیث صحیح وارد شده است که صفار به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نوشت که مردی سوگند یاد کرد به بیزاری از خدا و رسول و مخالفت کرد، توبه و کفاره او چیست؟

حضرت فرمودند: ده مسکین را طعام می دهد، هر مسکینی را یک مد، و طلب آمرزش می کند از خدا (۱).

و بعضی از علما به این مضمون قائل شده اند و خالی از قوتی نیست.

و أیضا خلاف کرده اند که این کفاره برای اصل سوگند خوردن

۱- فروع کافی ۷/ ۴۶۱، ح ۷.

است یا برای مخالفت سوگند کردن است، و باید که چنین سوگندی یاد نکند و اگر بکند به محض سوگند عمل به قول اول بکند، اگر چه ظاهر آن است که عمل به روایت مجزی است.

نهم: بعضی از علما قائل شده اند که زنی که در مصیبت موی سر خود را ببرد، کفاره افطار ماه رمضان می دهد

به ترتیب بر قول بعضی، و بر تخییر بر قول بعضی. و بعضی گفته اند گناه دارد و کفاره ندارد. و روایتی شده است که کفاره افطار ماه رمضان لازم است. و احوط عمل به روایت است.

دهم: هر گاه زنی در مصیبت موی خود را بکند یا روی خود را بخراشد یا مردی جامه خود را در مرگ فرزند خود یا زوجه خود چاک کند، کفاره قسم لازم می شود

بنا بر قول بعضی، و روایتی بر این مضمون وارد شده است و احوط است هر چند وجوب ثابت نیست.

یازدهم: مردی که زن متعه یا کنیز خود را در ایام حیض جماع کند در قبل، بعضی کفاره واجب دانسته اند

و بعضی سنت، و مشهور میان علما آن است که اگر در اول حیض باشد یک اشرفی تصدق می کند، و در وسط حیض نیم اشرفی، و در آخر حیض ثلث اشرفی، و احوط عدم ترک کفاره است.

دوازدهم: کسی که به خواب رود و نماز خفتن نکرده باشد تا نصف شب بگذرد، بعضی گفته اند که واجب است که آن روز را روزه بدارد،

و اشهر استحباب است، و بعضی عامد و ناسی را نیز ملحق کرده اند، و مشهور آن است که بر تقدیر وجوب اگر روزه ندارد گناه کرده است و کفاره ندارد، و بعضی لازم دانسته اند

کفاره ماه رمضان، و این قول ضعیف است، و احوط آن است که یک روز قضا بگیرد

سیزدهم: کفاره قتل عمد است که دانسته کسی را بکشد،

یا کاری که غالبا کشنده باشد نسبت به کسی واقع سازد و او کشته شود کو قصد کشتن نداشته باشد، کفاره اش آن است که یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد، و شصت مسکین را طعام دهد.

چهاردهم: کفاره قتل است که کسی را به نادانی بکشد با آن که قصد قتل نداشته،

و کاری کند که غالبا کشنده نباشد و او کشته شود، مانند آن که طفلی را برای تأدیب بزند و او به میرد، یا تیری بسوی آهوئی بیندازد و به شخصی خورد و کشته شود، یا در راه کسی بخورد و او بیفتد و بمیرد.

و اگر خود مباشر قتل نباشد و کاری کند که آن سبب قتل شود، مثل آن که چاهی در راهی بکند، و کسی در آن چاه بیفتد و بمیرد، یا سنگی بر سر راهی بگذارد و باعث قتل کسی شود، مشهور آن است که کفاره لازم نمی شود هر چند دیه لازم شود.

و کفاره اش بنده آزاد کردن است، و بعد از عاجز شدن از آن دو ماه متوالی روزه داشتن، و بعد از عجز از آن شصت مسکین طعام دادن است.

پانزدهم: اگر کسی زنی را در عده دیگری تزویج کند،

می باید از آن زن مفارقت کند، و به قول بعضی از علما پنج صاع آرد تصدق می کند، و احوط آن است که اگر زن دیگری را عقد کند نیز این کفاره را بدهد یا پنج درهم تصدق کند.

شانزدهم: کسی که مملوک خود را زیاده از حد شرعی بزند،

بعضی از علما گفته اند موافق بعضی از روایات واجب است که آن

مملوك را به كفاره آن عمل آزاد كند، و اين احوط است. و اگر او را بكشد به عمد كفاره جمع می دهد، و اگر به خطا بكشد كفاره قتل خطا می دهد، و واجب است كه قيمت آن غلام را تصدق كند بنا بر مشهور.

هفدهم: كسی كه روزه ماه رمضان را افطار كند به سبب بيماری،

اگر تا ماه رمضان ديگر بيمار باشد اشهر و اقوا آن است كه قضا ساقط می شود، و برای هر روز يک مد يا دو مد طعام می دهد علی الخلاف، و بعضی گفته اند قضا می كند. و ابن جنيد رحمه اللّٰه گفته است احتياطا هر دو را می كند.

و اگر در ما بين دو رمضان آزارش بر طرف شود و قادر بر روزه باشد و بدون عذری تأخير كند تا آن كه ماه رمضان ديگر بيايد، اشهر و اقوا آن است كه بعد از ماه رمضان هم قضا می كند، و هم برای هر روز يک مد يا دو مد می دهد. و بعضی كفاره را واجب ندانسته اند.

و بعضی گفته اند كفاره در صورتی است كه عزم بر قضا نداشته باشد، اگر عازم بر قضا باشد و بعد از تنگ شدن وقت بيماری يا عذر ديگر عارض شود قضا بايد كرد و كفاره لازم نيست، و قول اول قوی تر است.

هجدهم: نوادر كفارات است.

از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه كفاره عمل سلطان قضای حوائج مؤمنان است، و كفاره به سبب آن است كه برای آن شخصی كه او را غيبت كرده است استغفار كند.

و كفاره مجلس آن است كه چون از مجلس برخيزد بگويد:

«سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعالَمِينَ» و کفاره خنده آن است که بگوید: «اللهم لا تمقتنی» یعنی: خداوندا مرا دشمن مدار و بر من غضب مکن.

و اما احکام کفارات مذکوره،

اول: هر گاه بنده باید آزاد کرد در کفاره قتل می باید آن بنده مؤمن باشد

و در باقی کفارات خلاف است، و احوط رعایت ایمان است. و در کفاره قتل احوط آن است که بالغ باشد، و در غیر آن مرد و زن و بالغ و نابالغ مجزی است.

و باید که آن بنده کور و صاحب خوره و زمین گیر نباشد، و مولی جراحتی به او نرسانیده باشد که موجب عتق او باشد. و بعضی گفته اند که باید خصی و لال و کر نباشد و ولد الزنا نباشد، و مشهور آخر است، و احوط ترک است، و غلام گریخته را مشهور آن است که آزاد می توان کرد تا علم به مرگش بهم نرسد، و بعضی شرط کرده اند که خبری از او رسد، و بعضی شرط کرده اند که ظن حیات او باشد.

دوم: در کفاره مرتبه، تا از بنده آزاد کردن عاجز نشود به روزه منتقل نمی شود

و هر جا که روزه دو ماه باشد می باید متوالی بگیرد، و توالی به یک ماه و یک روز که متصل بگیرد به عمل می آید، به این معنی که اگر بعد از آن بدون عذر افطار کند نباید از سر بگیرد، و آیا تفریق جایز است بی عذری یا حرام است؟ اول اظهر است و ثانی احوط.

و اگر پیش از یک ماه و یک روز بی عذر افطار کند از سر می گیرد، و اگر به عذری باشد مانند حیض و نفاس و بی هوش و دیوانگی و بیماری و سفر ضروری، بعد از زوال عذر بنامی گذارد و تمام می کند، و همچنین اگر مجبور شود در افطار روزی بنا بر

اقوا. و هر جا که کفاره دو ماه متوالی باشد، اگر کفاره دهنده بنده باشد یک ماه پی درپی می گیرد علی الاقوی.

سوم: هر جا که اطعام لازم شود مشهور آن است که به هر یک آن قدر طعام بخوراند که سیر شود،

و بهتر آن است که نان خورشی با نان ضم کند، مانند خرما یا گوشت یا سرکه. و بعضی گفته اند می باید چاشت و شام هر دو به هر مسکین بخوراند آن قدر که سیر شوند، و احوط این است اگر چه اظهر آن است که به یک وقت اکتفا توان نمود.

و اگر خواهد طعام را به مسکین می توان داد، و در مقدار آن خلاف است، بعضی یک مد گفته اند، و بعضی دو مد، و احوط دو مد است، و احوط آن است که با آن نان خورشی نیز بدهد، چنانچه بعضی واجب دانسته اند، و در طعام دادن کوچک و بزرگ تفاوت نمی کند، احوط آن است که حصه اطفال را به ولی شرعی ایشان بدهد، و اگر طعام خوراند ظاهرا صغیر و کبیر را با هم تواند ضم کرد، و اگر دو طفل را به جای یک مرد حساب کند احوط است.

و در یک کفاره دو حصه را به یک مسکین نمی توان داد، مگر آن که مستحق یافت نشود، و احوط آن است که تا ممکن باشد به غیر مؤمن ندهد، و به پریشان بسیار پریشان بدهد که مسکین بر او صادق باشد، و مد چهار یک صاع است، و صاع یک من تبریز و چهارده مثقال و ربع است بنا بر مشهور، و چون در احادیث اختلافی در تحدید صاع و مد هست احوط آن است که به جای دو مد نیم من شاه تقریبا بدهد.

چهارم: در جائی که کسوت باید داد، در زن پیراهن و مقنعه با هم مجزی است،

و در مرد بعضی به یک جامه مانند پیراهن اکتفا

کرده اند، و بعضی دو جامه لازم می دانند، و بهتر آن است که پیراهن و قبا بدهد یا قبا و بالاپوش، و بهتر آن است که نو باشند، و جامه طفل را بهتر آن است که به رخصت ولی بر او به پوشاند.

پنجم: هر گاه از عتق رقبه عاجز شود و شروع کند در روزه، و بعد از آن قادر شود بر بنده آزاد کردن روزه او را مجزی است،

و بهتر آن است که ترک کند روزه را و بنده آزاد کند، خصوصا هرگاه کمتر از یک ماه و یک روز روزه داشته باشد.

و جمعی از اصحاب قائل شده اند که هر گاه بر کسی دو ماه متوالی روزه واجب شود و عاجز باشد از گرفتن آن هجده روز روزه می دارد، و اگر نتواند برای هر روز مدی از طعام، و اگر نتواند استغفار می کند، و اشهر و اقوا آن است که از هر کفاره که عاجز شود استغفار بدل آن می شود، مگر کفاره ظهار که بعضی گفته اند که تا کفاره ندهد وطی زن بر او حلال نمی شود هر چند عاجز باشد، و اگر بعد از عجز و استغفار بر کفاره قدرت بهم رساند احوط آن است که باز کفاره را به عمل بیاورد.

به اینجا ختم کردم رساله را و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و کتبه مؤلفه الحقیر محمد باقر بن محمد تقی فی شهر صفر ختم بالخیر و الظفر لسنه احدی و تسعین بعد ألف.

۱۸- رساله مفتتح شهور

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الذی جعل الشمس ضیاءا و القمر نورا، فقدر بهما لیالی و ایاما و سنین و شهورا لیبتغوا من ربهم فضلا موفورا، و الصلاه و السلام علی شمسی عالم الایجاد و رکنی السبع الشداد محمد و علی و آلهما الامجاد الانجاد.

اما بعد: چون بعضی از اخبار در باب علم به مفتتح شهور از اهل بیت عصمت و طهارت گردیده که مخالف مشهور بین الاصحاب است، و مضامین آنها نیز خالی از غموض و اشکالی نیست، لهذا بعضی داعی را مأمور ساختند که توضیح مضامین و احکام آنها نموده. و توضیح آن مطالب در ضمن چند مقصد می نماید:

مقصد اول در بیان معنی ماه و سال شمسی و قمری است

باید دانست که چون اهل عالم را ضرور است از برای ضبط تواریخ حوادث از عمرها و قرضها و مبایعات و معاملات و دولتها، و ایضا در تعیین مواقع امور شرعیه از صوم و صلاه و عبادات از

تعیین ایام و ترکیب آنها با یک دیگر، و باید بنایش بر حرکات اجرام سماویه باشد، و مشهورترین آنها آفتاب و ماه است.

لهذا در شرع و عرف بنای ماه و سال را که معیار تواریخ شرعیه و عرفیه اند بر این دو کوکب گذاشته اند، چنان که حق تعالی در آیات بسیار اشاره به این اسرار نموده است، کما قال تعالی «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» (۱) و باز فرموده است «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ» (۲) و از این باب آیات بسیار است.

و قمر را در حساب ماه اصل قرار داده اند، چون ماه از یک دور قمر بهم می رسد. و شمس را در حساب سال اصل قرار داده اند، چون از یک دور حرکت آفتاب بهم می رسد، و چون دوازده دور قمر نزدیک است به یک سال شمسی آن را سال قمری گویند.

و چون آفتاب در هر سال دوازده برج را قطع می کند، مدت قطع آن یک برج را و آن نزدیک است به یک ماه قمری آن را ماه شمسی گویند، و مدت مکث آفتاب در برجها مختلف است.

و سال شمسی مدت گردیدن آفتاب است از نقطه معینی از فلک البروج، مانند اول حمل تا آن که باز به آن نقطه برگردد به حرکت خاصه خود، و آن در مدت سیصد و شصت و پنج روز و ربع یک روز است مگر کسر قلیلی.

و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز است و پنج یک و شش یک یک روز، یعنی یازده جزء از سی جزء یک روز، و این کمتر است

۱- سوره انعام: ۹۶.

۲- سوره یونس: ۵.

از سال شمسی به ده روز و بیست ساعت و نیم نجومی تقریبا.

و به این سبب ماههای قمری در چهار فصل می گردد، مثل آن که ماه رمضان گاهی در فصل بهار و گاهی در زمستان می افتد، و بنای نسی ء که در جاهلیت شایع بوده و حق تعالی در قرآن مجید منع از آن فرموده نیز بر این است، چنانچه در بحار الانوار تحقیق آن نموده ام.

و اول ماه قمری را یهودان و بعضی از ترکان از وقت اجتماع آفتاب و ماه در یک درجه می دانند که وسط محاق است. و مسلمانان اول ماه را از دیدن هلال می دانند و آخرش را دیدن هلال دیگر.

و منجمان این را ترجیح داده اند، برای آن که در محاق چون ماه از نور آن چیزی نمی نماید گویا معدوم شده است، و چون هلال می نماید گویا الحال متولد شده است از عدم و بیرون آمده است از شیمه ظلمت.

و آنچه فقیر را به خاطر می رسد آن است که جناب مقدس الهی برای آسانی کار بر عامه عباد بنای فرائض و سنن را بر امری چند گذاشته، و به وقتی چند منوط گردانیده است که بر همه خلق استعلام آنها در نهایت سهولت باشد، و عوام و خواص به آنها یک نسبت داشته باشند.

چنان که فریضه صبح را به روشنی افق منوط گردانیده است که هر که چشم دارد می بیند، و زوال را به زیاد شدن سایه ها، و مغرب را به غروب قرص یا ذهاب حمره.

و اگر فریضه را به چهار ساعتی یا ده ساعتی روز منوط می گردانید، بایست آلتها برای استعلام ساعات پیدا کنند، و بر اکثر عوام متعسر بلکه متعذر باشد، و همچنین هلال شهر رمضان و غیر آن را منوط

به رؤیت ساخته است که همه خلق در آن مساوی اند، و بسا باشد که عوام زودتر و بهتر از خواص بینند.

و به این سبب بنای اکثر احکام شرعیه را بر ماههای قمری و سیر قمر گذاشته اند، مانند موالید حضرت رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم و روز غدیر و روز مباهله و امثال اینها.

و رعایت درجه آفتاب را نکرده اند، زیرا که اگر بر آن مبتنی می ساختند بر اکثر خلق مخفی می بود، و بایست رجوع کنند به منجمان ماه را، و زحمت بسیار در استعلام آنها بکشند چنان که در موالید پادشاهان عظیم الشأن مهره منجمان استعلام موالید ایشان می نمایند و بر اکثر خلق مخفی است.

و در ابتنای اکثر امور بر حرکت قمر نکته نجومی نیز می توان گفت که چون قمر اقرب کواکب است به زمین، و تعلقش به اهل زمین زیاده از کواکب دیگر است، لهذا آن را اعتبار کرده اند به خلاف موالید شریفه سلاطین با وقر و تمکین که چون نسبت ایشان به آفتاب از جهت عموم فوائد و آثار و شمول منافع و فوائد نسبت به هر دیار و جهات بسیار دیگر که منجمان ذکر کرده اند زیاده از کواکب دیگر است، لهذا در موالید ایشان درجه آفتاب را اعتبار کرده اند، و این وجه مبتنی است که فقیر را در این باب به خاطر رسیده است.

مقصد دوم در بیان حساب عدد و کبیسه است

بدان که ابتدای سال عرب را از ماه محرم می گیرند، و چون قاعده اهل حساب آن است که کسری که زیاده از نصف باشد تمام حساب می کنند و حرکت وسطی که قمر در هر ماه بیست و نه روز

و نیم و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است.

پس ماه محرم را که اول سال است چون زیاده از نصف است تمام می گیرند و سی روز حساب می کنند.

و از برای ماه صفر چون کسرش سه دقیقه و چهار ثانیه است و کمتر از نصف است، بیست و نه روز حساب می کنند، و ربیع الاول را سی، و ربیع الثانی را بیست و نه می گیرند تا به ماه ذی الحجه برسد که آخر سال عرب است، و کسری که از برای آن جمع می شود بیست و دو دقیقه است و آن کمتر از نصف یک روز است، پس آن را نیز به همان حساب بیست و نه می گیرند.

و سال دوم را باز به همان نحو محرم گرفته یک ماه را تمام و یک ماه را ناقص می گیرند تا به ماه ذی الحجه برسد، و چون کسر سال سابق را با کسر این سال جمع می کنند چهل و چهار دقیقه می شود و این زیاده از نصف است، پس ذی الحجه سال دوم را تمام حساب می کنند و ذو القعده و ذو الحجه این سال هر دو تمام می شود.

و این سال را سال کبیسه می گویند، چون کسرها با یک دیگر جمع می کنند و ماه ناقصی را تمام حساب می کنند.

و در هر سی سال به این حساب یازده سال را کبیسه می گیرند، یعنی سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم.

و بعضی به جای شانزدهم پانزدهم را گیرند، به اعتبار آن که از برای تمام گرفتن کسر رسیدن به نصف را کافی می دانند، و تجاوز از نصف را در کار نمی دانند.

و مشهور میان علما آن است که مدار روزه و عبادات شرعیه بر دیدن هلال است، و این حساب عدد در شرع معتبر نیست، و

بعضی از احادیث موافق حساب عدد وارد شده است که در مقاصد آتیه ایراد می نماید.

مقصد سوم در تحقیق احادیث خمسه است

یعنی هر روز از روزهای هفته که در سال سابق اول ماه مبارک رمضان بوده باشد، روز پنجم آن اول ماه امسال خواهد بود، اگر مثلا ماه رمضان سابق روز یک شنبه باشد می باید ماه رمضان امسال اولش روز پنجشنبه باشد، و این در غیر سال کبیسه است، و در سال کبیسه باید شش روز بشمارند روز ششم اول ماه رمضان این سال خواهد بود.

و در غالب اوقات این حساب با رؤیت موافق می افتد، چنان که در سنه هزار و صد و هفت اول ماه رمضان روز چهارشنبه بود، و در سال بعد از او که سنه هزار و صد و هشت بود پنجم آن که روز یک شنبه بود اول ماه رمضان بود، و این سال که سنه هزار و صد و نه است چون سال کبیسه است ششم یک شنبه که روز جمعه است اول ماه مبارک بود.

و گاه هست که به حسب رؤیت تخلف می کند و موافق نمی افتد، سرش آن است که اگر چه به حسب تجربه یافته اند که سه ماه متوالی تمام می تواند شد و زیاده نمی تواند شد، اما ماههای سال را که بر سر هم حساب کنند در غیر سال کبیسه اگر اول ماه رمضان شنبه باشد، چون به حسابی که سابقا مذکور شد از ماههای تمام است باید دوشنبه اول ماه شوال باشد.

و چون آن ناقص است باید شـنبه اول ماه ذی القعده باشد، و چون آن تمام است باید پنجشنبه اول ماه ذی الحجه باشد، و چون آن ناقص است باید جمعه اول ماه محرم باشد، و چون آن تمام است باید یک شنبه اول ماه صفر باشد، و چون آن ناقص است باید دوشنبه اول ماه ربیع الاول باشد.

و چون آن تمام است بایـد چهارشـنبه اول ماه ربیع الثانی باشـد، و چون آن ناقص است بایـد پنـج شـنبه اول ماه جمادی الاولی باشد، و چون تمام است باید سه شـنبه اول ماه شـعبان باشد، و چون ناقص است باید چهارشـنبه اول ماه مبارک رمضان باشد و آن پنجم شنبه است که اول ماه رمضان سابق بود.

و در سـال کبیسه چون مـاه ذی القعـده و ذی الحجه را هر دو تمـام می گیرنـد اول مـاه رمضـان آن سـال بایـد موافق شـشم ماه رمضان سابق باشد.

مثلا در فرضـی که در سابق ذکر کردیم اگر در سال کبیسه باشد و ذی الحجه را تمام بگیریم شـنبه اول ماه محرم خواهد بود و به همان نحو ماههای بعد را یکی تمام و یکی ناقص بگیریم، اول ماه رمضان پنج شـنبه خواهد بود، و آن نسبت به شنبه که اول ماه رمضان سابق است ششم خواهد بود.

و احادیث بر این مضـمون بسیار است، چنان که کلینی رحمه اللّه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ایام سال سیصد و شـصت روز بود و حق تعالی دنیا را در شـش روز خلق کرده و شـش روز را از سال بیرون کرد سیصد و پنجاه و چهار روز مانـد، شـعبان هرگز تمام نمی شود، و شوال بیست و نه روز است، و ذو القعـده سـی روز است، زیرا که خدا فرموده اسـت وعده دادیم

موسی را سی شب و تمام کردیم آن را به ده شب دیگر، پس تمام شد میقات پروردگار او چهل شب، و آن ماه ذی القعده بود و ده روز ذی الحجه، پس ذی القعده را خدا تمام گرفته است و ذو الحجه بیست و نه روز است، و محرم سی روز است، پس همچنین بعد از آن یک ماه تمام است و یک ماه ناقص (۱).

و ابن بابویه رحمه اللّه به این حدیث عمل کرده است، و سایر علما موافق احادیث دیگر بنا را بر دیدن ماه گذاشته اند.

و أیضا کلینی از عمران زعفرانی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که گاه هست آسمان را ابر فرو می گیرد در عراق دو روز و سه روز، پس در کدام روز روزه بداریم؟ فرمود: نظر کن روزی را که در سال گذشته روزه داشته ای و اول ماه رمضان بوده است، روز پنجم آن روز را در این سال روزه بدار (۲).

و ایضا به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که در سال آینده روزه بدار پنجم آن روز را که در ماه گذشته روزه داشته بودی «۳».

و ایضا روایت کرده است که محمد بن الفرج به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشت که از پدران شما روایت کرده اند در حساب روزه که پنج روز از اول ماه رمضان گذشته بشمارند.

حضرت در جواب نوشتند: صحیح است، و لیکن در هر چهار سال پنج پنج بشمار، و در سال پنجم شش روز بشمار.

۱- فروع کافی ۴/ ۷۸- ۷۹.

۲- فروع کافی ۴/ ۸۰، ح ۱.

پس سیاری گفت: این تفاوت از جهت کبیسه است و اصحاب ما حساب کردند، و گفتند: این به حساب کبیسه درست است (۱).

مؤلف گوید: حساب کبیسه که در این حدیث وارد شده است، مخالف آن حسابی است که مشهور است میان منجمان، و مشهور موافق ارصاد مشهوره حساب کبیسه به آن قاعده ایست که سابقا مذکور شد.

و قول دیگر در کبیسه هست که گفته اند در هر سه سال یک روز به جهت کبیسه زیاد کنند، و در سال سی ام دو روز تا در سی سال یازده روز شود.

و این قول متروک و مهجور است، و آن که حضرت فرموده اند یا مبتنی بر احتیاط است، یا موافق قاعده ایست که در آن زمان میان عرب معروف بوده است، چنان که صاحب قاموس گفته است:

که سال کبیسه آن سالی است که یک روز از آن را می دزدند و آن در هر چهار سال می شود (۲). و قرینه اش آن است که راوی گفت اصحاب ما حساب کردند درست یافتند.

و چون احادیث بسیار وارد شده است که مدار صوم و فطر بر دیدن ماه است، شیخ طوسی رحمه اللّه این احادیث را حمل کرده است بر آن که سنت است که آن روز را روزه بدارند به قصد سنت، که اگر در واقع از ماه رمضان باشد روزه داشته باشند، چنان که روزه یوم الشک را سنت است که روزه بدارند، و اگر ظاهر شود که از ماه رمضان بوده است از روزه ماه رمضان مجزی است.

و بعضی گفته اند مقصود از این احادیث بیان قاعده حساب

۱- فروع کافی ۴/ ۸۱، ح ۳.

۲- قاموس ۲/ ۲۴۵.

عدد است کو به حسب شرع بنای احکام را بر آن نتوان گذاشت، و این بسیار بعید است.

و شیخ در مبسوط، و علامه در منتهی، و جمع دیگر از علما رضوان اللّه علیهم این اخبار را حمل کرده اند بر آن که اگر ماههای سال همه یا اکثر دیده نشود به این احادیث عمل می کنند، زیرا که به حسب برهان و تجربه معلوم است که همه ماههای سال تمام نمی تواند بود.

و به گمان فقیر اگر زیاده از چهار ماه مشتبه شود، باز عمل به این اخبار می توان کرد. و بعضی گفته اند مطلقا همه را سی حساب می کنند. و این مخالف تجربه و عادت است، و مستلزم طرح اخبار معتبره بسیار است.

مقصد چهارم [در روزه روز عید اضحی و روز عاشورا]

در شرح حدیثی است که کلینی از حضرت صادق علیه السلام و ابن بابویه در مقنع از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که روز عید اضحی در روزی است که در آن روز روزه می دارند و روز عاشورا در روزی است که در آن افطار می کنند (۱).

و سید بن طاوس رضی اللّه عنه گفته است که ما مذاکره از مشایخ خود شنیده ایم که از یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که روز روزه شما روز نحر شما است (۲).

و اکثر این احادیث را نفهمیده اند و تکلفات بارده در حلش کرده اند.

۱- فروع کافی ۴/ ۵۴۷، ح ۳۷. مقنع شخ صدوق ص ۵۹.

۲- کتاب اقبال سید ابن طاووس ص ۱۶.

و گمـان فقیر آن است که این نیز موافق اخبـار سـابقه است، که هر روزی که اول ماه رمضان باشـد از ایام هفته همان روز عید قربان است، و هر روز عید فطر است همان روز روز عاشورا است، و این نیز ظاهرش آن است که مبتنی بر حساب عدد باشد.

اما در سال کبیسه موافق می افتـد، زیرا که اگر اول ماه رمضان مثلا یک شـنبه باشد، چون از ماههای تمام است، باید اول شوال سه شـنبه باشد، و چون شوال ناقص است باید اول ماه ذی القعده چهارشنبه باشد، و چون از ماههای تمام است باید اول ماه ذی الحجه جمعه باشد، پس روز عید اضحی یک شنبه خواهد بود و موافق است با جزء اول حدیث.

و چون در غیر سال کبیسه ماه ذی الحجه ناقص است باید اول ماه محرم روز شـنبه باشد، پس عاشورا روز دوشنبه خواهد بود و موافق نمی شود با جزء دوم حدیث.

و اگر سال کبیسه باشد چون ماه ذی الحجه نیز تمام است، اول ماه محرم روز یک شـنبه خواهد بود، و عاشورا روز سه شنبه می شود، و جزء ثانی حـدیث نیز موافق می شود، پس یا باید حدیث را حمل بر سال کبیسه کرد، یا بر کثرت وقوع این حالت، یا بر خصوص آن سالی که حضرت فرموده اند.

مقصد پنجم در توضـیح حدیث دیگر است که در این باب وارد شده است و کســی معنی آن را نیافته و متعرض شرح آن نگردیده است.

سید جلیل نبیل نقیب نجیب صاحب کرامات و مقامات رضـی الدین علی بن طاوس رحمه اللّه در کتاب اقبال از جد خود شـیخ طوسی

رضـی اللّه عنه روایت کرده است از ابـو احمـد از محمـد بن ابراهیم از پـدرش که گفت: رفتم به خـدمت حضـرت امـام حسـن عسـکری علیه السـلام در روز اول ماه مبارک رمضان، و مردم اختلاف کرده بودند در آن روز، بعضی یقین داشتند که اول ماه است، و بعضی شک داشتند.

چون حضـرت مرا دیدند فرمودند: ای ابراهیم امروز تو داخل کدام گروهی؟ یقین داری یا شک داری؟ گفتم: فدای تو شوم از برای استعلام این امر به خدمت شما آمده ام.

حضرت فرمود: من اصلی و قاعده ای به دست تو بدهم که بعد از این هرگز شک نکنی.

گفتم: ای مولی و آقای من منت گذار بر من به بیان آن قاعده.

حضـرت فرمود: بایـد بشناسـی و معلوم کنی روز اول محرم را، چون آن را دانستی محتاج نیستی به آن که طلب کنی هلال ماه رمضان را.

گفتم: چگونه مجزی است دانستن هلال محرم از طلب کردن هلال ماه رمضان، بیان کن از برای من ای سید من.

فرمود: نظر کن روز اول محرم را اگر یک شـنبه باشد یکی بگیر، و اگر دوشـنبه باشد دو بگیر، و اگر سه شنبه باشد سه بگیر، و اگر چهارشنبه باشد چهار بگیر، و اگر پنج شنبه باشد پنج بگیر، و اگر جمعه باشد شش بگیر، و اگر شنبه باشد هفت بگیر.

پس آن عـدد را حفـظ کن و عـدد امامـان خـود را که دوازده است بر آن بیفزا و مجموع را بگیر، پس هفت هفت از آن عـدد بینداز، اگر هفت بماند شنبه اول ماه رمضان است، و اگر شش بماند جمعه است، و اگر پنج بماند پنج شنبه، و اگر چهار بماند

چهارشنبه، و اگر سه بماند سه شنبه، و اگر دو بماند دوشنبه، و اگر یک بماند یک شنبه، پس بنای حساب خود را بر این قاعده بگذار (۱).

مؤلف گوید: این حدیث بر افاضل علما مشتبه شده، و سر این را ندانسته اند، و لهذا اکثر در کتب خود ایراد ننموده اند، و سید ابن طاوس رحمه اللّه فرموده است شاید این حدیث مخصوص به وقت خاصی یا شخص مخصوصی بوده باشد.

و گمان فقیر آن است که این حدیث نیز مبتنی بر حساب عدد است، و با حدیث خمسه موافق است، و هر دو بر یک اصل مبتنی شده اند، زیرا که هر گاه روز اول محرم یک شنبه باشد، یک را می گیریم و با دوازده ضم می کنیم سیزده می شود، هفت را که از آن می اندازیم شش می ماند، پس اول ماه رمضان جمعه خواهد بود.

و این با حساب عدد موافق است، زیرا که هر گاه اول محرم یک شنبه باشد، و محرم تمام است، اول صفر سه شنبه خواهد بود، و چون صفر ناقص است، اول ربیع الاول چهارشنبه خواهد بود، و چون تمام است اول ربیع الثانی جمعه خواهد بود، و اول جمادی الاولی شنبه، و اول جمادی الثانیه دوشنبه، و اول رجب سه شنبه، و اول شعبان پنج شنبه، و اول ماه رمضان جمعه.

و همچنین اگر اول محرم دوشنبه باشد، دو را با دوازده ضم می کنیم چهارده می شود، هفت را که می اندازیم هفت می ماند، پس شنبه اول ماه رمضان است، زیرا که به حساب عدد چهارشنبه اول صفر، و پنج شنبه اول ربیع الاول، و شنبه اول ربیع الثانی، و یک شنبه اول جمادی الاولی، و سه شنبه اول جمادی الثانیه، و

۱- اقبال ص ۱۴.

چهارشنبه اول رجب و جمعه اول شعبان، و شنبه اول رمضان.

و اگر اول محرم سه شنبه باشد سه را با دوازده ضم کنیم پانزده شود، و هفت هفت که بیندازیم یک بماند، پس اول ماه رمضان یک شنبه باشد، چنان که اول محرم هزار و صد و هشت سه شنبه بود، و اول ماه رمضان بعد از آن یک شنبه بود در سال گذشته، و وجهش همان است.

زیرا که اول محرم هر گاه سه شنبه باشد اول صفر پنج شنبه است، و اول ربیع الاول جمعه، و اول ربیع الثانی یک شنبه، و اول جمادی الاولی دوشنبه، و اول جمادی الثانیه چهارشنبه، و اول رجب پنج شنبه، و اول شعبان شنبه، و اول ماه مبارک رمضان یک شنبه.

و اگر اول محرم چهارشنبه باشد، چهار با دوازده ضم کنیم شانزده می شود، و دو هفت را که بیندازیم دو می ماند، پس اول ماه مبارک دوشنبه خواهد بود، زیرا که اول صفر جمعه خواهد بود، و اول ربیع الاول شنبه، و اول ربیع الثانی دوشنبه، و اول جمادی الاولی سه شنبه، و اول جمادی الثانیه پنج شنبه، و اول رجب جمعه، و اول شعبان یک شنبه، و اول ماه رمضان دوشنبه.

و اگر اول محرم پنج شنبه باشد، پنج با دوازده هفده می شود، و دو هفت را که انداختیم سه می ماند، پس اول ماه مبارک رمضان سه شنبه خواهد بود.

و اگر اول محرم جمعه باشد شش را با دوازده ضم کنیم هجده شود، و دو هفت را که بیندازیم چهار بماند، پس اول ماه مبارک چهارشنبه باشد به همان حساب که مذکور شد.

و اگر اول محرم روز شنبه باشد، هفت را با دوازده ضم کنیم نوزده شود، دو هفت را که بیندازیم پنج بماند، پس اول ماه مبارک

پنج شنبه باشد.

و از این قاعده لطیفه که در این روایت شریفه وارد شده است قاعده مختصرتر استنباط می توان کرد، مثل آن که هر روز که اول محرم باشد از ایام هفته روز دوم ایام قبل از آن اول ماه رمضان است. مثل آن که اگر اول محرم جمعه باشد، پنج شنبه را بینداز چهارشنبه اول ماه رمضان است.

و اگر اول محرم پنج شنبه باشد، چهارشنبه را بیندازد سه شنبه اول ماه رمضان است.

یا آن که بگوئیم چنان که در خمسه پنجم بعد اول ماه رمضان است اینجا سوم قبل را اول ماه می گیریم، چنان که می گوئیم جمعه و پنج شنبه و چهارشنبه، پس چهارشنبه سوم قبل است.

یا آن که هر روز که اول محرم است، ششم آن روز اول ماه رمضان است، چنان که در خمسه دانستی.

پس این حدیث نیز بنا بر آنچه سابقا مذکور شد محمول بر اشتباه اهله متوالیه خواهد بود، یا بر آن که این روز را مستحب است که احتیاطا و استظهارا روزه بدارند، زیرا که اگر به حسب رؤیت با این قاعده تخلف کند غالبا به اعتبار تقدیم این حساب است بر رؤیت، پس احتیاط در اختیار این اخبار است در صوم نه در فطر.

مقصد ششم در توضیح حدیث مشکل دیگر است که در این باب وارد شده است،

باز سید جلیل الشأن ابن طاووس رحمه اللّه در کتاب اقبال روایت کرده است که در پشت کتاب قدیمی از کتب اصحاب خود دیدم که هرگاه خواهی روز وقفه و اول ماه رمضان را از هر ماهی

بـدانی، تفحص کن ماه محرم را اگر دیـدی چهار روز از آن بشـمار روز پنجم آن وقفه است، و روز شـشم آن اول ماه رمضان است، و اگر پوشـیده شود بر تو ماه محرم و نبینی، ماه صـفر را تفحص کن اگر بینی دو روز از آن بشمار روز سوم وقفه است و روز چهارم اول ماه رمضان است. و اگر آن را نیز نیابی و بر تو پوشیده بماند تفحص کن ماه ربیع الاول را، اگر ببینی یک روز را بشمار دوم عرفه است و سوم اول ماه رمضان.

و اگر آن نیز پوشیده شـود بر تو، پس مـاه ربیع الاـخر را تفحص کن چون مشاهـده نمـائی شـش روز را بشـمار هفتم آن عرفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان است.

و اگر پنهـان شود مـاه ربیع الاـخر، پس تفحص کن مـاه جمادی الاولی را اگر به بینی پنـج روز بشـمار شـشم آن عرفه است، و هفتم آن اول ماه رمضان.

و اگر پنهـان شود مـاه جمادی الاولی، پس انتظار بکش ماه جمادی الاخر را، پس اگر به بینی آن را بشـمار از آن سه روز را و چهارم آن عرفه است و پنجم اول ماه رمضان.

و اگر جمـادی الاخر نیز مسـتور گردد، تفحص کن هلال رجب را، و چون دیـده شود دو روز بشـمار سوم عرفه است و چهارم اول ماه رمضان.

و اگر هلال رجب نیز پوشـیده شود ماه شـعبان را تفحص نما اول آن موافق عرفه است، و دوم آن موافق اول ماه رمضان. و اگر آن نیز مشتبه شود تفحص کن هلال ماه رمضان را، و شش روز از آن بشمار هفتم آن وقفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان.

و اگر آن نیز پنهان شود هلال شوال را تفحص کن، چون به بینی

چهار روز را بشمار پنجم آن وقفه است، و ششم آن اول ماه رمضان.

و اگر آن نیز پنهان گردد ماه ذی القعده را تفحص کن، و بعد از دیدن سه روز را بشمار چهارم وقفه است، و پنجم اول ماه رمضان، و اگر آن نیز معلوم نشود ماه ذی الحجه را ملاحظه کن و هشت روز از آن بشمار نهم وقفه است و دهم اول ماه رمضان (۱).

مؤلف گوید: در کتاب اقبال در همه مواضع به لفظ وقفه واقع شده است، و ظاهرا مراد از آن روز عرفه است، زیرا که وقوف عرفات در این روز واقع می شود، لهذا ما تعبیر از آن در بعضی از مواضع به عرفه کردیم، و این یک محل اشتباه فضلای عصر بود.

و ظاهر آن است که این روایتی باشد منقول از معصومین علیهم السلام، و محتمل است که از استخراجات عرب باشد، و بر هر تقدیر باز مبتنی بر حساب عدد است، زیرا که اگر ماه محرم مثلا اولش یک شنبه باشد، موافق حساب عدد می باید ششم آن که جمعه باشد اول ماه رمضان باشد، و پنج آن پنج شنبه باشد روز عرفه باشد.

اما آن که ماه رمضان جمعه باشد، چون تمام است باید یک شنبه اول شوال باشد، و دوشنبه اول ذی القعده، و چهارشنبه اول ذی الحجه، پس پنج شنبه عرفه خواهد بود، و همچنین سایر ایام هفته به این نسبت است، چنان که در مقصد پنجم بیان شد.

و اگر اول صفر مثلا سه شنبه باشد چهارم آن که جمعه است اول ماه رمضان خواهد بود به همان بیان که مذکور شد، و سوم آن که پنج شنبه است عرفه خواهد بود.

و اگر اول ربیع الاول چهارشنبه باشد سوم آن که جمعه است

۱- کتاب اقبال ص ۱۵- ۱۶.

اول ماه رمضان خواهد بود، و دوم آن که پنج شنبه است عرفه خواهد بود، و همچنین همه ماهها به حساب عدد موافق آنچه مذکور شده است درست می آید.

و در دو موضع تکلفی باید کرد، یکی در ماه رمضان، زیرا که هر گاه اول ماه رمضان به رؤیت معلوم باشد چه احتیاج به استعلام دارد، و گویا استطرادا مذکور شده است، و معلوم است که هر روز هفته را که بگیری و هشت روز بشماری، همان روز عود می کند، اما در استعلام عرفه فایده می کند.

و دیگری در ماه ذی الحجه که هر گاه به رؤیت اولش معلوم شود عرفه ظاهر خواهد بود، و آن که روز اضحی روز اول ماه رمضان است، موافق احادیثی است که در مقصد چهارم گذشت.

و تأویل این حدیث نیز مثل تأویل احادیث سابقه است و فایده اش در صورت اشتباه اهله ظاهر می شود، یا آن که غرض بیان قواعد مترتبه بر حساب عدد است بی آن که حکم شرعی بر آن مترتب شود اگر چه بسیار بعید است.

و قد فرغت من تسویده فی حادی عشر شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال سنه تاسع و مائه بعد ألف من الهجره، و الحمد للّه أولا و آخرا، و الصلاه علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین، و لعنه اللّه علی أعدائهم أجمعین الی یوم الدین.

۱۹– رساله ماه نو دیدن و ناخن چیدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

رساله در بيان آن كه هر ماه را بر روى چه چيز بايد ديد و چه سوره بايد خواند.

ماه محرم در زر سرخ بايد ديد، و سوره الرحمن بايد خواند.

صفر در آينه بيند، و حمعسق بخواند.

ربيع الاول در آب روان بيند، و سوره مجادله را بخواند.

ربيع الاخر روى آب بيند، و سوره الملك بخواند.

جمادى الاولى بر روى پيران بيند، و سوره مزمل بخواند.

ماه جمادى الثانيه بر روى نقره بيند، و سوره مدثر بخواند.

ماه رجب در قرآن بيند، و سوره يس بخواند.

ماه شعبان در شيرى بيند، و سوره ص بخواند.

ماه رمضان در شمشير بيند، و سوره محمد بخواند.

ماه شوال در انگشتر بيند، و سوره فتح بخواند.

ذى القعده بر روى كودك شيرخواره بيند، و سوره نساء بخواند.

ذى الحجه بروى جلال خود بيند، و سوره فجر بخواند.

منقول است در باب ناخن چيدن شنبه خوره پيدا كند. يك شنبه فقير گردد. دوشنبه حافظ و قارى و كاتب گردد. سه شنبه بيم خوف

و هلاک بود. چهارشنبه بدخلق گردد. پنج شنبه صحت بدن یابد و بیمار گردد، جمعه عمر دراز و مال بسیار یابد.

ایضا در باب سر تراشیدن شنبه زخمی به وی رسد. یک شنبه غمی به وی رسد. دوشنبه البته توان گر گردد. سه شنبه البته دردی بیند. چهارشنبه به دولت رسد پنج شنبه البته به عزت رسد. جمعه از گناهان پاک شود چنانچه از مادر متولد شود.

از حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مروی است در باب جامه نو بریدن هر روز چه خاصیت دارد.

شنبه در آن جامه بیمار گردد مگر آن جامه را به کسی دهد.

یک شنبه مبارک نباشد و در آن جامه غمگین شود.

دوشنبه مبارک است.

سه شنبه دزدیده شود یا در آب ضایع شود.

چهارشنبه در آنجا روزی بیند و مکروهی نبیند و به خوش دلی گذراند.

پنج شنبه در آن جامه علمی او را روزی شود، در پیش مردم مکرم باشد.

جمعه عمر و دولتش زیاد شود.

در باب جامه نو پوشیدن: شنبه زخمی به وی رسد. یک شنبه تندرستی به وی رسد. دوشنبه شادی و فرح بیند. روز سه شنبه محنتی به وی رسد. چهارشنبه مالش زیاد شود. پنج شنبه فهمش زیاد شود. جمعه فراخ روزی شود.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۲۰- رساله صغیره آداب حج

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين و الصلاه على أشرف الانبياء و المرسلين محمد و عترته الطيبين الطاهرين.

اما بعد: اين رساله ايست مختصر در بيان واجبات حج و عمره و برخى از مستحبات هر دو، و آن مشتمل است بر مقدمه و سه فصل:

مقدمه در بيان شرائط حج و عمره است و افعال اين هر دو بر سبيل اجمال

اشاره

بدان ايدك اللّه تبارك و تعالى كه حج و عمره واجب است بر كسى كه بالغ و عاقل و آزاد بوده باشد، و او را توشه اى باشد مقدار رفتن و برگشتن ميانه حال، و راحله اى كه توانائى برداشتن او داشته باشد، اگر چه الاغ گوش و دم بريده باشد، زايد بر قرضها و خرج عيال واجب النفقه تا وقت برگشتن.

و متمكن بوده باشد از رفتن، به آن كه بيمار نباشد بيمارى كه بر راحله نتواند نشست، و دشمنى نباشد در راه كه خوف بر نفس

یا مال از او بوده باشد. و اگر مدفوع نشود دشمن مگر به دادن مال، اشهر میان علما آن است که واجب است رفتن و دادن مال، اگر قدرت بر آن داشته باشد.

و آنچه از حج به اصل شرع به سبب این شرائط بر مکلف واجب می شود یک حج است، و آن را حج اسلام می گویند، و گاه هست که واجب می شود به نذر و عهد و یمین و استیجار و افساد.

و اما افعال عمره تمتع:

پس آن احرام است به عمره و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه، و طواف خانه کعبه، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، و تقصیر، و بعضی را گمان است که اگر با این عمره طواف نسا بکند احوط است، و ظاهرا در کار نیست.

و افعال حج تمتع:

احرام است به حج، و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه، و وقوف عرفات، و به شب بودن در مشعر بنا بر اشهر، و وقوف مشعر، و رمی جمره عقبه، و ذبح یا نحر، و حلق یا تقصیر، و طواف خانه کعبه، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء، و در منا بودن دو شب یا سه شب، و در هر روز رمی جمره اولا و وسطا و عقبه کردن به تفصیلی که خواهد آمد.

و افعال عمره مفرده:

احرام است، و پوشیدن دو جامه احرام، و تلبیه، و طواف، و دو رکعت نماز طواف، و سعی، و حلق یا تقصیر، و طواف نساء و دو رکعت نماز طواف نساء.

و افعال حج افراد:

احرام است به حج، و پوشیدن دو جامه احرام،، و تلبیه و وقوف عرفات، و به شب بودن در مشعر بنا بر اشهر، و وقوف مشعر، و رمی جمره عقبه، و حلق یا تقصیر، و طواف

زیارت، و دو رکعت نماز طواف و سعی، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء، و سه شب یا دو شب بودن در منا، و در هر روز رمی جمار ثلاث کردن.

و افعال حج قران

همین است، و لیکن در وقت احرام هدی میراند و آن را اشعار یا تقلید می کند، و در منا روز عید می کشد آن را.

و حج تمتع بر کسی واجب است که میان او و مکه شانزده فرسخ یا بیشتر بوده باشد، و اگر کمتر بوده باشد قران یا افراد واجب است.

فصل اول در آداب است

می باید که چون کسی خواهد که به سفر مکه روانه شود قطع معاملات خود بکند، و حق مردمان را به ایشان به رساند. و روز شنبه یا سه شنبه یا پنج شنبه متوجه سفر شود، و رفیق صالح بهم رساند، و خلق خود را نیکو کند زیاده بر حضر، و توشه خود را بذل کند به رفقا، و بخل نورزد، و اسراف نکند.

و چون متوجه شود تصدق بکند، و بر در خانه به ایستد، و سوره حمد بخواند از پیش روی و از دست راست و از دست چپ، و همچنین آیه الکرسی بخواند از سه طرف، پس معوذتین بخواند به همین دستور، و کلمات فرج را بخواند.

پس نیت کند که متوجه حج بیت اللّه الحرام می شوم از برای ادای عمره اسلام عمره تمتع و حج اسلام حج تمتع از جهت رضای خدا.

و باید که در وقت روانه شدن تحت الحنک بسته باشد، و با وضو

باشـد، و عصای بادام تلـخ در دست گیرد، و چون پا در رکاب آورد بگویـد بسم اللّه الرحمن الرحیم و اللّه أکبر. و بایـد که دو رکعت نماز بکند در هر منزلی، هم در وقت فرود آمدن و هم در وقت بار کردن.

و بایـد که هر چه صـرف کند در راه خوشـحال باشد، بلکه هر چه بر سـر او آید از بلاها و مصـیبتها در مقام رضا و خوشـنودی باشد، و آن را علامت قبول حج خود داند.

و باید که با حضور قلب باشد، و بیاد حق سـبحانه و تعالی باشد در هر حرکتی و سکونی، که آن روح عبادت است، و نزد خود محقق سازد که این سـفر شبیه به سـفر آخرت است، و تفکر کنـد که این سـفر با این کمی این قـدر تهیه می خواهد، پس تهیه سفر آخرت با آن درازی در خور آن می بایـد. و بدانـد که اگر در این سـفر اندکی تقصـیر می کند خود را در معرض تلف و هلاك در می آورد، یا در راه محتاج خلق خواهـد شد. و همچنین در آن سـفر اگر تقصـیری کند مورث ندامت ابدی و عذاب سرمدی خواهد گردید.

و منقول است از حضـرت ابی عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق علیهما السـلام که آن حضـرت فرمود: چون اراده حج کنی باید که دل خود را مجرد سـازی از جهت حق سـبحانه و تعـالی از هر چه تو را مشـغول سازد و حجاب تو باشـد، و کارهای خود را همگی به خالق خود گذار، و توکل بر او کن در همه حالات خود از حرکات و سکنات، و تسلیم شو نزد قضا و قدر الهی.

و وداع کن دنیـا و راحت دنیا و خلق را، و بیرون آر از هر حقی که بر تو لازم است از مردمان و به ایشان برسان، و اعتماد مکن بر توشه و راحله و مصاحبان و قوت جوانی و مال خود که مبادا اینها و بال تو شوند، به درستی که هر کس دعوی طلب رضای الهی

می کنـد و اعتماد بر غیر او می نمایـد حق سبحانه و تعالی همه را و بال و دشمن او می گرداند، تا بداند که او را قوتی و حیله ای نیست و نه دیگری را، مگر به عصمت الهی و توفیق او.

پس استعداد این سفر چنین بکن که امید برگشتن نداشته باشی، و نیکو مصاحبت کن با رفیقان، و مراعات کن اوقات نماز واجب را که همه را در اوقات خود با شرایط و ارکان و خضوع و خشوع بجا آوری. و همچنین سنتها را نیز بجا آوری، و هر چه بر تو لازم است از آداب، و تحمل و بردباری، و صبر و شکیبائی، و شکر الهی، و شفقت بر خلق خدا و جوان مردی، و توشه خود را اتیان کردن بر دیگران، در همه اوقات رعایت بکن.

پس چون خواهی که غسل احرام کنی، باید که به آب توبه خالص گناهان خود را به شوئی، و با دو جامه احرام جامه صدق و صفا و خشوع و خضوع در پوشی، و چون احرام گیری احرام کن بر خود هر چه تو را از یاد حق سبحانه و تعالی باز می دارد، و حجاب تو است از طاعت الهی.

و چون لبیک گوئی اجابت کن خداوند خود را در آنچه تو را به آن خوانده است از صدق و صفا و اخلاص و چنگ در زدن به عروه الوثقای محبت او.

و چون طواف کنی طواف کن به دل با ملائکه در دور عرش، چنان که با مؤمنان طواف می کنی در دور خانه. و باید که دلت متوجه جناب مقدس الهی باشد.

و چون سعی میانه صفا و مروه می کنی و می دوی باید که آرزوی خود را از خود دور سازی، و بری شوی از حول و قوت خود، و بیرون آئی از غفلت و لغزشهای خود.

و چون بیرون می روی به منا آرزو مکن آنچه را روا نیست آرزو کردن، و استحقاق آن نداری.

و چون به عرفات روی اعتراف به گناهان خود بکن، و تازه کن عهد خود را نزد حق سبحانه و تعالی، به اقرار به وحدانیت او و تقرب به سوی او، و پاکیزه ساز عهد خود را، و از نقض عهد بترس چون به مشعر الحرام در آئی، و چون به کوه مشعر الحرام بالا روی روح خود را به سوی ملا اعلا بالا بر.

و چون قربانی می کنی هواهای نفسانی و آرزوهای شیطانی را بکش، و چون سنگ ریزه ها افکنی شهوات نفس و خست و دناءت و بدیهای او را بینداز، و چون سر تراشی عیبهای ظاهر و باطن خود را بتراش و از خود زائل گردان.

و چون داخل حرم شوی داخل شو در امان الهی و حمایت او و ستر او از متابعت هواهای خود، و چون دور خانه کعبه گردی باید که در خاطر خود در آوری بزرگی صاحب خانه را، و بدانی جلال و عظمت و پادشاهی او را، و چون خود را به حجر الاسود به مالی باید که راضی شوی به قسمت او، و خاضع شوی نزد عزت او.

و چون طواف وداع کنی غیر حق تعالی را وداع کن، و چون در صفا ایستی صاف گردان روح خود را و سر خود را از جهت لقای حق سبحانه و تعالی در روز قیامت، و چون به مروه در آئی باید که ملاحظه نمائی که منظور نظر اوئی، و علم او شامل حال تو است، و بر شرط این حج مستقیم باش، و وفا کن به عهدی که با خداوند کرده ای در روز الست، و عهدهای او را تا روز قیامت بر خود واجب گردان.

و بدان که حق سبحانه و تعالی حج را واجب نگردانید و از جمیع

طاعـات آن را برنگزیـد به آن که اضافه به خود کرد و فرمود «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» مگر از جهت استعانت به این اهـوال بر مـوت و قـبر و بعث و قیـامت و بهشت و دوزخ، به سـبب مشاهـده مناسـک حـج از اول تـا به آخر مر صاحبان عقل و خرد را، تمام شد کلام معجز نظام آن حضرت (۱).

و این کلمات مشـتمل است بر معارف و حقایق بسـیار، پس باید که مؤمنان در هر یک از این سخنان تأمل بکنند، تا حق سبحانه و تعالی ابواب فضل خود را به روی ایشان مفتوح گرداند، و اللّه تعالی یعلم.

فصل دوم در افعال عمره تمتع است

اول: احرام است،

اشاره

و آن عبارت است از این که خود را بـدارد و عزم نماید بر ترک کردن چیزهائی که خواهد آمد تا وقتی که محلل به فعل آید، پس باید که آن چیزها را بداند تا تواند نیت کردن، و چون از برای احرام شارع جائی چند مقرر فرموده است باید که آن جاها را نیز بداند.

بـدان که میقات اهل عراق عقیق است، و بهتر آن است که احرام را تأخیر نکنـد به ذات عرق که اکنون میقات مـدینه است که در صـحت آن خلافی هست، و بعضی از احادیث دلالت می کند بر آن که از آنجا احرام بستن جایز نیست، بلکه از منزل پیش تر که مسما است به بر که شریف احرام بگیرد، و اگر مکاریان توقف نکنند در راه

۱- بحار الانوار ۹۹/ ۱۲۴- ۱۲۵ از مصباح الشریعه ص ۱۶- ۱۷.

احرام بگیرد.

و میقات اهل مدینه مسجد شجره است، و در حال اضطرار جحفه است، و میقات اهل مغرب و شام و مصر جحفه است، و میقات اهل یمن یلملم است، و میقات اهل طائف قرن المنازل است.

و کسی که خانه اش به مکه نزدیک تر است از میقات، میقات او خانه او است، و اگر از راهی رود که به یکی از این مواقیت نرسد، مانند اهل احساء، چون محاذی میقات رسد احرام می گیرد بنا بر مذهب بعضی.

و احوط آن است که تا ممکن باشد البته به یکی از مواقیت بروند و احرام بگیرند، و اگر ممکن نباشد از جائی که مشهور است که محاذی است احرام بگیرند، و چون نزدیک حرم برسند تجدید احرام بکنند، و هر کس از راهی رود چون به میقات آن راه رسد از آنجا احرام می گیرد، و اگر چه از اهل آن راه نباشد، مثل آن که هر گاه مدینه از راه عراق روند از عقیق احرام می گیرند.

و میقات حج تمتع مکه معظمه است، و بهترین آن مسجد الحرام است، و بهترین آن مقام ابراهیم است، یا تحت میزاب.

و میقات عمره مفرده نزدیک ترین جاهای حل است به حرم. و بهتر آن است که از حدیبیه یا جعرانه یا تنعیم الارام بگیرند، و کودکان را از چاه فخ برهنه کنند.

و اما آنچه واجب است ترک کردن آنها در احرام بیست و پنج چیز است:

اول: صید بر است،

و آن حیوانی است که رام نباشد با آدمیان، و حلال گوشت باشد، و شش چیز حرام گوشت است: شیر، و روباه، و خرگوش، و سوسمار، و موش صحرائی، و خارپشت.

و بعضی گفته اند: هر حرام گوشتی که قصد این کس نکند شکار او حرام است، و این احوط است، و حرام است شکار اینها، و خوردن گوشت اینها، و کسی که قصد شکار داشته باشد او را راه نمودن، و اشاره به شکاری کردن، و در بر روی آن بستن. و اگر محرم بکشد شکاری را مانند مردار حرام است بر خودش و بر هر محرمی، و احوط آن است که محل نیز اجتناب کند، چنان که مذهب مشهور میان علما است.

و همچنان که شکار حرام است، جوجه آن حرام است و تخم او نیز حرام است، و شکار ملخ و خوردن آن نیز حرام است در حال احرام، و هر چه شکار دریا است حرام نیست بر محرم، و شکار دریا آن است که تخم و جوجه در دریا کند.

دوم: جماع است و مقدمات آن،

چون عقد کردن از جهت خود یا دیگری، و گواه شدن بر عقد، و بوسیدن زنان، و نظر کردن به زنان به شهوت، یا برداشتن ایشان به شهوت، یا بدن خود را به بدن ایشان مالیدن به شهوت اگر چه حلال او باشد.

سوم: طلب منی کردن است

به دست مالیدن به ذکر، یا به دست بازی کردن و غیر آن.

چهارم: بوی خوش است،

خواه به عنوان بخور کردن و یا بر خود مالیدن و یا بر خود پاشیدن، و یا خوردن چیزی که بوی خوش داشته باشد، و جمعی کثیر از علما گفته اند که از بوی خوش مشک و عنبر و زعفران و ورس حرام است، و بعضی عود و کافور را اضافه این چهار کرده اند، و احوط اجتناب است از هر بوی خوشی مگر خلوق کعبه و بوی میوه ها، و بهتر آن است که وقت خوردن میوه خوشبو دست به دماغ گیرد، و باید اجتناب کند از پوشیدن

جامه های خوشبو و بالای آن نشستن و خوابیدن، و احوط آن است که از بوی بدبینی را نگیرد.

پنجم: رخت دوخته است مردان را و هر چه به صورت رخت دوخته باشد،

مانند کپنگ (۱) وزره و غیر آن ولنگ را گره می توان زد، و احوط آن است که ردا را که بر دوش می اندازد نبندد اگر به گذرانیدن سوزن و خلال باشد، و جایز است همیان بر میان بستن محرم را، و اولی و احوط آن است که زنان نیز رخت دوخته نپوشند اگر چه اشهر و اقوا آن است که جایز است، و اگر مردان را لنگ نباشد بدل آن زیر جامه می توانند پوشید.

ششم: سرمه سیاه در چشم کشیدن است،

و همچنین سرمه و داروئی که بوی خوش داشته باشد.

هفتم: نگاه به آینه کردن است به قصد زینت،

و احوط اجتناب است مطلقا هر چند به قصد زینت نباشد، و اگر چه در چیز صافی باشد مانند آب و غیر آن.

هشتم: هر چه پشت پا را به پوشاند مانند موزه و غیر آن،

و جایز است پوشیدن نعل عربی.

نهم: فسوق است،

و آن دروغ گفتن و دشنام دادن و تفاخر نمودن است، و احوط اجتناب است از هر لفظ قبیحی.

دهم: جدال است،

و آن گفتن لا و اللّه و بلی و اللّه است.

یازدهم: کشتن کیک و شپش است و مانند اینها از جانوران بدن،

و جایز است کنه را از بدن انداختن، و احوط آن است که کنه شتر را نیندازند.

دوازدهم: پوشیدن انگشتری از جهت زینت

بنابر اشهر، و

۱- کپنک جلیغه نمدی ضخیم که سابقا سوارکاران و جنگجویان می پوشیدند.

احوط اجتناب است مطلقا.

سیزدهم: پوشیدن زنان است طلا آلت و نقره آلت و سایر زینتها را به قصد زینت،

و احوط اجتناب است از زینتی که به آن عادت نکرده باشد، و اگر زینتی را پوشید که به آن عادت کرده باشد می باید که به مردان ننماید خصوصا به شوهرش.

چهاردهم: بر خود مالیدن روغنی است که در آن بوی خوش بوده باشد

بعد از احرام و پیش از احرام نیز هر گاه بوی آن بماند تا بعد از احرام بنا بر مشهور. و همچنین حرام است بر خود مالیدن روغنی که بوی خوش نداشته باشد بعد از احرام در حال اختیار، و جایز است در حال اضطرار، و جایز است خوردن روغنی که بوی خوش داشته باشد.

پانزدهم: ازاله مو است،

خواه اندک باشد و خواه بسیار به هر عنوان که باشد از هر جایی که باشد از بدن، و احوط آن است که در حال وضو تخلیل ریش نکند به حدی که مو جدا شود. و همچنان که جایز نیست ازاله موی بدن خود کردن، جایز نیست ازاله موی بدن دیگری کردن اگر چه آن شخص محرم نباشد.

شانزدهم: پوشیدن سر است مردان را،

و احوط آن است که دست بر سر نه نهد، و گل و حنا و غیر آن بر سر نمالد، و چیزی بالای سر نگذارد، و گوش را نیز نه پوشاند، و بهتر آن است که روی خود را نیز نه پوشاند، و اگر از روی فراموشی چیزی بر سر گذارد آن را بیندازد و تلبیه را تازه کند احتیاطا، و جایز است زنان را سر پوشیدن.

هفدهم: سر به آب فرو بردن است مردان را،

و احوط آن است که زنان نیز سر به آب فرو نبرند.

هجدهم: روی پوشیدن است زنان را به نقاب و غیر آن،

و احوط آن است که دست را بر روی نیز نگذارد، و جایز است جامه را از سر آویختن بر روی تا سر بینی. و احوط آن است که چنین بیاویزد که بر روی نخورد.

نوزدهم: در زیر سایه رفتن است در حال راه رفتن مردان را،

مگر در حال ضرورت با کفاره، و در منزل جایز است، و در زیر خیمه و غیر آن بودن.

بیستم: ناخن گرفتن است

در حال اختیار.

بیست و یکم: غسل دادن محرم که مرده باشد به کافور،

و حنوط کردن آن به کافور.

بیست و دوم: بیرون آوردن خون از بدن

در حال اختیار به عنوان فصد کردن، و حجامت کردن، و بدن را خراشیدن به عنوانی که از بدن خون در آید، یا دندان کندن و غیر آن در حال اختیار بنا بر مذهب مشهور، و بعضی اینها را مکروه می دانند، و عمل به قول مشهور احوط است.

بیست و سوم: بریدن درخت و کندن گیاه است محرم و محل را از زمین حرم،

مگر گیاه و درختی که از ملك او روئیده باشد، یا خود کشته باشد.

بیست و چهارم: پوشیدن سلاح و حربه است بی ضرورت

بنابر مذهب مشهور و احوط.

بیست و پنجم: حنا گذاشتن است از جهت زینت

بنا بر مذهب جمعی، و احوط اجتناب است اگر چه پیش از حرام بوده باشد هرگاه رنگ آن به ماند تا حال احرام.

اما مکروهات احرام،

اول: احرام بستن در جامه سیاه

و سرخ و زرد تیره و بر بالای این جامه ها خوابیدن.

دوم: در جامه چرکین احرام بستن

اگر پاك باشد، و اگر در اثنای احرام چرکین شود مکروه است آن را شستن، مگر آن که نجس شود که شستن احوط است.

سوم: جامه های علمدار پوشیدن است.

چهارم: به حمام رفتن است.

پنجم: ازاله چرک از بدن کردن است

در حمام و غیر آن.

ششم: لبیک گفتن است در جواب کسی که او را بخواند

بلکه می گوید یا سعد، زیرا که خداوند خود را لبیك می گوید، در آن حال می باید که دیگری را شریك نگرداند با حق سبحانه و تعالی.

[مستحبات احرام]

و چون خواهد که حج بکند باید که اول ماه ذی القعده موی سر را بگذارد، و احوط آن است که سر را نتراشد، و اگر بتراشد گوسفندی بدهد، و پیش از احرام موی سر و بغل را ازاله کند و ناخن بگیرد و شارب بگیرد، و موی پشت زهار را ازاله کند، بلکه کل بدن را نوره بگذارد، و چرك بدن را ازاله بکند، و غسل احرام بکند، و بعضی آن غسل را واجب دانسته اند، پس احتیاط آن است که تا ممکن باشد ترك نکند.

و به هنگام جامه کندن نیت کند که جامه های دوخته را می کنم قربه الی اللّه، و چون غسل کند دو جامه احرام را به پوشد، و در حال پوشیدن نیت کند که دو جامه احرام می پوشم در عمره احرام عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و در همه نیتها کسی که حج به نیابت دیگری کند نیت کند که این فعل را بجا می آورم در عمره اسلام عمره تمتع یا حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجب است بر فلانی به اصالت و بر من به

نیابت قربه الی اللّه، و یکی از آن دو جامه را لنگ کند و بر میان خود بندد و دیگری را بر دوش اندازد.

پس نماز احرام بگـذارد، و سـنت است که احرام را عقیب فریضه ظهر بجا آورد، والا عقیب شـش رکعت نماز نافله احرام واقع سازد، و در هر رکعت یک سلام بگوید، و اقلش دو رکعت نماز است که در رکعت اول سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، و در رکعت دوم سوره حمد و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ.

و نیت نماز چنین کنـد که دو رکعت نماز نافله احرام می کنم قربه الی اللّه، پس نیت کنـد که عمره می کنم عمره اسـلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، پس نیت کنـد که احرام می کنم به عمره اسـلام عمره تمتع، و تلبیـات اربع می گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است همه قربه الی اللّه. و اگر کسی نیت نکند احرام او صحیح نیست.

و بهـتر آن است که در وقت احرام عبـارتی که از اهـل بیت صـلوات اللّه علیهم منقول است بخوانـد، و مـا در رسـاله دیگر ذکر کرده ایم آن را با آداب احرام و سایر مستحبات، کسی که خواهد باید به آن رجوع نماید

دوم: تلبیه است،

چون از نیت احرام فارغ شود بلافاصـله تلبیه بگوید بنا بر مذهب جمعی از علما، و احوط آن است که بعد از آن که به راه افتاد اگر پیاده باشد، یا سوار شود اگر سواره باشد مرتبه دیگر بگوید.

و اشـهر در میان علما در تلبیه واجب این عبارت است: لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک. و احوط آن است که این عبارت را نیز اضافه کند: ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک.

و بهتر آن است که این عبارت را نیز اضافه کند: لبیک بمتعه بعمره الی الحج. و اگر تلبیه کبیر را بخواند که در رساله دیگر مذکور است اولا است.

و مستحب است که بلند بگوید بعد از روانه شدن، و مکرر بگوید خصوصا در وقت بیدار شدن از خواب، و در وقتی که به بلندی بالا رود، یا به سراشیبی رود، یا به سواری رسد.

پس اگر به حج محرم شده باشد مکرر می گوید تا پسین (۱) روز عرفه، و اگر احرام به عمره مفرده گرفته باشد از میقات وقتی که داخل حرم می شود قطع تلبیه می کند، و اگر از مکه به خارج حرم رفته باشد و احرام گرفته باشد می گوید تا وقتی که به بیند کعبه را.

و مستحب است که هر گاه احرام به حج از مکه گرفته باشد، چون به ابطح برسد آواز خود را به تلبیه بلند کند، و در حال احرام بگوید: اللهم حلنی حیث حبستنی. و این را نیز بگوید: ان لم تکن حجه فعمره.

سوم: پوشیدن جامه های احرام است،

به آن که یکی را لنگ کند، و می باید که از ناف تا زانو را به پوشاند موافق قول مشهور، و یکی را ردا کند. و می باید که هر دو دوش را به پوشاند، یا یک دوش را به آن ردا حمائل کند بنا بر مشهور، و احوط پوشیدن هر دو دوش است، و لازم نیست که همیشه پوشیده باشد.

و شرط است در این جامه احرام که حریر محض نباشد اگر مرد احرام بندد، و پوست و موی حیوانی نباشد که گوشت او را نخورند، و احوط آن است که زنان نیز حریر محض نپوشند، و احوط آن است که بسیار تنگ نباشد که زیر آن نمایان باشد خصوصا لنگ.

۱- پسین وقت ظهر را گویند.

و می بایـد که پـاک باشـد از نجاسات. و احوط آن است که پاک باشـد از نجاساتی که در حال نماز معفو است نیز، مثل خون کمتر از درهم، و بهتر آن است که بـدن نیز پاک باشـد، و جایز است زیاده از دو جامه پوشـیدن، و تبدیل جامه احرام کردن، و لیکن مستحب است در جامه های اول احرام و طواف کردن. و سنت است که سفید باشد، و از پنبه باشد.

چهارم: طواف است،

اشاره

و مقـدمات آن سـنت است، که چون به حرم رسد پیاده شود، و غسل دخول حرم بکند. و پاها را برهنه کند، و نعلین خود را به دست گیرد از روی تواضع و خضوع و خشوع، تا محو کند حق سبحانه و تعالی صد هزار گناه او را، و بنویسد در نامه اعمال او صد هزار حسنه، و برآورد از جهت او صد هزار حاجت.

و چون خواهـد که داخـل مکه شود غسل بکنـد اگر میسـر شود، و اگر نه بعـد از داخل شـدن غسل کنـد، و به آرام دل و تن و تواضع و خشوع داخل شود.

و بعضی گفته اند که سنت است که از جهت دخول مسجد الحرام نیز غسل کند.

و چون داخـل مکه شود اذخر بجود تـا دهـانش خوشـبو شود، و از در بنی شـیبه داخـل مسـجد الحرام شود، و آن محـاذی باب السـلام است، با کمال خضوع و خشوع و آرام تن و دل و پای برهنه، و بر در مسجد بایستد و دعاهای منقول را بخواند. و چون نظرش به کعبه افتد دعا بخواند، و چون نظرش به حجر الاسود افتد دعا بخواند.

پس چون نزدیک حجر الاسود رسد دسـتها بر دارد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بفرستد، و بگوید: اللهم تقبل منی. پس دست به حجر الاسود به مالد، و حجر را به بوسد، و اگر نتواند بوسیدن

دست به مالـد، و اگر نتوانـد دست رسانیـدن اشاره کنـد، و دعای منقول را بخواند، و تعظیم حجر الاسود بجا آورد، که آن نزد حق سبحانه و تعالی بزرگ است.

و واجب است که در حال طواف طاهر باشد از حدث اکبر، و با وضو باشد، و طواف سـنت را بی وضو می تواند کرد. و احوط آن است که با وضو بکند، و لیکن نماز طواف سنت را بی وضو نمی توان کرد.

و می بایـد که جامه و بـدن او طاهر باشد از نجاسات مطلقا بر مذهـب مشـهور، و شـرط است که مرد ختنه کرده باشد، و احوط آن است که طفل نیز ختنه کرده باشد، و شرط است بنابر مشهور و احوط آن است که در حال طواف عورتین مرد و جمیع بدن زن مگر روی دستها و پاها پوشیده باشد.

و در طواف هفت چیز واجب است:

اول: نیت کردن،

و در حکم نیت بـودن تـا فـارغ شـدن، و بهـتر آن است که چنین نیت کنـد که هفت شوط طواف خـانه کعبه می کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

دوم: واجب است نیت را مقارن اول طواف داشتن.

سوم: واجب است ابتدا به حجر الاسود کردن

به حیثیـتی که هیـچ زیـاده و کم نشـود، و احوط آن است که روی به حجر الاـسود کنـد به عنوانی که دست راست او محـاذی حجر الاسود باشـد، و دعا بخوانـد، و نیت بکنـد، و نیت را در خاطر داشـته باشـد، و بگردد، و چنان کنـد که جزو مقـدم بدنش مقارن جزو اول حجر شود، مانند بینی یا شکم یا انگشت پا، و چون در شوط هفتم به همین جا رسد ترک کند.

چهارم: واجب است که خانه را بر دست چپ گیرد و طواف کند

و کمال ملاحظه کنـد که در شوط روی به خانه نکند و پشت نکند، و خانه را به دست راست نگیرد، پس اگر هجوم خلق او را بگرداند

باید که از آن جائی که گشته است باز خانه را بر دست چپ گیرد و روانه شود.

پنجم: واجب است داخل کردن حجر حضرت اسماعیل را در طواف که بیرون آن بگردد و داخل آن نشود،

پس اگر داخل حجر شود در اثنای طواف واجب است که آن شوط را بر هم زده باز از حجر الاسود متوجه شود و آن شوط را بجا آورد، و بعضـی گفته اند که واجب است طواف را از سر گیرد، و دور نیست که اگر این طواف را به عنوان اول تمام کند، و بعد از آن طوافی از سر گیرد احتیاطا بهتر باشد.

ششم: واجب است هفت شوط بر دور کعبه معظمه گشتن.

هفتم: واجب است که طواف میان خانه و مقام حضرت ابراهیم باشد،

به این معنی که از هیـچ جانب از این قـدر دورتر نشود، و طرف حجر اسـماعیل نیز احتیاط آن است که از خانه حساب کنند نه از دیوار حجر، اگر چه ظاهر آن است که اگر از دیوار حجر مسافت را حساب کنند خوب باشد.

و واجـب است که در حـال طـواف از خـانه بیرون باشـد، پس اگر طـواف بر شـادروان کعبه کنـد صـحیح نیست بنـا بر مـذهب جمعی، و آن قدری است از کعبه که بیرون افتاده است متصل به کعبه.

و همچنین احوط آن است که در حال طواف دست بر دیوار کعبه نمالد، و اگر دست بمالد در حال دست مالیدن حرکت نکند تـا دست خـود را به نزد خود آورد، و بعـد از آن روانه شود، و همچنین جـایز نیست طواف کردن بالاـی دیوار حجر اسـماعیل، چنان که جایز نیست داخل آن شدن در حال طواف.

پنجم: از واجبات عمره نماز طواف است،

چون از طواف فارغ

شد واجب است دو رکعت نماز کردن در مقام حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام، و اگر طواف سنت باشد سنت است این دو رکعت.

و نیت کند که نماز طواف می کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و در طواف سنت نیت کند که نماز طواف سنت می کنم قربه الی اللّه، و آنچه در نماز یومیه واجب است در این نماز واجب است.

و بایـد که کمال ملاحظه بکنـد در تصـحیح واجبات خصوصا قرائت و اذکار، و مخیر است در این نماز بلنـد خواندن و آهسـته خواندن، و بهتر آن است که اگر در روز کند آهسته بخواند، و اگر در شب کند بلند بخواند.

و می بایـد که این نمـاز را در مقـام ابراهیم علیه السـلام بجا آورد، یا پشت مقام که مقام را در برابر قبله گیرد، و جمعی از علما تجویز کرده اند با ازدحام که این نماز را در جانب راست یا جانب چپ مقام بجا آورد یا پشت مقام.

و نماز طواف سـنت را در هر جائی از مسـجد الحرام جایز است بجا آوردن، و بهتر آن است که آن را نیز در مقام یا پشت مقام بجا آورد. و در این باب چند مسأله است:

اول: هر گاه شخصـی طواف کند در جامه نجس با علم به نجاست طواف او صـحیح نیست، و اگر نداند نجاست را تا از طواف فارغ شود طواف او صحیح است، و اگر کسی فراموش کرده باشد نجاست را احوط آن است که اعاده کند طواف را.

و اگر کسـی در اثنای طواف به بینـد نجاست را در جامه یا بـدن قطع کنـد طواف را و نشان کنـد آن موضع را که از آنجا قطع کرده است، و ازاله نجاست بکند، و از آنجا شروع کرده تمام کند، و بهتر

آن است که بعد از تمام کردن اعاده طواف کند احتیاطا.

دوم: هر گاه شک کند در عدد طواف بعد از فارغ شدن از آن شک او اعتبار ندارد و طوافش صحیح است، و اگر شک کند در زیادتی، مثل آن که بعد از اتمام شوط شک کرد که آیا آنچه می کنم هفت شوط است یا هشت شوط، طوافش باطل است.

و اگر شک او در نقصان بوده باشد، مثل آن که شک کند میان چهار و پنج یا پنج و شش یا شش و هفت، پس اگر طواف واجب است، طوافش باطل است و از سر گیرد، بنابر مشهور میان علما، و احتیاط آن است که بنا بر کمتر گذارد و تمام کند، و بعد از آن طواف را از سر گیرد احتیاطا، و اگر شک در طواف سنت باشد بنا بر کمتر می گذارد.

سوم: هر گاه شخصی طواف کند می باید که در آن روز سعی بجا آورد و به روز دیگر نیندازد، و احوط آن است که بلافاصله سعی کند، و اگر هوا گرم باشد یا مانده شده باشد تأخیر می تواند کرد تا هوا سرد شود یا قوتی بگیرد.

و مستحب است که در حال طواف به دعا و ذکر الهی مشغول باشد با آرام تن و آرام دل، و دعاهای منقول را بخواند، و گامها را نزدیک بگذارد، و چون بدر کعبه رسد دعا بخواند و صلوات بفرستد، و چون به حجر اسماعیل رسد سر بردارد و نگاه به ناودان طلا کند و دعا بخواند، و چون به پشت کعبه رسد دعا بخواند، و در حال طواف صلوات بسیار بفرستد، و رکنها را همه در برگیرد، و بدن و دست خود را به آنها بمالد، خصوصا رکن عراقی و رکن یمانی.

و چون در شوط هفتم به مستجار رسد و آن پشت کعبه است محاذی در خانه بایستد و دستهای خود را بگشاید به خانه و روی و شکم

خود را به مالـد به کعبه و دعا بخوانـد، و گناهان خود را به تفصـیل یاد کنـد آنچه را دانـد و آنچه را نداند، مجمل اقرار کند و طلب آمرزش کنـد از گناهـان، و کمـال ملاـحظه بکنـد در این وقت و وقت اسـتلام رکنها که جای خود را نشان کنـد، و چون استلام کند بجای خود آید و از آنجا روان شود تا طواف او زیاده و کم نشود.

و در رکعت اول نماز طواف الحمـد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَـدٌ بخوانـد، و در رکعت دوم الحمـد و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند، پس به نزد حجر الاسود آید و دست و بدن به آن بمالد و به بوسد اگر تواند، و دست بمالد اگر نتواند بوسـید، و اگر نتواند اشاره کند و دعا بخواند، پس متوجه سعی شود.

ششم: از واجبات عمره سعی میان صفا و مروه است،

اشاره

و پیش از سـعی سـنت است که از آب زمزم بخورد و دعا بخواند و یک دلو یا دو دلو آب خود بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است، و بر سر و پشت و شکم بریزد و دعا بخواند، و باز به نزد حجر الاسود آید و به بوسد، و دست و بدن بر آن بمالد، و اگر نتواند اشاره کند و دعا بخواند.

پس از دری که محاذی حجر الاسود است بیرون رود با آرام تن و دل تا بالای کوه صـفا و دو دعاهای منقول را بخواند، و اگر ندانـد حمـد و ثنـای الهی بجا آورد، و تسبیحات اربع را بسـیار بخوانـد، و نعمتهای الهی را یاد کنـد، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید، پس صلوات بفرستد، و هر یک از تسبیحات اربع را صد نوبت بخواند.

و در سعی چهار چیز واجب است:

اول: نیت کردن،

و بهتر آن است که به این عنوان نیت کند، که

هفت شوط سعی میان صفا و مروه می کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه و روانه شود، و بهتر آن است که چون در پایه چهارم باشد نیت کند، و چون به زیر آید پاشنه پا را به کوه صفا گذارد و همان نیت را اعاده کند و روانه شود، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود.

دوم: واجب است ابتدا به صفا کردن.

سوم: واجب است ختم به مروه کردن،

به آن که به مروه بالاـ رود یا انگشتان پای خود را به مروه برساند، و در وقت برگشتن از بالای مروه روانه شود، یا پاشنه پای خود را به مروه برساند و روانه شود تا به صفا رسد، یا بالا رود یا انگشتان پا را به صفا برساند، و بر این قیاس تا به آخر.

چهارم: واجب است هفت شوط کردن که رفتن را یکی حساب کند و برگشتن را یکی.

و سنت و احوط آن است که در حال سعی با وضو باشد، و جامه و بدنش از نجاست پاک باشد، و پیاده باشد و سواره نیز جایز است، و همواره راه رود از صفا تا به مناره، و از آنجا هروله کند و تند راه رود مانند شتر تا بازار عطاران، و از آنجا میانه راه رود تا به مروه، و دعاهای منقول را بخواند.

و اگر هروله را فراموش کند از پشت برگردد تا به جائی که تند می باید رفت و تند برود، و اگر مانده شود جایز است که در میان سعی بنشیند از جهت استراحت.

و اگر کسی بر هفت شوط زیاده کند عمدا سعی او باطل است، و اگر از روی فراموشی باشد باطل نیست، و کسی که جاهل مسأله

باشد حکم کسی دارد که فراموش کرده باشد. و اگر نداند که چند شوط کرده است اعاده می کند سعی را، و اگر یقین داند که کم کرده است بجا می آورد آن را اگر چه یک گام باشد.

و اگر در اثنای سعی به خاطرش رسد که نماز طواف نکرده است آن موضع را نشان می کند و می رود و نماز می کند و می آید و سعی را از آن موضع تمام می کند.

هفتم: از واجبات عمره تقصیر است،

واجب است که نیت کند مقارن تقصیر، و بهتر آن است که چنین نیت کند که تقصیر می کنم از جهت محل شدن از عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و بعد از آن تقصیر کند به آن که جدا سازد موی یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، و جایز نیست بدل آن سر تراشیدن، بلکه حرام است او را سر تراشیدن تا روز عید.

و در عمره مفرده مخیر است میان سر تراشیدن و تقصیر کردن.

و در این عمره طواف نساء نیست، و در عمره مفرده طواف نساء واجب است بعد از سر تراشیدن یا تقصیر کردن.

و سنت است که از اطراف موی سر و موی بدن و ریش و شارب بگیرد، و بعضی از ناخنها را بگیرد، و بعضی را از برای حج بگذارد که در روز عید بگیرد، و ابتدا به موی پیش سر کند.

و سنت است که شبیه به محرمان باشد، و رخت دوخته نپوشد تا احرام به حج بگیرد، و همچنین سنت است اهل مکه معظمه را که در موسم حج شبیه به محرمان باشند. و چون عمره تمام شود از مکه

بیرون نرود احتیاطا تا احرام به حج بگیرد و بیرون رود و منتظر باشد تا وقت وقوف به عرفات.

و بدان که اگر احرام به عمره تمتع به بندد و وقت تنگ باشد بعد از رسیدن به مکه از کردن افعال عمره و دریافتن حج، عدول می کند به حج افراد، یعنی نیت می کند که احرامی که به عمره بسته بودم احرام حج باشد، و افعال عمره را نمی کند، و متوجه عرفات می شود، و در تنگی وقت خلاف است که در چه وقت حاصل می شود، و به گمان فقیر اگر تا غروب روز عرفه به عرفات نتواند رسید البته عدول می کند.

و اگر اول ظهر به عرفات نتواند رسید و پیش از شام تواند که قدری از روز باشد ظاهرا مخیر باشد میان بجا آوردن عمره و عدول، و همچنین زنان اگر حائض شوند یا نفساء و نتوانند تا پاک شدن و افعال عمره کردن ادراک وقوف عرفه کنند، ایشان نیز عدول می کنند احرام عمره تمتع را به حج افراد، و حج افراد به عمل می آورند علی المشهور بین الاصحاب، و هر دو بعد از فارغ شدن از افعال حج به خارج حرم می روند و احرام می بندند و عمره مفرده بجا می آورند، و از ایشان مجزی است.

فصل سوم در احکام حج تمتع است

اول و دوم و سوم: احرام، و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه است.

بدان که محل احرام به حج تمتع مکه معظمه است، و افضل آن

مسجد الحرام است، و افضل آن مقام ابراهیم علیه السلام است، یا تحت میزاب، و وقت آن ماههای حج است، و افضل آن ماه ذی الحجه است، و افضل آن روز هشتم است بعد از زوال عقیب نماز ظهر.

و کیفیت احرام و محرمات و مکروهات و مقدمات، و جامه پوشیدن، و تلبیه گفتن به نحوی است که سابقا مذکور شد، مگر در نیت که آنجا نیت عمره تمتع می کند، و اینجا نیت حج می کند، به آن که چون غسل کند نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می کنم قربه الی اللّه.

و همچنین در احرامی پوشیدن نیت می کند که دو جامه احرام می پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربه الی اللّه.

و چون نیت حج می کند چنین می کند که حج می کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربه الی اللّه، و نیت احرام چنین می کند که احرام می گیرم به حج اسلام حج تمتع و تلبیات اربع می گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است این هر دو قربه الی اللّه، و بعد از آن بلافاصله تلبیه بگوید.

و چون بر قطا رسد که آن را مدعا می گویند و هنوز به ردم یعنی سد نرسیده تلبیه بگوید مرتبه دیگر احتیاطا، و چون مشرف بر ابطح شود به آواز بلند گوید استحبابا، و بهتر آن است که در حال احرام عبارت منقول را بخواند، و تلبیه کبیر را بگوید، و اگر تلبیه صغیر را بگوید مجزی است.

و متوجه منا شود، و در وقت توجه دعا بخواند، و با آرام تن و دل و تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی روانه شود، و چون به منا رسد دعا بخواند، و در منا باشد و مشغول طاعت و عبادت الهی باشد.

و بهتر آن است که این عبادات را خصوصا نمازهای واجب را در مسجد خیف بجا آورد.

و چون نماز صبح را ادا کند تعقیب بخواند تا طلوع آفتاب، و روانه عرفات شود، و در وقت توجه دعا بخواند و تلبیه بگوید تا عرفات، و خیمه اش را در نمره بزند که متصل به عرفه است و داخل عرفه نیست.

چهارم: وقوف عرفات است،

و واجب است که در آن نیت کند و احوط آن است که ملاحظه اول وقت بکند، به آن که شاخصی نصب کند، و چون سایه شروع در زیادتی کند قصد کند که می ایستم در عرفات از پسین تا شام در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و واجب است که توقف کند در عرفات از پسین تا شام به هر عنوان که باشد اگر چه سواره باشد، و صحیح نیست وقوف کردن در نمره یا عرفه یا ثویه یا ذوالمجاز یا تحت الاراک، زیرا که اینها حدود عرفات اند و داخل در آن نیستند، و اگر بوده باشد در عرفات و بیرون رود پیش از شام از روی جهل و نادانی یا از روی فراموشی بر او چیزی نیست. و لیکن اگر پیش از شام دانست یا به خاطرش آمد واجب است که عود کند به عرفات، و اگر نیاید بعضی گفته اند که حکم عامد دارد.

و اگر عمدا پیش از شام روانه شود واجب است که یک شتر بدهد و در روز عید بکشد آن را، و اگر بر شتر قادر نباشد هجده روز روزه بدارد در مکه یا در راه یا در خانه، و احوط آن است که پی در پی بگیرد، و اگر برگردد پیش از شام کفاره ساقط می شود.

و اگر کسی در روز به عرفات نرسد یا فراموش کند، واجب

است که در شب وقوف کند و اگر چه اندکی باشد به شرطی که داند که اگر به عرفات می رود می تواند برگشت و مشعر را پیش از طلوع آفتاب دریافت، والا اکتفا می کند به وقوف مشعر.

و هر گاه کسی پیش از شام عرفات را دریابد و مشعر را درنیابد تا طلوع آفتاب باید که در مشعر توقف کند از طلوع آفتاب تا پسین، و حج او صحیح است.

و مستحب است که در وقوف با طهارت باشد و غسل کند پیش از ظهر، و بارهای خود را جمع کند، و هر چه موجب پراکندگی باشد از خود دور کند، تا دل او متوجه جناب مقدس الهی باشد، و نماز ظهر و عصر را در اول وقت بجا آورد با یک دیگر به یک اذان و دو اقامه، و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار، و رفیقان و اصحاب مجتمع باشند پهلوی یک دیگر، و فرجه در میان خود نگذارند، و بعد از نماز بر پای ایستد و مشغول دعا شود، و مکروه است که بالای کوه رود یا سواره یا نشسته وقوف کند.

و سنت است که روی به قبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و تحمید و تهلیل کند، و صد نوبت اللّه اکبر، و صد نوبت الحمد للّه، و صد نوبت سبحان اللّه، و صد نوبت لا اله الا اللّه بگوید، و صد نوبت سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و صد نوبت سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ، و صد نوبت آیه الکرسی بخواند، و صد نوبت صلوات بفرستد، و صد نوبت لا حول و لا قوه الا باللّه، و صد نوبت ما شاء اللّه لا قوه الا باللّه بگوید، و هفتاد مرتبه بگوید أسأل اللّه الجنه، و هفتاد مرتبه بگوید أستغفر اللّه و أتوب الیه.

و سعی کند در دعا که این روز روز دعا و مسألت است، و هیچ چیز نزد شیطان دوست تر از این نیست که در این روز آدمی را غافل کند از جناب مقدس الهی، پس باید که پناه گیرد بخدا از شر شیطان و نظر به جانب مردمان نیندازد، و متوجه خود باشد، و استغفار کند به دل و زبان، و گناهان خود را بشمارد، و گریه بسیار بکند، و اگر گریه اش نیاید خود را به گریه بدارد.

و دعا از جهت پدر و مادر و برادران مؤمن بکند، اقلا چهل کس، که در خبر است ملکی موکل است که آنچه این کس از جهت برادر مؤمن می طلبد آن ملك از حق سبحانه و تعالی صد هزار مثل آن را از جهت این کس طلب می کند، و حق تعالی مستجاب می کند.

و تمام این زمان را صرف دعا و استغفار و ذکر کند، و بعضی از علما قائل به وجوب این شده اند، و دعاهای منقول را بخواند، خصوصا دعای عرفه حضرت امام حسین علیه السلام و دعای عرفه صحیفه، و دعاهای دیگر که از حضرت امام زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام منقول است.

و تا تواند در این روز از خیرات و تصدقات تقصیر نکند، و هر حاجتی که داشته باشد از حق تعالی طلب نماید، و دعا کند که توفیق حج بیابد در سال آینده و در هر سال، و چون شام شود روانه شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و بسیار بگوید: اللهم أعتق رقبتی من النار.

پنجم: بیتوته مشعر الحرام است، یعنی شب به روز آوردن، و اشهر میان متأخرین وجوب آن است،

و احوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می آورم در

مشعر الحرام در حج تمتع از جهت رضای خدا.

و سنت است که نماز شام و خفتن را تأخیر کند تا در مشعر بجا آورد، و اگر چه سه یک شب بگذرد. و اگر مانعی بهم رسد که نتواند پیش از ثلث شب به مشعر درآید نماز را در راه بکند، و جمع کند میان هر دو نماز به یک اذان و دو اقامه، و نوافل شام را بعد از خفتن بجا آورد، و در شکم وادی فرود آید از دست راست راه، و دعای منقول را بخواند، و تا مقدور باشد این شب را به طاعت و عبادت الهی به روز آورد.

و در خبر است که درهای آسمانها در این شب بسته نمی شود و آوازهای مؤمنان بالا می رود، و خداوند عالمیان می فرماید: من خداوند شمایم و شما بندگان منید ادا کردید حق مرا و بر من لازم است که اجابت کنم دعاهای شما را، پس از بعضی از ایشان تمام گناهان را می آمرزد، و از بعضی بعضی را. و سنت است که هفتاد سنگ ریزه از مشعر بردارد در این شب به صفتی که خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی.

ششم: وقوف مشعر الحرام است،

واجب است که چون فجر طالع شود نیت کند که می ایستم در مشعر الحرام از حال تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود، و در مشعر الحرام بایستد، و حد آن میان مأزمین است تا حیاض تا وادی محسر، و اگر جا نباشد جایز است بالای کوه رفتن، و احوط آن است که تا ممکن باشد نرود.

و اگر کسی پیش از صبح از مشعر بیرون رود عمدا حج او باطل است، مگر آن که شب در مشعر بوده باشد، که مشهور میان علما آن است که حج او باطل نمی شود اگر وقوف به عرفه کرده باشد،

و یک گوسفند به تلافی این می کشد، و بعضی گفته اند که حج او باطل می شود. و جایز است زنان و ضعیفان و کسانی که خوف انبوهی دارند پیش از صبح روانه شوند از مشعر بی تلافی.

و سنت است که غسل بکند و با وضو باشد، و در حال وقوف بایستد، و دعاهای منقول را بخواند، و دعا بسیار بکند از جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن و اهل و مال و فرزندان، و بعضی از علما قائل به وجوب شده اند.

و بهتر آن است غیر امام را که پیش از طلوع آفتاب روانه شوند، و لیکن از وادی محسر نگذرند تا آفتاب درآید، و امام را سنت است که تأخیر کند تا آفتاب بدر آید و روانه شود، و بعضی گفته اند که جایز نیست پیش از طلوع آفتاب روانه شدن، و این احوط است.

و چون روانه شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار برود، و چون به وادی محسر رسد تند برود مانند شتر صد گام اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند براند راحله خود را، و اگر فراموش کند هروله را برگردد و تدارک کند.

و اگر کسی تا طلوع آفتاب به مشعر نرسیده باشد بعد از آن تا پسین وقوف می کند، و هر گاه کسی به حج نرسد و حج او فوت شود عمره مفرده بجا می آورد وجوبا و محل می شود. و سنت است که در منا باشد تا روز سیزدهم.

هفتم و هشتم و نهم و دهم: مناسک منا است در روز عید،

اشاره

و آن چهار چیز است: رمی جمره عقبه، پس یا ذبح یا نحر، پس یا حلق یا تقصیر و اکل از قربانی.

اول: در بیان رمی است،

واجب است که نیت کند چون خواهد

که سنگ ریزه را بزند، و بهتر آن است که چنین نیت کند که می اندازم این جمره را به هفت سنگ در حج اسلام حج تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و در حکم نیت باشد تا به آخر.

و واجب است هفت عدد انداختن نه زیاده و نه کم به نحوی که در عرف بگویند انداخت، و پی در پی بیندازد، و با هم نیندازد، و اگر شک کند و نداند که به جمره رسیده یا نه مجزی نیست و می باید به عوض آن سنگ دیگر بیندازد.

و واجب است که این سنگ ریزه ها را از حرم بردارند نه از غیر مساجد، و می باید که سنگ ریزه باشد و نینداخته باشند آن را مرتبه دیگر. و سنت است که رنگین باشند، و سرمه باشند یا رنگ دیگر باشند، و نقطه نقطه باشند، و یک یک را برچیده باشند، و سست باشند نه سخت، و به قدر سر انگشت باشند.

و مستحب است که در وقت انداختن پیاده باشد، و با وضو باشد احتیاطا، و هر سنگ ریزه که اندازد اللّه اکبر بگوید، و دعا بخواند، و میان او و جمره ده ذرع یا پانزده ذرع فاصله باشد، و پشت به قبله کند و روی به جمره.

و احوط آن است که خذفا بیندازد که جمعی از علما آن را واجب دانسته اند، و کیفیتش چنان که در روایت صحیح واقع شده است آن است که سنگ ریزه را بر انگشت مهین بگذارد و به ناخن انگشت شهاده بیندازد.

و اگر کسی فراموش کند رمی را می باید تا آخر روز سیزدهم بجا آورد. و اگر وقتش بیرون رود در سال دیگر قضا کند خود اگر ممکنش باشد یا نایبش اگر او را ممکن نباشد.

دوم و سوم: کشتن هدی است، و خوردن از آن هدی،

واجب است بر کسی که حج تمتع کند خواه حج واجب باشد و خواه سنت، و خواه اهل مکه باشند و خواه غیر ایشان، و بر قارن و مفرد واجب نیست.

و بنده که به اذن ولی حج تمتع کند مولای او مخیر است میان آن که برای او هدی بکشد یا او را امر کند بر روزه بدل از هدی.

و واجب است که نیت کند در وقت کشتن که می کشم این هدی را در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و بهتر آن است که اگر دیگری کشد دست بر بالای دست او بگذارد و قوتی بکند، و این نیت را بکند، و احوط آن است که هر دو نیت بکنند، و آن دیگر قصد نیابت او بکند.

و واجب است که در منا بکشند هدی را، و در هدی واجب هر یک یک هدی بکشند، و در سنت یکی از هفت کس و هفتاد کس مجزی است.

و جایز نیست که گوشت هدی را از منا بیرون برند، بلکه در منا صرف نمایند، و احوط آن است که پوست و روده و جلد آن را و غیر آن هر چه باشد تصدق کنند در منا، و واجب است که در روز عید بکشند پیش از سر تراشیدن و بعد از رمی.

و اگر کسی به این ترتیب واقع نسازد مجزی نیست، و گناه کرده است، و در حال ضرورت جایز است در بقیه ماه ذی الحجه واقع ساختن ذبح یا نحر.

و واجب است که هدی شتر یا گاو یا گوسفند باشند، و اگر شتر باشد می باید که شتر پنج ساله پا در شش بکشد، و اگر گاو باشد یک ساله پا در دو بکشد، و همچنین اگر بز کشد بز یک ساله

پا در دو بکشد، و بعضی گفته اند بز دو ساله پا در سه بکشد، و این احوط است. و اگر گوسفند کشد اقلا گوسفند ششماهه پا در هفت بکشد، و احوط آن است که هشت ماهش تمام باشد.

و می باید که هدی تمام خلقت باشد، پس کافی نیست هدی کور و یک چشم و نه لنگی که ظاهر باشد لنگی آن، و احوط آن است که مطلقا لنگی نداشته باشد، و می باید که شاخ اندرونش شکسته نباشد، و اگر شاخ بیرون که بر روی آن کشیده است شکسته باشد قصور ندارد، و می باید خصیه کشیده نباشد.

و می باید که لاغر نباشد، و در تفسیر لاغر مشهور آن است که بر گرده های آن پیه نباشد، و اگر به گمان لاغری بخرد و فربه درآید مجزی است، و اگر به گمان فربهی بخرد و لاغر درآید مجزی است.

و احوط آن است که گوش بریده و گوش شکافته و سوراخ کرده نباشد، و احوط آن است که بی شاخ نباشد به حسب خلقت، و دنبه بریده نباشد، و مستحب است که بسیار فربه باشد، و احوط آن است که هدی را به عرفات برده باشند.

و بهتر آن است که اگر شتر و گاو بوده باشد ماده باشد، و اگر گوسفند و بز باشد نر باشد، و چون شتر را کشد سنت است که شتر ایستاده باشد، و از سر دستها تا زانوی آن را ریسمانی پیچد، و از جانب راستش بایستد و کارد یا خنجر یا نیزه به گودال گردن او فرو برد.

و این دعا بخواند در وقت ذبح یا نحر: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ، اللهم منك و لك بسم اللّه و اللّه أكبر، اللهم تقبل منى.

و چون هدى را بكشد احوط آن است كه آن را سه قسمت كند، سه يك آن را از جهت خود قرار دهد و اندكى به خورد وجوبا بر مذهب جمعى كثير از علما، و بهتر آن است كه در وقت خوردن چنين نيت كند كه مى خورم گوشت قربانى حج اسلام تمتع را از جهت رضاى الهى. و بهتر آن است كه تتمه سه يك را تصدق كند.

و سه يك ديگر را به درويشان دهد، و نيت كند كه تصدق مى كنم اين گوشت هدى حج اسلام حج تمتع را قربه الى اللّه.

و سه يك ديگر را به قانع و معتر دهد، و احوط آن است كه به مصاحبان و دوستانى دهد كه فقير باشند و روى طلب نداشته باشند، و به دو كس بدهد كه يكى از ايشان پريشان تر باشد، و اگر اين دو حصه از سه يك بيشتر باشد باكى نيست، و نيت كند كه اين گوشت هدى حج اسلام حج تمتع را مى دهم يا مى فرستم از جهت قانع و معتر قربه الى اللّه.

و اگر يافت نشود قربانى و بهاى آن را داشته باشد جمع كثيرى از علما گفته اند كه بهاى آن را مى گذارد نزد ثقه تا از جهت او بخرد تا آخر ماه ذى الحجه اگر بهم رسد، و اگر بهم نرسد در سال ديگر در ذى الحجه از جهت او بخرد و بكشد، و بعضى از علما گفته اند كه در اين صورت واجب است ده روز روزه گرفتن بدل آن، و احوط جمع است ميان هر دو.

و اگر هدى نداشته باشد و بهاى آن را نيز نداشته باشد واجب است بدل آن ده روز روزه گرفتن سه روز پى درپى در حج، و بهتر

آن است که روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه باشد، و هفت روز وقتی که به اهل خود مراجعت نماید.

چهارم: سر تراشیدن یا تقصیر کردن است از موی یا ناخن،

و متعین است زنان و خنثا را تقصیر کردن، و جایز نیست ایشان را سر تراشیدن، و احوط آن است که نوحاجی و کسی که موی سر را در میان سر جمع کرده گره زده باشد یا عسل و صمغ بر سر انداخته باشد برای دفع شپش سر بتراشند، و غیر ایشان را نیز بهتر است سر تراشیدن مو.

چون سر تراشد نیت کند مقارن ابتدای سر تراشیدن، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود. و بهتر آن است که چنین نیت کند که سر می تراشم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه. و بهتر آن است که دلاک نیز نیت کند و ابتدا به جانب راست پیش سر کند، و موی سر را دفن کند.

و احتیاط کند در تراشیدن موی سر که موئی از آن باقی نماند، و در تقصیر مسما کافی است، و احوط آن است که از اطراف موی سر و ریش و شارب بگیرد و ناخنها را بگیرد.

و اگر تقصیر کند أولا نیت چنین کند که تقصیر می کنم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و چون محرم سر تراشیده یا تقصیر کرد محل می شود از هر چه از آن احرام گرفته است مگر زنان و صید، و احوط ترک بوی خوش است نیز تا طواف زیارت بکند، و بعد از آن حلال می شود او را بوی خوش، و احوط آن است که تا سعی نکند بوی خوش نکند، و چون طواف نساء کرد زنان بر وی حلال می شوند، و اولا آن است که

رخت دوخته نپوشد و سر نپوشاند تا سعی میان صفا و مروه بکند، و بوی خوش نکند تا طواف نساء کند.

یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم: أفعال مکه معظمه است بعد از برگشتن از منا، یعنی طواف زیارت، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء.

بـدان که چون حاج مناسك منا را به فعل آورد، افضل آن است که در همان روز به مکه آید از جهت این افعال، و اگر متعذر باشد روز یازدهم بیاید، و احوط آن است که دیگر تأخیر نکند.

و چون به مکه آیـد سـنت است که غسـل کنـد، و ناخنها را بگیرد، و متوجه شود با ذکر و تمجیـد و تعظیم الهی، و صـلوات بر محمد و آل محمد آنچه مقدور باشد.

و چون بدر مسـجد آید دعا بخواند، پس به نزد حجر الاسود آید و به بوسد و دست بمالد، و آنچه در طواف عمره مذکور شد واقع سازد.

و نیت کنـد مقـارن اول شوط، به این عنوان که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه می کنم از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و به همان عنوان که در عمره مـذکور شد بجا آورد، و بعد از آن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بجا آورد، و بهتر آن است که چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف حج اسلام حج تمتع می کنم از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

پس سـعی کنـد میان صـفا و مروه در حـج اسـلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، پس بعد از سـعی به نزد خانه کعبه آید و به عنوان طواف زیارت هفت شوط بکند، و نیت چنین کند

که هفت شوط طواف نساء می کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

پس دو رکعت نماز طواف به نحو سابق بجا آورد، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف نساء می کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه. و این طواف نساء واجب است در حج تمتع و حج قران و حج افراد و عمره مفرده، بر مردان و زنان و خواجه سرایان و غیر ایشان، و در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست.

و سنت است سیصد و شصت طواف کردن تا در مکه معظمه است، پس اگر نتواند سیصد و شصت شوط بکند که پنجاه و یک طواف باشد، و طواف آخر ده شوط خواهد بود، و بعضی چهار شوط دیگر زیاده می کنند تا قران به فعل نیاید.

شانزدهم و هفدهم: فعلهای منا است، بعد از مراجعت به منا، و آن شبها در منا بودن، و در روزها جمرات زدن است.

بدان که اگر حاج در اثنای احرام از وی شکاری صادر نشده و نزدیکی با زنان نکرده است، واجب است که در شب یازدهم و دوازدهم در منا باشد، مگر آن که شب سیزدهم آفتاب فرو رود و او در منا باشد، که در این صورت نیز می باید که شب سیزدهم در منا باشد.

پس اگر این شبها را در غیر منا به روز آورد واجب است که به واسطه هر شب یک گوسفند بکشد بنا بر مشهور میان علما، مگر آن که در مکه مشغول عبادت باشد. و احوط آن است که در این شبها در منا باشد.

و واجب است بودن تا نصف شب، و بعد از آن جایز است بیرون

رفتن، و احوط آن است که بیرون نرود، و اگر کسی رود تا صبح داخل مکه بشود.

و واجب است نیت کردن در اول شب، و در حکم نیت بودن تا آخر شب، و بهتر آن است که نیت چنین کند که در این شب در منا می باشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و واجب است انداختن سه جمره در روز هر شبی که بودن آن واجب است، و آنچه در رمی جمره عقبه شرط است در اینجا نیز شرط است، و زیاده بر آن شرط است ترتیب، به آن که اول رمی جمره اولی کند، پس وسطا پس عقبه.

و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب، و احوط آن است که نزد زوال بیندازد، و در حالت اضطرار جایز است که در شب آن روز بیندازد، و اگر فراموش کند رمی یک روز را واجب است که قضا کند آن را در روز دیگر، و ابتدا کند به قضای دیگر و سپس به ادا، و بهتر آن است که قضا را در اول روز بیندازد و ادا را نزد پسین، و جایز است رمی به نیابت معذور، مانند بیمار و کودک.

و مستحب است که در این سه روز از منا بیرون نرود، و در جمره اولی و وسطا روی به قبله کند، و جمره را به دست راست گیرد، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، پس اندکی پیش رود و دعا کند، و بگوید اللهم تقبل منی، پس باز اندکی پیش رود و دعا بخواند و سنگ ریزه ها را بیندازد.

و نیت کند که جمره اولی را هفت سنگ می زنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و همچنین جمره

وسطا و عقبه را، و با هر سنگ که اندازد اللّه أکبر بگوید، و در جمره عقبه پشت به قبله کند، و نه ایستد نزد آن به جهت دعا و تکبیر.

و احوط آن است که در منا تکبیر گوید عقیب پانزده نماز، و اول آن ظهر روز عید است، و آخرش صبح روز سیزدهم، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز بگویند، و آن تکبیر این است: اللّه أکبر اللّه أکبر لا اله الا اللّه، و اللّه أکبر اللّه أکبر، و لله الحمد الله أکبر علی ما هدانا اللّه أکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، و الحمد للّه علی ما أبلانا.

و کسی که از صید و زنان اجتناب کرده باشد در حال احرام جایز است او را که در روز دوازدهم ذی الحجه بعد از زوال از منا باز گردد، مگر آن که غروب آفتاب شب سیزدهم بشود که واجب است که در منا بوده باشد تا نصف شب.

و همچنین کسی که از زنان و شکار اجتناب نکرده باشد بعد از نصف شب سیزدهم بیرون می تواند رفت. و بهتر آن است که باشد تا روز که رمی جمار بکند. و بهتر آن است که اگر در حال احرام از او چیزی صادر شده باشد، بلکه اگر معصیتی صادر شده باشد در روز دوازدهم بار نکند.

و سنت است که در این ایام نمازها را در مسجد خیف بجا آورد، و ذکر و تسبیح در آنجا بسیار بگوید، و سنت است که باز به مکه معظمه آید از جهت طواف وداع.

و چون به مکه آید داخل کعبه شود خصوصا اگر نو حاجی باشد، و پیش از دخول کعبه غسل کند، و پای برهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن دعای منقول را بخواند، پس نماز در گوشه های کعبه

بکند و دعا بخواند و به سجده رود و دعا بخواند، و رکنها را در بر گیرد، و دست بمالد خصوصا رکن عراقی و یمانی را.

پس چون خواهـد که از مکه بیرون آید هفت شوط طواف وداع بکند، و دعاهای منقول را بخواند، پس به نزد چاه زمزم آید و از آنجـا آب بنوشـد، پس بیرون رود و دعـا بخوانـد و به سـجده رود و سـجده را طول دهـد، و از بـاب الحناطین که برابر رکن شامی است بیرون رود و از پشت بیرون رود.

و در وقت بیرون آمـدن یـک درهم که عبـارت است از سه بیستی و سه نار تا چهار بیستی تخمینا خرما بخرد و تصـدق کنـد تا کفاره چیزهائی شود که از روی نادانی از وی صادر شـده باشد، و عزم کند بر عود، و احوط آن است که چیزی را که در حرم بیابند بر ندارند، خواه اندك و خواه بسیار.

خاتمه در بیان زیارت نبی و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است

بـدان که در حـدیث است از رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله که هر که حج کند و زیارت من نکند مرا جفا کرده است، و هر که جفا کند مرا من نیز او را جفا کنم در روز قیامت (۱).

و در خبر است که هر امامی را عهـدی است در گردن موالیان و شـیعیان خود، و از تمامی وفا به عهـد ایشان زیارت قبور ایشان است، پس کسـی که زیارت کنـد ایشان را از روی رغبت در زیارت ایشان، و تصـدیق به آنچه ایشان او را به آن ترغیب کرده اند،

۱- تهذیب شیخ ۶/ ۴، ح ۵.

ائمه ایشان شفیع ایشان خواهد بود در روز قیامت (۱).

و سنت است که چون نزدیک به مدینه مشرفه رسند در معرس نبی صلی اللّه علیه و آله فرود آیند، و اگر وقت نماز باشد نماز بجا آورند و اندکی بخوابند، و احوط آن است که در حرم مدینه مشرفه که از عایر است تا وعیر درخت و گیاه آن را نکنند.

و سنت است زیارت سیده النساء فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها، و احتیاطا در سه موضع زیارت کنند، یکی در خانه آن حضرت، و یکی در روضه که میان قبر و منبر است، و دیگر در بقیع، و زیارت ائمه علیهم السلام در بقیع بکنند. و بهتر آن است که زیارت جامعه کبیر را بخوانند، و از جهت زیارت رسول خدا و ائمه هدا علیهم السلام هر یک غسل بکنند.

و آداب زیارت و کیفیت آن را در رساله دیگر ذکر کرده ایم، و سایر فروع و احکام نادره در رساله کبیر والد فقیر رحمه اللّه مذکور است، هر که خواهد باید که به آن رجوع نماید.

و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و أهل بیته الطاهرین.

تمت الرساله بعون اللّه

۱- تهذیب شیخ ۶/ ۷۹، ح ۳

۲۱- رساله کبیره آداب حج

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمـد للّه الـذی جعل من فضائل الانعام علی الانام أن فرض علیهم حج بیته الحرام لیشـهدوا منافع لهم فی کل عام، و لیغفر لهم الجرائم و الخطایا و الاثام، و الصـلاه علی سید الانام و أشرف الکرام محمد المبعوث علی الخاص و العام و آله الاطهرین، الذین هم لیوث الزحام، و معادن الاکرام، و معاقل الانام، و مفزعهم فی الحلال و الحرام.

اما بعد: چنین گوید ذره حقیر و مجرم کثیر التقصـیر محمد باقر ابن محمد تقی عفی اللّه عن جرائمهما، که چون والد ماجد فقیر نور اللّه مرقده رسائل صـغیره و کبیره در بیان آداب و احکام حج بیت اللّه الحرام تصنیف فرموده بودند، و فقیر نیز رساله صغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رساله کبیره ایشان امرار نظر نموده الحاقات کرده بودم.

خواسـتم که رساله مختصـری تألیف نمایم که مقصور بر آداب و ادعیه بوده باشـد، و احکام را بر رسائل دیگر حواله نمایم، که موجب تسهیل امر مؤمنان و شیعیان گردد، و این حقیر را از اعمال ایشان بهره ای از ثواب بوده باشد، و اللّه الموفق.

[آداب خروج از منزل]

باید که چون مؤمن اراده حج نماید ذمه خود را از حقوق خدا

و خلق پاک گرداند، و وصیت کند، و روز نیکو برای سفر اختیار نماید که قمر در عقرب نباشد، و روز دوشنبه و چهارشنبه و پیش از زوال روز جمعه نباشد، و صبح شنبه بهترین ساعات است برای سفر.

و بهتر آن است که سوم و پنجم و هشتم و سیزدهم و شانزدهم و بیستم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم ماه نباشد. و در وقت بیرون رفتن تصدق به کند، و عصای چوب بادام تلخ با خود بر دارد.

و چون عصا بر دارد این آیات را بخواند:

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّى أَنْ يَهْدِيَنِى سَواءَ السَّبِيلِ. وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقِى حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ. فَسَقى لَهُما ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّى لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِى عَلَى اسْتِحْياءٍ قالَتْ إِنَّ أَبِى يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ. قالَ إِنِّى أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَنِى ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ وَ ما أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِى إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ. قالَ ذلِكَ بَيْنِى وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ (۱).

و باید که تحت الحنک به بندد، و چون خواهد بیرون آید دو رکعت نماز در خانه به گذارد پس بگوید:

اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و ذریتی و دنیای و آخرتی و أمانتی و خاتمه عملی.

۱- سوره قصص: ۲۲- ۲۸.

و تمجید الهی بسیار به کند و صلوات بر محمد و آل او به فرستد و بگوید:

اللهم انی استودعک الیوم دینی و نفسی و مالی و أهلی و ولدی و جیرانی و اهل حزانتی الشاهد منا و الغائب و جمیع ما انعمت به علی، اللهم اجعلنا فی کنفک و منعک و عیاذک و عزک، عز جارک و جل ثناؤک، و امتنع عائذک و لا اله غیرک، توکلت علی الحی الذی لا یموت، و الحمد للّه الذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا، اللّه أکبر کبیرا، و الحمد للّه کثیرا، و سبحان الله بکره و اصیلا.

پس چون از خانه بیرون آید بگوید:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر، و کآبه المنقلب، و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد، اللهم انی أسألک فی سفری هذا السرور و العمل بمایر ضیک عنی، اللهم اقطع عنی بعده و مشقته، و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر.

پس بگوید:

لا اله الا اللّه الحلیم الکریم، لا اله الا اللّه العلی العظیم، سبحان اللّه رب السماوات السبع و رب الارضین السبع [و ما فیهن و ما بینهن- خ] و رب العرش العظیم، و الحمد للّه رب العالمین.

پس بگوید:

اللهم کن لی جارا من کل جبار عنید، و من کل شیطان مرید.

پس بگوید:

بسم اللّه دخلت، و بسم الله خرجت، و فی سبیل الله اللهم انی اقدم بین یدی نسیانی و عجلتی، بسم الله و ما شاء الله فی سفری هذا ذکرته أو نسیته، اللهم أنت المستعان علی الامور کلها، و انت الصاحب فی السفر و الخلیفه فی الاهل، اللهم هون علینا سفرنا، و اطولنا الارض، و سیرنا فیها بطاعتک و طاعه رسولک، اللهم اصلح لنا ظهرنا،

و بارک لنا فی ما رزقتنا و قنا عذاب النار.

اللهم انی اعوذ بک من و عثاء السفر و کآبه المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد، اللهم انت عضدی و ناصری، اللهم اقطع عنی بعده و مشقته، و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر، و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم.

اللهم انی عبدک و هذا حملانک، و الوجه وجهک و السفر الیک، و قد اطلعت علی مالم یطلع علیه احد غیرک، فاجعل سفری هذا کفاره لما قبله من ذنوبی، و کن عونا لی علیه، و اکفنی و عثه و مشقته، و لقنی من القول و العمل رضاک، فانما انا عبدک و بک و لک.

پس بر در خانه ایستاده روی به جانبی که متوجه است کرده سوره فاتحه الکتاب بخواند، و روی به جانب راست خود کرده بخواند، و همچنین روی به جانب چپ خود کرده بخواند. و همچنین آیه الکرسی را نیز به این سه طرف بخواند. و همچنین معوذتین را نیز بخواند.

پس بگوید:

اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی، و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل.

و دیگر بگوید:

اللهم خل سبیلنا، و احسن تسییرنا، و اعظم عافیتنا.

و دیگر بگوید:

اعوذ باللّه مما عاذت منه ملائکه الله من شر هذا الیوم و من شر الشیاطین، و من شر من نصب لاولیاء الله، و من شر الجن و الانس، و من شر السباع و الهوام، و من شر رکوب المحارم کلها، اجیر نفسی باللّه من کل شر.

پس احوط آن است که قصد کند که متوجه بیت اللّه الحرام و مشاعر عظام می شوم از جهت ادای عمره اسلام عمره تمتع و حج

اسلام حج تمتع از جهت رضای حق تعالی.

پس پا از خانه بیرون گذارد و بگوید:

بسم الله آمنت بالله، توکلت علی اللّه ماشاء الله، لا حول و لا قوه الا بالله.

پس چون پا در رکاب در آورد بگوید:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، بسم الله و الله اکبر، سبحان الـذی سخر لنا هذا و ما کناله مقرنین، و هفت نوبت سبحان اللّه بگوید، و هفت نوبت الحمد للّه بگوید، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید.

پس این آیات بخواند:

إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ. ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ. وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ. استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه، اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا أنت.

پس چون درست بنشیند بر راحله بگوید:

الحمد للّه الذی هدانا للاسلام، و علمنا القرآن، و من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله، سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون، و الحمد للّه رب العالمین.

اللهم أنت الحامل علی الظهر، و المستعان علی الامر، و أنت الصاحب فی السفر، و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد، اللهم أنت عضدی و ناصری، اللهم بلغنا بلاغا نبلغ الی خیر بلاغا نبلغ الی مغفرتک و رضوانک، اللهم لا طیر الا طیرک [لا ضیر الا ضیرک- خ ل] و لا خیر الا خیرک، و لا حافظ غیرک.

پس چون راحله به راه افتد در راه بگوید:

خرجت بحول اللّه و قوته بغیر حول منی و قوه، و لکن بحول الله و قوته، برئت الیک

یا رب من الحول و القوه، اللهم انی أسألک برکه سفری هذا و برکه اهله، اللهم انی أسألک من فضلک الواسع رزقا حلالا طیبا تسوقه الی، و أنا خائض فی عافیه بقوتک و قدرتک.

اللهم انی سرت فی سفری هذا بلاثقه منی لغیرک، و لا رجاء لسواک، فارزقنی فی ذلک شکرک و عافیتک، و وفقنی لطاعتک و عبادتک حتی ترضا و بعد الرضا.

و چون به سرازیری رسد باید سبحان اللّه بگوید، و چون به بلندی برود اللّه اکبر و لا اله الا اللّه بگوید، و در سفر این کلمات را بسیار بگوید:

اللهم اجعل مسیری عبرا، و صمتی تفکرا، و کلامی ذکرا.

و اگر چنین واقع شود که در سفر تنها باشد این دعا را بخواند:

ماشاء اللّه لا حول و لا قوه الا بالله، اللهم آنس وحشتی، و اعنی علی وحدتی، و اد غیبتی.

و چون به منزلی فرود آید بگوید:

اللهم انزلنی منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین.

و چون دهی یا شهری را به بیند بگوید:

اللهم انی اسألک خیرها، و أعوذ بک من شرها، اللهم حببنا الی اهلها، وحبب صالحی اهلها الینا.

و اگر راه گم کند فریاد کند:

یا صالح و یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق یرحمکم اللّه

[آداب احرام]

و اگر از راه عراق رود در وادی عقیق احرام بگیرد، و بهتر آن است که در برکه شریف احرام بگیرد، و احوط آن است که به ذات عرق که میقات سنیان است و مغاسل می گویند نیندازد.

و اگر از راه شام روند در مسجد شجره که در نزدیک مدینه طیبه واقع است احرام بگیرند. و اگر از راه دریا روند سعی کنند

که به یلملم خود را به رسانند که اکنون سعدیه می گویند، و از آنجا احرام بگیرند، و به محاذات میقات اکتفا نکنند.

و اگر مضطر شوند و نتوانند به میقات رسد در محاذات میقات احرام بگیرند، و در ابتدای حرم نیز تجدید احرام به کنند اگر وقت نباشد که به میقات بر گردند.

و احوط آن است که از اول ماه ذی القعده موی سر و ریش را به گذارد، و اگر سر به تراشد احوط آن است که گوسفندی به کشد.

و پیش از احرام سنت است که موی زیر بغل را ازاله کند، و ناخن و شارب به گیرد، و موی پشت زهار را به نوره ازاله کند، بلکه کل بدن را نوره به گذارد و بدن را از چرک و کثافت پاک کند. و غسل احرام به کند، و احوط آن است که غسل را ترک نکند. و نیت غسل چنین به کند که غسل احرام عمره تمتع می کنم قربه الی اللّه تعالی.

و چون غسل کند این دعا را بخواند:

بسم الله و باللّه، اللهم اجعله لی نورا و طهورا و حرزا و امنا من کل خوف و شفاءا من کل داء و سقم، اللهم طهرنی و طهر لی قلبی، و اشرح لی صدری، و اجر علی لسانی محبتک و مدحتک و الثناء علیک، فانه لا قوه لی الا بک، و قد علمت ان قوام دینی التسلیم لامرک، و الاتباع لسنه نبیک صلواتک علیه و آله.

و چون جامه های دوخته را کند، بهتر آن است که نیت کند که جامه های دوخته را می کنم قربه الی اللّه. و چون از غسل فارغ شود دو جامه بپوشد که دوخته نباشد، و حریر نباشد، و پوست و موی حیوانی که گوشت آن را نخورند نباشد، و احوط آن است که ته نما نباشد، و پاک باشد، یکی را لنگ کند، و باید میان ناف و زانوی او را به پوشاند، و دیگری را بر دوش گیرد.

و نیت کند که دو جامه احرام می پوشم در عمره تمتع عمره اسلام از برای آن که واجب است قربه الی اللّه.

و چون به پوشد این دعا بخواند:

الحمد للّه الذی رزقنی ما اواری به عورتی، و اؤدی فیه فرضی، و اعبد فیه ربی، و انتهی فیه الی ما امرنی، الحمد للّه قصدته فبلغنی واردته فأعاننی و قبلنی و لم یقطع بی، و وجهه اردت فسلمنی، فهو حصنی و کهفی و حرزی و ظهری و ملاذی و ملجأی و منجای و ذخری وعدتی فی شدتی و رخائی.

و مستحب است که احرام را عقیب فریضه ظهر واقع سازد، و اگر اتفاق نیفتد عقیب فریضه دیگر، والا عقیب دو رکعت نماز که در رکعت اول بعد از سوره حمد قل هو اللّه أحد بخواند، و در رکعت دوم قل یا أیها الکافرون. و اگر شش رکعت به کند بهتر است.

و نیت کند که دو رکعت نماز نافله احرام می کنم از جهت آن که سنت است قربه الی اللّه تعالی.

و احرام آن است که بر خود قرار دهد ترک چیزی چند را که خدا فرموده تا وقتی که محل شود، و آن حیوان غیر دریائی را شکار کردن است، و کشتن آن و گوشت آن را خوردن، و نشان دادن کسی را که خواهد شکار کند، و در بر روی آن بستن، و زنان را وطی کردن، و عقد کردن برای خود یا دیگری، و گواهی بر عقد دادن بنا بر مشهور، و بوسیدن زنان، و به شهوت نظر کردن به ایشان، و به شهوت برداشتن، یا بدن خود را به شهوت بر بدن ایشان مالیدن، و طلب منی کردن به هر عنوانی که باشد.

و از مشک و عنبر و زعفران و ورس و کافور و عود خود را خوشبو کردن، و استشمام کردن، و خوردن طعامی که اینها در آن باشد، و

از جمیع بوهای خوش احتیاطا، مگر خلوق کعبه و بوی خوش بازار عطاریان میان صفا و مروه که بر دماغش خورد.

و پوشیدن رخت دوخته یا چیزی که شبیه به دوخته باشد مانند کپنک، مگر زنان را بنا بر مشهور، و سرمه سیاه یا خوشبو در چشم کشیدن، و نظر در آئینه کردن با قصد زینت و بی قصد علی الاحوط.

و پوشیدن مردان چیزی را که پشت پا را به پوشاند.

و دروغ گفتن، و دشنام دادن، و تفاخر نمودن، و لا و اللّه و بلی و اللّه گفتن برای قسم، و از هر قسمی علی الاحوط. و کشتن شپش و کیک، و مانند اینها از جانوران بدن، و کنه شتر را از شتر انداختن علی الاحوط.

و پوشیدن زنان زیور را به قصد زینت، و زینتی که معتاد ایشان نباشد احتیاطا، و ظاهر کردن مطلق زیور به مردان خصوصا شوهر.

و بر خود مالیدن روغن خوشبو و غیر آن، و ازاله مو از بدن خود و دیگری به هر نحو که باشد.

و پوشانیدن سر به دستار و کلاه و مانند اینها، و به گل و حنا و امثال آنها نیز احتیاطا، و سر به آب فرو بردن مردان را و زنان را نیز احتیاطا، و زنان را روی پوشیدن، و مردان را در حال راه رفتن در زیر سایه بودن اگر سواره باشند و پیاده نیز احتیاطا.

و ناخن گرفتن، و خون از بدن بیرون آوردن احتیاطا، و پوشیدن حربه و سلاح بی ضرورتی احتیاطا، و حنا به جهت زینت گذاشتن.

و مکروه است احرام گرفتن در جامه سیاه و سرخ و نارنجی و زرد تیره، و بر بالای اینها خوابیدن، و در جامه چرکین احرام بستن، و جامه های علم دار پوشیدن، و داخل حمام شدن و ازاله چرک از بدن کردن، و لبیک گفتن کسی را که این کس را آواز کند، بلکه

بگوید یا سعد

پس چون از نماز فارغ شود حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بر محمد و آل او به فرستد و بگوید:

اللهم انی اسألک ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بو عدک، و اتبع امرک، فانی عبدک و فی قبضتک، لا ـ اوقی الا ما وقیت، ولا آخذ الا ما اعطیت، و قد ذکرت الحج، فاسألک ان تعزم لی علیه علی کتابک و سنه نبیک، و تقوینی علی ما ضعفت عنه، و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیه، و اجعلنی من و فدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کنیت.

اللهم انی خرجت من شقه بعیده، و انفقت مالی ابتغاء مرضاتک، اللهم فتمم لی حجتی و عمرتی، اللهم انی ارید التمتع بالعمره الی الحج علی کتابک و سنه نبیک صلواتک علیه و آله، فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی، لقدرک الذی قدرت علی.

اللهم ان لم تکن حجه فعمره احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب، ابتغی بذلک وجهک و الدار الاخره.

پس احوط آن است که اول نیت عمره بکند که عمره به فعل می آورم عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، پس قصد کند که احرام می گیرم و تلبیه می گویم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

پس احتیاطا آهسته بگوید:

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک.

و سنت است که اضافه کند:

لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام، لبیک لبیک تبدی ء و المعاد الیک،

لبیک لبیک تستغنی و یفتقر الیک، لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک، لبیک لبیک اله الخلق، لبیک لبیک ذاالنعماء و الفضل الحسن الجمیل، لبیک لبیک کشاف الکرب العظام، لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک، لبیک یا کریم، لبیک.

و اگر این را نیز زیاد کند بهتر است:

لبیک اتقرب الیک بمحمد و آل محمد، لبیک لبیک بحجه و عمره معا، لبیک لبیک هذه متعه [عمره متعه- خ ل] الی الحج، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک تلبیه تمامها و بلاغها علیک لبیک.

و چون به راه افتد اگر پیاده باشد یا سوار شود، اگر سواره باشد تلبیه را بلند بگوید، و تکرار کند خصوصا در وقت بیدار شدن از خواب، و در عقب هر نماز واجب و سنت، و وقتی که بر شتر سوار شود و شتر برخیزد، و وقتی که بر بلندی یا پستی برود، و وقتی که به سواره ای برسد، و در صحراها و در همه حال می تواند گفت. و زنان را سنت نیست بلند گفتن.

[آداب دخول مکه]

و چون خانه های مکه را به نظر در آورد قطع تلبیه می کند. و چون به حرم رسد از راحله فرود آید و غسل دخول حرم به کند، و پاها را برهنه کند، و نعلین خود را به دست گیرد و داخل شود.

و در هنگام دخول این دعا را بخواند:

اللهم انک قلت فی کتابک و قولک الحق، وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ، اللهم انی ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک، و قد جئت من شقه بعیده و من فج عمیق، سامعا لندائک، و مستجیبا لک، مطیعا لامرک، و کل ذلک بفضلک علی، و احسانک الی.

فلک الحمد علی ما و فقتنی له، ابتغی بذلک الزلفه عندک، و القربه الیک، و المنزله لدیک، و المغفره لذنوبی، و التوبه علی منها بمنک، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و حرم بدنی علی النار، و آمنی من عذابک و عقابک، برحمتک یا رحیم.

و اذخر بجود تا دهانش خوشبو شود، و اگر میسر شود پیش از

دخول مکه غسل دیگر به کند بنا بر مشهور، و اگر نه بعد از دخول در منزلش به کند، و به آرام تن و دل داخل مکه شود با کمال تواضع و شکستگی، و برای دخول مسجد الحرام نیز غسل دیگر گفته اند که سنت است.

[آداب دخول مسجد الحرام]

و سنت است که از در بنی شیبه داخل شود به آن که از باب السلام در آید، و راست بیاید تا به ستونها که در بنی شیبه اینجا بوده است.

و با آرام دل و تن پای برهنه داخل شود، و بر در مسجد به ایستد و بگوید:

السلام علیک ایها النبی و رحمه اللّه و برکاته، بسم الله و بالله و ما شاء الله، و السلام علی انبیاء اللّه و رسله، و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله، و السلام علی ابراهیم خلیل الله، و الحمد للّه رب العالمین.

بسم الله و بالله و من الله و الی الله و ما شاء الله، و علی مله رسول الله صلی الله علیه و آله و خیر الاسماء للّه، و الحمد لله و السلام علی رسول الله، السلام علی محمد بن عبد الله، السلام علیک أیها النبی و رحمه الله و برکاته، و السلام علی انبیاء اللّه و رسله، السلام علی ابراهیم خلیل الرحمن، السلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

اللهم صل علی محمد و آل محمد، و بارک علی محمد و آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد، کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم، انک حمید مجید.

اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک، و علی ابراهیم خلیلک، و علی انبیائک و رسلک و سلم علیهم، و سلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین، اللهم افتح لی ابواب رحمتک، و استعملنی فی طاعتک و مرضاتک، و احفظنی بحفظ الایمان ابدا ما ابقیتنی، جل ثناء وجهک، الحمد للّه الذی جعلنی من و فده و زواره، و جعلنی ممن یعمر مساجده، و جعلنی ممن یناجیه.

اللهم عبدک و زائرک فی بیتک، و علی کل ماتی حق ممن [لمن- خ ل] اتاه وزاره و أنت خیر مأتی و اکرم مزور، فأسألک یا اللّه

یا رحمن یا رحیم، و بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک، و بانک واحد احد صمد لم تلد و لم تولد و لم یکن له کفوا احد، و ان محمدا عبدک و رسولک، صلی اللّه علیه و علی اهل بیته.

یا جواد یا ماجد یا جبار [یا حنان- خ ل] یا کریم، اسالک ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تجعل تحفتک ایای من زیارتی ایاک ان تعطینی فکاک رقبتی من النار.

پس سه بار بگوید:

اللهم فک رقبتی من النار.

پس بگوید:

و اوسع علی من رزقک الحلال الطیب، و ادرءعنی شر شیاطین الجن و الانس، و شر فسقه العرب و العجم.

پس داخل مسجد شود و بگوید:

بسم اللّه و بالله و علی مله رسول الله صلی الله علیه و آله.

پس دستها بر دارد و روی به کعبه کند و بگوید:

اللهم انی اسالک فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی، و ان تجاوز عن خطیئتی، و تضع عنی وزری، الحمد للّه الذی بلغنی بیته الحرام، اللهم انی أشهدک ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته مثابه للناس، و امنا مبارکا و هدی للعالمین.

اللهم العبد عبدک [اللهم انی عبدک- خ ل] و البلد بلدک، و البیت بیتک، جئت اطلب رحمتک، و اوم طاعتک، مطیعا لامرک، راضیا بقدرک، اسالک مساله الفقیر الیک الخائف لعقوبتک، اللهم افتح لی ابواب رحمتک، و استعملنی بطاعتک و مرضاتک.

پس خطاب به کعبه معظمه کند و بگوید:

الحمد للّه الذی عظمک و شرفک و کرمک و جعلک مثابه للناس و امنا مبارکا و هدی للعالمین.

و چون نظرش به حجر الاسود افتد روی به سوی او کند و بگوید:

الحمـد للّه الـذی هـدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله، سـبحان الله و الحمد للّه و لا اله الا الله و الله اکبر من خلقه، و الله اکبر مما اخشـی و احـذر، لا اله الا اللّه وحـده لا شـریک له له الملک و له الحمـد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی، و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر.

اللهم صـل علی محمـد و آل محمـد، و بـارک علی محمـد و آله، کأفضـل مـا صـلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید، و سلام علی جمیع النبیین و المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین. اللهم انی او من بو عدک و اصدق رسلک و اتبع کتابک.

پس به تأنی روانه شود، و گامها را کوتاه به گذارد از ترس خدا. پس چون به نزدیک حجر الاسود رسد دستها بر دارد و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد به فرستد و بگوید:

اللهم تقبل منی.

پس دست و روی و بـدن را به حجر الاسود به مالـد و به بوسـد او را، و اگر نتوانـد بوسـیدن دست به مالد، و اگر نتواند دست مالیدن اشاره کند و بگوید:

اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه، اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنه نبیک، اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، آمنت بالله، و کفرت بالجبت و الطاغوت و اللات و العزی و عباده الشـیطان، و عباده کل ندیدعی من دون اللّه.

و اگر همه را نتواند خواند بعضی را بخواند و بگوید:

اللهم الیـک بسـطت یـدی، و فیمـا عنـدک عظمت رغبتی، فاقبل سـبحتی، و اغفرلی و ارحمنی، اللهم انی اعوذ بک من الکفر و الفقر و مواقف الخزی فی الدنیا و الآخره.

و بهتر آن است که اول روی به حجر الاسود کرده دعاها را بخواند.

[آداب طواف]

پس نیت کند که هفت شوط طواف خانه کعبه می کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی.

پس بر گردد، و خانه کعبه را به دست چپ خود گیرد، و به نحوی به ایستد که اول جزوی از بدنش محاذی اول حجر باشد، و همان نیت را متذکر بوده شروع در طواف کند، و دست به دیوار کعبه نمالد، و روی به جانب خانه و پشت به خانه نکند. و باید که حجر اسماعیل را داخل طواف کند، و در شوط هفتم ختم به حجر کند به نحوی که ابتدا کرده.

و در حال طواف این دعا بخواند:

اللهم انی اسالک باسمک الذی یمشی به علی طلل الماء، کما یمشی به علی جدد الارض، و اسالک باسمک الذی تهتز له ارکان عرشک، و اسالک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک، و اسالک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له و القیت علیه محبه منک، و اسالک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی اللّه علیه و آله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا و کذا.

و حاجت خود را به طلب، و گامها را تنگ گذارد در حال طواف.

و چون به در خانه کعبه رسد بگوید:

سائلک فقیرک، مسکینک ببابک، فتصدق علیه بالجنه، اللهم البیت بیتک، و الحرم حرمک، و العبد عبدک، و هذا مقام العائذ بک المستجیر بک من النار، فاعتقنی و والدی و أهلی و ولدی و اخوانی المؤمنین من النار، یا جواد یا کریم.

و بعد از آن صلوات بر محمد و آل محمد به فرستد، و هر چند به در کعبه رسد صلوات به فرستد.

و چون به حجر حضرت اسماعیل رسد سر بر دارد و نگاه به ناودان طلا کند و بگوید:

اللهم ادخلنی الجنه، و اجرنی من النار برحمتک، و عافنی من السقم، و اوسع

علی من الرزق الحلال، و ادرء عنی شر فسقه الجن و الانس، و شر فسقه العرب و العجم.

و چون از حجر به گذرد و به پشت کعبه رسد بگوید:

یا ذا المن و الطول و الجود و الکرم، ان عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبله منی انک انت السمیع العلیم.

و چون به رکن یمانی رسد دست بر دارد و بگوید:

یا اللّه یا ولی العافیه، و خالق العافیه، و رازق العافیه، و المنعم بالعافیه، و المنان بالعافیه، و المتفضل بالعافیه علی و علی جمیع خلقک رحمن الدنیا و الاخره و رحیمهما، صل علی محمد و آل محمد، و ارزقنا العافیه، و تمام العافیه، و شکر العافیه فی الدنیا و الاخره، یا ارحم الراحمین.

پس سر به جانب کعبه بالا کند و بگوید:

الحمد للّه الذی شرفک و عظمک، و الحمد لله الذی بعث محمدا نبیا، و جعل علیا اماما، اللهم اهد له خیار خلقک و جنبه شرار خلقک.

و چون میانه رکن یمانی و حجر الاسود رسد بگوید:

رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ.

و در حال طواف بگوید:

اللهم انی الیک فقیر، و انی خائف مستجیر، فلا تغیر جسمی، و لا تبدل اسمی.

و صلوات بسیار به فرستد، و همه ارکان را در بر گیرد، و بدن خود را و دست خود را به ایشان به مالد، خصوصا رکن عراقی و رکن یمانی. و بعضی گفته اند واجب است دست یا بدن مالیدن بر رکن یمانی.

و چون در شوط هفتم به مستجار رسد و آن پشت کعبه است، نزدیک به رکن یمانی برابر در خانه به ایستد و دستهای خود را به گشاید به خانه، و روی خود و شکم خود را به رساند به کعبه و

بگوید:

اللهم البیت بیتک، و العبد عبدک، و هذا مقام العائذ بک من النار، اللهم من قبلک الروح و الفرج و العافیه، اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی، و اغفر لی ما اطلعت علیه منی و خفی علی خلقک، استجیر باللّه من النار.

و بگوید:

اللهم ان عندی افواجا من ذنوب، و افواجا من خطایا، و عندک افواج من رحمه، و افواج من مغفرتک، یا من استجاب لا بغض خلقه الیه اذ قال انظرنی الی یوم یبعثون استجب لی.

پس حاجات خود را به طلبد، و دعا بسیار به کند و اقرار به گناهان خود هر چه داند مفصلا به کند، و هر چه را به خاطر نداشته باشد مجملا اقرار کند، و طلب آمرزش کند از جمیع گناهان که البته آمرزیده می شود انشاء اللّه تعالی.

پس چون به حجر الاسود رسد بگوید:

اللهم قنعنی بما رزقتنی، و بارک لی فیما آتیتنی.

و می باید که کمال ملاحظه به کند در هر مرتبه که می رود حجر را به بوسد، یا دست به مالد، یا ارکان را در بر گیرد، یا خود را بر مستجار به ساید آنجا را نشان کند.

و چون این اعمال را بجا آورد باز به جای خود رود و از آنجا روانه شود تا زیاده و کم نشود.

[آداب نماز طواف]

و چون از طواف فارغ شود به مقام حضرت ابراهیم علیه السلام آید، و در پشت مقام دو رکعت نماز به کند، و چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف می کنم در عمره اسلام عمره تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و سنت است که در رکعت اول قُلْ

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و در رکعت دوم قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند.

و چون سلام بگوید حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد به فرستد و بگوید:

اللهم تقبل منی، و لا تجعله آخر العهد منی، الحمد للّه بمحامده کلها علی نعمائه کلها، حتی ینتهی الحمد الی ما یحب ربی و یرضی، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل منی و طهر قلبی و زک عملی.

پس بگوید:

اللهم ارحم بطواعیتی ایاک و طواعیه رسولک صلی اللّه علیه و آله، اللهم جنبنی ان اتعدی حدودک، و اجعلنی ممن یحبک و یحب رسولک صلی اللّه علیه و آله و ملائکتک و عبادک الصالحین.

پس به سجده رود و بگوید:

سجد لک وجهی تعبدا ورقا، و لا اله الا انت حقا حقا، الاول قبل کل شی ء، و الاخر بعد کل شی ء، وها انا ذا بین یدیک ناصیتی بیدک، فاغفر لی انه لا یغفر الذنب العظیم غیرک، فاغفرلی فانی مقر بذنوبی علی نفسی، و لا یدفع الذنب العظیم غیرک.

پس بیاید به نزد حجر الاسود و دست و بدن بر آن مالد و به بوسد، یا دست به مالد اگر نتواند بوسیدن، و اگر نه اشاره کند، و آنچه اول مرتبه خوانده است بخواند البته.

[آداب سعی]

پس متوجه سعی میان صفا و مروه شود. و چون خواهد متوجه شود باید که نزد حجر الاسود رود و آن را به بوسد، و دستها یا بدن به آن بمالد یا اشاره کند، و از آب زمزم به خورد.

و در وقت آب خوردن بگوید:

اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا، و شفاءا من کل داء و سقم.

و سنت است که خود یک دلو یا دو دلو آب به کشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است، و بر سر و پشت و شکم ریزد، و همان دعا بخواند، و باز به نزد حجر الاسود آید و همان افعال را بجا آورد.

پس متوجه کوه صفا شود از آن دری که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به در رفته است، و آن دری است که محاذی حجر الاسود است، و با آرام تن و آرام دل برود تا بالای کوه صفا تا نظر کند به خانه کعبه، و روی به رکن عراقی کند و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و از نعمتهای الهی بر خود به شمارد آنچه می تواند.

پس هفت نوبت اللّه اکبر بگوید، و هفت نوبت الحمد للّه بگوید، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید. پس سه نوبت بگوید:

لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر، و هو علی کل شی ء قدیر.

پس صلوات بر محمد و آل محمد به فرستد، دیگر سه نوبت بگوید:

اللّه اکبر علی ما هدانا، و الحمد لله علی ما اولانا، و الحمد لله الحی القیوم، و الحمد لله الحی الدائم.

و سه نوبت بگوید:

اشهد ان لا اله الا اللّه، و أشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون.

و سه نوبت بگوید:

اللهم انی اسالک العفو و العافیه و الیقین فی الدنیا و الاخره.

پس سه نوبت بگوید:

اللهم آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه، و قنا عذاب النار.

پس صد نوبت اللّه أکبر بگوید، و صد نوبت لا اله الا اللّه، و صد

نوبت الحمد للّه، و صد نوبت سبحان اللّه.

پس بگويد:

لا اله الا اللّه وحده انجز وعده، و نصر عبده، و غلب الاحزاب وحده، فله الملك و له الحمد، اللهم بارك لى فى الموت و فيما بعد الموت، اللهم انى اعوذ بک من ظلمه القبر و وحشته، اللهم اظلنى فى ظل عرشک يوم لا ظل الا ظلك.

و بسيار بگويد:

استودع الله الرحمن الرحيم الذى لا تضيع و دائعه دينى و نفسى و اهلى، اللهم استعملنى على كتابک و سنه نبيک، و توفنى على ملته، و اعذنى من الفتنه.

پس سه نوبت بگويد اللّه اكبر. پس دو نوبت مجموع را اعاده كند. پس يک نوبت اللّه اكبر بگويد. پس يک نوبت ديگر مجموع اين عمل را اعاده كند، و اگر همه را نتواند بعضى از آن را اعاده كند.

و مستحب است كه به قدر خواندن سوره بقره به تأنى توقف كند، و اين دعا بخواند:

اللهم اغفرلى كل ذنب اذنبته قط، فان عدت فعد على بالمغفره، فانک انت الغفور الرحيم، اللهم افعل بى ما انت اهله، فانک ان تفعل بى ما انت اهله ترحمنى، و ان تعذبنى فانت غنى عن عذابى، و انا محتاج الى رحمتک، فيا من انا محتاج الى رحمته ارحمنى، اللهم و لا تفعل بى ما انا اهله، فانک ان تفعل بى ما انا اهله تعذبنى و لم تظلمنى، اصبحت اتقى عدلك و لا اخاف جورک، فيامن هو عدل لا يجور ارحمنى.

پس بگويد:

يا من لا يخيب سائله و لا ينفد نائله، صل على محمد و آل محمد، و اعذنى من النار برحمتك.

و در حديث است كه هر كه بخواهد مال او زياده شود، پس بايد كه طول دهد ايستادن در صفا را، و در پايه چهارم اين دعا را

بخواند روی به کعبه:

اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و فتنته و غربته و وحشته و ظلمته وضیقه و ضنکه، اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک.

پس از آن پایه به زیر آید و پشت خود را برهنه کند و بگوید:

یا رب العفو، یا من امر بالعفو، یا من هو اولی بالعفو، یا من یثیب علی العفو العفو العفو العفو، یا جواد یا کریم، یا قریب یا بعید، اردد علی نعمتک، و استعملنی بطاعتک و مرضاتک.

و بهتر آن است که در پایه چهارم نیت کند که هفت شوط سعی میان صفا و مروه می کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و چون به زیر آید پاشنه پاها را به کوه صفا به چسباند و همان نیت را اعاده کند و روانه شود، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود.

و احوط آن است که با وضو باشد.

و سنت است که جامه و بدنش از نجاسات پاک باشد. و سنت است که پیاده باشد، و میانه رود از صفا تا به مناره، و از آنجا تند راه رود به مانند شتر تا بازار عطاران، و از آنجا میانه به رود تا مروه.

و اگر سواره باشد چهار پای خود را تند کند. و زنان را سنت نیست تند رفتن.

و در حال تند رفتن بگوید:

بسم اللّه و باللّه و اللّه اکبر، و صلی اللّه علی محمد و علی اهل بیته، اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم و انت الاعز الاکرم، و اهدنی للتی هی اقوم، اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبل منی، اللهم لک سعیی و بک حولی و قوتی، تقبل منی یا من یقبل عمل المتقین.

و چون از محل تند رفتن بگذرد بگوید:

یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود، اغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا کریم.

و چون به مروه رسد سنت است که به کوه مروه بالا رود و دعاها که در صفا خواند بخواند و بگوید:

یا من امر بالعفو، یا من یجزی علی العفو، یا من دل علی العفو، یا من زین العفو، یا من یثیب علی العفو، یا من یحب العفو، یا من یعطی علی العفو، یا من یعفو علی العفو، یا رب العفو العفو العفو العفو.

و سعی کند در گریه، و خود را به گریه بدارد، و دعا بسیار به کند.

و در حالت سعی این دعا بخواند:

اللهم انی اسالک حسن الظن بک علی کل حال، و صدق النیه فی التوکل علیک.

و واجب است که هفت شوط سعی کند میان صفا و مروه که رفتن را یکی حساب کند و برگشتن را یکی.

[آداب تقصیر]

و چون سعی را تمام کند نیت کند که تقصیر می کنم از جهت محل شدن از عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی. پس تقصیر کند به آن که جدا کند مو یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، و جایز نیست سر تراشیدن.

و سنت است که از اطراف موی سر و موی ریش و شارب بگیرد، و بعضی از ناخنها را بگیرد، و بعضی را از برای حج به گذرد. و بر او حلال می شود هر چه بر او حرام شده بود به غیر از سر تراشیدن، و لیکن سنت است که شبیه به محرمان باشد، و رخت دوخته نپوشد.

پس احرام به حج بگیرد، و بهتر آن است که در روز هشتم بعد

از نماز ظهر و عصر احرام بگیرد، و غسل احرام و آداب و نیت و دعاها به نحوی که در احرام عمره مذکور شد به عمل آورد به آن که در غسل نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می کنم قربه الی اللّه تعالی.

[آداب احرام حج]

و همچنین جامه احرام را بار دیگر به گشاید و به پوشد، و نیت کند که دو جامه احرام می پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی.

و بهتر آن است که یک نیت حج مجمل به کند که حج می کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی، و نیت احرام به کند که احرام می گیرم به حج اسلام حج تمتع، و تلبیات می گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است هر دو قربه الی اللّه تعالی لبیک اللهم لبیک.

و در اینجا مخیر است که تلبیه را مقارن احرام دارد یا فاصله بکند، و احوط آن است که اول مقارن سازد، و چون بر قطا رسد که مشهور است که آن را مدعا می گویند هنوز بر دم نرسیده تلبیه بگوید، و چون مشرف شود بر ابطح به آواز بلند بگوید.

و بهتر آن است که قبل از نیت این دعا نیز بخواند:

اللهم انی ارید الحج فیسره لی وحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی.

و بگوید:

احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی من النساء و الثیاب و الطیب، ارید بذلک وجهک و الدار الاخره، و حلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی.

پس تلبیه می گوید به عنوانی که گذشت در تلبیه و به جای لبیک بعمره می گوید:

لبیک بحجه تمامها و بلاغها علیک.

پس متوجه منا شود، و اگر این دعا را بخواند در حال احرام بهتر است:

لا اله الا اللّه الحلیم الکریم، لا اله الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب السماوات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم، و الحمد للّه رب العالمین.

اللهم انی اسالک ان تجعلنی ممن استجاب لک، و آمن بوعدک، و اتبع کتابک و امرک، فانی عبدک و فی قبضتک، لا اوقی الا ما وقیت، و لا آخذ الا ما اعطیت، اللهم انی ارید ما امرت به من الحج علی کتابک و سنه نبیک صلواتک علیه و آله، فقونی علی ما ضعفت عنه، و یسره لی، و تقبله منی، و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیه، و اجعلنی من و فدک و حجاج بیتک الذین رضیت عنهم و ارتضیت و سمیت و کنیت.

اللهم ارزقنی قضاء مناسکی فی یسر منک و عافیه، و اعنی علیه و تقبله منی.

اللهم و ان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی، و اصرف عنی سوء القضاء و سوء القدر، و احرم لک وجهی و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عظامی و عصبی من النساء و الطیب و الثیاب، ارید بذلک وجهک الکریم و الدار الاخره.

پس تلبیه کبیر را بگوید، و چون متوجه منا شود بگوید:

اللهم ایاک ارجو، و ایاک ادعو، فبلغنی املی، و اصلح لی عملی.

و با آرام دل برود با تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی.

[آداب منی در شب عرفه]

و چون به منا رسد بگوید:

الحمد للّه الذی اقدمنیها صالحا فی عافیه، و بلغنی هذا المکان.

پس بگوید:

اللهم هذه منی و هی مما مننت به علینا من المناسک، فاسألک أن تمن علی بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک.

و سنت است که شب عرفه در منا باشد، و مشغول عبادت و طاعت الهی باشد، و بهتر آن است که این عبادات را خصوصا نمازها را در مسجد خیف به جای آورد.

[آداب عرفات]

و چون نماز صبح به جای آورد تعقیب کند تا طلوع آفتاب، و روانه عرفات شود و بگوید:

اللهم الیک صمدت، و ایاک اعتمدت، و وجهک اردت، اسالک ان تبارک لی فی رحلی، و ان تقضی لی حاجتی، و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی.

و تلبیه بگوید تا به عرفات. و چون به عرفات رسد تلبیه را قطع کند. و چون اول زوال شود در عرفات نیت کند که می ایستم در عرفات از حال تا شام در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود. و واجب است که تا شام در عرفات بماند.

و سنت است که در تمام وقوف با طهارت باشد، و در وقت زوال غسل کند، و بارهای خود را جمع کند، و هر چه موجب پراکندگی خاطر است از خود دور کند، و نماز ظهر و عصر را در اول وقت به جا آورد به یک اذان و دو اقامه، و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار، و با اصحاب خود مجتمع باشند پهلوی یک دیگر، و فرجه در میان خود نگذارند.

و بعد از نماز به ایستد و مشغول دعا شود، و روی به قبله کند، و دل خود را متوجه حق تعالی سازد، و حمد و ثنای الهی به جا آورد، و تمجید و تهلیل بکند. و هر یک از اللّه أکبر و الحمد للّه و سبحان اللّه و لا اله الا اللّه صد نوبت بگوید، و آیه الکرسی صد نوبت بخواند، و صلوات بر محمد و آل محمد صد نوبت به فرستد، و إِنَّا

أَنْزَلْناهُ صد نوبت بخواند، و لا حول و لا قوه الا باللّه صد نوبت بگوید، و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ صد نوبت بخواند.

و سعی کند در دعا و تضرع برای خود و جمیع خویشان و برادران مؤمن خود، و دعاهای منقول را بخواند، خصوصا دعای صحیفه کامله، و دعای حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه.

و بگوید:

اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب و فدک، و ارحم مسیری الیک من الفج العمیق، اللهم رب المشاعر کلها، فک رقبتی من النار، و اوسع علی من رزقک الحلال، و ادرء عنی شر فسقه الجن و الانس، اللهم لا تمکربی، و لا تخدعنی، و لا تستدرجنی، اللهم انی اسالک بحولک و جودک و کرمک و منک و فضلک، یا اسمع السامعین، و یا ابصر الناظرین، و یا اسرع الحاسبین، و یا ارحم الراحمین، ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تفعل بی کذا و کذا.

و حاجت خود را نام برد.

پس دست به جانب آسمان بر دارد و بگوید:

اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی، و التی ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی، اسالک خلاص رقبتی من النار، اللهم انی عبدک و ملک یدک، ناصیتی بیدک، و اجلی بعلمک، اسالک ان توفقنی لما یرضیک عنی، و ان تسلم منی مناسکی التی اریتها خلیلک ابراهیم صلوات اللّه علیه و دللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه و آله، اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله، و اطلت عمره، و احییته بعد الموت حیاه طیبه.

پس بگوید:

لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر، و هو علی کل شی ء قدیر. اللهم لک الحمد کالذی تقول و خیرا مما نقول و فوق ما یقول القائلون.

اللهم لک صلاتی و نسکی و محیای و مماتی، و لک تراثی و بک حولی و منک قوتی.

اللهم انی اعوذ بک من الفقر، و من وسواس الصدر، و من شتات الامر، و من عذاب

القبر. اللهم انی اسالك خیر الریاح، و اعوذ بک من شر ما تجی ء به الریاح، و اسالك خیر اللیل و خیر النهار.

اللهم اجعل فی قلبی نورا، و فی سمعی و بصری نورا، و لحمی و دمی و عظامی و عروقی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا، و اعظم لی نورا یا رب یوم القاک، انک علی کل شی ء قدیر.

و تا تواند در این روز از خیرات و تصدقات تقصیر نکند، خصوصا بنده آزاد کردن. و ما شاء اللّه لا قوه الا باللّه صد بار بگوید،

و اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریك له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر.

صد بار.

پس ده آیه اول سوره البقره را بخواند، و دیگر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سه نوبت بخواند و آیه سخره:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً.

تا به آخر بخواند. پس معوذتین بخواند.

پس حمد بر نعم الهی همه بکند و یك یك را به شمارد آنچه داند از اهل و مال و نعمت و دفع بلا و بگوید:

اللهم لك الحمد علی نعمائك التی لا تحصی بعدد، و لا تکافی ء بعمل.

و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار به فرستد، و بگوید:

اسالك یا اللّه یا رحمن بکل اسم هولك، و اسالك بقوتك و قدرتك و عزتك، و بجمیع ما احاط به علمك، و بارکانك کلها، و بحق رسولك، صلواتك علیه و آله، و باسمك الاکبر الاکبر، و باسمك العظیم الذی من دعاك به کان حقا علیك ان لا ترده، و ان تعطیه ما سأل، ان تغفرلی جمیع ذنوبی، و جمیع علمك فی.

و هر حاجتی که داشته باشد از حق تعالی طلب کند، و دعا کند

که توفیق حج بیابد در سال آینده و هر سالی. و هفتاد مرتبه بگوید اسال اللّه الجنه. و هفتاد مرتبه استغفر اللّه ربی و اتوب الیه بگوید.

پس بخواند دعائی را که جبرئیل در این مقام به حضرت آدم علیه السلام تعلیم نمود برای قبول توبه او:

سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت، عملت سوءا و ظلمت نفسی، و اعترفت بذنبی، فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی، فاغفرلی انک انت خیر الغافرین، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی، فاغفرلی انک انت التواب الرحیم.

و چون آفتاب فرو رود بگرید و بگوید:

اللهم انی اعوذ بک من الفقر، و من تشتت الامر، و من شر ما یحدث باللیل و النهار، امسی ظلمی مستجیرا بعفوک، و امسی خوفی مستجیرا بامانک، و امسی ذلی مستجیرا بعزک، و امسی وجهی الفانی مستجیرا بوجهک الباقی، یا خیر من سئل، و یا اجود من اعطی، و یا ارحم من استرحم، جللنی برحمتک، و البسنی عافیتک، و اصرف عنی شر جمیع خلقک.

پس روانه جانب مشعر الحرام شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و این دعا را در وقت رفتن بخواند:

اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف، و ارزقنیه ابدا ما ابقیتنی، و اقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا لی بافضل ما ینقلب به الیوم احد من و فدک و حجاج بیتک الحرام، و اجعلنی الیوم من اکرم و فدک علیک، و اعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و البرکه و الرحمه و الرضوان و المغفره، و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر، و بارک لهم فی.

و بسیار بگوید:

اللهم اعتقنی من النار.

[آداب مشعر الحرام]

پس چون در وقت رفتن به مشعر الحرام به تل سرخ رسد از دست راست راه بگوید:

اللهم ارحم موقفی، و زد فی عملی، و سلم لی دینی، و تقبل مناسکی.

و بسیار بگوید:

اللهم اعتق رقبتی من النار.

و نماز شام و خفتن را تأخیر کند تا مشعر الحرام، و اگر چه سه یک شب به گذرد، و اگر نتواند رسید در راه به کند، و جمع کند میان هر دو نماز به یک اذان و اقامه، و نافله شام را بعد از خفتن بجا آورد. و احوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می آورم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع قربه الی اللّه.

و مستحب است که در شکم وادی فرود آید از جانب راست راه، و این دعا بخواند:

اللهم انی اسألک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر، اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتک ان تجمعه لی فی قلبی، ثم اطلب الیک ان تعرفنی ما عرفت اولیائک فی منزلی هذا، و ان تقینی جوامع الشر.

و تا مقدور باشد این شب را به عبادت به سر آورد. و سنت است که در این شب هفتاد سنگ ریزه بر دارد برای رمی جمرات.

و چون صبح شود نیت کند که می ایستم در مشعر الحرام تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و واجب است که تا طلوع آفتاب به ماند. و سنت است که غسل به کند، و با وضو باشد، و در حال وقوف به ایستد و دعاهای منقول را بخواند، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و نعمتهای الهی را

بسیار یاد کند، و صلوات بر محمد و آل محمد به فرستد.

و بگوید:

اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی من النار، و اوسع علی من رزقک الحلال، و ادرء عنی شر فسقه الجن و الانس. اللهم أنت خیر مطلوب الیه و خیر مدعو و خیر مسؤول، و لکل و افد جائزه فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی، و تقبل معذرتی، و ان تجاوز خطیئتی، ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی، و اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من و فدک و حجاج بیتک الحرام.

و دعا بسیار به کند از جهت خود و پدر و مادر و برادران مؤمن و اهل و مال و فرزندان. و چون آفتاب بر کوه ثبیر بتابد اعتراف به گناهان به کند، و هفت نوبت استغفار کند و روانه منا شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار. و چون به وادی محسر به رسد تند برود مانند شتر اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند به راند راحله خود را صد گام.

و در وقت تند رفتن بگوید:

اللهم سلم عهدی، و اقبل توبتی، واجب دعوتی، و اخلفنی فیمن ترکت بعدی، رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم.

[آداب منی]

اشاره

پس چون داخل منا شود بگوید:

اللهم هذه منی، و هی مما مننت به علینا من المناسک، فاسألک ان تمن علی بما مننت به علی انبیائک، فانما انا عبدک و فی قبضتک.

[آداب رمی]

پس واجب است که به نزد جمره عقبه آید، و نیت کند که این جمره را به هفت سنگ می زنم در حج اسلام حج تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و هفت عدد سنگ ریزه می باید یک یک بر جمره به زند.

و واجب است که این سنگها را از حرم بر دارد، و مرتبه دیگر

بر جمره نینداخته باشند. و سنت است که رنگین باشند، سرمه ای باشند یا رنگ دیگر، و نقطه نقطه باشند و سست باشند، و به قدر بند انگشت باشند. و مستحب است که در وقت انداختن پیاده باشد و احوط آن است که با وضو باشد.

و چون سنگ ریزه ها را در دست گیرد پیش از انداختن این دعا بخواند:

اللهم هؤلاء حصیاتی، فاحصهن لی و ارفعهن فی عملی.

و با هر سنگ که اندازد این دعا بخواند:

اللّه اکبر، اللهم ادحر عنی الشیطان، اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنه نبیک صلی اللّه علیه و آله. اللهم اجعله حجا مبرورا، و عملا مقبولا، و سعیا مشکورا، و ذنبا مغفورا.

و میانه او و جمره ده ذرع باشد یا پانزده ذرع، و پشت به قبله کند و روی به جمره، و سنگ را بر انگشت مهین گذارد، و به ناخن انگشت شهادت بیندازد.

و چون فارغ شود و بجای خود بر گردد بگوید:

اللهم بک و ثقت و علیک توکلت، فنعم الرب و نعم المولی و نعم النصیر.

[آداب هدی]

پس واجب است که شتر یا گاو یا گوسفند به کشد، و نیت کند که ذبح می کنم این هدی را در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی. و واجب است که در روز عید به کشد پیش از سر تراشیدن، و بعد از رمی جمره.

و اگر شتر کشد باید شتر پنج ساله پا در شش به کشد، و اگر گاو یا بز کشد اقلا یک ساله پا در دو به کشد، و اگر گوسفند کشد احوط آن است که هفت ماهه پا در هشت باشد. و باید که معیوب و خصی نباشد، و بسیار لاغر نباشد. و سنت است که بسیار فربه باشد، و آن را به عرفات برده باشند.

و در وقت ذبح یا نحر این دعا بخواند:

وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین، ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین، اللهم منک و لک بسم اللّه و الله اکبر اللهم تقبل منی.

و بهتر آن است که خود به کشد، و اگر نه دست بر بالای دست کشنده به گذارد و قوت کند. و احوط آن است که بعد از کشتن سه قسمت کند، و یک حصه را از برای خود قرار دهد و از آن بخورد اگر چه اندکی باشد، و در وقت خوردن نیت کند که می خورم گوشت قربانی حج اسلام حج تمتع را از جهت رضای الهی. و بهتر آن است که تتمه سه یک خود را تصدق کند، و سه یک دیگر به قانع و معتر دهد.

و در خبر است که قانع کسی است که هر چه از جهت او فرستی قانع باشد، و معتر کسی است که از او غنی تر باشد و از تو سؤال نمی کند، و از جهت او بیشتر می باید فرستاد.

و بهتر این است که این هر دو از یاران و مصاحبان و دوستان این کس باشند، و چون به ایشان دهد یا از جهت ایشان فرستد نیت کند که این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را می دهم یا می فرستم از جهت قانع و معتر قربه الی اللّه.

و سه یک دیگر را به فقرا و مساکین دهد، و نیت کند که تصدق می کنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربه الی اللّه تعالی.

[آداب حلق]

و بعد از این واجب است سر تراشیدن یا تقصیر کردن از مو یا ناخن، و متعین است زنان را تقصیر، و سر تراشیدن بهتر است خصوصا نو حاجی را.

و چون سر تراشد نیت کند در ابتدای سر تراشیدن که سر می تراشم

از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه. و بهتر آن است که دلاک نیز نیت کند.

و مستحب است که روی به قبله کند و ابتدا به جانب راست پیش سر به کند و این دعا بخواند:

اللهم اعطنی بکل شعره نورا یوم القیامه.

و موی سر را دفن کند. و احوط آن است که تمام سر را به تراشد به حیثیتی که موئی از آن نماند، و در تقصیر مسما کافی است.

و احوط آن است که از اطراف سر و ریش و شارب موی به گیرد، و ناخنها را به گیرد.

و در وقت تقصیر نیت کند که تقصیر می کنم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

[آداب اعمال مکه بعد از مناسک منی]

و چون از این اعمال فارغ شود بهتر آن است که باز در روز عید به مکه آید از جهت دو طواف و سعی، و اگر متعذر باشد روز یازدهم بیاید و احوط آن است که دیگر تأخیر نکند.

و چون به مکه آید سنت است که غسل کند و ناخنها بگیرد و شارب به گیرد، و متوجه شود با ذکر و تمجید و تعظیم الهی، و صلوات بر محمد و آل او آنچه مقدور باشد.

و چون به در مسجد آید بگوید:

اللهم اعنی علی نسکی، و سلمنی له و سلمه لی، و اسألک مسأله العلیل الذلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی ذنوبی، و ان ترجعنی بحاجتی، اللهم انی عبدک، و البلد بلدک و البیت بیتک، جئت اطلب رحمتک و اؤم طاعتک، متبعا لا مرک، راضیا بقدرک، اسألک مسأله المضطر الیک المطیع لا ـ مرک، المشفق من عذابک، الخائف لعقوبتک ان تبلغنی عفوک و تجیرنی من النار برحمتک.

پس به نزد حجر الاسود آید و استلام و تقبل و سایر آداب که

در طواف عمره گذشت به عمل آورد، و اللّه اکبر بگوید، و نیت کند مقارن اول شوط که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه می کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی.

و به همان عنوان که در عمره مذکور شد هفت شوط طواف کند و بعد از آن دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم بجا آورد، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف حج اسلام حج تمتع می کنم از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و به نحوی که گذشت تمام کند.

پس به نزد حجر الاسود آید و آن را به بوسد و اللّه أکبر بگوید، و اعمالی که در عمره مذکور شد به عمل آورد متوجه صفا شود، پس هفت شوط سعی کند میان صفا و مروه به نحوی که گذشت، و نیت چنین کند که هفت شوط سعی می کنم میان صفا و مروه در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

پس باز به نزد خانه کعبه آید، و به عنوان سابق هفت شوط طواف نساء به کند، و چنین نیت کند که هفت شوط طواف نساء می کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

پس در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز بجا آورد به نحوی که گذشت، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف نساء می کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه.

و این طواف نساء واجب است در حج تمتع و قران و افراد و عمره مفرده، و در عمره تمتع طواف نساء نیست.

و بدان که چون سر می تراشد یا تقصیر می کند محل می شود از

هر چه احرام از آن گرفته است مگر زنـان و صـید، و احوط ترک بوی خوش است تا طواف زیارت به کنـد، بعـد از آن حلال می شود بر او بوی خوش. و احوط آن است که تا سعی نکنـد نیز از بوی خوش اجتناب کنـد، و چون طواف نساء کرد زنان بر وی حلال می شوند.

و احوط اجتنـاب از صـید احرامی است تـا بعـد از طواف نسـاء، بلکه تـا بعـد از انقضـای ایام تشـریق. و اولا آن است که رخت دوخته نپوشد تا سعی میان صفا و مروه به کند، و بوی خوش نکند تا طواف نساء به کند.

[آداب بیتوته لیالی تشریق]

پس واجب است که در منـا شب به روز آورد در شب یـازدهم و دوازدهم، اگر در حـال احرام از صـید و زنـان اجتنـاب کرده باشد، مگر آن که غروب آفتاب شود در شب سیزدهم و او در منا باشد که واجب است که آن شب را نیز در آنجا باشد، و اگر کسی از شکار و زنان اجتناب نکرده است واجب است که در شب سیزدهم نیز در منا باشد.

و در اول شام هر شب نیت می کنـد که در این شب در منا می باشم در حج اسـلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه تعالی، و واجب است که هر شبی که در منا می مانـد روزش سه جمره را هر جمره به هفت سـنگ به زنـد به نحوی که گذشت.

و واجـب اسـت که اول جمره اولی را به زنـد، پس جمره وسـطی، پس جمره عقبه، و اگر بر عکس کنـد اعـاده کنـد تـا ترتیب حاصل شود. و وقتش از طلوع آفتاب است تا غروب، و اولی و احوط آن است که نزد زوال بیندازد.

و مسـتحب است که در این سه روز از منا بیرون نرود، و در جمره اولی و وسـطی روی به قبله کنـد، و جمره را به دست راسـت گیرد، و

حمـد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمـد و آل محمـد به فرسـتد، پس اندکی پیش رود و بگوید اللهم تقبل منی، پس اندکی نزدیک تر رود و دعائی که در رمی جمره در روز عید گذشت بخواند.

و نیت کنـد کـه جمره اولی را به هفت سـنگ می زنم در حـج اسـلام حـج تمتـع از جهت آن که واجب است قربه الی اللّه، و همچنین جمره وسطی و جمره عقبه را نیت می کنـد، و بـا هر سـنگ که می انـدازد اللّه اکبر می گویـد، و اگر دعـای سـابق را بخواند بهتر است، و در جمره عقبه پشت به قبله می کند و نمی ایستد نزد آن برای دعا.

و تکبیر سـنت است در منـا، و بعضـی واجب دانسـته انـد عقیب پانزده نماز که اولش ظهر روز عیـد است، و آخرش صـبح روز سیزدهم، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز بعد از هر نماز می گوید:

اللّه أکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله أکبر، الله اکبر و لله الحمـد، الله اکبر علی ما هـدانا، اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، و الحمد لله علی ما ابلانا.

و سـنت است که در ایـام منـا نمازهـای واجب و سـنت را در مسـجد خیف بجـا آورد، و صـد رکعت نماز، و صـد مرتبه گفتن سبحان اللّه، و صد مرتبه لا اله الا اللّه، و صد مرتبه الحمد للّه در این مسجد ثواب عظیم دارد.

[آداب خروج از مکه و طواف وداع]

و چون به مکه بر گردد سنت است که داخل کعبه شود، و سنت است که پیش از دخول غسل به کند، و پا برهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن هر دو حلقه در را به گیرد و بگوید:

اللهم البیت بیتک، و العبد عبدک، و قد قلت و من دخله کان آمنا، فآمنی من عذابک، و اجرنی من سخطک.

پس داخل شود و بگوید:

اللهم انک قلت و من دخله کان آمنا، فآمنی من عذابک عذاب النار.

پس دو رکعت نماز گذارد میان دو ستون بر سنگ سرخ، و در رکعت اول حم سجده، و در رکعت دوم عدد آیات آن از قرآن بخواند، و در گوشه های کعبه نماز گذارد.

و بگوید:

اللهم من تهیا و تعبا واعد و استعد لوفاده الی مخلوق رجاء رفده و جوائزه و نوافله و فواضله، فالیک کانت یا سیدی تهیئتی و تعبئتی و اعدادی و استعدادی رجاء رفدک و جائزتک و نوافلک، فلا تخیب الیوم رجائی، یا من لا یخیب سائله، و لا ینقص نائله، فانی لم آتک الیوم بعمل صالح قدمته، و لا شفاعه مخلوق رجوته، و لکنی اتیتک مقرا بالذنوب و الاساءه علی نفسی، فانه لا حجه لی و لا عذر، فاسألک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تعطینی مسألتی و تقیلنی عثرتی، و تقلبنی برغبتی، و لا تردنی محروما و لا مجبوها و لا خائبا، یا عظیم یا عظیم یا عظیم، ارجوک للعظیم، اسألک یا عظیم ان تغفر لی الذنب العظیم لا اله الا انت.

و به سجده رود، و در حال سجده این دعا بخواند:

لا یرد غضبک الا حلمک، و لا یجیر من عذابک الا رحمتک، و لا ینجی منک الا التضرع الیک، فهب لی یا الهی فرجا بالقدره التی بها تحیی اموات العباد، و بها تنشر میت البلاد، و لا تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی دعائی، و تعرفنی الاجابه.

اللهم ارزقنی العافیه الی منتهی اجلی، و لا تشمت بی عدوی، و لا تمکنه من عنقی، من ذا الذی یرفعنی ان وضعتنی، و من ذا الذی یضعنی ان رفعتنی و ان اهلکتنی، فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسألک عن امرک، فقد علمت یا الهی انه لیس فی حکمک ظلم، و لا فی نقمتک عجله، انما یعجل من یخاف الفوت، و انما یحتاج الی الظلم الضعیف، و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا.

فلا تجعلنی للبلاء غرضا، و لا لنقمتک نصبا، و مهلنی و نفسنی و اقلنی عثرتی، و لا ترد یدی فی نحری، و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء، فقد تری ضعفی و قله حیلتی و تضرعی الیک، و وحشتی من الناس و انسی بک، اعوذ بک الیوم فاعذنی، و استجیر بک فاجرنی.

و استعین بک علی الضراء فاعنی، و استنصرک فانصرنی، و اتوکل علیک فاکفنی، و اؤ من بک فآمنی، و استهدیک فاهدنی، و استرحمک فارحمنی، و استغفرک مما تعلم فاغفرلی، و استرزقک من فضلک الواسع فارزقنی، و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم.

پس به رکنی آید که محاذی حجر الاسود است و شکم خود را بر آن به مالد و بگوید:

یا واحد یا احد یا ماجد یا قریب یا بعید یا عزیز یا حکیم لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین. هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء.

پس دور ستون به گردد و شکم و پشت خود را به آن ستون به مالد، و همین دعا را به خواند، و دست و بدن به همه ارکان به مالد، خصوصا رکن یمانی، و نماز واجب را در کعبه نگذارد.

و چون بیرون آید بگوید:

اللّه اکبر الله اکبر الله اکبر، اللهم لا تجهد بلاءنا، ربنا و لا تشمت بنا اعداءنا، فانک انت الضار النافع.

پس چون از نردبان پائین آید نردبان را بر دست چپ گیرد، و نزدیک کعبه دو رکعت نماز به کند.

و چون خواهد که از مکه معظمه بیرون آید هفت شوط طواف وداع به کند، و اگر تواند در هر شوطی دست یا بدن به حجر الاسود و رکن یمانی به رساند، و اگر نتواند در شوط اول و آخر به رساند، و اگر نتواند باکی نیست. پس به نزد مستجار آید و در بغل گیرد و دعاهای سابق را بخواند.

پس بیاید به نزد حجر الاسود، و شکم خود را به خانه به رساند، و یک دست را بر حجر گذارد، و دست دیگر را به جانب در خانه به گشاید، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل او به فرستد.

پس بگوید:

اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و امینک و حبیبک و نجیبک و خیرتک من

خلقک، اللهم کما بلغ رسالاتک و جاهد فی سبیلک و صدع بامرک و اوذی فیک و فی جنبک حتی اتاه الیقین.

اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من و فدک من المغفره و البرکه و الرحمه و الرضوان و العافیه مما یسعنی ان اطلب، فاسألک ان تعطینی مثل الذی اعطیته، و فضلا من عندک تزیدنی علیه، اللهم ان امتنی فاغفر لی، و ان احییتنی فارزقنیه من قابل، اللهم لا تجعله آخر العهد من بیتک.

اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک، حملتنی علی دابتک، و سیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک و امنک، و قد کان فی حسن ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی، فان کنت قد غفرت لی ذنوبی فازدد عنی رضا، و قربنی الیک زلفی و لا تباعدنی، و ان کنت لم تغفر لی فمن الان فاغفر لی قبل ان تنای عن بیتک داری.

و هذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا عن بیتک، و لا مستبدل بک و لا به، اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و شمالی حتی تبلغنی اهلی، و اکفنی مؤونه عبادک و عیالی، فانک ولی ذلک من خلقک و منی.

و دست به در گیرد و بگوید:

المسکین علی بابک، فتصدق علیه بالجنه.

پس به نزد چاه زمزم آید و از آنجا به نوشد، پس بیرون آید و بگوید:

آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا، راغبون الی ربنا راجعون.

پس به سجده رود و سجده طویل بجای آورد، و از باب الحناطین که برابر رکن شامی است بیرون رود روی به کعبه، و از پشت بیرون رود و بگوید:

انقلب علی ان لا اله الا اللّه.

و سنت است که در وقت بیرون آمدن از مکه یک درهم خرما به خرد و تصدق کند تا کفاره چیزهائی باشد که شاید از روی جهالت

از وی واقع شده باشد، مثل آن که بدن خارانیده باشد، یا شپشی از بدن او افتاده باشد یا مانند آن.

و سنت است که عزم کند بر عود، و از حق سبحانه و تعالی طلب کند که مرتبه دیگر بر گردد به حج بیت اللّه الحرام و زیارت سید انام و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین.

و سنت است سیصد و شصت طواف کردن در ایام حج بعدد ایام سال، پس اگر نتواند سیصد و شصت شوط به کند.

[آداب مدینه]

اشاره

و مستحب است که چون متوجه مدینه شود در معرس نبی صلی اللّه علیه و آله فرود آید، و آن مسجدی است نزدیک مسجد شجره، و اگر وقت نماز باشد بجا آورد، و اندکی بخوابد خواه در شب باشد و خواه در روز.

و احوط آن است که در حرم مدینه مشرفه که آن از عیر تا و عیر است درخت و گیاه آن را نکند، و از سنگستان لیلی تا سنگستان و اقم صید نکند.

و زیارت حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها در سه موضع به کند، یکی در خانه آن حضرت، و اظهر آن است که در آنجا مدفون است، و دیگر در روضه ای که آن میان قبر و منبر است، و دیگر در بقیع نزد فرزندان آن حضرت.

و مستحب است مجاورت در مدینه مشرفه. و سنت است که نماز کند میانه قبر و منبر که آن روضه است، و روزه دارد سه روز در مدینه از برای حاجت، روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شب چهار شنبه نماز گذارد نزد ستون أبی لبابه، و شب پنجشنبه نماز گذارد نزد ستونی که پهلوی مقام رسول خدا است صلی اللّه علیه و آله، و شب جمعه نیز نزد آن ستون رود، و در آن شب و روز نماز گذارد.

و اگر ممکن باشد در این سه روز حرف لغو نگوید، و از مسجد

بیرون نرود مگر به واسطه حاجتی، و خواب نکند در شب و روز، پس روز جمعه حمد و ثنای الهی بجای آورد، و صلوات بر محمد و آل او به فرستد، و حاجات خود را به طلبد.

و این دعا بخواند:

اللهم ما کانت لی الیک من حاجه شرعت انا فی طلبها و التماسها او لم اشرع، سألتکها او لم اسألکها، فانی اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمه صلی اللّه علیه و آله فی قضاء حوائجی صغیرها و کبیرها.

البته حاجت او روا می شود انشاء اللّه.

و سنت است که به مساجد مدینه طیبه رود و در آنها نماز گذارد، مثل مسجد أحزاب، و مسجد فتح، و مسجد فضیح، و مسجد قبا، و مشربه ام ابراهیم، و به زیارت قبور شهدا رود خصوصا قبر حمزه علیه السلام. و مکروه است خواب کردن در مساجد خصوصا مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

[زیارت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم]

و چون داخل مدینه شود غسل دخول به کند، و غسل زیارت آن حضرت به کند، و از باب جبرئیل داخل مسجد شود.

و چون داخل شود بگوید:

السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا صفوه الله، السلام علیک یا امین الله، اشهد انک قد نصحت لامتک، و جاهدت فی سبیل اللّه، و عبدته حتی اتاک الیقین، فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته، اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

پس می آید تا نزد ستون پیش از جانب راست قبر نزد سر قبر، و نزد گوشه قبر می ایستد روی به قبله و دوش چپ به جانب قبر می کند و دوش راست به جانب منبر و می گوید:

اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، و اشهد

انک رسول الله، و اشـهد انک محمد بن عبد الله، و اشـهد انک قد بلغت رسالات ربک، و نصحت لامتک، و جاهدت فی سبیل اللّه، و عبـدت الله حق عبـادته حتی اتاک الیقین بالحکمه و الموعظه الحسـنه، و ادیت الـذی علیک من الحق، و انک قـد رؤفت بـالمؤمنین، و غلظت علی الکـافرین، فبلغ اللّه بـک افضـل شـرف محل المکرمین، الحمـد لله الـذی اسـتنقذنا بک من الشـرک و الضلاله.

اللهم فاجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین و اهل السماوات و الارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الاخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و امینک و نجیک و حبیبک و صـفیک و خاصـتک و صـفوتک و خیرتک من خلقک، اللهم اعطه الدرجه الرفیعه، و آته الوسـیله من الجنه، و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الاخرون.

اللهم انـک قلت وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ جـاؤُکَ فَاسْـتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْـتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَـدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً، و انی اتیت نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی، و انی اتوجه بک الی اللّه ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی.

و اگر حاجتی دارد پشت به قبر و روی به قبله آورد و دسـتها بردارد و حاجت خود را طلب کند که انشاء اللّه برآورده می شود، و این دعا را در این حال بخواند:

اللهم الیک الجات امری، و الی قبر محمد عبدک و رسولک صـلواتک علیه و آله اسـندت ظهری، و القبله التی رضـیت لمحمد صلی اللّه علیه و آله اسـتقبلت، اللهم انی اصـبحت لا املک لنفسی خیر ما ارجو لها، و لا ادفع عنها شر ما احذر علیها، و اصبحت الامور بیدک، فلا فقیر افقر منی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ.

اللهم ارددنی منک بخیر فانه لاراد لفضـلک، اللهم انی اعوذ بک من ان تبدل اسـمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی، اللهم کرمنی منک بالتقوی، و جملنی بالنعم، و اعمرنی بالعافیه، و ارزقنی شکر العافیه.

پس به مقام جبرئیل آید زیر ناودان و بگوید:

ای جواد ای کریم ای قریب ای بعید، اسألک ان تصلی علی محمد و اهل بیته،

و أسألك ان ترد علی نعمتک.

و هر زنی که مبتلا باشد به خون استحاضه چون این دعا را می خواند البته پاک می شود.

پس به نزد منبر آید و چشمها و روی خود را به رمانهای منبر مالد که شفای چشم است، و به ایستد نزد آن و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و حاجات خود را به طلبد، و هر چند داخل مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شود یا بیرون رود صلوات بر آن حضرت و آل او به فرستد.

[زیارت حضرت زهرا سلام اللّه علیها]

و محمد بن بابویه القمی رضی اللّه عنه در زیارت حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها ذکر کرده است که غسل کردم و به خانه حضرت فاطمه علیها السلام رفتم از نزد ستونی که داخل آن می شوی از باب جبرئیل علیه السلام به پشت آن حظیره که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در آنجا است، پس ایستادم نزد آن حظیره و دست چپ من به جانب آن حظیره بود و پشت به قبله کردم و روی به آن حضرت و گفتم:

السلام علیک یا بنت رسول اللّه، السلام علیک یا بنت نبی الله، السلام علیک یا بنت حبیب اللّه، السلام علیک یا بنت خلیل الله، السلام علیک یا بنت صفی الله، السلام علیک یا بنت امین الله، السلام علیک یا بنت خیر خلق الله، السلام علیک یا بنت افضل انبیاء اللّه و رسله و ملائکته، السلام علیک یا بنت خیر البریه، السلام علیک یا سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین.

السلام علیک یا زوجه ولی اللّه و خیر الخلق بعد رسول الله، السلام علیک یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنه، السلام علیک ایتها الرضیه المرضیه، السلام علیک ایتها الفاضله الزکیه، السلام علیک ایتها الحوریه الانسیه، السلام علیک ایتها التقیه النقیه، السلام علیک ایتها المحدثه العلیمه.

السلام علیک ایتها المظلومه المغصوبه، السلام علیک ایتها المضطهده المقهوره،

السلام علیک یا فاطمه بنت رسول اللّه و رحمه الله و برکاته صلی الله علیک و علی روحک و بدنک.

اشهد انک مضیت علی بینه من ربک، و ان من سرک فقد سر رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من جفاک فقد جفا رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من آذاک فقد آذی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من وصلک فقد وصل رسول الله، و من قطعک فقد قطع رسول اللّه صلی الله علیه و آله، لانک بضعه منه و روحه التی بین جنبیه، کما قال افضل سلام الله و صلواته علیه.

اشهد اللّه و رسوله و ملائکته انی راض عمن رضیت عنه، ساخط علی من سخطت علیه، متبری ء ممن تبرءت منه، موال لمن و الیت، معاد لمن عادیت، مبغض لمن ابغضت، محب لمن احببت، و کفی بالله شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا.

[زیارت قبور شهدا]

و چون به قبور شهدا رود بگوید: السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار، و هفت بار إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند.

و چون به مسجد فتح رود بگوید:

یا صریخ المکروبین، و یا مجیب دعوه المضطرین، اکشف عنی غمی و همی و کربی، کما کشفت عن نبیک صلواتک علیه و اله همه و غمه و کربه، و کفیته هول عدوه فی هذا المکان.

[زیارت وداع رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم]

و چون خواهد که از مدینه طیبه بیرون رود بیاید نزد سر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و بگوید از روی وداع:

صلی اللّه علیک، السلام علیک لا جعله الله آخر تسلیمی علیک، اللهم لا تجعله آخر العهد من زیاره قبر نبیک صلواتک علیه و آله، و ان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک.

[زیارت ائمه بقیع]

و چون به بقیع رود جامه های پاک به پوشد و با خضوع و خشوع متوجه شود، و غسل زیارت به کند و رخصت طلب کند، پس اگر گریان شود داخل شود و الا صبر کند تا او را رقتی حاصل شود.

پس چون داخل شود پای راست پیش گذارد، و خود را به ضریح مقدس به رساند و به بوسد، و در برابر قبر ائمه صلوات اللّه علیهم

اجمعین به ایستد و بگوید:

السلام علیکم ائمه الهدی، السلام علیکم اهل التقوی، السلام علیکم الحجه علی اهل الدنیا، السلام علیکم القوام فی البریه بالقسط، السلام علیکم اهل الصفوه، السلام علیکم اهل النجوی، اشهد انکم قد بلغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات اللّه و کذبتم و اسی ء الیکم فغفرتم.

و اشهد انکم الائمه الراشدون المهدیون، و ان طاعتکم مفروضه، و ان قولکم الصدق، و انکم دعوتم فلم تجابوا، و امرتم فلم تطاعوا، و انکم دعائم الدین و ارکان الارض، و لم تزالوا بعین اللّه ینسخکم فی اصلاب کل مطهر، و ینقلکم فی ارحام المطهرات، لم تدنسکم الجاهلیه الجهلاء، و لم تشرک فیکم فتن الاهواء، طبتم و طاب منبتکم من بکم علینا دیان الدین.

فجعلکم فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه، و جعل صلاتنا علیکم رحمه لنا و کفاره لذنوبنا اذ اختارکم لنا، و طیب خلقنا بکم و بما من به علینا من ولایتکم، و کنا عندکم مسلمین بفضلکم معترفین بتصدیقنا ایاکم.

و هذا مقام من اسرف و اخطأ و استکان و اقر بما جنا و رجا بمقامه الخلاص، و ان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من الردی، فکونوا لی شفعاء، فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا، و اتخذوا آیات اللّه هزوا و استکبروا عنها.

یا من هو قائم لا یسهو، و دائم لا یلهو، و محیط بکل شی ء، لک المن بما وفقتنی و عرفتنی بما ائتمنتنی علیهم اذ صد عنهم عبادک و جهلوا معرفتهم، و استخفوا بحقهم و مالوا الی سواهم، فکانت المنه لک و منک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا، و لا تحرمنی ما رجوت و لا تخیبنی فیما دعوت.

پس طرف راست روی خود را بر قبر گذارد و دعا کند از روی تضرع. پس طرف چپ روی خود را به گذارد و از حق سبحانه و تعالی بخواهد به حق آن حضرات که آن حضرات را شفیع او کند. پس هشت رکعت نماز به گذارد از جهت هر امامی دو رکعت نماز و

هدیه آن حضرت کند.

و بعد از آن دعاهای منقول را بخواند، و اگر نه هر دعائی که داند خوب است. و چون دعا کند مؤمنان را با خود شریک کند، و بعد از آن قرآن بخواند و هدیه قبور آن حضرات کند از جهت تعظیم ایشان، و بداند که او نفع می یابد از اینها نه ایشان، پس هر حاجتی که دارد بخواهد که برآورده می شود انشاء اللّه.

بعد از آن تصدق کند بر خدام و محتاجان آن بقعه مشرفه، و بهترین زیارات زیارت جامعه کبیره است، باید که تا ممکن باشد آن را نیز بخواند.

تمت الرساله و الصلاه علی محمد خاتم الرساله و أهل بیته الطاهرین و حرر فی شهر شوال المکرم من شهور سنه ثمانین بعد الالف.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

۲۲- رساله صواعق الیهود

اشاره

تحقیق

سید مهدی رجائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الذی أعز الاسلام و المسلمین، و أذل الکفر و أتی بالدین المبین، و الصلاه علی من بعثه رحمه للعالمین، محمد و أهل بیته الاطهرین.

بـدان که حق تعالی جزیه را برای اهل کتاب مقرر فرموده است به سـبب آن که ایشان به هـدایت نزدیک تراند از سایر کافران، زیرا که اطوار و آثار انبیاء علیهم السلام را شنیده اند، و اوصاف آن حضرت را در کتب خود دیده اند.

هر گاه مدتی در میان مسـلمانان به مانند، و آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار اهل بیت عصـمت علیهم السـلام را بشـنوند، و شرایع حقه و عبادات کامله اهل اسلام را مشاهده نمایند، اگر تعصب نورزند زود به علم حقیقت دین اسلام بهم می رسانند.

و هر گاه شـرایط جزیه را در حق ایشان رعایت نمایند و به خواری و مذلت در میان مسـلمانان زندگانی کنند، تعصب ایشان را مانع از قبول دین حق نخواهد گردید، و به زودی قبول دین اسلام خواهند نمود.

چنان چه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است «قاتِلُوا الَّذِینَ

لاـ يُؤْمِنُونَ بِـاللَّهِ وَ لاـ بِـالْيَوْمِ الْـآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَـدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» (۱).

یعنی: مقاتله کنیـد با آنها که ایمان نمی آورنـد به خدا و نه روز قیامت، و حرام نمی دانند چیزهائی را که حرام گردانیده اسـت آنها را خـدا و رسول او، مانند شـراب و گوشت خوک، و اعتقاد نمی کنند به دین حق از آنها که کتاب به ایشان داده است، تا بدهند جزیه را از دست خود در حالتی که خوار و ذلیل باشند.

احکام جزیه

اشاره

بایـد دانست که به اتفـاق علمـای امـامیه رضـوان اللّه علیهم جزیه مخصوص اهـل کتـاب است، یعنی یهود که تورات دارنـد، و نصارا که انجیل دارند، و گبران که شـبه کتاب دارند و پیغمبری بر ایشان مبعوث شد، و کتابی آورد که در دوازده هزار پوست گاو نوشته می شد، پیغمبر خود را کشتند، و کتاب خود را سوزاندند.

پس زردشت به عوض کتاب ایشان زند و پازند را برای ایشان نوشت، و آن شبه کتاب است که گمان می کنند که کتاب خدا است، و کتاب اصل ایشان با سایر کتب انبیاء نزد حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه است.

و از غیر این سه فرقه از بت پرستان و سایر کفار قبول جزیه نمی توان نمود.

و اگر حاکم مسلمان مصلحت داند در آن که بعضی از ایشان را امان دهد که داخل بلاد مسلمانان شود، خواه بر ایشان عوضی

۱- سوره توبه: ۲۹.

قرار کنند که بدهند و خواه نکنند، مشهور آن است که جایز است.

و جزیه به وجود آن بالغ و عاقل می باشد، و از اطفال نا بالغ جزیه نمی گیرند، و بر دیوانه که همیشه دیوانه باشد جزیه نیست، و بر زنان جزیه نمی باشد.

و مشهور آن است که بر مردان پیر و کور و مزمن که حرکت نتوانند کرد جزیه می باشد. و در غلام خلاف است، و مشهور آن است که جزیه بر او هست، و از آقای او می گیرند جزیه او را.

و ایضا مشهور میان علما آن است که از فقیر و پریشان جزیه می گیرند، و اگر نداشته باشد مهلت می دهند تا بهم رسانند، اگر چه به گدائی باشد.

و مشهور آن است که جزیه مقداری ندارد، آنچه امام علیه السلام یا نائب او مصلحت داند مقرر می گرداند، و جایز است جزیه را بر سر ایشان قرار کنند، که مثلا هر جریبی چند بدهند، و خلاف است در آن که آیا بر هر دو قرار می توان کرد یا نه، و روایتی وارد شده است که نمی توان کرد، و این احوط است.

و جایز است فرق میان ایشان قرار کنند، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر فقیر دوازده درهم قرار داد، و بر متوسط الحال بیست و چهار درهم، و بر غنی و مال دار چهل و هشت درهم که به حساب آن زمان نزدیک به پنج اشرفی بوده است.

و آنچه البته ضرور است در تحقق ذمه آن است که قبول جزیه بکنند، و کاری که منافی امان باشد، مثل جنگ کردن با مسلمانان و مدد کردن کافران در جنگ ایشان به عمل نیاورند.

و بعضی گفته اند که باید التزام احکام مسلمانان بکنند، و حکمی که حاکم مسلمانان موافق شرع بر ایشان کند امتناع نکنند.

و گفته اند آنچه سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند هفت چیز است:

اول:

آن که زنا با زنان مسلمانان نکنند، و متعرض عرض اطفال ایشان نشوند.

دوم:

آن که زنان مسلمانان را نکاح نکنند.

سوم:

آن که وسوسه مسلمانان نکنند که ایشان را از دین بر گردانند.

چهارم:

آن که راه زنی مسلمانان نکنند.

پنجم:

آن که جاسوس کافران را راه ندهند.

ششم:

آن که معاونت کافران بر مسلمانان نکنند. که ایشان را راهنمائی بر راه غلبه بر مسلمانان کند و احوال مسلمانان را به ایشان نویسند.

هفتم:

آن که مردان و زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.اگر این هفت چیز را بر ایشان شرط کرده باشند مخالفت کنند از امان بدر می روند، و اگر شرط نکرده باشند حد و تعزیری که بر ایشان لازم می شود، موافق شریعت اسلام به عمل می آورند، و از امان بدر نمی روند.

و اکثر علما گفته اند که باید به عمل نیاورند امری را که موجب منقصت دین اسلام باشد، به آن که جناب مقدس الهی، یا حضرت رسول، یا یکی از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم را به بدی یاد کنند.

و باید که این شرط بر ایشان بشود، و اگر خلاف این شرط بکنند از امان بدر می روند. و اگر العیاذ باللّه به خدا و رسول و

ائمه علیهم السلام دشنام دهند، هر که از ایشان بشنود و ایمن از ضرر باشد واجب است که او را بکشد.

و از جمله اموری که ایشان را منع از آن باید کرد،

اشاره

و با وجود شرط اگر خلاف آن کنند از امان بدر می روند، و اگر شرط نشده باشد از امان بدر نمی روند چند چیز است:

اول: آن که امری چند که در شرع اسلام حرام است، و ایشان حلال می دانند،

و ضرری از آن به مسلمانان نمی رسد علانیه واقع نسازند، مانند شراب و گوشت خوک خوردن، و محارم خود را عقد کردن و امثال آن.

دوم: آن که احداث کلیسا و معابد خود و آتش کده در بلاد اسلام نکنند،

و اگر داشته باشند و محتاج به تعمیر شود، تعمیر می توانند

کرد، و اگر خراب شود خلاف است که بار دیگر در همان موضع می توانند ساخت یا نه.

سوم: آن که صدا بلند نکنند به خواندن کتابهای خود،

و ناقوس نه نوازند، و بعضی گفته اند آهسته می توانند نواخت به نحوی که مسلمانان نشنوند.

چهارم: آن که خانه های خود را بلندتر از خانه مسلمانی که همسایه ایشان یا در خانه ایشان باشد نسازند.

و بعضی گفته اند که مساوی نیز نباید بسازند، بلکه باید پست تر باشد.

پنجم: آن که اکثر علما گفته اند که سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان که مشتبه به مسلمانان نشوند،

چنان چه متعارف بوده است که یهودان جامه عسلی می پوشیده اند، و نصارا جامه های سیاه و کبود می پوشیده اند، و نصارا زنار بر کمر بندند، و یهودان

پارچه ای به رنگ دیگر بر روی جامه به دوزند که نمایان باشد.

و بعضی گفته اند که مخالف کفش متعارف مسلمانان باشد به پوشند، یا آن که یک تای کفش به رنگی باشد و تای دیگر به رنگ دیگر، مثل آن که یکی زرد باشد و دیگری سرخ، و انگشتر آهن یا سرب یا مس در گردن به بندند، و در حمام زنگی بر پا به بندند، که از مسلمانان ممتاز باشند و همچنین زنان ایشان باید که در لباس از زنان مسلمانان ممتاز باشند به آنها که مذکور شد یا غیر آنها.

ششم: آن که بر اسب عربی سوار نشوند،

یا مطلقا بر اسب سوار نشوند، بلکه بر استر و دراز گوش سوار شوند، و بر زین سوار نشوند، بلکه بر پالان سوار شوند، و پاها را از یک طرف بیاویزند، و شمشیر و خنجر و سلاح با خود بر ندارند، بلکه در خانه های خود نیز نگاه ندارند.

و بر اکثر این امور مستندی ندیده ام، اما اگر حاکم مسلمانان مصلحت داند و اینها را بر ایشان شرط کند انسب خواهد بود.

و بعضی گفته اند: باید قدر جزیه معلوم ایشان نباشد، تا پیوسته در عرض سال در تشویش و اضطراب بوده باشند، و در وقت ادای جزیه باید بر روی زمین نزد گیرنده جزیه به ایستد و بگویند بشمار، و او زر بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.

و بعضی گفته اند: باید سر را به زیراندازد در وقت دادن، و چون ادا کند گیرنده جزیه بر ریشش چسبد و طپانچه بر رویش بزند، و بر اینها مستندی ندیده ام.

و گفته اند: مستحب است که اگر مسلمان با ایشان در راهی روند ایشان را در میان جاده راه ندهند، در کنار راه بروند، و در حمام چون مسلمان در حوض باشد ایشان داخل حوض نشوند، و در مجالس ایشان را بالا نه نشانند، و ابتدا به سلام نکنند بر ایشان،

و اگر ایشان سلام کنند در جواب علیك بگوید.

و با ایشان شرکت نکنند، و مضاربه به ایشان ندهند، و واجب است که مأکولاتی که قابل تطهیر نباشد، مانند روغن و عرقها که ایشان ملاقات کرده باشند از ایشان نگیرند.

اگر چیزی باشد که قابل تطهیر باشد مانند جامه ها، اگر خشک از ایشان گیرند پاك است. و اگر ملاقات به رطوبت کرده باشند، بعد از گرفتن آب کشند.

و پوست و آنچه از پوست به عمل می آید، مانند کفش و چکمه و گوشت و چیزهائی که در طهارت و حلیت آنها تذکیه شرط است، از ایشان نمی توان گرفت.

و همچنین مایعاتی که در میان پوست جا کرده باشند، مانند روغن و دوشاب و شیره امله و هلیله، و امثال اینها که در میان دبه یا مشگ کرده باشند از ایشان نمی توان گرفت. و در این احکام سایر کفار از هنود و غیر ایشان با ایشان شریک اند، بلکه بدترند.

و ایضا بهتر آن است که حاکم مسلمانان مقرر فرماید که جمیع کفار در روز برف و باران از جاهای خود حرکت نکنند که مسلمانان را نجس می کنند.

و اگر بشنوند که ایشان به مسلمانی دشنام داده اند، یا اهانت رسانیده، منع و زجر و تأدیب کنند، و ایشان را بر مسلمانان مسلط نگردانند، و مسلمانان را نیز تأکید کنند که به عبث اهانت به ایشان نرسانند.

و اگر میان ایشان و مسلمانان منازعه باشد، باید حاکم شرع مسلمانان میان ایشان حکم کند. و اگر با یک دیگر نزاعی داشته باشند، مشهور آن است که حاکم مسلمانان مخیر است میان آن که

به شرع اسلام میان ایشان حکم کند، یا حواله به حکام ایشان بکند، و اگر خود حکم کند بهتر است.

و اللّه الموفق للخیر و الصواب، و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

۲۳- رساله احکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين، و العاقبه للمتقين، و الصلاه على سيد الانبياء و فخر المرسلين، محمد و عترته الطاهرين المعصومين.

اما بعد: اين رساله ايست در بيان بعضـى از احكام و آداب است تاختن و تير انداختن، حسب الالتماس بعضى از برادران ايمانى بر سبيل اختصار مرقوم گرديد، و اللّه الموفق و المعين.

بـدان كه در احـاديث معتبره وارد شـده است كه مسـابقت و گروبنـدى جـايز نيست، مگر در اسب و استر و شتر و فيل و در تير اندازى (۱).

و در احاديث معتبره وارد شـده است كه حضـرت رسول صـلى اللّه عليه و آله اسب به گرو تاختنـد، و گرو را بر چند اوقيه نقره بستند، كه هر اوقيه تخمينا بيست و يک مثقال نقره باشد(۲).

و از حضـرت رسـول صـلى اللّه عليه و آله منقـول است كه سوارى بكنيـد، و تيرانـدازى كردن را دوست تر مى دارم از سوارى كردن.

و فرمود: هر لهو و بازى كه مؤمن كند باطل است مگر در سه چيز: در تأديب و تعليم اسب كردن، و تير انداختن، و با زن خود

۱- فروع كافى ۵/ ۴۸، ح ۶ و ح ۱۴.
۲- فروع كافى ۵/ ۴۹، ح ۷.

بازی کردن که اینها حق است، به درستی که به یک تیر که در راه خدا بیندازند حق تعالی سه کس را می آمرزد: آن کسی که آن تیر را ساخته است، و آن کسی که آن تیر را به جهاد فرستاده است، و آن کسی که آن تیر را در جهاد انداخته است (۱).

و در حدیث معتبر منقول است، که ملایکه می گریزند در هنگام گروبندی، و لعنت می کنند کسی را که این کار می کند، مگر در شتر و فیل دوانی با اسب و استر و الاغ دوانی، یا تیر اندازی با شمشیر و نیزه بازی (۲).

و بدان که گرو دوانیدن در اسب و استر و الاغ و شتر و فیل جایز است، و گرو بستن بر کبوتر پرانی که کدام یک دورتر بروند، یا بر کشتی راندن که دو کشتی را بر روی آب بدوانند، یا آن که دو کس گرو ببندند و بدوند که کدام بیشتر بروند، یا در کشتی گرفتن که کدام یک دیگری را بر زمین بزنند، یا در برداشتن چیزهای گران، جایز نیست.

اما بی آن که گروی به بندد خلاف است، و جایز بودن اینها قوی تر است، خصوصا در کشتی گرفتن که بعضی از احادیث دلالت بر جواز می کند.

چنانچه در حدیث معتبر منقول است که شبی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به خانه حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها آمدند، و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات اللّه علیهما با آن حضرت بودند، پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به آن دو نور دیده خود فرمودند: برخیزید و با یک دیگر کشتی بگیرید.

۱- فروع کافی ۵/ ۵۰، ح ۱۳.

۲- فروع کافی ۵/ ۴۹، ح ۹.

پس ایشان مشغول کشتی گرفتن شدند، و حضرت فاطمه علیها سلام پی کاری بیرون رفتند، چون برگشتند شنیدند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله می فرماید: ای حسن بگیر حسین را و بر زمین انداز.

حضرت فاطمه سلام اللّه علیها فرمود: ای پدر چه عجب است که بزرگ تر را ترغیب می فرمائی که کوچک تر را بر زمین افکند.

حضرت فرمود: ای دختر اینک جبرئیل می گوید ای حسین حسن را بینداز، من در برابر او چنین می گویم (۱).

و در فقه الرضا علیه السلام منقول است: زنهار چوگان بازی مکن که در آن حال شیطان با تو می تازد و فرشتگان از تو نفرت می کنند، و اگر کسی در آن حال چهار پایش بسر آید و او بمیرد به جهنم می رود (۲).

و بدان که در گرو بستن مطلقا شرط است که آن مالی را که قرار می کنند برای کسی قرار کنند که پیشی گیرد، پس اگر از برای آن کسی قرار کنند که پس مانده است جایز نیست.

و همچنین اگر از برای کسی قرار کنند که با ایشان در عمل شریک نباشد جایز نیست، چنانچه متعارف است که دو کس با یک دیگر گرو می بندند و دو کس تیر می اندازند یا اسب می تازند.

و اگر امام از بیت المال مسلمانان قرار کند که هر یک بیشتر می رود یا بیشتر می زند این قدر می دهم جایز است.

و همچنین جایز است اگر کسی مالی بدر آورد و بگوید که این مال از کسی است که بیشتر برود از این دو کس که می تازند جایز است.

۱- بحار الانوار ۱۰۳/ ۱۸۹، ح ۱ از امالی شیخ صدوق.

۲- بحار الانوار ۱۰۳/ ۱۹۱، ح ۸ از فقه الرضا.

و همچنین جایز است که آن دو کس که می تازنـد هر یک مالی بـدر آورند و بگویند که این هر دو مال از آن است که بیشتر برود

و شرط است در گرو دوانیدن موافق مشهور میان علما چند شرط:

اول: آن که تعیین کنند ابتدا و انتهای مسافتی را که در آن می تازند،

که اسب هر یک که در این مسافت پیشی گیرد او برده است.

دوم: آن که مالی را که گرو بر آن مال می بندند مقدار و جنس آن معلوم باشد که چند است و از چه جنس است،

نقره است یا طلا است یا غیر آن.

سوم: آن که حیوانی را که بر آن هر یک سوار می شوند معین به دیدن.

و بعضی را اعتقاد آن است که اگر تعیین او به اوصاف بکنند جایز است.

چهارم: آن که هر یک از آنها محتمل باشد به حسب عادت که بر دیگری پیشی گیرد،

پس اگر حیوان بسیار کم راه لاغری را بتازنـد با حیوان بسیار تنـدرو و فربهی که معلوم باشد عادتا که بر آن پیشـی نمی تواند گرفت جایز نیست.

پنجم: آن که آن دو حیوان که می تازند از یک جنس باشند که هر دو اسب باشند،

یـا هر دو استر مثلاـ پس اگر اسب را بـا استر یـا الاـغ یا شتر یا فیل بتازنـد جایز نیست. و در این شـرط خلاف است، و نزد فقیر ثابت نیست.

ششم: آن که هر دو را یک مرتبه بتازند،

پس اگر شرط کنند که یکی زودتر از دیگری بتازد جایز نیست موافق مشهور میان علما.

هفتم: آن که سوار شوند و بدوانند،

اگر اسبها را بی آن که سوار شوند بدوانند جایز نیست بر این گرو بستن.

هشتم: آن که مسافتی تعیین کنند که پیش از رسیدن منتهای آن مسافت چهار پایان مانده نشوند.

نهم: آن که با هم می تازند مردان باشند

نه زنان.

دهم: آن که هر دو در وقت تاختن برابر یک دیگر ایستاده باشند.

و در این شرط خلاف است، و اظهر آن است که اگر یکی بیشتر از دیگری ایستاده باشد جایز است.

و ده اسب را که با یک دیگر بتازنـد در میان عرب هر یک نامی دارد. آن که از همه بیشتر رود آن را مجلی می گوینـد، و آن که از آن پس مانده است و بر دیگران پیشـی گرفته است آن را مصلی می گویند، و بعد از آن را تالی می گویند، و بعد از آن را بارع می گوینـد، و بعد از آن را مرتاح می گویند، و بعد از آن را حظی می گویند، و بعد از آن را عاطف می گویند، و بعد از آن را مؤمل می گویند، و بعد از آن را لطیم می گویند، و دهم را فسکل می گویند که از همه پس مانده است.

و از برای همه جایز است چیزی قرار دهند به غیر از آخر، پس اگر این ده اسب همه یک بار به آخر میدان برسند از برای هیچ یک چیزی نخواهد بود.

و بدان که گرو بر شمشیر و نیزه و تیر جایز است،

و در تیر انداختن چند شرط است به حسب مشهور میان علما:

اول:

آن که تعیین کنند که چند تیر که بزند برده است.

دوم:

ن که تعیین کنند که این چند تیر را در میان چند تیر بزند.

سوم:

آن که تعیین کنند که به چه نحو بخورد به نشانه، به یکی از آنها که بعد از آن بیان خواهیم کرد.

چهارم:

آن که تعیین کنند که از نشانه چه مقدار دور باشند.

پنجم:

آن که تعیین کنند بزرگی نشانه را و موضع آن را از اماج خانه.

ششم:

آن که کمان هر دو و تیر هر دو از یک جنس باشد، و در این شرط خلاف کرده اند، و اقوا آن است که شرط نیست، اما اتفاقی است که در کار نیست که کمان و تیر معینی را شرط کنند؛ بلکه بعضی گفته اند که اگر شرط تعیین بکنند باطل است.

هفتم:

آن که یا به مبادره باشد یا به محاطه، و مبادره آن است که شرط کنند که هر که در عرض بیست تیر پنج تیر را بیشتر بزند برده است، پس اگر هر یک ده تیر انداختند و یکی از ده تا پنج تا را زد بر نشانه و دیگری چهار تا را، آن که پنج زده است برده است، و اگر هر یک پنج تیر زدند، هیچ یک از دیگری نبرده اند.

و محاطه آن است که شرط کنند که در عرض بیست تیر مثلا آنچه زده اند از کم هم بدر روند که اگر یکی پنج تیر مثلا بیشتر از دیگری زده باشد او برده است. پس اگر هر یک بیست تیر بیندازند، یکی پانزده تیر را بر نشانه زده باشد، و یکی ده تیر را زده باشد، آن که پانزده زده است برده است. و اگر یکی چهارده تیر را زد و دیگری ده تیر اولی برده است.

و احوط آن است که در اول یکی از این دو صورت را تعیین کنند تا بی خلاف صحیح باشد.

و باید دانست که زدن نشانه به چند قسم می باشد:

اول: خابی

یعنی اول بر زمین خورد و از زمین بجهد و بر نشانه خورد.

دوم: حاضر

یعنی بر یکی از دو جانب نشانه متصل شود.

سوم: خازق

که نشانه را زخم کند و در آن فرو نرود.

چهارم: خاسق

که نشانه را سوراخ کند و بند شود.

پنجم: مارق

که بر نشانه به خورد و از طرف دیگر بدر رود.

ششم: خارم

که پهلوهای نشانه را بدرد و در میان ایشان فرو نرود.

پس باید که در اول شـرط کند که به کدام نحو که بزند برده است. و اگر شرط کند که اگر بر پهلوی نشانه بزند برده است، و او نیز میان نشانه بزند باز برده است.

و اگر شـرط کنند که بر نشانه فرو رود و چنان بزند که از جانب دیگر بجهد برده است، و همچنین هر که پست تر شرط کند و نیکوتر بزند برده است، و اگر نیکوتر شرط کند و پست تر بزند نبرده است.

و بایـد دانست که در تیر انـدازی و گرو دوانی محلـل می باشـد، یعنی کسـی که بـا ایشان شـریک می شود که اگر ببرد حصـه بگیرد، و اگر ببازد چیزی ندهد.

و بهتر آن است که اگر هر دو مال بیرون آورنـد برای گروبنـدی چنین کسـی را با خود شـریک کند، و احوط آن است که در اول صیغه بگویند که یکی از آنها این عقد را باین شرطها که مذکور شد به لفظ در آورد و دیگری قبول کند.

و سـنت آن است که در هنگام تیر انـداختن و اسب تاختن غرض ایشان محض لهو نباشد، بلکه مطلب ایشان ورزش برای جهاد در راه خدا، و تقویت دین و ایمان، و حمایت شیعیان از شر مخالفان بوده باشد تا ثواب عظیم بیابند.

[فضیلت جهاد وجه مشروعیت چنین مسابقات است]

و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه

علیه و آله اصحاب خود را فرمودند که اسب تاختند، و آنچه بر گرو بسته می شد از مال خود می دادند (۱).

و در روایت دیگر منقول است که بر صد و پنجاه و چهار مثقال نقره گرو بسته، و چون از جنگ تبوک برمی گشتند با اسامه بن زید شتر به گرو دوانیدند (۲).

و جناب مقدس نبوی صلی اللّه علیه و آله از لعب و بازی منزه و مبرا بودند، بلکه از برای تقویت دین اسلام و تحریص مردم بر جهاد فی سبیل اللّه بود تا کافران بر مسلمانان و مخالفان بر شیعیان مستولی نشوند، و جان و مال و عرض مردم از شر اشرار محفوظ باشد.

و جهادی که در زمان غیبت امام علیه السلام می باشد آن است که دفع ضرر کافران و مخالفان از شیعیان بکنند. و اگر جمعی از مخالفان یا کافران بر سر گروهی از شیعیان بیایند بر آن جماعت واجب است که جهاد کنند در دفع آنها، و اگر کشته شوند شهیدند.

و اگر آنها عاجز باشند بر جمیع مؤمنان واجب است که مدد ایشان بکنند، و در دفع آن کافران بکوشند.

و در احادیث معتبره وارد شده است که کسی برای دفع از عرض خود یا مال خود کشته شود شهید است (۳).

و در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که تمام خیرات در شمشیر و زیر سایه شمشیر است، و شمشیر اهل حق کلید بهشت است، و شمشیر اهل باطل کلید جهنم است (۴).

۱- بحار الانوار ۱۰۳/ ۱۹۰، ح ۴ از قرب الاسناد.

۲- بحار الانوار ۱۰۳/ ۱۹۰، ح ۶ از قرب الاسناد.

۳- فروع کافی ۵/ ۵۲.

۴- فروع کافی ۵/ ۲، ح ۱.

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که بهشت را دری هست که آن را جهاد کنندگان می کوبند، آنها که در راه خدا جهاد کرده اند به سوی آن در می روند، و می بینند که برای ایشان گشوده اند، و ملائکه ایشان را مرحبا می گویند.

و فرمود: حق تعالی مرا عزیز گردانیده است به سم اسبان ایشان، و سنان نیزه های ایشان.

و فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که هر که از امت تو در راه خدا جهاد کند و یک قطره بارانی یا دردسری به او برسد ثواب شهادت در نامه عملش نوشته شود (۱).

و در حدیث معتبر منقول است که لشگر معاویه علیه اللعنه و العذاب الشدید در زمان حضرت أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بر انبار که محلی است در حوالی کوفه غارت کردند، آن حضرت خطبه خواندند که بعضی از فقرات آن خطبه ترجمه می شود:

به درستی که جهاد کردن برای خدا دری است از درهای بهشت که حق تعالی برای مخصوصان دوستانش گشوده است، و نعمتی است که برای ایشان ذخیره گردانیده است، و جهاد زره حفظ نماینده خدا و سپر محکم الهی است.

پس هر که ترک کند جهاد را با قدرت بر آن حق تعالی بر او جامه مذلت و خواری به پوشاند، و بلاـ او را فرو گیرد، و خوشنودی از او دوری کند، و در دیده ها حقیر و بی مقدار شود، و راه اندیشه بر دلش بسته شود، و مغلوب حق گردد، و با او به انصاف و عدالت سلوک نکنند.

به درستی که من شما را مکرر خواندم به جهاد این گروه در شب

۱- فروع کافی ۵/ ۲- ۳.

و روز و آشکار و پنهان، و گفتم که با ایشان جهاد کنید پیش از آن که ایشان به جنگ شما آیند قبول نکردید، و اللّه که هر گروهی که در میان دیار و مملکت ایشان با ایشان جنگ کنند البته ایشان ذلیل و بی مقدار می شوند در آن نظرها.

پس سستی ورزیدند و به یک دیگر حواله کردید، تا آن که غارتها بر شما آوردند و طعامهای شما را مالک شدند، اینک سردار معاویه لشگرش به انبار آمده و حسان را کشته و حصنهای لشگری شما را گرفته.

و شنیده ام که شخصی از ایشان به خانه زن مسلمان یا کافری که جزیه می دهد می آمده و دست رنج و خلخال و زینتهای او را می کنده است، و او چاره ای به جز تضرع و عجز کردن و انا للّه و انا الیه راجعون گفتن نداشته است.

پس برگشته اند آن طاغیان با مال فراوان، و هیچ یک از ایشان جراحتی بر نداشته، و خونی از ایشان بر زمین نریخته است پس اگر مرد مسلمان بعد از چنین مصیبتی به میرد از حزن و تأسف محل ملامت نخواهد بود، بلکه نزد من پسندیده خواهد بود.

پس بسی تعجب دارم تعجبی که دل را می میراند و غمها را جمع می کند از جمعیت آن جماعت بر دین باطل خود، و پراکندگی شما از دین حق خود، پس بدا حال شما و اندوه مهیا از برای شما که نشانه نبرد دشمنان گردیده اید، بر شما غارت می آورند و شما بر ایشان غارت نمی بردید، و به جنگ شما می آیند ایشان و شما به جنگ ایشان نمی روید، و این قسم نافرمانی خدا می کنند و شما راضی می شوید.

اگر در تابستان می گویم به جنگ بروید، می گوئید عین شدت گرما است، ما را مهلت ده تا گرما کم شود. و اگر در زمستان

می گویم بروید، می گوئید عین شدت سرما است، ما را مهلت ده تا سرما بر طرف شود، هر گاه شما از گرما و سرما می گریزید پس از شمشیر بیشتر خواهید گریخت.

این مردمان اند چند که مثل عقلهای طفلان و زنان دارید، کاش هرگز شما را ندیده بودم و شما را نمی شناختم، دلم را پر از چرک و سینه ام را پر از خشم کردید، و بسکه نافرمانی کردید رأی مرا ضایع کردید.

قریش می گوید که پسر ابو طالب شجاع است اما علم جنگ را نمی داند، کی از ما داناتر است به جنگ؟ و کی از من بیشتر جنگ کرده است؟ هنوز بیست سال نداشتم که شروع به جهاد کردم، و اکنون از شصت سال گذشته ام، اما کسی را فرمان نبرند چه رأی به کار برد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی جهاد را واجب ساخته و عظیم شمرده، و آن را موجب نصرت و یاری گردانیده، و اللّه که دین و دنیا به اصلاح نمی آید مگر به جهاد (۲).

و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که هر که پیغام جهاد کننده را به اهلش برساند چنان است که بنده آزاد کرده باشد، و در ثواب جهاد او شریک باشد (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: جهاد کنید که باعث عزت و بزرگواری فرزندان شما می شود (۴).

تمت الرساله بعون اللّه و توفیقه.

۱- فروع کافی ۵/ ۴- ۶.
۲- فروع کافی ۵/ ۸/ ح ۱۱.
۳- فروع کافی ۵/ ۸/ ح ۹.
۴- فروع کافی ۵/ ۸/ ح ۱۲.

۲۴- رساله صیغ عقود نکاح

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الذی أحل النکاح و ندب الیه، و حرم الزنا و السفاح، و توعد علیه، و الصلاه علی سید المرسلین و خاتم النبیین محمد و أهل بیته المطهرین المعصومین.

اما بعد: غرض از تحریر این رساله و جیزه آن است که جمعی از برادران ایمانی و دوستان روحانی فقیر را تکلیف و تحریص نمودند بر تحریر انحاء صیغ عقود نکاح و انواع تعبیرات آن، بر وجهی که غایت احتیاط که در جمیع امور مستحسن و مرغوب فیه است در آن بر وجه اکمل مراعا بوده باشد، و چون امر فروج مزید احتیاط را سزاوار بود، اجابت التماس ایشان را لازم دانسته، چند کلمه در خور ادراک و فهم خویش در حیز تحریر در آوردیم، و علی اللّه التکلان و هو المستعان فی جمیع الامور.

باید دانست که ظاهر اخبار و اقوال اصحاب آن است که عقد دائم را به لفظ نکاح و تزویج هر دو واقع می توان ساخت، و لیکن مشایخ ما رضوان اللّه علیهم به هر دو لفظ ایراد می نمودند رعایه لغایه الاحتیاط.

و أیضا باید دانست که مشهور و مدار عمل جمعی از افاضل که

سعادت خـدمت ایشان یافته بودیم این بود که لفظ نکاح و تزویـج را هر دو به مفعول ثانی متعدی به کلمه «من» می ساختند، و در کتب لغت متعـدی به نفس وارد شـده، و در قرآن مجیـد نیز نکاح در مواضع متعدده متعدی به نفس وارد شده، از آن جمله قوله تعالی «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ» (۱).

و تزویـج در بعضـی آیـات متعـدی به نفس وارد شـده، و هو قوله تعالی «زَوَّجْناکَها» (۲) و در بعضـی متعـدی به بـاء، و هو قوله تعالی «وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِینٍ» (۳) و لیکن این شکسـته بعد از تتبع در بسیاری از اخبار دیدم که متعدی به «من» وارد شده، پس رعایت غایت احتیاط مقتضی آن است که به جمیع این وجوه ایراد نمایند.

و ایضـا در آیـاتی که سبق ذکر یافت اسم مرد مقـدم است بر اسم زن، و مشـهور بر عکس است، پس اگر رعایت هر دو بشود اولی و احوط خواهد بود.

و أیضـا ظـاهر بسـیاری از اخبـار و قول اکثر اصـحاب آن است که در باکره عاقله بالغه رضای دختر کافی است، و چون قول به تشریک و استقلال ولی نیز هست، احوط آن است که به رضای هر دو واقع شود.

و لهـذا والد مرحوم رضـی اللّه تعالی عنه از جهت رعایت نهایت احتیاط که طریقه مرضـیه ایشان بود به وکالت دختر جدا، و به وکالت ولی جدا، و به وکالت هر دو در یک صیغه، و به صیغه بحت بدون ذکر وکالت به هر چهار طریق می فرمودند.

۱- سوره قصص: ۲۷.

۲- سوره احزاب: ۳۷ ..

۳- سوره دخان: ۵۴.

و ولی در نکاح پدر است و جد پدری، و رضای هر یک از این دو کافی است.

و اگر این هر دو فوت شده باشند رضای دختر کافی است. و اگر باکره نباشد نیز رضای زن کافی است هر چند پدر و جد داشته باشد.

و أیضا باید دانست که مشهور میان علما آن است که صیغه جمیع عقود را به قصد انشاء واقع می باید ساخت، مثلا کسی که تلفظ به لفظ «أنکحت» می نماید اگر مراد او این باشد که قبل از این کلام نکاحی واقع ساخته ام و به این کلام از آن خبر می دهم، این خبر است و به این نحو نکاح واقع نمی شود.

و اگر مراد او این باشد که به لفظ «أنکحت» نکاح را واقع می سازم این معنی انشاء است، و به این نکاح واقع می شود، و همچنین در جمیع عقود مثلا بعت که می گوید، می باید این باشد که عقد بیع را به همین لفظ بعت واقع می سازم.

بعد از تمهید این مقدمات بدان که خالی از این نیست که یا وکیل مرد با وکیل زن صیغه می گوید، یا مرد با زن، یا وکیل مرد با زن، یا مرد با وکیل زن، و در هر صورتی با رضای ولی را رعایت می باید کرد یا نه چنانچه ولی نداشته باشد، یا اگر داشته باشد باکره نباشد، و از این مجموع هشت صورت بهم می رسد.

و اینها در صورتی است که شوهر و زن هر دو بالغ باشند، و اگر هر دو نابالغ باشند یک صورت دیگر است. و اگر مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا بر عکس، خالی از این نیست که یا ولی طفل با بالغ صیغه می گوید یا با وکیل بالغ، و از این پنج صورت با هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل می شود.

اول: آن که وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید، و زن باکره باشد و ولی حاضر داشته باشد،

در این صورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل می شود و هم از جانب پدر یا جد پدری.

پس فرض می کنیم که مرد محمد نام دارد و زن زینب، اولا وکیل زن می گوید: أنکحت موکلك محمدا موکلتی زینب علی صداق خمسین تومانا موصوفا. وکیل مرد می گوید: قبلت النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم».

پس وکیل زن می گوید به این طریق: زوجت موکلك موکلتی بالمهر المعلوم. وکیل مرد می گوید: قبلت التزویج لموکلی.

پس وکیل زن می گوید: زوجت موکلك بموکلتی علی المهر المعلوم. وکیل مرد می گوید: قبلت لموکلی علی المهر المعلوم.

پس وکیل زن می گوید: زوجت محمدا زینب علی الصداق المعین الموصوف. وکیل مرد می گوید: قبلت وکاله عن موکلی.

پس وکیل زن می گوید: أنکحت نفس موکلتی زینب وکاله عنها و عن أبیها و عن جدها من موکلك محمدا بالصداق المذکور. وکیل مرد می گوید: قبلت النکاح لموکلی بالصداق المذکور.

پس وکیل زن می گوید: زوجت بنت موکلی من موکلك بالمهر المعلوم. وکیل مرد می گوید: قبلت لموکلی.

پس وکیل زن می گوید: أنکحت زینب عن موکلك علی المهر المعلوم. وکیل مرد می گوید: قبلت لموکلی.

دوم: آن که زن و مرد صیغه گویند و زن ولی داشته باشد و باکره باشد.

زن می گوید: زوجتك نفسی علی صداق خمسین تومانا موصوفا. مرد می گوید: قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم.

پس زن می گوید: أنکحت نفسی علی المهر المعلوم. مرد

می گوید: قبلت لنفسی.

پس زن می گوید: زوجتک نفسی اصاله و وکاله عن أبی وجدی بالمهر المعلوم. مرد می گوید: قبلت التزویج لنفسی.

پس زن می گوید: أنکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم.

مرد می گوید: قبلت النکاح لنفسی.

پس زن می گوید: زوجتک بنفسی علی المهر المذکور. مرد می گوید: قبلت لنفسی.

و در این صورت احتیاط آن است که زن از جانب پدر یا جد پدری وکیل شود و به این نحو واقع سازد. و اگر پدر صیغه را با شوهر گوید از جانب دختر وکیل می شود و می گوید: زوجتک بنتی زینب منک و کاله عنها و ولایه علیها بالمهر المعلوم.

بعد از جواب باز پدر می گوید: زوجتک بنتی زینب علی الصداق المعین المعلوم. مرد می گوید: قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم.

سوم: آن که وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد،

به نحوی که در قسم اول گفتیم صیغه ها را باید گفت، و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت، و اگر چهار صیغه اول آن قسم را به این ضم کند ظاهرا بس است که وکیل زن بگوید: أنکحت و زوجت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد بالمهر المعلوم. وکیل مرد بگوید: قبلت النکاح و التزویج وکاله عن موکلی محمد بالمهر المعلوم.

چهارم: آن که زن با مرد صیغه گویند، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد،

در این صورت صیغه ها به نحوی است که در قسم دوم مذکور شد، الا صیغه سوم که تلفظ به آن نباید کرد.

و قسم پنجم و ششم و هفتم و هشتم: که مرکب است از اقسام مذکوره،

ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم دیگر، و ذکر هر یک به تفصیل موجب تطویل است.

نهم: آن که هر دو صغیر باشند و به ولایت عقد کنند ولی ایشان،

ولی دختر می گوید: زوجت ابنک بنتی ولایه علیها علی الصداق المعلوم. ولی پسر می گوید: قبلت لا بنی ولایه علی الصداق المعلوم.

بار دیگر باز زوجت و به جای بنتی ببنتی می گوید، پس می گوید:

أنکحت و زوجت ببنتی زینب من ابنک محمد علی صداق اثنتا عشر تومانا فضیا صاحبقرانیا. ولی پسر می گوید: قبلت النکاح و التزویج لابنی. و باقی صورتها از آنچه گفتیم ظاهر می شود.

و باید که کسی که مرتکب وکالت از طرفین می شود عارف به عربیت بوده باشد که تمیز عددها و اعراب و سایر الفاظ را درست تلفظ تواند نمود، دیگر تصحیح لهجه خود نزد قاری کرده باشد که اداء حروف از مخارج تواند کرد، و رعایت وقف و وصل در مواضع خود بکند.

و چون در این زمان در میان عجم الفاظ مرکبه متعارف شده است، مثل محمد حسین و محمد علی، ظاهرش آن است که رعایت قواعد ترکیب در اینها نموده که محمد علی و محمد حسین بگوید به فتح دال و یاء و دال و نون، و اگر رعایت طور عرب نموده محمد علی بکسر دال و یاء و دال با تنوین هم بکند از احتیاط دور نیست.

و هر یک از مرد و زن که حاضر باشند در وقت عقد اگر وکیل به عوض اسم هذا بگوید و اشاره کند بهتر است. و باید که قبل از تمام صیغه ایجاب شروع به قبول نکند، و بعد از تمام فاصله عرفی در میان واقع نشود.

و باید که در هنگام وکیل شدن یا دو مرد عادل یا جمعی از شهود تعریف باشند

که آن زن را بشناسند و بداند که او است که حرف می گوید نه دیگری تا در وقت شهادت تواند شهادت داد.

و باید که در وقت وکیل شدن و صیغه گفتن تعیین مهر بکند که زر تازه سکه است یا رایج نه دانگ و نیمی است یا ده دانگی.

و باید که قبل از شروع در صیغه خطبه مشتمل بر حمد و صلوات و تحریص بر نکاح و تعذیب بر سفاح بخواند.

و خطبه های منقول در کافی «۱» هست هر یک را که بخواند خوب است،

و اگر آنها میسر نشود این دو کلمه که به خاطر رسیده بد نیست: الحمد للّه الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان علی کل شی ء قدیر، و صلی اللّه علی أشرف المرسلین محمد و أهل بیته الذین أذهب اللّه عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، اما بعد فقد قال اللّه تبارک و تعالی و قوله الحق «وَ أَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ» و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی أباهی بکم الامم یوم القیامه و لو بالسقط، و الصلاه علی أشرف المرسلین محمد و عترته المعصومین.

بدان که در صیغه متعه تعیین مدت و مبلغ شرط است،

پس وکیل زن می گوید: متعت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد من الان الی طلوع الشمس بأربع شاهیات. وکیل مرد می گوید: قبلت لموکلی.

و اگر وکیل زن بعد از تمهید مدت و مبلغ و تعیین هر دو بگوید:

متعت نفس موکلتی من موکلک فی المده المعلومه بالمبلغ المعلوم.

و وکیل مرد قبول کند خوب است.

و اگر احتیاطا موافق مدلول احادیث کثیره در حین وکالت بگوید به زن که تو را متعه می دهم به شرط آن که تو از او میراث نبری، و او از تو میراث نبرد، وعده بداری، و طلب قسمت لیالی چنانچه در نکاح دائم می باشد ننمائی، و توقع فرزند بهم رسانیدن از او نداشته باشی در مدت فلان به مبلغ فلان و صیغه به این نحو بگوید: زوجت نفس موکلتی زینب موکلک محمدا متعه شهرا کاملا بتومان فضی نکاحا غیر سفاح علی کتاب اللّه و سنه نبیه علی أن لا ترثه و لا یرثها و علی أن علیها العده. وکیل مرد بگوید: قبلت علی الشروط المذکوره. بهتر خواهد بود.

و اگر طرفین خود صیغه گویند زوجتک نفسی متعه می گوید، و ضمیرهای غائب را به عنوان تکلم خواهند گفت، و شقوق دیگر ظاهر است، و اللّه الموفق لکل خیر.

نمقه مؤلفه العبد المذنب محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما بالنبی و آله الطاهرین المقدسین صلی اللّه علیهم أجمعین و الحمد للّه أولا و آخرا.

فایده: در بیان بعضی از صیغ طلاق.

اگر طلاق بی عوض گویند اگر شوهر گوید می گوید: زوجتی فلانه طالق هی طالق طلقه هی طالق مره. و اگر وکیل شوهر گوید به جای زوجتی زوجه موکلی.

و اگر طلاق در عوض مهر گفته شود اگر زن و مرد خود گویند زن گوید: بذلت لک المهر لتطلقنی به. مرد می گوید: أنت علی ذلک طالق. و اگر وکیل مرد با وکیل زن می گوید: بوکالتی بذلت لموکلک مهرها لتطلقها به. وکیل مرد می گوید: زوجه موکلی علی ذلک طالق. باز وکیل زن می گوید: هی علی ذلک طالق.

۲۵- مسائل أیادی سبا

اشاره

گردآورنده محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه مجیب السائلین، و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین.

أما بعد: بر ورق کمارش نگارش می نماید، معتکف زاویه خمول و بی نشانی محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی، که چون به هدایت ربانی و عنایت بی نهایت سبحانی به مطالعه مسأله ای چند که جماعت ثقات، چون مولانا الحاج محمد شریف بیرجندی، و مولانا مجد الدین شوشتری، و مولانا میرزا محمد بن فیاض اصفهانی، و مولانا الحاج محمود میبدی، و مولانا الحاج حسین بقمشی و غیرهم، شکر اللّه سعیهم.

از غواص بحار الانوار باعانه التوفیق، سیار مضمار الاسرار باذمه التحقیق، جامع الشرائع و الحقائق بعلو الهمه، کاشف السرائر و الدقائق لسمو الرتبه، العلامه الفهامه المحقق المدقق النحریر البصیر، شیخ الاسلام و المسلمین، قدوه علماء المتبحرین، خاتم المجتهدین، شیخنا و استاذنا و من الیه استنادنا و مولانا محمد باقر صاحب بحار الانوار، لازال للعلوم عماد، و للفضائل سناد، سؤال

نموده بودند مشرف شدم، به خاطر فاتر خطور می نمود که وی را ترتیبی بر وجه احسن نمایم، و به نظر فیض اثر مومی الیه دام فضله رسانم، که قریب و بعید و مبتدی و منتهی از آن مستفیض گردند.

اما دست عوایق زمان در این باب تأخیر بردی، عزیمت این فقیر منسوخ می داشت.

تا آن که جماعتی از مجاورین مشهد رضا علی ساکنه التحیه و الثناء و ساکنین دار المؤمنین سبزوار، که از شرف خدمت و الانهمت محروم اند، در این باب الحاح و اقراح بیرون از حد و قیاس نمودند.

پس بالضروره به اجایت حاجت مسارعه نموده شد، و آن مسائل به ترتیبی که خاطر فاتر به آن مسافحه می نمود مرتب و به نظر کیمیا اثر دام فضله رسانیده شد، و این رساله مسمی ب «مسائل ایادی سبا» که مشتمل است بر دویست و هشتاد و شش مسأله مرتب است بر دوازده باب.

باب اول: در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد.

باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر و طهارت.

باب سوم: در احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است.

باب چهارم: در بیان روزه ماه مبارک رمضان و بعضی احکام آن.

باب پنجم: در خمس و زکات، و بیان استطاعت حج.

باب ششم: در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و وجوب مواضع این دو.

باب هفتم: در معاملات، و آنچه مناسب این باب است.

باب هشتم: در نذر و هبه و کفاره.

باب نهم: در نکاح و رضاع و عده، و آنچه مناسب این باب است.

باب دهم: در بعضی وجوه محرمه، و احکام اطعمه و اشربه محرمه، و بیان بعضی اسباب ملاهی.

باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث.

باب دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.

باب اول در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد

مسأله ۱-:وضو را به چه روش باید ساخت؟

جواب

سنت است که اول دستها را به تفصیل مشهور بشوید، و مضمضه و استنشاق کند یک مرتبه، و احوط آن است که سه مرتبه مضمضه کند، و سه مرتبه استنشاق به روشی که آب به میان بینی در هر مرتبه برسد.

و واجب است که بعد از آن به خاطرش باشد که وضو می سازد به جهت آن که نماز کردن بر او مباح شود، به جهت رضای خدا و فرموده خدا به عمل آید، آب بر روی ریخته، اما باید بر پیشانی بر رستگاه موی سر ریزد و دست بکشد جمیع روی را به روشی که آب بر جمیع اعضای او جاری شود، و قدری مبالغه در دست مالیدن کند تا به گودی چشمها و اطراف بینی او جاری شود.

و بعد از آن که یک کف آب بر مرفق دست راست ریخته تا سر انگشتان بشوید به روشی که آب به جمیع محل غسل جاری شود. و

همچنین یک کف آب بر مرفق دست چپ ریخته تا سر انگشتان بشوید به روش مذکور.

و با تتمه آب وضویش سر را به قدر سه انگشت مضموم مسح کند، اگر چه ظاهر آن است که مسما کافی است.

و بعد از آن پشت پای راست را از سر انگشتان تا برآمدگی پشت پا به جمیع کف مسح کند، و همچنین پشت پای چپ را، اما مسح کردن تا مفصل که بند پا است احوط است، و ظاهر آن است که از سر انگشتان تا موضع مذکور اگر به یک انگشت مسح شود کافی است.

مسأله ۲-:غسل ترتیبی به چه روش باید کرد؟ و ارتماسی را به چه روش؟

جواب:

بعد از طهارت بدن از نجاست در غسل ترتیبی در وقت آب بر سر ریختن به خاطرش رساند، مثلا غسل جنابت می کند که نماز بر او مباح شود به جهت فرموده و رضای الهی آب را بر سر ریزد، و به روشی که به جمیع اعضای سر و گردن آب جاری شود حتی بیخ موها، و مبالغه در دست مالیدن کند، خصوصا زنان که آب در زیر جمیع موها جاری شود، و بعد از آن باقی بدن را بشوید.

و احوط آن است که اول جانب راست را بشوید با گردن، و بعد از آن جانب چپ را نیز با گردن به روشی که آب به جمیع اعضای بدن جاری شود، و در جمیع سه مرتبه شستن سنت است.

و در غسل ارتماسی بعد از نیت به روش مذکور یک عضو را مقدم داشته به روشی که دفعه عرفی صادق آید جمیع بدن را به میان آب فرو برد و پنهان در آب شود.

مسأله ۳-:تیمم را به چه روش باید ساخت؟

جواب:

بعد از قصد کردن اینکه تیمم می سازم بدل وضو یا غسل، تا آن که آنچه طهارت شرط آن است مباح شود، از جهت فرمان برداری و رضای خدا، پس هر دو کف دست را بر خاک زند، و سنت است که دستها را به تکاند، و پیشانی را تا بالای سر بینی به هر دو کف دست مسح کند، و احوط آن است که به جمیع هر دو کف دست پیشانی مسح شود.

و بعد از آن به شکم دست چپ پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان مسح کند. و بعد از آن به شکم دست راست پشت دست چپ را مسح کند به روشی که گذشت.

و سنت است که در تیمم بدل از غسل و وضو به جهت مسح پشت دستها نیز هر دو دست بر زمین زند، و باید که در دستها

مانعی نباشد، مثل انگشتر یا زهگیر یا جائی بسته باشد. و باید خاک پاک باشد، و در وقتی که خاک یافت نشود تیمم بر سنگ و نمد زین و یال اسب جایز است، چنانچه یال اسب و نمد زین غبار داشته باشد، و الا سنگ مقدم است.

مسأله ۴ –:کیفیت نماز را بر وجه کمال که مطلوب شارع است بیان فرمایند؟

جواب:

بعد از آن که بدن و جامه های نماز گذارنده پاک باشد از نجاست و طهارت شرعی، و آنچه بر او لازم است از وضو و غسل و تیمم بجا آورده باشد، و وقت و قبله را مشخص کرده باشد، و به قبله ایستاده.

اول اذان بگوید به این روش: اللّه أکبر چهار مرتبه، أشهد أن لا اله الا اللّه، أشهد أن محمدا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله، حی

علی الصلاه، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، اللّه أکبر، لا اله الا اللّه، هر یک از این فصول را دو مرتبه.

و بعد از آن که فاصله میان اذان و اقامت به دعای منقول یا نشستن یا سجده کردن به عمل آورد اقامه بگوید مثل اذان، مگر آن که در اول اقامت اللّه أکبر دو مرتبه بگوید، و بعد از حی علی خیر العمل قد قامت الصلاه دو مرتبه می گوید، و در آخرش تهلیل یک مرتبه.

و بعد از آن که هفت مرتبه اللّه أکبر بگوید، و یکی از آنها را به قصد تکبیر احرام بگوید و بهتر آن است که اول یا آخر را بعد از نیت نماز بقصد تکبیر احرام بگوید به این روش: سه مرتبه اللّه أکبر بگوید، و دعای منقول را بخواند، و بعد از آن دو مرتبه اللّه أکبر بگوید، و دعای منقول را بخواند، و بعد از آن اللّه أکبر بگوید.

و بعد از آن که قصد کرد، و در خاطر او هست مثلا که دو رکعت نماز که در صبح حق سبحانه و تعالی واجب کرده بجا می آورد به جهت فرمانبرداری و رضای خدا، و دستها را بلند کرده مقابل گوشها اللّه أکبر بگوید، و دعای توجه را بر وجه منقول بخواند، و أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم گفته آهسته، بسم اللّه را در جمیع نمازها بلند بگوید.

و الحمد للّه را سنجیده به روشی که قراء به لهجه عرب نقل کرده اند بخواند، خصوصا ملاحظه نماید در ادای مخارج حروف که به یک دیگر مشتبه نشود. و همچنین رعایت تشدید و اعراب کرده که مشتبه نشود، و مد متصل را ترک نکند.

و بعد از آن که حمد تمام شود، به قدر نفس زدن صبر کند، و شروع به سوره کند، و سوره کاملی به روش مذکور بخواند، و بعد

از آن به قدر یک نفس صبر کند و دستها را بلند کرده اللّه أکبر بگوید.

بعد از آن که تکبیر تمام شود خم شود برای رکوع به این روش که به دستها زانو را به روش لقمه بگیرد، و آن قدر خم شود که قطره آبی بر پشت او ریزد به هیچ طرف میل نکند، و سر را در وقت رکوع راست بگیرد که مساوی پشت شود، و سبحان ربی العظیم و بحمده سه مرتبه بگوید.

و بعد از اتمام ذکر سر از رکوع برداشته راست بایستد، و اندک صبر کند، و سمع اللّه لمن حمده بگوید، و در حال قیام اللّه اکبر بگوید، و به سجود رفته اول دستها را بر زمین رساند.

و باید در وقت سجود هشت عضو بر زمین باشد: پیشانی، و کف دستها، و هر دو زانو، و هر دو سر انگشتان مهین پاها و سر بینی، و پیشانی را بر چیزی گذرد که از جمله زمین باشد، و مأکول و ملبوس عادتی نباشد، و بهتر آن است که بر خاک سجده کند، خصوصا تربت امام حسین علیه السلام، و در وقت سجود باید بال گشاده باشد، و در رکوع و سجود هیچ عضوی از آن بر عضوی دیگر نباشد، و بعد از قرار گرفتن اعضای سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده سه مرتبه بگوید.

و بعد از اتمام ذکر سر از سجده بر دارد، و درست به نشیند، به روشی که پشت پای راست بر شکم پای چپ باشد، و اللّه أکبر بگوید، و بعد از آن بگوید أستغفر اللّه ربی و أتوب الیه، و اللّه أکبر بگوید، و بعد از آن سجده دوم را به روش سجده اول بجای آورد.

و بعد از آن که بنشیند اللّه أکبر بگوید، و به جهت جلسه استراحت اندک صبر کند، و بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد گفته برخیزد.

و بعد از آن که درست ایستاد حمد و سوره مثل رکعت اول بخواند،

و بعـد از آن اللّه أكبر گفته دسـتها را به جهت قنوت خوانـدن مقابل روى بردارد، به روشـى كه كفهاى دست به طرف آسـمان باشد، و قنوت بخواند به دعائى كه منقول است.

و اقلا اين دعا را بخوانـد: اللهم صل على محمـد و آل محمد، اللهم اغفرلنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فى الدنيا و الاخره انك على كـل شـى ء قـدير، اللهم صـل على محمـد و آل محمـد و عجـل فرجهم، و اللّه أكبر بگويـد، و ركوع و سـجود را به روش ركعت اول بجاى آورد.

و بعد از آن كه سر از سجده دوم بر دارد، و درست به نشيند، كه پشت پاى راست را بر شكم پاى چپ گذارد و تشهد بخواند: أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شريك له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، اللهم صل على محمد و آل محمد، و تقبل شفاعته فى امته و ارفع درجته.

و چنـانچه نماز دو ركعتى است سـلام نماز بگويـد: السـلام عليك أيها النبى و رحمه اللّه و بركاته، السـلام علينا و على عباد اللّه الصـالحين، السـلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته. و چنانچه سه ركعتى يا چهار ركعتى باشـد، بعـد از آن كه تشـهد را تمام كند بحول اللّه تعالى و قوته أقوم و أقعد گفته بر خيزد.

و در دو ركعت آخر مخير است كه الحمـد بخوانـد يـا تسبيـح، امـا تسبيـح خوانـدن مطلقـا بهـتر است، و تسبيـح را به اين روش بخواند:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه أكبر سه مرتبه، و بعد از آن ركوع و سـجودهاى ركعت سوم و چهارم را و تشهد و سلام را به روش مذكور بجاى آورد.

و بايد نظر در وقتى كه ايسـتاده است بر موضع سـجده باشد، و در ركوع به ميان هر دو پا باشد يا چشمها را بر هم گذارد، و در سجده به طرف بينى نگاه كند، و در وقت قنوت به كف دستها، و در

جمیع تکبیرها در وقت اللّه أکبر گفتن دستها را مقابل گوشها برده اللّه أکبر بگوید.

و در وقت ایستادن دستها را بر رانها مقابل زانو گذارد، و در وقت تشهد بر بالای رانها مقابل زانو گذارد. و در وقت ایستادن میان هر دو پا سرهای انگشتان پا یک شبر فاصله باشد، و سر انگشتان پاها روی به قبله باشد.

و نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن را بلند باید خواند، و نماز ظهر و عصر را، و یک رکعت آخر نماز شام، و دو رکعت آخر نماز خفتن را آهسته باید خواند، الا نماز جمعه و ظهر روز جمعه، و دو رکعت اول ظهر روز جمعه را بلند باید خواند.

مسأله ۵-:شروط و کیفیت نماز جماعت، و معنی عدالت را بیان فرمایند.

جواب:

ظاهر این است که عادل کسی است که بعد از قدری از معاشرت اطمینان به تدین و صلاح او بهم رسد، به اینکه بدی از او ظاهر نشود، و ساتر جمیع عیوب خود باشد، و ملازم جمعه و جماعت باشد، و بدون عذر ترک جماعت مسلمانان نکند.

و عمده این است که بنای مسائل ضروری خود را اصولا و فروعا به روشی که معمول و مشهور میان علما است گذاشته باشد، که اعتقاد به اصول خمسه را به دلیل یقین کرده، و مسائل طهارت و نماز و باقی آنچه او را ضرور است، چنانچه قوت استدلال دارد از کلام خدا و سنت پیغمبر و اخبار ائمه هدی فرا گرفته باشد، و چنانچه قوت آن ندارد رجوع به اعلمی کند در مسائل ضروری خود،

و فتوی بغیر علم نمی داده باشد، و از غیبت کردن و غیبت شنیدن مؤمنان احتراز کند.

اکثر پیشنمازان این زمان را دغدغه عمده که هست در همین باب عدم اخذ مسائل از مأخذ شرعی و جرأت در فتاوی و غیبت کردن و شنیدن، که شیوع در این مجالس در این زمان دارد.

و عدالت به شهادت دو عادل و شیاع ثابت می شود، چنانچه از اهل محله او از کسی پرسند گوید ما ندیده ایم از او به غیر از خوبی، و ملازم جماعت باشد نیز عادل است.

و در نماز جماعت بهتر این است که صفها متصل باشد، و از پیشنماز با صف پیش دور نباشد، و در نیت نماز همین که بخاطرش هست که نماز ظهر مثلاـ می کند اقتداء به پیشنماز حاضر از جهت فرمان برداری و رضای خدا کافی است در نمازهائی که بلند می خوانند، چنانچه صدای قرائت پیشنماز را هیچ نشنوند قرائت کنند، و اگر بشنوند گوش کنند قرائت او را.

و در دو رکعت آخر نمازها تسبیح بگوید به روش مذکور. و در نمازهائی که آهسته می خوانند در دو رکعت اول در محل قرائت سبحان اللّه بگوید، و باقی افعال و اذکار نماز را به غیر قرائت جمیع را مأمومین می باید بجای آورند اما بعد از پیشنماز، و در جمیع تابع باشند، تا او به رکوع و سجود نرود ایشان نروند، و تا سر از رکوع و سجود بر ندارد ایشان بر ندارند. و اگر امام به رکوع رفته باشد، احتیاط این است که اقتدا نکنند، و صبر کنند که در رکعت دیگر اقتدا کنند.

و اگر چنانچه کسی در رکعت دوم و سوم یا چهارم اقتدا کند، این رکعت را اول نماز خود قرار می دهد، و حساب نماز خود را

نگاه دارد، و آنچه را با امام در یابـد اول نماز او است، و آنچه در کار است از تشـهد و قنوت در موضع آن بجا می آورد، و به زودی ملحق می شود.

و در جائی که محل قنوت و تشـهد او نباشد تابع امام شده او نیز به عمل آورد، اما در جائی که محل تشـهد او نباشد بر سر پای به نشیند و امام که سلام داد برخاسته آنچه نمازش باقی ماند تمام کند.

و اگر پیشنماز در دو رکعت آخر تسبیح بخواند، و آن دو رکعت اول مأموم باشد، باید به قدر مقدور قرائت حمد و سوره کند، و چنانچه حمد بخواند قرائت سوره در کار نیست چنانچه امام به رکوع رود.

باب دوم در بیان آنچه متعلق به تطهیر و طهارت است

مسأله ۶-:در خانه ای که بعضی جاها و فرش نجس باشد به سبب طول مدت خصوص موضع نجس فراموش شده باشد به رطوبت ملاقات فرش خانه چه حکم دارد؟

جواب:

ظاهر این است که موضعی که به رطوبت به چنین فرشی رسیده باشد، حکم به نجس بودن نتوان کرد، اما احتیاط بهتر است

مسأله ۷-:زمین نجس را که بر و بند گرد آن چه حکم دارد؟

جواب

آن گرد نجس نیست.

مسأله ۸-:ازاله نجاست از بول و غیر آن به چه روش باید کرد که پاک شود؟

جواب

ازاله نجاست بول دو نوبت باید شستن، و احتیاطا دونوبت به فشارد، یکی در نوبت میان، و یکی در آخر. و در باقی نجاسات به غیر از لیسیدن سگ بعد از ازاله نجاست یک مرتبه باید شست.

مسأله ۹-:مثلا که نجس شود به محض آب ریختن پاک می شود یا نه؟

جواب

پاک می شود به شرط آن که آن مقدار آب بریزند بعد از بر طرف کردن نجاست که آب نفوذ کند در آن موضع نجاست، و

در نجاست بول دو مرتبه آب بریزد.

مسأله ۱۰-:رخت خواب که نجاست در آن نفوذ کرده باشد، بلکه از آن طرف نیز بیرون آمده باشد، طریقه شستن آن چه روش است؟

جواب

بعد از ازاله نجاست آن مقدار آب بریزند که همه جا جاری شود و به کوبند، و در نجاست بول دو مرتبه برسانند.

مسأله ۱۱-:قالی یا پلاس و نمد که نجس شود بدون فشردن به محض آب ریختن دو مرتبه پاک می شود یا نه؟

جواب

پاک می شود به شرط آن که به جای فشردن احتیاطا به کوبند.

مسأله ۱۲-:در وضو ساختن و غسل کردن بعد از آب جاری شدن به اعتبار چربی که در بدن می باشد بعضی جاها و بیخ موها خشک می ماند، آیا دست مالیدن بسیار ضرور است به قدری که بر طرف شود یا نه؟

جواب:

به قدری که ظن غالب بهم رسد که آب به جمیع موضع غسل جاری شده کافی است و آنها ضرر ندارد، و مبالغه در دست مالیدن سنت است.

مسأله ۱۳-:زنی که دختری شیر دهد در شیر او، و آهن در نجاست و طهارت چه اعتقاد دارید؟

جواب

ظاهرا شیر و آهن هر دو پاک است.

مسأله ۱۴-:هر گاه چیزی که نتوان به آن خاک مالید سگ به لیسد چگونه تطهیر باید داد؟

جواب:

خلاف است، بعضی می گویند نجاست باقی می ماند، و حدیثی در این باب ندیده ام که مطهر آن چه چیز است.

مسأله ۱۵-:با خون جراحت و دنبل یا خونی که از خارج به بدن یا به جامه کسی رسیده زیاده بر قدر معفو عنه باشد، یا رخت نجسی به غیر نجاست خون نجس شده باشد، داخل مسجد و روضه ائمه علیهم السلام می توان شد یا نه؟ و رخت نجس را داخل می توان کرد یا نه؟

جواب:

هر گاه نجاست آنها تعدی نکند در جمیع صور می توان کرد.

مسأله ۱۶–:آب چاه به ملاقات نجاست نجس می شود یا نه؟

جواب:

نجس نمی شود.

مسأله ۱۷–:خانه ای که آفتاب نیفتد به سبب آب قلیل ریختن پاک می شود یا نه؟

جواب

هر گاه آب بریزند که آب مستولی شود پاک می شود.

مسأله ۱۸–:جامه نجس به احتلام یا غیر آن که دیگری به شویــد تا یقین به طهارت هم نرســد محض زوال عین و افعال مســلمانان را محمول بر صحت دانستن پاک می شود یا نه؟

جواب

هر گاه فی الجمله صلاح و تدین داشته باشد کسی که

می شوید حکم به طهارت می توان کرد.

مسأله ۱۹-در زمستان و بهار در کوچه ها بعضی جاها که آب متصل است و گل و برف آب شده و نجاست ظاهری در آن کوچه باشد، آن آب و گل در نجاست و طهارت و ترشح کردن بر رخت این کس چه حکم دارد؟

جواب

چنانچه نجاست متصل باشد تا هر جا که آن آب اتصال دارد نجس است، و گل چنانچه تلیین در آن باشد که نجاست نفوذ به اطراف آن کند آن اطراف نجس خواهد بود.

مسأله ۲۰-:هر گاه سگی از دلوی آب بخورد، دلو را به آب چاه رسانند چه باید کرد؟

جواب:

چهل دلو احتیاطا بکشند.

مسأله ۲۱-:رنگ خون که بعد از ازاله عین و غسل در جامه می ماند چون است؟

جواب:

ببعد از تطهیر شرعی قصور ندارد.

مسأله ۲۲-:ازاله مخرج بول را به چه روش باید کرد؟

جواب

ابه دو قدر آبی که بر سر حشفه ایستاده می توان کرد، اما احتیاط دو مرتبه شستن و سه مرتبه نهایت احتیاط است.

مسأله ۲۳-:چون مردم شعر باف ریسمان پنبه را به خون گوسفند رنگ می کنند چه حکم دارد؟

جواب

ظاهرا توان، اگر کسی احتیاط کند بد نیست.

مسأله ۲۴-:سلس البول که مشهور میان فقها است که برای هر نماز یک وضو بسازد حدش کدام است؟ و بر صاحب سلس چه چیز لازم است؟

جواب:

ظاهر این است که مراد از سلس البول آن باشد که بول

را محافظت نتواند در اثنای نماز نمود، و ظاهر این است که حدیثی که موجب وضو باشد همان بول معتاد است، و آن که برای هر نماز وضو باید ساخت فقها نقل کرده اند، حدیثی به نظر نرسیده است، و احوط عمل به مشهور است.

مسأله ۲۵–:آب کاریز بدون معرفت و اذن صاحب که آیا مال صـــغیر است یا نه وضو ساختن و غسل کردن و آب برداشتن و رخت شستن چه حکم دارد؟

جواب

استعمال ضروری هر یک از اینها تا عدم رضا مشخص نباشد جایز است.

مسأله ۲۶–:در قریه ها و مزرعه ها حمامی دارند، و عادت چنین جاری شده که آب هر کس باشد می برند، و کسی هم مانع نمی شود، و گاه می شود که صـــغیر یا غائب دخلی داشته باشد، در آب مذکور غسل کردن و وضو ساختن چه حکم دارد؟ و استدلال کردن به اینکه از قدیم همچنین استمرار یافته

جواب:

با وجود دانستن که صغیر شریک است غسل کردن مشکل است، هر گاه ملک ایشان باشد احتیاط این است که شخصی قدری آب بخرد و وقف کند بر حمام که هر روز حمام را از آن آب پر کند، و در صورت اضطرار که به هیچ وجه صورت نتوان داد و آب دیگر یافت نشود، دور نیست که به اعتبار ضرورت جایز باشد.

مسأله ۲۷–:در آب غصبی وضو می توان ساخت؟

جواب:

آب غصبی دو قسم است، اگر چنانچه آبی در ظرف بوده و حیازت کرده اند غصب کرده، وضو ساختن و غسل کردن و

آشامیدن و باقی از استعمالات صحیح نیست. و اگر نهر را غصب کرده یا کاریز را، ظاهر آن است که استعمالات ضروری مثل وضو ساختن و آشامیدن و غیر آن جایز است.

مسأله ۲۸-:در زمین غصبی وضو ساختن و غسل کردن و نماز کردن چه حکم دارد؟

جواب:

حکم به بطلان نمی توان کرد.

مسأله ۲۹-:در آب نشستن از برای طهارت وقتی که آب روان باشد یا کر احتمال دارد که از بابت عاری که نهی دارد که بی لنگ داخل آب شود یا نه؟

جواب

از تعلیل حدیث ظاهر می شود که مکروه باشد، اما حدیث چون در این صورت نیست حکم به کراهت نمی توان کرد.

مسأله ۳۰-:هر گاه کسی خواهد که زمینی که دغدغه داشته باشد و کری از آب یا زیاده بریزد، اگر منفصل نشود صورتی دارد یا نه؟

جواب

مشکل است به این طریق، و مطلق کر گرفتن نیز سندی ندارد.

مسأله ۳۱-:کســی که فصد کند یا جراحتی داشته باشد که مانع از شستن یا مسح کردن بعض اعضا باشد، جبیره مقدم است یا تیمم باید کرد، و جبیره چه روش است؟

جواب:

هر گاه مانع باشد غسل نباید کرد، و تیمم بدل غسل کرد، و جبیره کردن درست نیست. و اگر مانع در موضع وضو باشد، اگر آن موضع شکسته باشد و بسته باشد جاهای صحیح را باید شست و دست تری به بالای اعضاء بسته باید مالید.

اما اگر فصد کرده باشد یا دمبل جراحتی داشته باشد آنچه

مقـدور باشـد پـاک کردن می شویـد، و آنچه مقـدور نشود غسل و مسـح ساقط است، اگر احتیاطا دست تری بر بالای آنها که موضعش پاک نباشد بکشید خوب است، و اگر در این صورت تیمم کند جایز است.

مسأله ۳۲-:بعضی اعضا که کوبیده می شود و خون در زیر پوست جمع می شود، وضو ساختن چه حکم دارد؟ بر فرضی که پوست بالای خون حس ندارد.

جواب

چنـانچه پـوست سـوراخ نشـده باشـد وضـو درست است، و آن خون ضـرری نـدارد. و اگر سوراخ شـده باشـد کهنه تری بر او بکشند، اگر رنگ دارد به قدر مقدور که جراحت نشود ازاله کنند، و اگر رنگ ندهد احتیاج به ازاله ندارد وضو درست است.

مسأله ۳۳-:چرک داشتن بیخ ناخن مانع صحت وضو و غسل می شود یا نه؟

جواب

مانع شدنش محل اشکال است.

باب سوم در بیان احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است

مسأله ۳۴-:قدمی که میان اذان و اقامه پیش می گذارند سند صحیحی دارد یا نه؟

جواب

روایتی نقل کرده اند، و بعضی از فقها نیز گفته اند.

مسأله ۳۵-:اذان ثانی را که بدعت می دانند در روز جمعه که از حدیث امام صادق علیه السلام می فهمند به اعتقاد شما کدام است؟

اشاره

و بعضـی می گوینـد که اذان اعلام را نبایـد گفت که اذان نماز ظهر که بعـد از آن گفته شود احتمال اذان ثانی خواهد داشت، این حرف صورتی دارد یا نه؟ بر تقدیر ضعف این قول آیا مخصوص نماز

جمعه می داننـد یا عام است؟ که هر چنـد نماز جمعه نکننـد بایـد اذان اعلام را نگفت که اذان ثانی بنابر احتمال داخل بـدعت نباشد.

جواب

اگر مطلقـا اکتفـاء به یـک اذان از برای نمـاز و ثـانی بکننـد احوط است، چنانچه عمل بر آن است، اما حکم به حرمت مشـکل است، و تفصیلش در بحار مذکور است.

مسأله ۳۶-:مثلا کسی در نماز در هنگام سر از رکوع برداشتن درست نه نشیند نماز او درست است یا نه؟

جواب

نماز او در هر دو صورت باطل است.

مسأله ۳۷-:اگر فعلی از افعال نماز واجبی نماز را به طریق جهل بجای نیاورده، و مدت مدید نماز کرده باشد اعاده نماید یا نه؟

جواب

احوط و اشـهر در غیر جهر و اخفـات و قصـر و اتمـام وجوب اعـاده و قضا است. و در بعضـی سـخنی هست، و در رساله شـک اشاره به بعضی شده.

مسأله ۳۸-:حدیثی واقع شده که اگر کسی عقد نماز را خالی از ریا بسته باشد، و در اثنای نماز ریا به عمل آید نقصان ندارد و محمول بر ظاهر است یا مأول؟

جواب

حدیث را تأویل کرده اند که در اثنای نماز به خاطرش خطور کند و باز تدارک کند و دل به او به بندد.

مسأله ۳۹-:کسی که بعد از تکبیره الاحرام خم شود و دست به زمین برساند و مهر و تسبیح خود را حرکت دهد نماز او چه صورت دارد؟

جواب

اگر به نیت رکوع نرفته جزم به بطلان نمی توان کرد، و مشهور بطلان نماز است.

مسأله ۴۰-:در رکنیت قیام چه می فرمایند؟

جواب

رکنیت قیام مشخص نیست، و اما آن که هر گاه کسی بدون قصد رکوع خم شود، چون خم شود، به خاطرش رسد که می بایست به رکوع رود، اگر راست نشود باطل باشد بنا بر آن است که اصل رکوع عبارت است از اینکه ایستاده باشد و آن قدر خم شود، پس آن داخل رکوع خواهد بود.

مسأله ۴۱-:التحاف صما که در نماز مکروه است کدام است؟

جواب

آن است که به طریق هند شال را از روی کتفها به پیش سینه آورد، و به زیر بغلها برد، و از عقب بر سر دوش اندازد. و احتمال دارد که از روی کتفها از عقب به زیر بغلها آورد و هر دو را جمع کند و بر یک دوش اندازد.

مسأله ۴۲-:و شاح که مکروه است کدام است؟

جواب

آن است که شال را به دوش اندازد که یک دوش پوشیده شود و یکی نه و سر دیگر را به دوش اندازد به طریق ردا.

مسأله ۴۳-:هر گاه پیشنماز ردا را پهن نکند که دوش را به پوشاند، و همچنان در گردن اندازد و طرف چپ را بر جانب راست اندازد، چه صورت دارد، و اگر آویخته باشد و بیندازد چون است؟

جواب

در صورت اول سنت ردا ممکن است که به عمل نیامده باشد، چون دوشها پوشیده نشده، و صورت ثانی را طریقه یهود می دانند.

مسأله ۴۴-:زنان را در نماز پشت پا را پوشیدن در کار است یا نه؟

جواب

معلوم نیست واجب باشد.

مسأله ۴۵-:تحت الحنک را به چه روش باید بست؟

جواب

سر عمامه را آویختن از یک طرف به منزله اهل مکه.

مسأله ۴۶-:ابریشم که در رخت کسـی باشـد، مثل زه گریبان یا دکمه قبا چه حکم دارد نماز کردن با او؟ و مثل کیسه ابریشم که با این کس باشد یا عرقچین چه حکم دارد؟

جواب

آنچه لباس بگویند و جزء لباس شود مثل زه و دکمه ظاهر این است که جایز است، اما مثل کیسه احتیاط اجتناب است، و در مثل عرقچین دغدغه بیشتر است.

مسأله ۴۷-:هر گاه کسـی در رخت غصبی مدتی نماز کند، صحت و بطلان نماز چون است؟ و اگر مغصوب منه معلوم یا موجود نباشد به ثمن آن رخت چه باید کرد؟ و نمازها قضا دارد یا نه؟ و اگر رخت مذکور دزدیده باشد یا از وجه حرام باشد چون است؟

جواب

با علم به غصب و حرمت آن بنا بر مشهور و احوط آن است که نمازها که در رخت غصبی کرده قضا کند، خصوصا رختی که در حین قیام نماز مثلا در سجود اگر خواهد به صاحب دهد باعث ترک آن شود، و کسی که از او غصب کرده اگر چنانچه موجود یا معلوم نباشد، بعد از ظن مأیوس شدن از او به مستحقین بدهند، و دزدی نیز حکم غصب دارد، و رختی از وجه حرام بخرند چنانچه صیغه بر آن وجه واقع شده حکم غصب دارد، و چنانچه بیع بر ذمه واقع شود و آن وجه را تنخواه بدهد نماز در آن رخت نقصان ندارد.

مسأله ۴۸-:اگر شخصـی چیزی در پای خود کند که ساق داشـته باشد مثل مسـحی، و بعد از آن آن را در کفش کند مثلا، آیا درین صورت به اتفاق نماز جایز است؟ یا در این صورت نیز داخل خلاف باشد؟

اشاره

جواب

به گمان فقیر قصور ندارد، و دور نیست که داخل خلاف باشد.

مسأله ۴۹-:دهلیزهای مسجدها داخل مسجد است؟ و می توان گفت ثواب مسجد دارد یا نه؟

جواب

ثواب داشتن احتمال دارد.

مسأله ۵۰-:تسبیح را زینت به طلا و نقره کردن و دانه میان آن را از طلا کردن چون است؟

جواب

اگر مرد مزین به طلا دست نگیرد احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله ۵۱-:در خانه ای که چند نفر صغیر و کبیر شریک اند، همه به حصه خود به نشینند، و جماعت کبار نماز کنند چه صورت دارد؟

جواب

در صورتی که همه به قدر احتیاج خود متصرف باشند شاید بد نباشد، اما در صورتی که صغیر محتاج به آن قدر نباشد تصرف آنها به اعتبار سکنی زیاده باشد باید اجاره کرده شود، و در شق اول هم احتیاط کرده شود بهتر است.

مسأله ۵۲-:مقدار درهم بغلی به اعتقاد شما چه قدر است؟

جواب

زیاده از قدر یک شاهی عجمی را اگر احتیاط کند بهتر است.

مسأله ۵۳-:سجده بر سنگ جایز است و تیمم و همچنین بر آجر پخته؟

جواب

سجده ظاهرا توان بر سنگ کرد، و تیمم نیز ظاهر این است که جایز باشد، و بر آجر هم ظاهر جواز است.

مسأله ۵۴-:در حمد و سوره که در نماز می خوانند قاعده

اشاره

قرائت دانستن و به عمل آوردن که نماز بدون آن صحیح نیست چند چیز است؟

جواب

بیرون آوردن هر حرفی از مخرج به روشی که قاریان نقل کرده اند به روشی که حروف از یک دیگر امتیاز داشته باشد، خصوصا حروفی که در زبان فرس در وقت تلفظ اشتباهی دارد، مثل صاد و سین و ثا و ضاد و ظا و زا و ذال و قاف و غین، و در زبان ترکان جا و ها، و اعرابها ظاهر شود به سبب توقف بر آن حرف، و مدهای متصل ترک نشود، و حروف مدغم را نیز ادغام کند در جاهائی که قراء نقل کرده اند، مثل قل ربی قر ربی بخواند که لام را تبدیل به را کند، و من ربی نون را در را ادغام و باقی آداب مستحب است.

مسأله ۵۵-:کسی که شک در عدد رکوعهای نماز آیات کند که چند رکوع بجای آورده چه حکم دارد در حین قیام؟

جواب

بنا بر اقل باید گذارد، و همچنین هر گاه شک کند در عدد تکبیرات نماز عیدین.

مسأله ۵۶-:هر گاه کسی نماز می کرده باشد، و کسی دیگر قرآن بخواند در نماز یا غیر نماز چه صورت دارد؟

جواب

امر به احتیاط نمودن، چون بعضی از احادیث عام است در سکوت از جهت شنیدن قرائت، و خصوص شنیدن قرائت امام یک حدیث دارد.

مسأله ۵۷-:تسبیحات أربع در دو رکعت آخر خواندن یک نوبت کافی است یا نه؟

جواب

ظاهرا کافی باشد، و سه مرتبه بدون اللّه أکبر که نه تسبیح باشد بهتر است.

مسأله ۵۸-:در خطبه نماز جمعه آنچه واجب است چه چیز است؟

جواب

باید خطبتین مشتمل بر حمد و ثنای خداوند عالمیان، و شهادتین و موعظه و وصیت به تقوا و سوره قرآن باشد، در خطبه ثانی آیه قرآن نیز کافی است، و مشتمل بر ذکر ائمه نیز باشد خطبه ثانی.

مسأله ۵۹-:وقت نماز جمعه چه مقدار است؟

جواب

از ابتدای زوال تا آن که به قدر دو قدم که عبارت از دو سبع شاخص است بگذرد.

مسأله ۶۰-:مسافر نماز جمعه می تواند کرد خواه امام شود و خواه مأموم؟

جواب

امامت کردن مشکل است، و مأموم می تواند شد.

مسأله ۶۱-:در وقت بارش ترک نماز جمعه جایز است؟ بنا بر آن حدیث که واقع شده یا نه؟ و اگر قدری به بارد و بعد از اذان وقت باشد عذر می تواند شد که نرود؟ و برف نیز در این حکم است؟

جواب

به آن حدیث جمعی عمل کرده اند، و در حدیث مطلق واقع شده، و برف را هم بعضی در این حکم داخل می دارند، و احتیاط این است که تا مشقت شدید نباشد ترک نشود.

مسأله ۶۲-:کسی که به سفر رود به تکلیف حاکم جائر، نماز خود را قصر کند یا تمام؟

جواب

مشهور این است که اگر سفرش مشتمل بر معصیت نیست قصر می کند، و بعضی می گویند به اعتبار تکلیف آن شخص تمام می کند.

مسأله ۶۳-:مسافر در چهار فرسخ که قصد رجوع در همان روز نداشته باشد و ده روز هم نماند چه کند؟

اشاره

جواب

به اعتقاد ما قصر باید کرد و احتیاج تمام معلوم نیست باشد.

مسأله ۶۴–:هر گاه کسی مسافر باشد، و قصد اقامت در جائی کرده باشد، و از آنجا به حد ترخص رود، و بعد از مراجعت اراده ده روز ماندن نداشته باشد، نماز او چه صورت دارد؟

جواب

اشکال دارد، و اگر هر دو را بکند احتیاط است.

مسأله ۶۵–:هر گاه در بلدی نماز جمعه می کرده باشند، و به اعتبار موانع اقتدا به آن امام نتوان کرد، و کسی باشد که تواند کرد، واجب است خروج از برای نماز یا نه؟

جواب

وجوب خروج را در این صورت جزم نداریم، اما با عدم مانع احوط است.

مسأله ۶۶–:زنی که حائض باشد و زلزله شود نماز زلزله را بعد از زلزله به عنوان وجوب بکند یا نه؟

جواب

حکم به وجوب کردن مشکل است، اما احتیاط این است که ترک نکند.

مسأله ۶۷–:چنان که سهوا در نماز آیات یک رکوع زیاده شود یا کم شود چه حکم دارد؟

جواب

اقوا آن است که نمازش صحیح است، و احوط آن است که در صورتی که یک رکوع را فراموش کرده باشد بعد از تمام نماز، رکوع فراموش کرده را بجا آورد و نماز را اعاده کند.

مسأله ۶۸–:در نماز میت حرف زدن عمدا مبطل است یا نه؟

جواب

به سبب حرف زدن و با کثرت مبطلات نماز حکم به بطلان نماز میت نمی توان کرد، اما احوط ترک است.

مسأله ۶۹-:پسر بزرگ اگر صلاه و صوم پدر را بجا نیاورد،

اشاره

و پسر کوچک بجا آورد، برائت ذمه حاصل می شود یا نه؟ و اگر دختر بجا آورد و پسر نداشته باشد و یا امتناع نماید چون است؟

جواب

ظاهرا به کردن پسر کوچک یا دختر اگر درست به عمل آورد برائت ذمه حاصل می شود، و سقوط از پسر بزرگ تر محل اشکال است، و احوط آن است که او نیز بکند، و اللّه یعلم.

مسأله ۷۰-:در نماز میت از برای فاسق که علم به فسق او داریم گفتن اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا چون است؟

جواب

ظاهرا بد نباشد، و در بحار تفصیل این مذکور است.

مسأله ۷۱-:در نماز جماعت هر گاه قصد شخص معینی کرد امامت می کند، و آخر مشخص شود که دیگری بوده، نماز او چه حکم دارد؟

جواب

مثلا اگر هر دو نفر را عادل می دانسته که یکی از این دو نفر در این موضع نماز می کند قصد اقتدا به امام حاضر کرده نمازش درست است هر کدام باشد. و اگر حاضر را قصد به شخص معینی کرده ظاهر می شود که دیگری بوده، چنانچه او را عادل داند حکم به بطلان نمازش نمی توان کرد، و ظاهرا نمازش درست است.

مسأله ۷۲-:اقتدا کردن در نماز آیات وقتی که امام بعضی از رکوعها را بجا آورده باشد چه حکم دارد؟

جواب

حکم به صحت چنین نمازی کردن مشکل است.

مسأله ۷۳-:در نمازهای یومیه که امام در رکوع باشد اقتدا می توان کرد یا نه؟

جواب

احتیاط این است که در وقتی که امام در رکوع باشد اقتدا نکند، و چنانچه اقتدا کرده باشد، جزم به بطلان نمازنمی توان کرد.

مسأله ۷۴–:در نماز جهریه مثل نماز صبح هر گاه صدای امام را نشنوند قرائت باید کرد یا نه؟

جواب

احوط این است که قرائت را ترک نکند هر گاه صدای امام را هیچ نشنوند.

مسأله ۷۵–:چنانچه کســی در دو رکعت آخر نماز برسد آیا مأموم قرائت باید کرد یا نه؟ و بر فرض قرائت حمد و سوره واجب است یا حمد تنها کافی است؟

جواب

چنانچه امام تسبیح می خوانده باشد به قدر مقدور قرائت باید کرد، و اگر حمد بخواند در کار نیست.

مسأله ۷۶–:دو نفر از علما که به ســبب اســتدلال یا به رجوع اعلم یکی نماز جمعه را واجب داند و بجای آورد، و دیگری حرام داند و نکند، این دو نفر به یک دیگر اقتدا می توانند کرد یا نه؟ و حال آن که حق یکی است.

جواب

هر گاه از اهل دیانت باشند، و در تحصیل علوم ضروری به استدلال یا رجوع به علما سعی می کرده، و بذل جهد خود را بجای آورده اند، نماز می توان کرد.

مسأله ۷۷–:نمازی که به جماعت گذارده شود اماما یا مأموما مرتبه دوم به جماعت می توان گذارد یا نه؟

جواب

احتیاط این است که مرتبه دوم گذارده نشود.

مسأله ۷۸–:هر گاه میان بعضــی مأمومین و امام دیواری فاصله باشد، و آن مأمومین بعضی مأمومین صف پیش خود را می دیده باشند نماز جایز است یا نه؟

اشاره

جواب

ظاهر این است که نماز جایز باشد.

مسأله ۷۹-:هر گاه فقیه فتوا دهـد که اقتدا به فلان کس می توان کرد، احتیاج به شـهادت عادل دیگر هست، یا همان فتوای او کافی است؟

جواب

ظاهرا اگر آن شخص امامت می کند ظاهر الصلاح باشد و فسقی از او ندیده باشند فتوای فقیه کافی باشد.

مسأله ۸۰-:گاه می شود که جماعت صـلحا که از همه جهت دین داری ایشان بر ما معلوم است حدتی در مزاج ایشان هست، و به اندک امری از جا در می آیند، و به بعضـی مردم صالح یا غیر صالح تندی و درشتی می کنند، و کسـر قلب آن جماعت می شود، خواه تقصیر ایشان در مرتبه ای باشد که باید

جواب

اگر صلاح و دین داری او مظنون شده باشد، و فعل او محمل صحیح داشته باشد بر محمل صحیح حمل باید کرد، و اللّه یعلم

مسأله ۸۱-:قصد کردن در نماز جماعت به پیشـنماز معین شرط است، و اگر دو کس باشند که امامت می کرده باشند، و قصد یکی کند و اتفاقا دیگری ایستاده باشد چه صورت دارد؟

جواب

ظاهرا درست باشد، و قصد کردن به امام معین از حدیث ظاهر نمی شود، و هر گاه می داند که هر دو عادل اند و اقتدا می کند ظاهرا کافی باشد.

مسأله ۸۲–:اگر کسی یک نماز را به دو پیشنماز کند، خواه در اثنا و خواه در ابتدا جایز است یا نه؟

جواب

ابتدا جایز است به دو تا اقتدا کردن، و در اثنا نیز عمومات و حدیث عذر پیشنماز دلالت بر جواز دارد، و بعضی اشکال کرده اند اما ظاهر جواز است.

مسأله ۸۳–:در نماز جماعت هر گاه صفهای پیش تکبیر گفته باشند صفهای عقب تکبیر می توانند گفت یا نه؟

جواب

ظاهرا وقتی که صفها بسته شد کافی باشد چون واقع شده، و هر گاه صفوف فاصله باشد دوری نقصی ندارد، و خصوص هر گاه دو سه نفر تکبیره الاحرام گویند دغدغه ندارد.

مسأله ۸۴–:هر گاه در میان صفهای جماعت چندین جا فاصله باشد به قدر شش هفت ذرع بلکه ده ذرع باشد که صف سابق از صف عقب دور است ضرری دارد یا نه؟

جواب

ظاهرا اگر همه جا صفها اتصال داشته باشد فاصله چندین حوض و نهر آب ضرر نداشته باشد.

مسأله ۸۵–:هر گاه در میان نماز از صف پیش دو سه نفر بروند نماز صف بعد از آن چه صورت دارد؟ چون پیش ایشان خالی شده.

جواب

نقصی ندارد و آن جماعت پیشتر می توانند رفت.

مسأله ۸۶–:هر گاه در وقتی که پیشنماز در رکوع باشد شما دغدغه می کنید از اقتدا کردن و می فرمائید که احادیث رخصت احتمال تقیه دارد، خبر «۱» حمد در رکعت آخر از برای پیشنماز افضل می دانید و حال آن که اینجا نیز احتمال تقیه دارد؟

جواب

احادیث تسبیح صحیح تر است، و احادیث تخییر میان

حمـد و تسبیح احتمال تقیه ندارد، چون سـنیان قائل به تخییر نیسـتند، و حدیث تعیین حمد احتمال تقیه دارد، پس تسبیح احوط است، و حمد به سبب حدیث افضل، و افضلیت معنی دیگر و احوط بودن معنی دیگر.

مسأله ۸۷ -:شما تسبیح را چند نوبت می خوانید در دو رکعت آخر؟

جواب

نه نوبت می خوانیم که اللّه اکبر خوانده نمی شود، و گاه دوازده نوبت که در هر سه نوبت اللّه أکبر خوانده شود.

مسأله ۸۸ -:در نماز جماعت هر گاه پیشنماز یک شبر بلندتر باشد از مأموم چه صورت دارد؟

جواب

در قدر شبر احتیاط باید کرد، و کمتر ظاهرا نقصی ندارد.

مسأله ۸۹ -:ردائی که از برای پیشـــنماز به اعتقاد شما مستحب است، جمعی می گویند از احادیث ظاهر نمی شود که از برای غیر کسی که کتفش پوشیده نباشد سنت باشد، لهذا بعضی از علما مضایقه کرده اند.

جواب

از بعضـی اخبار به طریق عموم قدری اسـتحباب ظاهر می شود از برای چنان کسـی که کتفش پوشـیده نباشد تأکید بیشتر دارد، بلکه مکروه است بدون رداء.

مسأله ۹۰ -:عبا و پوستین قائم مقام ردا می شود؟

جواب

ظاهر این است که قائم مقام بشود هر گاه دست به آستین نکرده باشد.

مسأله ۹۱ -:هر گاه وفا به وعده هائی که می کنند واجب نباشد بنا بر مشهور، پس چرا خلف وعده قادح در عدالت باشد، چنانچه

اشاره

حدیث فی الجمله اشعاری به آن دارد.

جواب

در آن حـدیث چنـد چیز مذکور است، می تواند به اعتبار بعضـی قیود دیگر باشد، و اگر از برای ثبوت عدالت باشد در حدیث نیست که پیشنماز می باید عادل باشد، و بعضی اصطلاحات که متأخرین نقل کرده اند مأخوذ از کتب عامه است.

مسأله ۹۲-:در جائی که به اعتقاد شـما باید جمع کرد در نماز میان قصر و اتمام بنا بر خلافی، کسی که چنین باشد اگر امامت کند می توان به او اقتدا کرد؟

جواب

ظاهرا توان، و اگر رجحان در قصر و تمام نباشد مأموم مخیر است، و اگر نه هر کدام که راجح است در آن اقتدا کند.

مسأله ۹۳-:نماز غفیله و نماز وصیت که میان نماز شام و خفتن باید کرد، بعد از بر طرف شدن حمره مغربیه می توان کرد یا نه؟

جواب

دغدغه می شود.

مسأله ۹۴-:آیا نماز غفیله به غیر از چهار رکعت نماز نافله شام است؟

جواب

آنچه از اخبار ظاهر می شود این است که دو رکعت نافله شام را به طریق نماز غفیله بجا آورد.

مسأله ۹۵-:نافله پیاده در حضـر سند صحیحی دارد یا نه؟ و احادیثی که در جواز نافله در راه رفتن واقع شده اکثر در حالت سواری و بعضی در سفر است.

جواب

بهتر آن است که تا تواند در حضر وقتی که پیاده باشد نافله نگذارد.

مسأله ۹۶–:اگر در نماز شب سهوا و تر را بر شفع مقدم دارد چه باید کرد؟

جواب

باید اول شفع را کرد، و مرتبه دیگر و تر را بجای آورد.

مسأله ۹۷–:دعای چهل مؤمن در نماز شب کردن چون حدیث ندارد، خصوصا آن وقت چون است؟

جواب

در غیر آن وقت بهتر است خصوص جهت عوام که الفـاظ فارسـی را در میان نماز موافق ضابطه نمی تواننـد گفت، و غیر عوام هم چون روایت به خصوص ندارد و در غیر آن دعا بکند.

مسأله ۹۸–:از برای فساق و ظلمه با وجود علم به فسق ایشان دعا کردن و در زمره چهل مؤمن شـمردن و گاه تعریف ایشان کردن چه صورت دارد؟ با وجود حدیثی که ورام نقل کرده اذا مدح الفاسق اهتزله العرش.

جواب

دعای هدایت و مغفرت از برای ارباب کبائر شـیعیان خوب است، و مدح ایشان در صـفت خوبی ایشان اگر باعث رسوخ ایشان در صفات ذمیمه نشود بد نیست، و الا نباید کرد.

باب چهارم در روزه ماه مبارک و بعضی احکام آن

مسأله ۹۹–:هر گاه کسی وعده افطار کند نزد کسی می تواند افطار کرد جای دیگر؟

جواب

معلوم نیست لازم باشد آنجا افطار کردن.

مسأله ۱۰۰–:خرمائی که کسی بدهد که به آن افطار کنند می توان به دیگری داد؟

جواب

محل تأمل است.

مسأله ۱۰۱–:اگر کسی در ایام روزه گوش یا دهن یا دماغ را به آب برد جدا جدا یا با هم، آیا ضرر دارد وقتی که تمام به زیر آب نرود؟

جواب

تا کاسه سر به زیر آب نرود قصور ندارد.

مسأله ۱۰۲–:گاه می شود که در آخر ماه مبارک مرد عامی می آید از دهی به مزرعه که چند نفر آنجا هســتند و خبر می دهند که شب گذشــته ماه را در فلان ده جمع کثیری دیدنــد و افطار کردنــد، آیا به حرف چنین یک نفر می توان افطار کرد؟ یا آن که از هیچ کس نشنیده باشیم اما می دانیم ک

جواب

در این صورت افطـار کردن به حرف یـک نفر چنین مشـکل است، و اگر کسـی افطار کنـد احتیاط قضای آن روز را بگیرد بد نیست، و چون آن جماعت به اعتقاد خود از روی علم افطار کرده اند کفاره معلوم نیست.

مسأله ۱۰۳–:در کفاره مشروط به تتابع اگر کسی ظن داشته باشد که شب است و سحور کند، اتفاقا در صبح افتد سهوا چه صورت دارد؟

جواب

اگر سهوا باشد معلوم نیست تتابع بر هم خورد.

مسأله ۱۰۴–:در وقت صوم فرو بردن بلغم که هنوز به فضای دهن نرسیده باشد که از راه دماغ به حلق برود مبطل است یا نه؟

جواب

بطلان معلوم نیست، و احتیاط بد نیست.

مسأله ۱۰۵–:بعضی از عوام در دهات در بعضی بلاد در شب ماه مبارک رمضان که جماع می کنند زنان ایشان یا مردان نزدیک

اشاره

به طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آفتاب غسل می کنند، اما اکثری علم ندارند که کفاره باید داد، با جهل به مسأله یا علم چه صورت دارد؟

جواب

چنانچه متصل به طلوع صبح غسل ممکن بوده قضای آن روز را باید گرفت، و احوط آن است که کفاره نیز بدهد خصوصا عالم.

مسأله ۱۰۶-:در عید ماه مبارک رمضان که اول ماه سی و یک روز نگذشته باشد بدون آن که کسی خود ماه را دیده باشد چه روش باید کرد؟ هر کس ثابت شود تا آن که جائز باشد افطار کردن به محض آن که از بعضی علما و صلحا بشنود که در نزد ایشان ثابت شده، یا از کسی بشنود که جماعتی ش

جواب

احتیاط این است که به همین شنیدن از آن جماعت که نزد ایشان ثابت شده اکتفا نکند، بلکه خود از شهود بشنود، یا علم شرعی ایشان را حاصل شود از شهادت عدلین یا شیاع. و ظاهر آن است که هر گاه اطلاع بهم رساند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا به سبب دیدن ماه افطار کرده اند افطار توانند کرد، و عورات را کافی باشد خبر دادن مردان ایشان به ثبوت.

مسأله ۱۰۷-:هر گاه هوا صاف باشد و ابر نباشد، و جمعی گویند و شهادت دهند که ماه را دیده اند از بلد یا خارج بلد، یا ابر بوده باشد و هوا صاف نبوده باشد به چند گواه ثابت می شود؟

جواب

در جمیع این شقوق و بر هر تقدیر به شهادت دو عادل یا شیاع ثابت می شود.

مسأله ۱۰۸-:غبار غلیظ و گرد خرمن که به حلق می رود، روزه را باطل می کند یا نه؟

اشاره

جواب

اجتناب احوط است، اما حکم به بطلان روزه کردن مشکل است.

مسأله ۱۰۹-:کسی که خود را جنب کند یا محتلم شود بعد از طلوع صبح غسل کند، روزه قضا یا روزه سنت می تواند داشت یا نه؟

جواب

روزه سنت می تواند داشت، و روزه قضا نمی تواند داشت.

مسأله ۱۱۰-:هر گاه کسی روزه سنتی داشته باشد و وارد خانه مؤمنی شود، فنجان قهوه یا گلاب یا تکلیف آب خوردن کنند، و گاه هست که خرمائی یا لقمه نانی می دهند، داخل طعام مستحب است، و افطار کردن سنت است یا نه؟

جواب

ظاهر این است که به چنین اموری افطار کردن صورت ندارد. و ظاهر اخبار این است که به خانه مؤمنی وارد شوی و طعامی حاضر کند افطار سنت است.

مسأله ۱۱۱-:هر گاه کسی در شب در فکر سفر کردن نبوده و قبل از ظهر حرکت کرد افطار کند بی خلاف یا نه؟

جواب

بعضی تبییت و خروج قبل از ظهر هر دو را شرط کرده اند.

مسأله ۱۱۲-:اگر کسی شب در فکر سفر باشد، و عزم کند که صباح بعد از ظهر بیرون رود و روزه بگیرد، و بعد از ظهر حرکت چه صورت دارد؟ چون شب قصد سفر داشت.

جواب

دغدغه می کنند بعضی، اگر احتیاط قضائی بکنند بد نیست.

باب پنجم در خمس و زکات و بیان استطاعت حج

مسأله ۱۱۳-:کسی که قوت سال از حاصل ملکش یا کسبش

اشاره

بهم نمی رسد، اما ملکی یا سرمایه ای دارد که قوت سالش می شود هر گاه بفروشد، زکات و خمس می توان داد به او، و در این فرقی میان مستحق زکات و خمس هست یا نه؟

جواب

به چنین جماعت زکات و خمس و فطره دادن مشکل است.

مسأله ۱۱۴-:در خمس حصه امام یا غیر حصه امام علیه السلام را مالک با تجویز بعضی از صلحا که مرتبه استدلال نداشته باشند به سادات مستحقین می توانند داد یا نه؟

جواب

البته به تجویز عالم به اخبار اهل بیت علیهم السلام بدهند.

مسأله ۱۱۵-:خمس را بر مستحقین و یتامی و ابن السبیل متساوات تقسیم باید کرد یا هر قدر خمس که کسی داشته باشد به یک صنف بلکه به یک شخص می تواند داد، و استحقاق در سید البته شرط است یا نه؟ و اگر قدری دارد و یا اصلا خبری ندارد، یا آنچه دارد از قوت سنه می توان داد یا

جواب

حصه امام علیه السلام را البته به تجویز فقیه بدهند و فقیه در تقسیم آنچه مصلحت داند به عمل می آورد، و استحقاق شرط است، و زیاده بر قوت سال نمی توان داد.

مسأله ۱۱۶-:در یتامی سادات نیز استحقاق شرط است یا نه؟

جواب

احوط آن است که رعایت استحقاق بشود.

مسأله ۱۱۷-:از مال صغیر زکات دادن در غلات و غیرها بر وصی یا قیم که مال صغیر عرفا به اعتبار خویشی در دست او هست باید داد یا واجب نیست؟

جواب

مشکل است دادن زکات در چنین صورتی.

مسأله ۱۱۸-:در غیر ربح تجارت و آنچه ارباب صناعات که

اشاره

عرفا بـه آن حرفه صـادق آیـد و از زراعت که زیـاده بر قـوت سـنه باشـد بر جمیـع که خمس واجب است در امـور دیگر، مثل نوکری شخصی کرده، یا نفع از حاصل گوسفند یا شتر بهم رسیده، یا مثل ملائی این زمان یا نماز و روزه گرفتن مبلغی

جواب

در امور هر چه به روشی شده باشد که عرفا کسب شده باشد باید داد، و احتیاط این است که در هبه که نسبت به حال او خطیر گویند، و در میراث که به او رسد از جائی که گمان نداشته باشد خمس باید داد، بنا بر حدیثی که علی بن مهزیار نقل کرده.

مسأله ۱۱۹ -:در باب زکات گوسفند که به سیصد برسد هر صد یکی باید داد تا به چهار صد؟

جواب

احتیاط این است که در سیصد و یک چهار گوسفند بدهند و در چهار صد نیز چهار.

مسأله ۱۲۰ -:مثلا کسی ده تومان داشت خمس آن را داد، و در اثنای سال دیگر که تجارت می کند جمیع اخراجات سال او باید از فایده باشد یا بعضی از اصل و بعضی از فایده، و بر فرضی که مداخل دیگر نیز داشته باشد چه حکم دارد؟

جواب

اخراجات از فایده است، و چنانچه مداخل دیگر نیز داشته باشد اخراجات را توزیع بر ربح تجارت و مداخل او بالنسبه می کند.

مسأله ۱۲۱ -:مراد از مؤمنی که یتیم او را از زکات توان داد جماعت عامی که پروا به دین نداشـته باشند، بعضی مثلا دوازده امام شنیده اند و نام ایشان را نمی دانند، و بعضی نام را یاد گرفته اما

اشاره

نمی دانند که امام چه معنی دارد که خلیفه و جانشین پیغمبرانـد، چه جای آن که دلیل اجمالی بر حقیت ایشان یا حقیت نبی داشته باشند شامل چنین جماعت هست؟ یا مراد به مؤمن این است که اول مرتبه که معرفت به اصول خمس داشته باشند، و اعتقاد به حقیت آن به دلیل اجمالی و ظهور صلاحی اقلا داشته باشد.

و بعضی هستند که در نهایت احتیاج هستند اما نماز نمی کنند، یا اگر نماز می کنند به روشی به عمل می آورند که جزما از عدم قرائت بلکه غلط کلمات و اعراب و ترک بعض واجبات کرده که نمازش باطل باشد، زکات و فطره دادن به چنین جماعت چه حکم دارد؟

جواب

چنان که دانشمند صالح بهم رسد بهتر است، و اگر چنین بهم نرسد به ضرورت می توان داد.

مسأله ۱۲۲-:سادات اضطرار ایشان به چه حد که می رسد از زکات واجبه و فطره از غیر سید می توانند گرفت؟

جواب

ظاهر این است که اضطراری که به حدی رسیده باشد که خوف تلف باشد به قدر سد رمق می توانند گرفت.

مسأله ۱۲۳-:کسی که به غریبی آمده و می گوید من سیدم بدون ثبوت خمس می توان داد، و بر فرضی که مشهور باشد که میر یا سید می گویند می توان داد بدون علم به ضبط سلسله ایشان.

جواب

خمس دادن بدون ضبط سلسله یا شهادت عدلین به روشی که علم شرعی به نسب او بهم رسد مشکل است.

مسأله ۱۲۴-:کسی احسان به کسی می کند، و گیرنده مستحق نباشد، و قرینه نباشد که آنچه می دهد از چه وجه است، آیا واجب است که بگوید که از چه وجه است یا نه؟

اشاره

جواب

چنانچه ظن غالبی نداشته باشد که از قرائن ظاهر باشد که از وجه زکات است سؤال کردن در کار نیست.

مسأله ۱۲۵-:جماعتی که نهایت احتیاج دارند، اگر کسی به قرض به ایشان چیزی بدهد و خود از خمس بهم رسانند و تسلیم ایشان نکرده قرض خود را حساب کند هر چند به ایشان بگوید خوب است، و منع نقل خمس که واقع شده اگر به قرض ایشان داده شود و در آن بلدی که سادات حاضر نیستند به

جواب

بایـد او را مطلع کنند، یا اول که قرض به او می دهند اذن از او بگیرند که چنانچه خمس بهم رسد تنخواه طلب خود بر دارد، و خمس را نزد عالم به اخبار اهل بیت که قابل ترجیح مسائل داشته باشد برند آنچه مصلحت داند به عمل می آورد.

مسأله ۱۲۶-:هر گاه غله را زکاتش داده باشند و سالی بر آن بگذرد زکات خمس دارد یا نه؟

جواب

زکات خمس باید داد، زکات دادن غله باعث سقوط این نشده.

مسأله ۱۲۷-:شخصی که از وجوه استحقاق می گیرد، خرج او باید به چه نحو باشد، مثلا اگر موافق زی اقوام باید بود زی اقوام مختلف باشد بعضی در ده باشند و وضعی نداشته باشند، و بعضی در شهرند و فی الجمله وضعی دارند، موافق کدام باید بود.

اشاره

و مثلاـ در مأکولات اگر وسط و عرف را رعایت بایـد کرد، اینها چیزی نیست که حقیقت آنها کما ینبغی توان دانست، چرا که احوال مردم اختلاـف بسـیار دارد، و این نیز اشـتباه تمـام دارد، مثلاـ در وقت میوه می توان قنـاعت کرد و به نـان و خربوزه تنها اکتفا کرد، و می توان انگور و پنیر و هندوانه و سایر میوه های دیگر گرفت.

و همچنین هر شب می توان گوشت گرفت و طبخ کرد، و در هفته به دو مرتبه هر گاه ریاضت بکشـند اکتفا می توانند کرد، و گاه باشد که در این صورت آخرین از این شکایت کنند و بر ایشان بسیار دشوار باشد، امید که متوجه شده ضابطه درستی بیان فرمایند که رفع شبهه و دغدغه شود.

جواب

در این امور ضابطه قرار دادن مشکل است، و عمل به عرف و عادت و امثال آن در آن بلد خوب است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۲۸ -:به اعتقاد شما مال و جهات و مصالح الاملاک و تخم از غله بیرون می روند، و بعد از آن زکات می دهند یا نه؟

جواب

سوای خراج که می گیرند دیگر دلیل ندارد که بیرون روند.

مسأله ۱۲۹ -:هر گاه جنسی را یک نوبت خمس بدهند، مرتبه دیگر خمس باید داد یا نه؟ و بعد از آن لازم است که در سال آینده از آن خرج کنند و مداخل سال آینده ذخیره شود چون نفع سادات می شود، یا از مداخل آینده روز به روز خرج کند یا از هر دو تا؟

جواب

خمس یک نوبت که داد کافی است، و خرج را از هر دو تا بکند بهتر است.

مسأله ۱۳۰ -:هر گاه نوکری مثلا کسب این کس شده باشد، یا بعضی که اکثر اوقات نماز می کنند و روزه می دارند، اینها اگر

اشاره

از آن وجوه چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس باید داد یا نه؟

جواب

بلی خمس می باید داد.

مسأله ۱۳۱–:شما از وظائفی که می گیرید اگر چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس می دهید یا نه؟

جواب

وجوبش مشخص نیست، و احتیاط خوب است.

مسأله ۱۳۲–:از چه وقت حساب می شود مـدتی که خرج سال وضع شود که خمس باید از وقت عمل یا از وقتی که آن وجه که کسـب کرده به دست افتد، گاه هست که اجرت در محل می ماند و بعد از مدتی به دست می افتد.

جواب

از وقتی که به دست آید اجرت عمل تا آن وقت سال دیگر هر چه زیاده آید خمس دارد.

مسأله ۱۳۳–:به سادات رد مظالم می توان داد یا نه؟ و کفاره واجبی نیز به ایشان دادن چه صورت دارد؟

جواب

رد مظالم را به ایشـان می توان داد، بعضـی متعین می داننـد دادن به ایشـان را، و کفاره نمی توان داد، چون از صـدقات واجبه است، مگر دهنده سید باشد.

مسأله ۱۳۴–:از وجوه استحقاق صرف راه عتبات کردن چون است؟

جواب

خلاف است.

مسأله ۱۳۵–:در وجوه استحقاق فرق میان بعضی وظائف مقید به استحقاق و میان خمس و زکوات و بعضی تصدقات واجبه هست یا نه؟

جواب

میان اینها تفاوت معلوم نیست که باشد.

مسأله ۱۳۶-:مردی که از جمله مستحقین و شغل ذمه به مهر دارد، آیا اگر از وجوه استحقاق زیاده از خرج سال به دست او افتد بگیرد و به مهر زن بدهد که از قرض خلاص شود بهتر است یا رعایت حال فقرا کند که دیگری صرف خود کند کدام ترجیح دارد؟

جواب

اگر قصدش ابراء ذمه خود باشد می تواند گرفت، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۳۷-:هر گاه در خمس باید احتیاط کرد که به تجویز فقیه جامع الشـرائط داده شود، گاه باشد که طالبان علمان که دان مرتبه نباشند تکلیف نکنند به دادن خمس، و سادات عسرت تمام بکشند، و اکثر مردم هم ادای خمس نکنند، آیا تجویز می کنید که به نیابت شما تکلیف دادن خمس از

جواب

عموما این تجویز مشکل است، و اگر جائی دست به فقیه نرسد و صاحب خمس به تجویز محدث صالح متدین بدهند شاید بد نباشد.

مسأله ۱۳۸-:طلبه علوم که توانند میان قدری تحصیل و کسبی یا تجارتی یا زراعتی جمع کنند بهتر است، یا از وجوه استحقاق بگیرند و در تحصـیل بیشتر به کوشند؟ و هر گاه جماعت مذکوره از سواد اعظم نقل کرده به رساتیق روند از برای هدایت مردم، و معاش ایشان از غیر وجوه مذکوره می میسر شود، لازم خواهد بود رفتن یا راجح یا بر عکس؟ چون سواد اعظم مسائل مشکله در خدمت فضلا تحصیل می کنند و در علم نیز ترقی می کنند.

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ،

با قدرت بر کسب اگر با طلب

علوم ضروریه جمع شود دور نیست که بهتر باشد از اخذ زکات و صدقات. و اگر داند که بر تحصیل علم او فوائد عظیمه از نشر علوم و دفع بدع مترتب می شود و با کسب جمع نمی شود، اخذ صدقات بهتر خواهد بود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۳۹-:اگر کسی که از ارباب استحقاق است آن قدری که در کتابها مضبوط است در نفقه واجب النفقه گاه باشد زیاده بگیرند، مثلا هر عید و نوروز رخت تازه می خواهند، و اکثر آن است که صرفه کنند و ذخیره شود، بیان فرمایند که چه صورت دارد؟ باید دیگر نداد تا کهنه شود یا هر عید و نوروز می توان داد؟

جواب

باز به عرف و اقارب بلد بر می گردد.

مسأله ۱۴۰-:هر گاه کسی از جمله طلبه باشد که از صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و اصول و تفسیر و فقه و حدیث هر کدام وقوف داشته باشد تواند در همه اینها درس گفت، یا در بعضی محتاج به خواندن باشد و معاش او از وجه استحقاق باشد، آیا می تواند که از تفاسیر سه و چهار داشته باشد و از هر یک از علوم مذکوره کتب متعدده داشته باشد؟ چون گاهی رجوع می کند، و در بعضی اوقات کسی در پیش او خواهد خواند، یا آن که چون بعضی کتابهای صرف و نحو جامع تر است به آنها اکتفا کند، و هرگاه مباحثه ضرور شود عاریه بگیرد.

و علی هذا القیاس مثلاـ از بابت کتاب بحار که کتاب استدلال و حدیث است اکتفا یا هر گاه چهار کتاب را داشته باشد به همان اکتفا کند، و آن کتب مختصره دیگر را تحصیل نکند، چون گاهی به آن محتاج خواهد شد و عمده رجوع به آن چهار کتاب است، یا آن که همه این کتابها را می تواند داشت، چون مذاکره و مباحثه

آنها بعضی اوقات ضرورش می شود، از هر کدام متعدد می تواند داشت که گاهی حاجت مؤمنان را بر می آورده باشد، چه در مذاکره و چه در عاریه.

و بر تقدیر احتیاط که به بعضی که اجمع و انفع باشد اکتفا باید کرد، می تواند بعضی از آنها را به فرزند و زن خود تملیک نماید، و همچنین آنچه به تدریج بهم رسد تملیک می کند، خصوصا در صورتی که متعدده باشد، بلکه آنچه باشد بالتمام به ایشان می بخشد که خود مالک چیزی نباشد تا خاطر جمع باشد در گرفتن وجوه معاش.

جواب

آنچه در تحصیل مسائل ضروریه و ترویج اخبار و آثار ائمه طاهرین او را ضرور باشد ظاهرا مستثنا باشد، مگر آن که به عاریه به آسانی برای او میسر شود، و اگر تملیک به زن و فرزند بکند ظاهرا بد نباشد، اگر چه به غیر ضرورت شرعیه قبول این امور نکردن بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۴۱-:زنی که به قدر پنج تومان یا شش تومان ملک داشته باشد، و اطفال سید داشته باشد، می تواند از برای ایشان خمس بگیرد یا واجب است که از ملک خود به فروشد و صرف ایشان کند هر چند خود به آن نهایت احتیاج داشته باشد؟

جواب

برای ایشان ظاهرا خمس توان گرفت.

مسأله ۱۴۲-:اگر کسی مستحق باشد که از وجوه استحقاق به سهولت معاش او می رسیده باشد، و خفتی و ذلتی نسبت به ایشان واقع نمی شده باشد، به آن اکتفا کند بهتر است یا تلاش جوائز ظلمه و وظائف حکام کند؟ چون اینها گاه باشد به عنوان عطیه به دهند و از وجوه استحقاق خلاص شود.

اشاره

جواب

ظاهرا اولی باشد اگر به استحقاق موصوف باشد.

مسأله ۱۴۳–:ارباب اســتحقاق می تواننــد ظروف و فروش متعــدده داشت، گاه باشد که در عرض سال سه چهار نوبت چند دست رخت خواب به واسطه مهمان احتیاج خواهد داشت، آیا از خود ذخیره کند که در آن وقت خجالت مردم نکشد و تصدیع به کسی ندهد یا نه؟

جواب

به قدر عادت امثال چنانچه مذکور شد.

مسأله ۱۴۴–:کسی که مستحق است و می باید زیاده بر مؤونت سال نگیرد سه چهار قبا دارد که دو سه سال اکتفا می تواند کرد، و بر این قیاس پوستین و بعضی اسباب ضروری.

جواب

مثل سابق است، و احتیاط در جمیع بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۴۵–:کســـی که استطاعت حج از راه بیابان نداشته باشد اما استطاعت راه دریا داشته باشد، چنانچه مشهور است که ده دوازده تومان اوساط مردمان را بیشتر خرج نمی شود آیا حج واجب است یا نه؟

جواب

چنانچه در دریا خوف غالب نباشد و فی الجمله مضبوط باشد اخراجات واجب است رفتن، و چنین شخصی مظنون او باشد که مال او بعد آذوقه مال عیال وفا به اخراجات او می کند.

مسأله ۱۴۶–:کسی که در حین صغر سن میراثی به او می رسد که مستطیع شده و در حین بلوغ در دست وصی بوده به تدریج به او می داده، و ظن غالب داشــته که جمیع را به یک مرتبه به او نمی دهند مگر به عنف و تعدی، و احتمال داشته که با وجود خشونت نیز ندهد، آیا بر چنین شخصی حج واجب

جواب

آن کس بهتر می داند چنان که ظن غالب بوده که بدون

مرتکب شدن نامشروع گرفتن ممکن نبوده و در وقت اختیار وجه استطاعت بر طرف شده واجب نخواهد بود.

باب ششم در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و مواضع وجوب این دو

مسأله ۱۴۷ -:هر گاه زوجه شخصی نماز نکند یا غلام یا کنیز یا نوکر یا غیر ایشان که ممکن باشد امر به معروف و نهی از منکر، تا چه حد امر به معروف و نهی از منکر واجب است؟ و مراتب امر و نهی به چه عنوان است؟

جواب

بر زن و مملوک تا زدن تجویز شده که بسیار نباشد، بلکه زدن به سهلی باشد، اما در غیر ایشان سعی نمودن بدون زدن.

مسأله ۱۴۸ -:در روی جماعت فساق خنده کردن و بشاشت نمودن و سبقت در سلام کردن چون است؟

جواب

اگر اعراض کردن از ایشان باعث ترک نامشروع ایشان شود باید کرد، و اگر حسن معاشرت باعث هدایت ایشان شود شق اول بهتر خواهد بود.

مسأله ۱۴۹ -:جماعتی که داخل اهل ظلم و حکم اند و تارک جمعه و جماعت اند با ایشان معاشرت کردن هر گاه احتمال دارد که کلمه حقی به ایشان گفته شود یا نفعی به مسلمانان رسد چون است؟

جواب

اینها به قصد بر می گردد، و گاه باشد معاشرت واقع

شده، و محبت ایشان از راه فسق و ظلم ایشان خوب نیست، و در غیر آن معلوم نیست بد باشد.

مسأله ۱۵۰-:در نهی از منکر گاه باعث خبث و کسر عرض این کس شود ساقط می شود یا نه؟

جواب

به سبب خبث کردن معلوم نیست ساقط شود، و اگر هتک عرض شود شاید واجب نباشد.

مسأله ۱۵۱-:احادیث بسیار است که شکر نعمت مخلوق باید کرد، چنان که شکر نعمت خالق، هر گاه جماعت ظلمه و فساق به این کس مهربانی و رعایت کنند، نسبت به ایشان چه باید کرد.

جواب

دعای توفیق هدایتش کنند، و شاید که در همان امر تواند تعریف آن کرد.

مسأله ۱۵۲-:نسبت به مردم ده یا ولایتی حرفی گفتن که اگر به کسی خاص گوئی بدش آید غیبت است یا نه؟

جواب

اگر آن شخص بدش نیاید غیبت نخواهد بود.

مسأله ۱۵۳-:دف بی جلاجل که فقها استثنا می کنند حرام است یا نه؟ و سند صحیحی به نظر شریف رسیده؟

جواب

نقلی کرده اند که در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام چنین بود اما صحتش معلوم نیست.

مسأله ۱۵۴-:نوشتن زنان که مکروه است، و نهی در حدیث واقع شده از تعلیم کتابت زنان، اگر چنانچه زنی خط خوبی داشته باشد قرآن و صحیفه به نویسد بهتر است یا ترک کند چون نهی دارد؟

جواب

ابتدا نهی دارد که کتابت تعلیم ایشان نکنند، اما بعد از آن که یاد گرفتند قصور ندارد و کسی خواهد بود از برای ایشان.

مسأله ۱۵۵-:استماع قرآن که واجب است، وقتی که کلمات

اشاره

درست دریـافته شود، و اگر به محض آواز واجب نباشـد گوش کردن در جـائی که الفـاظ درست شـنیده می شـده باشـد، اگر کسی بلند حرف زند یا قرائت کند نقصی دارد یا نه؟

جواب

اگر قرائت پیشـنماز باشد همان آواز بلند را باید گوش داد، و در غیر این صورت وجوب معلوم نیست، و هر گاه لفظ را درست بشنود بلند حرف زدن و قرائت بلند کردن معلوم نیست فائده داشته باشد.

مسأله ۱۵۶ –:کسی که از وجوه استحقاق می گیرد و صله ارحام کردن خواه مستحق باشد یا نه خوب است؟

جواب

ظاهرا بد نباشد اگر به حد اسراف نرسد، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۵۷ –:در صله ارحام ضابطه به فرمائید، که هر گاه اقوام این کس فقرا و مساکین باشند، و از عهده همه بر نتواند آمد، آیا به هر کدام قدری از مال باید داد هر چند به حال موت نرسـیده باشند، یا همان مهربانی و دیدنی و بشاشت به ایشان کافی است؟ و هر گاه از خود زیاده نداشته باشد به ایشان واجب نخواهد بود دادن؟

جواب

با عدم غنا رعایت مالی نسبت به ایشان واجب نیست، مگر با شدت اضطرار ایشان و قدرت بر رعایت ایشان به مال حلال، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۵۸ –:در صله رحم کسی قائل شده که از طرف خویشان سببی داخل رحم اند یا نه؟

جواب

به خاطر نمی آید؟

مسأله ۱۵۹ –:حدیث صله رحم که تا چهل پشت داخل رحم اند نزد شما معتبر است یا نه؟ و بر تقدیر اعتبار اکثر مردم که رعایت

اشاره

دو پشت و سه پشت نمی کنند فاسق اند یا نه؟ و اقل مسمای صله ارحام که این کس قاطع رحم نباشد به فرمائید؟

جواب

صلـه رحـم به عرف بر می گردد، و حسن خلـق و حسن معاشـرت و دیـدن و ملاـطفت کردن و احسـان مـال بـا توسـعه به قـدر متعارف مطلوب است، و قدر واجبش را تعیین کردن مشکل است، و اللّه تعالی یعلم.

باب هفتم در معاملات و آنچه مناسب این باب است

مسأله ۱۶۰-:متعارف و مشـــهور که تجار قـــدر اجناس می دهنـــد و اصل مایه او را می گویند، چنین قرار می شود میان ایشان مثلا که چنانچه چهار ماه دیگر قیمت بدهی دوازده تومان بدهی، چنین بیع و شـــرا و شرطی جائز است؟ و آن بیع لازم است یا نه؟ و دادن چنین جنسی و قیمتی از مشتری طلب

جواب

چنین شرطی جائز نیست، و بیع و شرا جائز نیست، و جنسی و چنین وجهی دادن و قیمت طلبیدن دغدغه دارد.

مسأله ۱۶۱-:شرطی که در ضمن عقد لازم کرده می شود، آیا آن شرط لازم می شود یا نه؟

جواب

مشهور این است که می شود، و خالی از قوتی نیست، اگر چه لزوم مشکل است.

مسأله ۱۶۲-:به جهت خواندن قرآن چیزی می توان گرفت یا نه؟

جواب

حکم به تحریم کردن مشکل است، و اگر بدون شرط

خواندن و تعلیم کردن بدهند حلال است، و اگر با شرط باشد احوط اجتناب است.

مسأله ۱۶۳-:در بعضی مواضع پنبه دانه یا کنجد یا غیر آن می دهند و روغن می گیرند، مثلا ده من یا نه من می دهند و یک من روغن می گیرنـــد، و همچنین هر گاه باغهای انگور را خرص می کننـــد به دهقان می گذارند و صد من انگور را به بیست من یا بیشتر دوشاب و مویز می گیرند اینها دغ

جواب

در اینهـا همه دغـدغه می کنم، یا زیادتی را به عنوان جعاله به آن طرف کم واگذارنـد، یا جنس زیاده را به او به فروشـند و در ذمه او جنس کم را از او به خرند.

مسأله ۱۶۴-:خبیث به اعتقاد شما چه نوع چیز است؟

جواب

هر چیز که شارع حرام کرده، بدون این چیز دیگری را خبیث نمی فهمیم.

مسأله ۱۶۵-:آب رودخـــانه و چشـــمه را به محض داخـــل کردن به نهر خاص اعلا فالاعلا ملک آن جماعت می شود یا نه؟ و باز در آن رعایت اعلا فالاعلا باید نمود یا کل به قدری که اخراجات کشیدن کندن نهر و غیره کشیده اند شراکت دارند؟

جواب

به تبعیت مالک شدن نهر مالك شدن آب را نیز به قدر شراکت مالك می شوند، و الاعلا فالاعلا در نهر صورت ندارد.

مسأله ۱۶۶-:اراضی که در بیابانها و کوه ها هست تصرف واجبا که سبب ملک می شود به چه نحو است؟

جواب

هر گـاه شخصـی ازاله اسـباب موانع نمایـد تـا آثـار او باقی است و قابلیت زراعت دارد ملك او است، و بعـد از بر طرف شـدن قابلیت زراعت حکم به ملکیت آن نمی توان کرد.

مسأله ۱۶۷–هر گاه کسـی در ملک مشتری مشاع بدون اذن شـرکا باغی به سازد، و چون اشـجارها به بار رسد شرکا یا بعضی از آنها گویند که رسد مرا از باغ بده، و صاحب باغ گوید به قدر رسد خود از زمین غیر باغ بگیر که بهتر از زمین باغ باشد، یا قیمت زمین باغ را به قدر رسد زیاده ار

جواب

موافق مشـهور حکم غـاصب دارد، و شـرکا می تواننـد گفت حکم ازاله اشـجار و اعیان آن کرد. و اگر زمین باشـد که مساوی الاجزاء و قابل قسـمت اجباری باشد، شاید توان گفت که الحال قسـمت کنید، و بعد از قرعه آنچه به قسمت او بیفتد ازاله نتوان کرد.

مسأله ۱۶۸–:متعارف است که ملکی که مشاع است میان چند برادر مثلا، بعضی از آنها درختی می کارد و باقی نیز مطلع اند، و در آن وقت مذکور نمی شود که به جهت خود کاشـته یا به جهت جمیع، و آخر میان ایشان یا ورثه ایشان نزاع واقع می شود، در چنین صورتی حکم چیست؟

جواب

آن شـخص که کاشـته است درخت را درخت مـال او است، کسـانی که دعوی می کننـد که مـا نیز شـریکیم بایـد ثـابت کنند شراکت خود را، و می رسد ایشان را که صاحب درخت یا ورثه ایشان را قسم دهند که به قصد شـراکت نکاشـته، و اکثر شرکا مـدعی باشـند که اذن نـداده انـد، و بنـا بر اذن اگر خواهنـد درخت را از ملك مشاع به کننـد بایـد تفاوت قیمت آن را افتاده و صحیح بدهند.

مسأله ۱۶۹-:هر گاه املاک و اجناس و دکاکین و آسـیا و نقد و غیره از کســی بماند، و بعضی وارثها راضی به قسمت هستند، و بعضی راضی نیستند، آیا شرعا به جبر قسمت می توان کرد؟ و آنچه مساوی باشد قیمت آنها که احتیاج به تفاوت قیمت نقد دادن نباشد.

جواب

مشهور و اقوا این است که جبرا قسمت می توان کرد اینها را.

مسأله ۱۷۰-:هر گاه شخصــی مثلا یک جریب زمین به کســی فروخت، و بعد از مدت چند سال که آن زمین را پیمودند زیاده باشد، آن شخص وارث او از مشتری می تواند آن زیادتی را گرفت یا نه؟

جواب

می تواند گرفت.

مسأله ۱۷۱-:هر گاه کسی مدتی ملکی تصرف داشته باشد، و کسی ادعای ملکیت او کند صورتی دارد که منکر متصرف را باید وجه انتقال نمود یا همان محض بینه و قسم است؟

جواب

چنین احکام تعلق به حاکم شرع دارد، و مسأله در غایت اشکال است، صاحب حکم حکم را خواهد دانست.

مسأله ۱۷۲-:هر گاه کســی مثلا طاحونه داشته باشد و به اذن صاحب آب ساخته است و مدتی دائر بوده، آیا صاحب آب می تواند آب خود را به نهری دیگر بیندازد و طاحونه او را معطل کند، هر چند نقصان بسیار به هر دو طرف رسد؟

جواب

اگر به عنوان مصالحه یا وجه دیگر از وجوه ملزمه تا بر صاحب نهر لازم نشده باشد می تواند تغییر داد، اولی و احوط آن است که ضرر به برادر مؤمن نرساند، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۷۳-:هر گاه کسی راضی شده باشد که بر باغچه او

اشاره

نهر آبی بگذرد، و مدتی باشد که جریان داشته باشد، صاحب باغچه می تواند مانع شود که بر جائی دیگر جاری کند یا بر عکس یا هیچ کدام اختیار ندارند؟

جواب

حکمش همان است که مذکور شد.

مسأله ۱۷۴-:هر گاه همسایه رخصت کرده باشد که ناودان همسایه او از بام خانه او جاری شود، بعد از چند گاه می تواند مانع شد که آب از این جا نگذرد هر چند که صاحب ناودان متضرر باشد یا نه؟

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

اگر به محض رخصت باشد و به مصالحه یا التزام بر او لازم نشده باشد منع می توان کرد، اما سنت است که حق همسایه را رعایت باید کرده مانع شود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۷۵-:کسی چنانچه از کسی طلبی داشته باشد، و در دادن تعلل نماید، و اگر چه نقد ندارد اما املاک دارد یا وجهی دیگر دارد، اما چون به قیمتی که او در نظر دارد نمی خرند و نمی فروشد و دین خود را ادا نمی کند، به حاکمان این زمان عرض کردن جائز است یا نه؟ خصوصا حاکمی

جواب

حکم کردن به حاکم جائر مشکل است، مگر بعد از آن که در حضور حاکم شرع ثابت شود، چنان که صاحب دین داند که ضرر مالی و بدنی به آن شخص نخواهد رسید، و متحمل خدمتانه و اخراجات نشود، شاید در چنین صورتی عرض توان کرد.

مسأله ۱۷۶-:کسی که قرض دارد و صاحب طلب می خواهد، و آن شخص املاک یا اجناس دارد و به قیمت وقت متعارف نمی خرند، اما اگر از آن قیمت وقت ارزان تر بدهد می خرند، تا

اشاره

چه حد به نقصان باید فروخت؟ و حدی هست که معذور باشد به اعتبار ضرر؟

جواب

چنانچه صاحب دین را التماس کرد که راضی شود که صبر نمی کند به هر قیمت که می خرند باید فروخت و قرض را باید داد.

مسأله ۱۷۷-:متعارف چنین شده که اجناسی می خرند مثلا که قیمت آن را در عرض سه ماه بدهند، یا قرضی که مدت معین ندارد و صاحب دین طلب می نماید، و آن شخص قدری دارد اما می خواهد که به طلب کاری دیگر بدهد، یا به سبب اخراجات یومیه یا متاع ارزانی می خواهد بخرد، می گوید ندا

جواب

وقتی که بگوید ندارم هم دروغ گفته و هم تعطیل حق مؤمن کرده، و اگر بگوید برو وقتی دیگر بیا نیز تعطیل حق مؤمن کرده مگر طلب کار بسیار داشته باشد تقسیم نماید.

مسأله ۱۷۸-:ادای دین صاحب دین بی چیز بر وارثانش هر گاه مال داشته باشند لازم است یا نه؟

جواب

مشهور این است که لازم نیست.

مسأله ۱۷۹-:شخصی مشغول الذمه به حق کسی باشد و صاحب حق فوت شده باشد، ورثه صاحب حق یا قرض دار بر سبیل صلح یا هبه یا ابراء، بری ء الذمه نماید، ذمه آن شخص مطلقا بری می شود یا نه؟ و همچنین عرضی.

جواب

حق عرضی اگر صاحب حق نباشد برای او دعا و استغفار باید کرد، و معلوم نیست استرضای ورثه نفعی داشته باشد، و اگر حق مالی باشد ورثه به طیب خاطر یا ابراء او نماید خوب است، یا آن که اعلام نماید که این مقدار از مورث شما نزد من است، و

ایشان دانسته صلح کنند، و اگر به ضرورت صلح کنند رفع نزاع اخروی نمی شود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۸۰-:بیع شرط که صیغه فارسی بگویند هم در بیع و هم در اجاره، و همچنین در رهن که بعد از صیغه باز مرتهن از راهن مرهون را دو ساله و سه ساله به بیست سی دینار اجاره می کند حاصل مرهون بر مرتهن به این طریق حلال است بی خلاف یا نه؟ و بعضی از مستاجرین در بیع و شرط

جواب

ظاهرا صیغه فارسی کافی باشد، و اگر بدون ضرورت اکتفا به آن نکنند احوط است، و با رعایت شرائط صورت می یابد هر چند از ثواب قرض الحسنه محروم می گردد.

مسأله ۱۸۱-:جماعتی که حیله شرعی می کنند، و مثلا جنسی که به یک شاهی ارزنده است به پنج هزار دینار، یا یک تومان می دهند و به آن جنس یازده تومان یا دوازده تومان حساب می کنند صورت شرعی دارد؟ بنا بر آن که فقها نقل کرده اند یا نه؟ بر تقدیر صحت از صریح روایات ظاهر می

جواب

اکثر این صور در احادیث تجویز آنها وارد شده، اما از ثواب قرض الحسنه و احسان به برادر مؤمن محروم می گردد، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۸۲-:در نمازی که به نیابت میت می کنند به اجاره کردن و صیغه گفتن جائز است؟ و ترتیب در نماز نیابت شرط است؟چنان که چند نفر می کرده باشند به نوبت یا به اتفاق هم بکنند

اشاره

می تواند کرد؟

جواب

به عنوان تبرع چیزی دادن و ایشان نیز تبرع نماز بجای آوردن احوط است، مگر آن که موصی وصیت به استجاره کند، ظاهر این است که استیجار جائز باشد و ترتیب شرط نیست به اتفاق یک دیگر توانند کرد.

مسأله ۱۸۳-:متعارف است که گوسفندی به اجاره می دهند که باز به همان سن بگیرند، و حاصل آن را سال به سال به مبلغ معین به اجاره می دهند، مشروع است یا نه؟

جواب

چنین اجاره صورت ندارد، و در اجاره شرط است که ملک موجود مال موجر باشد، و اگر به میرد یا تلف شود از مال کسی است که به اجاره داده. اگر خواهد به عنوان مشروع صورت داده شود، باید گوسفندان را به آن شخص که به اجاره می دهد به فروشد به مبلغ معین، و از مشتری به همان قیمت به عنوان سلف در ذمه به همان عدد گوسفند به همان وصف بخرد که ده سال یا نه سال دیگر تقسیم نماید، یا در ضمن بیع ثانی شرط کند که هر سال نیز فلان مقدار یا مبلغ نیز به مشتری بدهد، یا بعد از بیع ثانی گوسفندی که در ذمه او هست هر سال به مبلغ معین به اجاره بدهد.

مسأله ۱۸۴-:در بعضی جاها متعارف است که ملکی را گرو شخصی به مبلغ معین که دو حاصل یا زیاده یا کم صاحب آن مبلغ از آن زمین بردارد، و در کاغذ و سند می نویسند که به علت اخراجات دیوانی حاصل در این مدت تعلق به مرتهن دارد، گاه باشد که بعد از آن مدت چند سال دیگر آن شخص

جواب

بنا بر فرض مذکور اجرت المثل و مالکانه آن ملک مال

صاحب آن ملک است، و حاصل سنوات را می رسد که از مرتهن بگیرند، مگر آن که شرعا صورتی داده باشد، مثل آن که ملک راهن را به صاحب زرکه مرتهن است به قلیلی اجاره بدهند، و او را نیز وکیل در تجدید اجاره به قدر مذکور کنند مادامی که مشغول الذمه حق او باشد، و صیغه اجاره به قانون شرع گفته باشد، مثل این که صاحب زمین بگوید که این ملک را به تو اجاره دادم مثلا در مدت دو سال به مبلغ یک شاهی، صاحب زر بگوید که قبول اجاره کردم به مبلغ مذکور.

مسأله ۱۸۵ -:هر گاه کتابی خریده باشم، و از بعضی علامات مظنه این شود که وقف باشد، و صاحبش می گوید که وقف نیست، و شخصی می گوید که من از قدر قیمت کمتر به شما می دهم و کتاب را وقف می کنم، و اگر علم به وقفیت بهم رسد و صاحبش بی پروا باشد و قیمت را هم نمی دهد چه باید

جواب

تا علم یقینی حاصل نشود به وقفیت قصور ندارد، و اگر وقفیت ثابت شود قیمت از دیگری گرفته صورت ندارد، و در صورت علم به فقیه باید داد تا ضبط کند.

مسأله ۱۸۶ -:هر گاه کسی وصیت کرده باشد که کتابهای حدیث را وقف کنند، و کتابهای مقدمات را به فروشند و کتاب حدیث بگیرند و وقف کنند. و بعضی از اجزای حدیث باشد که صرفه نداشته باشد تمام کردن، آیا می توان فروخت عوض کتاب درست گرفت که وقف شود چون صرفه در این است؟

جواب

هر گاه وصیت کرده باشد که حدیث را وقف کند تغییر دادن آن مشکل است، همان اجزا را وقف کنند

باب هشتم در نذر و هبه و کفاره

مسأله ۱۸۷ -:کسی که نذر کند و چنین بگوید که نذر کردم که اگر بیمارم به شود هزار دینار به مستحقین بدهم، آیا به چنین صیغه گفتنی لازم می شود یا نه؟ بلکه باید قید مضمون للّه علی باید شود، و بر فرضی که به چنان صیغه نذر حضرت امام رضا علیه السلام بکنند باید داد؟ و اگر

جواب

به چنین صیغه گفتن لازم نمی شود، مگر آن که نام خدا را ببرد که به خدا نذر کردم یا عهد کردم لازم می شود، و باید که بدون وجهی که نذر کرده و مصرفی که تعیین کرده برساند، مثلا هر گاه نذر کند به ضریح بیندازد باید به نذر وفا کند.

مسأله ۱۸۸ -:اگر ملک به ولایت دیگر باشد آیا بدون رفتن موهب از برای تصرف موهب یا وکیل آن به محض مدتی که فاصله شود که توان به آن ولایت رسید کافی است یا نه؟

جواب

تا به قبض نگیرد صورت ندارد، و آن مدت فایده ندارد.

مسأله ۱۸۹ -:عهد هم از بابت نذر هر گاه به فارسی صیغه گفته شود و اسم خدا برده شود احتیاط باید کرد یا تفاوتی دارد؟

جواب

ظاهرا اگر اسم خدای عز و جل را مذکور سازد و به صورت نذر واقع شود لازم می شود با تحقق باقی شرائط، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۹۰ -:کفاره وطی کردن زن در حیض واجب است یا سنت است؟

جواب

فعل حرام است، اما کفاره دادن ظاهر این است که سنت باشد، و احتیاط این است که ترک نشود.

مسأله ۱۹۱ –:اطعام شـصت مسکین را اگر به تفریق ضیافت کند جائز است یا نه؟ و یک مسکین را مکرر اطعام کند در کفاره محسوب می شود یا نه؟ و قدر اطعام چه مقدار است؟

جواب

تفریق جائز است، و یک مسـکین را مکرر اطعام کنـد و بر یک کفاره جائز نیست مگر این که مسـکین یافت نشود، و چنان که اطعام کند به قدر آن که میسر شود. و اگر به ایشان دهد احتیاط آن است که دو مد که نیم من تبریز است اندک زیاده بدهد با نان خورش چنانچه وسعت داشته باشد و الا یک مد بدهد.

مسأله ۱۹۲ –:در اطعام کفاره به سادات می توان داد یا نه؟

جواب

تصدقات واجبی به سادات نمی توان داد مگر آن که صاحب کفاره سید باشد.

باب نهم در نکاح و رضاع وعده و آنچه مناسب این باب است

مسأله ۱۹۳ –:باکره بالغه رشیده در صحت عقد رضای او کافی است یا رضای پدر و جد پدری بنا بر تشریک یا استقلال می باید؟

جواب

اقوا این است که رضای دختر کافی است، و احتیاط این است که به رضای پـدر یا جد پدری نیز واقع شود، و بر فرض اختلاف پدر و جد مقدم است.

مسأله ۱۹۴ –:کسی که خواجه یا عنین باشد که جماع نتوان کرد، آیا متعه از برای او ثواب دارد یا نه؟ و بعد از قرب عده دارد یا نه؟

جواب

مشـخص نیست، و اگر قصـد متابعت سـنت کنـد شاید بی اجر نباشد، و مشـهور این است که بدون دخول عده واجب نیست، و بعضی خلوت را کافی می دانند.

مسأله ۱۹۵ -:زنانی که مظنون است که عده نمی دارند آیا متعه کردن ایشان چه صورت دارد؟

جواب

هر گاه معلوم نباشد که از مشهورات به زنایند ظاهرا توان، و همین که علم هیچ طرف ندارد که عده داشتن و نه عده نداشتن دور نیست که ثواب داشته باشد.

مسأله ۱۹۶ -:دو کس به هم لواط کرده باشند اولاد خود را به هم تزویج توانند کرد یا نه؟ و در این باب فرقی میان واطی و موطو هست یا نه؟

جواب

ظاهرا در اولاد قول به حرمت شده باشد، و روایتی به نظر نرسیده، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۹۷ -:اگر خواستگاری متعارف به غیر عربی و فارسی واقع شده باشد و از ایشان اولاد به هم رسیده باشد چه حکم دارد؟

جواب

اگر عالم به تحریم باشد اولاد ایشان اولاد زنا است، و اگر شبهه شده باشد بر ایشان اولاد شبهه خواهد بود و حکم صحیح خواهند داشت، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۹۸ -:اگر مادر شخصی فرزند پسرش را شیر دهد، مادر آن طفل بر پدرش حرام می شود یا نه؟

جواب

اگر مادر مرضعه آن طفل باشد مادر مرتضع حرام می شود بر پدرش، و اگر مادر مرضعه باشد احوط این است که شیر ندهد، و اگر داده احوط آن است که طلاق داده شود.

مسأله ۱۹۹ -:هر گاه کسی دو زن داشته باشد یکی از آن دو تا می توانند طفل دیگری را شیر داد یا نه؟

جواب

می توانند شیر داد.

مسأله ۲۰۰ -:دو زن سیده در خانه یک عامی حرام است یا مکروه؟ بنا بر آن حدیث که آن معنی به حضرت فاطمه علیها السلام می رسد و بر او شاق است؟

اشاره

جواب

به محض همین یک حدیث حکم به حرمت مشکل است اگر کسی نکند بهتر است.

مسأله ۲۰۱ –:می تواند زنی همشیره یا برادر خود را شیر دهد یا نه؟

جواب

ظاهرا تواند، و میر محمد باقر مضایقه داشت که آن زن به منزله مادر طفل می شود و بر شوهرش حرام می شود، اما مشخص نیست.

مسأله ۲۰۲ –:اگر کسی خود سعی کرده باشد و حروف را از مخارج ادا نمی تواند کرد، واجب است که در صیغه گفتن نکاح دیگری را وکیل کند یا نه؟

جواب

معلوم نیست واجب باشد وکیل کردن.

مسأله ۲۰۳ –:هر گاه شخصی با پسری لواط کرده باشد، اما شک در ایقاب نیز داشته باشد، و جاهل مسأله بوده که در صورت ایقاب همشیره آن پسر بر او حرام می شود، و همشیره او را خواسته، بعد از آن ظن در ایقاب بهم رسانیده آیا تفریق واجب است یا نه؟

جواب

در صورت شک وجوب تفریق معلوم نیست، و در ظن احتیاط در تفریق است، و گاه باشد که بعضی مردم علم دارند و ظن می نامند چون فرق میان آنها نکرده اند.

مسأله ۲۰۴ –:زن یائسه عده دارد یا نه؟ و حد یأس زنان چند سال است؟

جواب

در قرشیه که سیده باشد شصت سال است و در غیر ایشان پنجاه سال است

مسأله ۲۰۵ –:زوجه مطلقه که قبل از دخول طلاق واقع شود که عده ندارد و نصف مهر را باید بگیرد دخول در فرج است یا مطلقا؟

اشاره

جواب

دخول در دبر یا تفخیذ یا خلوت باعث عده و تمام مهر می شود.

مسأله ۲۰۶-:عده مطلقه چند است، و عده وفات چند، و عده کنیز محلله چند یا استبراء کنیز، و آن که عده ندارد کدام است؟

جواب

صغیره یا یائسه و زوجه غیر مدخوله عده ندارد، و مطلقه که غیر اینها باشد آن است که در طهر غیر مواقعه طلاق واقع شود سه طهر است، که بعد از طلاق دو حیض بیند اول حیض سوم، اگر طلاق در آخر طهر واقع شده باشد، و بعد از طلاق قدری پاک باشد از حیض، والا اول طهر چهارم.

و اگر حیض نمی دیده باشد، عده آن سه ماه است، اگر در سه ماه یک حیض به بیند عده اش تمام شده، و اگر در سه ماه حیض به بیند یک سال است. و عده مطلقه حامله وضع حمل است، اگر حمل زودتر از عده مذکوره شود.

و عده وفات چهار ماه و ده روز است و اگر حامله باشد وضع حمل و چهار ماه و ده روز هر کدام دیرتر شود. و عده طلاق از حین طلاق است. و عده وفات از وقت رسیدن خبر فوت. و عده کنیز از طلاق دو طهر است، و اگر حیض به بیند چهل و پنج روز عده وفات چهار ماه و ده روز و مثل عده کنیز است عده متعه.

مسأله ۲۰۷-:جده پدری طفل پسر شیر دهد شما دغدغه می فرمائید، و اگر داده شود احتیاط طلاق داده شود؟

جواب

بلی طلاق گفته شود.

مسأله ۲۰۸-:عمه برادر زاده خود را و خواهر که خواهر زاده ای را شیر دهد بی خلاف یا نه؟

جواب

قول به منع هست اما که می تواند داد.

مسأله ۲۰۹-:طفل از جانب پدر تنها یتیم می شود یا از هر دو طرف؟

جواب

از طرف پدر تنها.

مسأله ۲۱۰-:کسی که زن سیده بخواهد به حضرت فاطمه علیها السلام محرم می شود از هر فرق سادات باشد یا نسبت به تعصیب، و اگر زن سیده و قرشیه در خانه یک کس باشد در آن حدیث نهی از جمع دو شده داخل خواهد بود یا نه؟

جواب

اگر از اولاد فاطمه علیها السلام باشد زوجه او محرم می شود خواه از جانب مادر و خواه از جانب پدر، و ظاهرا که قرشیه که از اولاد آن حضرت باشد در آن حدیث داخل است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۱-:هر گاه دختری را که صغیر است، ولی آن دختر به کسی صیغه عقد منقطع بخواند، آیا محرم می شود؟ و دیدن او مادر آن دختر را خوب است یا نه؟ و اگر عقد فضولی باشد و هر دو طرف صغیر باشد که غیر ولی عقد کند حکم اول خواهد داشت یا نه؟

جواب

اگر ولی عقد کند ظاهرا محرم شود، و در فضولی بدون تجویز بعد از بلوغ معلوم نیست که اثری مترتب شود، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۲-:اگر کسی مادر دختری را صیغه متعه بخواند با وجودی که دختر حرام مؤبد شده، بدون دخول به مادر دختر به آن مرد حرام می شود یا نه؟

جواب

حرام نمی شود بدون دخول و محرم نیز نمی شود.

مسأله ۲۱۳-:هر گاه کسی کنیزی را از مال حرام می خرد و و طی کند فرزند او چه صورت دارد؟

جواب

اگر جاهل به مسأله بوده فرزند شبهه خواهد بود، و

اگر صاحب زر تجویز بیع کند کنیز مال او است، اگر راضی نشود بیع فاسد است، و اگر بعد از آن که علم بهم رساند و طی کند و فرزند بهم رسد حرام زاده خواهد بود، و اگر صاحب زر را راضی کند مباح و حلال خواهد شد.

مسأله ۲۱۴-:کسی زنی را به پسر صغیر خود عقد منقطع کند و بعد از انقضای مدت آن زن را دیگری بخواهد آیا محرم پدر پسر می شود آن زن یا نه؟

جواب

ظاهرا محرم می شود در این صورت.

مسأله ۲۱۵-:صاحب زن متعدده تقسیم لیالی چگونه بر او لازم خواهد بود؟

جواب

کسی که کمتر از چهار زن داشته باشد زیاده از حصه را نزد هر یک از آن زنان که خواهد می تواند خوابید، و احوط آن است که در شب نوبه زن به جای دیگر نرود مگر برای نماز جماعت در مسجد، یا عیادت زنی که بیمار باشد، یا قدری متعارف نشستن با مهمانان و امثال آنها، و ظاهرا در قیلوله نزد صاحب نوبه بودن بر سبیل فضل و استحباب باشد، و لیکن احتیاط است که چنین کند، مگر آن که مشغول زیارت و عبادات و قضای حوائج مؤمنان و طلب علم و درس گفتن و امثال اینها از امور خیر بوده باشد. و اگر صاحب نوبه مرخص سازد به خانه دیگری می تواند بخشید، و رضای ظاهری کافی است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۶-:عورت زن نسبت به محارم قبل و دبر است یا از سره تا رکبه؟

جواب

ظاهرا خصوص عورتین است، و اجتناب از نظر ما بین

سره و رکبه احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۷-:نظر کردن به زنان اهل ذمه از بابت زنان یهود و ارمنی نقصی دارد یا نه، و همچنین زنان ده ها و مزرعه ها.

جواب

اکثر قائل شده اند که جائز است که به زنان اهل ذمه نظر کنند، و زنان دهات هم هر گاه پروا نکنند، و اگر ایشان را منع کنند بر طرف نکنند جمعی رخصت کرده اند اما به غیر شهوت باشد، و احتیاط این است که به غیر روی و دست نگاه نکند.

مسأله ۲۱۸-:بعضی عوام که شبهه می کنند که حضرت فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمد و به مسجد داخل شد و حرف زد به جماعت اجنبی و ظاهر می شود که در حجاب نمی شد از بعضی صحابه و خدام جواب چیست؟

جواب

اعصار مختلف است و ابتداهای اسلام چندین تستر عرف نبوده، و بعد از آیه حجاب اندک اندک به این مرتبه رسید، و منکر اینها نمی توان شد چون متواتر است.

مسأله ۲۱۹-:زنان را از راه دور بدون کجاوه بر چاروا سوار کردن و به زیارت ائمه علیهم السلام بردن چون است؟ نامحرم گاه حرف ایشان را می شنود و ایشان را شاید به بیند، زیارت سنت است یا نه؟

جواب

ظاهرا خوب است اگر خوف هتک عرض نباشد.

باب دهم در بعض وجوه محرمه و بیان بعضی اسباب ملاهی

مسأله ۲۲۰-:وظیفه طالب علم از وجوه سر گله و ابریشم و غیر آن چون است؟

اشاره

جواب

اینها صورت شرعی ندارد.

مسأله ۲۲۱-:مال و جهات را که حکام می گیرند بعد از گرفتن ایشان بر غیر ایشان حلال است هر چند صاحبش را دانیم؟ و عشـر گندم دیلجه همین حکم دارد یا نه؟

جواب

از احادیث ظاهر می شود که هر گاه ایشان خود بگیرند و حواله نکنند که این کس خود بگیرد، بعد از گرفتن ایشان مباح است، هر چند صاحبش معلوم باشد، و عشر هم ظاهرا همین حکم دارد.

مسأله ۲۲۲-:هر گاه دو نفر عالم باشند و یکی را گوئیم اعلم است از دیگری این غیبت خواهد بود یا نه؟

جواب

معلوم نیست که این بیان واقع است که گفته.

مسأله ۲۲۳-:موشک اندازی چه صورت دارد؟ داخل آلات لهو است یا نه؟

جواب

احتمال اسراف دارد.

مسأله ۲۲۴-:شـبها که این کس می خوابد چراغ روشن گذاشتن که وقتی بیدار شود روشن باشد، و شاید که هم خوابش طولانی شود، اسراف است یا نه هر چند که ارباب استحقاق باشد؟

جواب

اگر قصد صحیحی داشته باشد معلوم نیست اسراف باشد.

مسأله ۲۲۵-:زراعت قبرسـتان کردن بعد از آن که اکثر آن مندرس شده باشد و از بعضی شاید اندک علامتی باشد چون است؟و مالک آن سنگ کیست بعد از مدتی که قبر مندرس شود؟

جواب

حوط آن است که تا اثری از بعضی قبور باشد زراعت

و غیر زراعت از تصرفات نکنند، و سنگ دور نیست که حکم وقف داشته، و تا ممکن باشد از جای قبر نباید حرکت داد، و با عدم معلومیت قبر بر سر قبر دیگر شاید توان گذاشت.

مسأله ۲۲۶-:جماعت جامه باف کلافه خود را به خون گوسفند رنگ می کنند، و بعد از آن مکرر در آب روان می شویند تا جوهر خون بر طرف می شود چه می فرمائید؟

جواب

جزم به دغدغه نمی کنیم، و نکردن این فعل بهتر است.

مسأله ۲۲۷-:عطیه و احسان که زن به معلم طفلش می کند و احتمال دارد که شوهرش اذن نداده باشد، آیا حمل به صحت کنیم یا احتیاط باید کرد؟

جواب

حمل بر صحت می توان کرد، و اگر قرائن واضحه بر خلاف باشد احتیاط بد نیست، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۲۸-:جرت طواحین را بعضی دغدغه می کنند از چه راه است؟

جواب

از آنها که دغدغه می کنند باید پرسید.

مسأله ۲۲۹-:اسباب ملاهی از بابت دهل و سرنا و کرنا و سنج و نقاره و دف صاحب جلاجل و غیر اینها هر چیز از اسباب ملاهی باشد و نص خاص در آن باشد حکم به حرمت آن می توان کرد یا نه؟

اشاره

و شنیدن آنها در غیر ضرورت چون است، و اگر راه کسی بر آن طرف باشد که این سازها را مینوازند، و راه دیگر غیر آن راه باشد که این سازها نباشد، می توان گفت که واجب است که از آن راه په رود که اینها نباشد یا نه؟

جواب

هر چه داخل ملاهی باشد حرام است هر آن که عرفا ساز

گویند، و اگر استماع نکند و محظوظ نباشد شاید تغییر طریق ضرور نباشد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۳۰-:با آب گرم جامه را شستن که شپش به میرد چون است.

جواب

ظاهرا قصور ندارد و نهی در خاطر نداریم.

مسأله ۲۳۱-:پای بر سفره گذاشتن در حالت اختیار چون است با وجود این حدیث که امام علیه السلام از این فعل متغیر شد و اندک تصدیعی که می کشیده باشند به سبب گذاشتن ظروف و نان و غیر آن باعث جواز خواهد شد بدون کراهیت یا نه؟

جواب

تا مقدور باشد نکردن اولا است، و با قدری مشقت تخفیف کراهت یا زوال معلوم نیست.

مسأله ۲۳۲-:گفتن به کسی بنده توام، خواه استاد باشد یا عالم یا صالح یا از اهل دنیا مرجوح است یا نه، هر چند منظور تواضع باشد نه سالوسی؟

جواب

نسبت به کسی که جهت دینی منظور باشد و معنی صحیحی قصد کند حکم به بدی نمی توان کرد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۳۳-:مراد به ظروف نقره که استعمالش حرام است چه چیز است؟

جواب

ظاهر این است که هر آنچه در عرف و عادت به جهت استعمال اکل و شرب باشد.

مسأله ۲۳۴-:کشمش را هر گاه به کوبند، و شیره آن را گرفته به جوشانند، آیا در عصیر این نیز در حدش بر طرف شدن دو ثلث شرط است، یا همین که عرفا صدق دوشاب و شیره بر آن صادق است کافی است؟

اشاره

جواب

به سبب غلیان و جوشیدن حکم به حرمت عصیر کشمش و مویز نمی توان کرد، اما احتیاط این است که ذهاب ثلثین به عمل آید

مسأله ۲۳۵–:کشمش را هر گاه در میان آب نارنج و غیره به جوشانند چه حکم دارد در حرمت و حلیت قبل از ذهاب ثلثین؟

جواب

چنان که کشمش به قدری باشد که شیره او آب را رنگین کند به حیثیتی که آب مویزش گویند، و همچنین اگر انگور بیندازند و دغدغه دارد قبل از ذهاب ثلثین، اما اگر قدر قلیلی باشد که شیره او محسوس نشود حرام نمی شود.

مسأله ۲۳۶–:آوازی که طرب داشته باشد اما ترجیع و تحریر نداشته باشد غنا و حرام است یا نه؟ و در قرآن خواندن چه حکم دارد، و ترجیع و تحریر بدون طرب که به صدائی به خواند غنا است یا نه؟

جواب

غنا عبارت از ترجیع صوت مطرب است، پس طرب تنها حرام نیست، بلکه صوت حسن است، خصوصا در قرآن خواندن مستحب است. و ترجیع دو احتمال دارد یکی ترجیع که از شأنش طرب باشد، و به اعتبار بد صدائی کو طرب نداشته باشد، و یا ترجیعی که طرب هم داشته باشد، و احتیاط اجتناب از او است.

مسأله ۲۳۷–:آب غوره را که به جوشانند حرام می شود و احتیاج به ذهاب ثلثین هست یا نه؟

جواب

تا شیرین نشود به حیثیتی که در عرف انگور اطلاق کنند حرام نمی شود.

مسأله ۲۳۸–:شیر زنان حرام است اگر کسی در کبر سن به خورد، و همچنین در طفل بعد از دو سال یا نه؟

جواب

بعد از دو سال تا دو ماه حدیث دارد، اما بعضی حمل

کرده اند بر حالت اضطرار، و بعد از دو ماه دغدغه حرمت دارد، بلکه مطلقا بر ایشان سوای همان قدر احتمال حرمت دارد.

مسأله ۲۳۹-:در بعضی بلاد که أهل تسنن می باشند و کشک و روغن می سازند، و گاه اتفاق می شود که مهمان ما می شوند، یا ما را به ایشان رجوعی هست، چیزی دادن به ایشان، و در خانه ایشان چیزی خوردن چون است؟ و خریدن کشک و روغن ایشان هر چند ضرورت نباشد چه صورت دارد؟

جواب

چنان که تعصب ایشان ظاهر نباشد ظاهرا جائز است، و با ظهور تعصب ایشان اجتناب کردن بدون ضرر شاید احوط باشد.

مسأله ۲۴۰-:دعا هر گاه حدیث داشته باشد که بنویسند و بیاشامند به مرکب نوشتن و آشامیدن چون است با وجود نفرت طبع؟

جواب

حرمت هر چیز که طبع از آن متنفر باشد ثابت نیست، اما احتیاط آن است که به زعفران و امثال آن نوشته شود.

مسأله ۲۴۱-:پوست بادام تلخ و جوز و پوست پسته که مانند چوب است و در بعضی کوهسار پوست آن را با مغز آن آرد می کنند و با دو شاب ممزوج می کننــد، و گاه با آرد گنــدم ممزوج می کنند و نان می پزند، و تلخی آن بر طرف می شود، بلکه لذت بهم می رساند، و همچنین عرق یا آب دهن هر

جواب

پوست به روش مذکور و آب دهن و عرق ظاهر این است

که حلال باشد، و جماعتی که دغدغه می کنند از راه خباثت است، و خباثت آنها ثابت نیست، خصوصا به روش مذکور در پوست و در باب چرس و بیخ و در دانه حرمت آنها تابع اسکار است، هر چه کثیر آن باعث اسکار شود قلیلش نیز حرام است.

مسأله ۲۴۲-:زن ذبح می تواند کرد یا نه؟

جواب

مکروه است ذبح کردن ایشان اما جائز است.

مسأله ۲۴۳-:در وقتی که دو شاب می پزند دو محل است که یکی از برای انگور است و دیگری از برای عصیر، اول نسبت به ثانی ارتفاع دارد، و عمق هر کدام به قدر یک کر شاید زیاده باشد، اگر احد هما نجس شود جریان آب اگر مقدور نشود، تطهیر به آب قلیل چه نحو می توان دارد؟ و همچنی اگر کر پیش از آن که از آب کرده شود و آب روان و باران و تابیدن آفتاب ممکن نباشد علاج آن به چه خواهد بود؟

جواب

چنانچه کر میسر شود که بریزند آن آب را بر محل نجس احوط است. و طریق تطهیر در جمیع به آب قلیل آن است که اول پائین او را بشویند، و همچنین به تدریج از پائین بسمت بالا شسته شود، و آخر غساله آن را به کوزه بر دارند به کهنه خشک کنند، و آن کوزه و کهنه را آب کشند احتیاطا، و احتیاط این است که دو مرتبه به این روش شسته شود.

مسأله ۲۴۴-:بعضی اوقات گوسفند را می دوشند و این کس غافل است در میان ظرف شیر بول می کند یا فضله اش می ریزد، و گاه هست که فضله اش روان است و به شیر ممزوج می شود دغدغه دارد یا نه؟

جواب

ظاهرا دغدغه ندارد و حلال است.

مسأله ۲۴۵-:زراعتهائی که مدار آنها بر فضله انسان است که از میان آن می روید و آب می کشد چه صورت دارد؟

جواب

مباح و حلال است.

مسأله ۲۴۶-:در وقتی که گاو در خرمن می کنند که به کوبند گاو گندم را بسیار می خورد و باز گندم را درست دفع می کند در میان خرمن و به گندم خرمن ممزوج می شود چه صورت دارد؟

جواب

ظاهر این است که دغدغه نداشته باشد. و در میان گوشت می جوشد و آب گوشت به میان آن می رود و ممزوج می شود اشتباهی ندارد.

و تا علم بهم نرسیده باشد که از آن چیزی متصل شده باشد دغدغه آن معلوم نیست اگر چه بیرون کردن آن از میان گوشت اولا است، و در اعضای دیگر که حرام است اگر در میان گوشت به جوشد اشکال بیشتر است.

مسأله ۲۴۷-:در جلد کله که پخته شود چه می فرمایند می توان خورد یا نه؟ و بعضی می گویند مطلق جلد حرمتش معلوم نیست این حرف صورتی دارد یا نه؟

جواب

حرمت جلد معلوم نیست و اباحه اظهر است.

مسأله ۲۴۸-:در قلیان چه می فرمایند داخل شبهات می دانید یا نه؟ و بر تقدیر دانستن اجتناب از چنین شبهه چرا سنت باشد و حال آن که تهدید بلیغ در بعضی روایات بر ارتکاب شبهات نمی دانید، چه می فرمائید در این که آیات و روایات داله بر اباحت اشیاء ظاهرا بر مأکول و مشروب است، و قلیان را در عرف و لغت هیچ کدام مشروب نمی نامند، بلکه فعلی است که کردن آن موقوف بر رخصت شارع است.

اشاره

جواب

عمومات اباحت اکثر اعم از مأکول و مشروب است، و جواب این سخنان در این مواضع ذکر نمی تواند کرد.

مسأله ۲۴۹-:بسیار می شود که بر مویز و انجیر و امثال آنها از مو و پشم و پنبه و غیر آنها می چسبد خوردن آن چه صورت دارد؟

جواب

دلیل بر حرمت مو و پشم و پنبه و امثال اینها قائم نشده، و حکم به حرمت بدون دلیل نمی توان کرد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۵۰-:در وظیفه سر کار فیض آثار حضرت امام رضا علیه السلام به فرمایند که اکثر مصارف آن بهم مخلوط شده، و بعضی مداخل آن به مصارفش وفا نمی کنـد، و مجموع به مجموع وفا می کند، آیا اگر در این صورت اگر مجموع مخلوط بهم شده باشد و به مصارف مقرره آن بدهند حرام است و و نامشروع چون خلاف گفته واقف یا نه؟

جواب

اگر در خصوص آن وجهی که به این کس دهند معلوم او باشد که خلاف شرائط وقف در آن به عمل آمده نمی توان گرفت، اما اکثر اوقات شرائطش معلوم نمی باشد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۵۱-:هر گاه جمعی باشند که در پنجه مال وجهات با هم شریک باشند یا سرشماری که در بعض بلاد باشد و یک نفر از ایشان که به اعتبار دنیا اعتبار او بیشتر است او را التماس می کنند که ما را آنچه باید داد به شـما می دهیم که شـما تسلیم نوکر حاکم کنید و منت دار هسـتند، و شاید نفعی هم به ایشان برسد از دادن آن شـخص، اگر کسی چنین کند و مرتکب این امر شده از ایشان بگیرد و به حاکم دهد آیا آثم است یا نه؟

جواب

اگر کسی به رضای خود کسی را التماس کند، دور نیست که به اعتبار مصلحت او خوب باشد، اما چنانچه اغلبی آن

است که سر گردانی کسی را رئیس می کنند و التماس می نمایند و بیچارگان هستند که از ایشان به تعدی می گیرند وجهی ندارد و اعانت بر ظلم است، و مرتکب شدن چنین امری صورت ندارد.

مسأله ۲۵۲-:گاه می شود که در مزرعه چند نفر تحصیل دار از مالو جهات و غیره وارد می شوند و به قدر دو هزار دینار طلب دارند، و هر شب قریب هزار دینار خرج ایشان است، آیا اگر کسی از شرکا یا غیره وجه مطالبه آن جماعت از خود بدهد تا ایشان حرکت کرده اخراجات کمتر واقع شود و باعث نفع شرکاء شود، و بعد از آن از شرکاء متفرقه یا مجتمع الاجزاء بگیرد چه صورت دارد. و در صورت مذکوره هر گاه به اعتبار مکث محصلان نقصان آن ده باشد آیا سعی نمودن و تحریک مردم شرکاء از برای زود دادن وجه اعانت ظالم خواهد بود یا نه؟

جواب

این نیز از جواب مسأله سابق معلوم می شود، و چنین امور را حسبتا مرتکب نمی توان شد.

مسأله ۲۵۳-:تشدید قرآن را لازم است نوشتن یا نه؟

جواب

در کتابها که نوشته می شود مشخص نیست که واجب باشد اما در قرآن باید نوشت.

مسأله ۲۵۴-:خربزه بازی حرام است یا نه؟

جواب

سوای چند چیز که رخصت دارد در آن گرو بستن در غیر آن دیگر دغدغه دارد.

مسأله ۲۵۵-:غلط قرآن را واجب است درست کردن، و اگر کسی غلط بخواند البته به او باید گفت یا نه؟

جواب

به طریق امر معروف کردن اینها بهتر است و بعضی می گویند واجب است.

مسأله ۲۵۶–:حدیثی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سگهای هرزه گرد را به کشد معتبر است می توان کشت یا نه؟

جواب

بلی حدیث است، و سایر حیوانات که موذی نیستند نکشند بهتر است.

مسأله ۲۵۷–:شــبها که کسی مطالعه می کند اگر چراغ را خاموش نکند و بخوابد داخل اسراف است یا نه که هر گاه بیدار شود چراغ مهیا باشد؟

جواب

اگر بر او دشوار باشد روشن کردن ظاهرا قصور ندارد.

باب یازدهم در بعضی مسائل میراث

مسأله ۲۵۸–:زوجه غیر ذات الولد از چه چیزها میراث می برد از متروکات زوج و از چه چیز نمی برد؟

جواب

از آب و زمین میراث نمی برد، و از قیمت عمله خانه و باغ و دکاکین و آسیا و از عین منقولات می برد.

مسأله ۲۵۹–:حبوه که مخصوص پسر بزرگ است چه چیزها است؟

جواب

اشـهر و اقوا در مسأله حبوه این است که جامه هائی که پوشـیده باشـد یا مهیا کرده باشـد برای پوشـیدن داخل است، و آنچه نه پوشـیده باشـد محـل تأمـل است. و ظاهرا عمامه و رداء داخل باشـد، و عـدم دخول یا پونچی و کلاه و کفش و موزه و کمربند پوست اشهر است. و در جامه هائی که از پوست باشد یا جایز الصلاه نباشد

خلافی است، و دخول خالی از قوت نیست، و یک انگشتر که اختصاص بیشتر داشته باشد، و اگر نیست همه مساوی باشد شاید تعیین به قرعه اولا باشد.

و همچنین در تعیین یک مصحف اگر متعدد باشد، و در داخل بودن غلاف مصحف و زیور شمشیر خلافی هست، و دخول خصوصا در اخیر اقوا است، و احوط در اینها که محل خلاف است صلح است، و اللّه تعالی یعلم بحقائق الاحکام و حججه الکرام.

مسأله ۲۶۰-:متعارف است که در بعضی جاها که از میراث دختر حصه واقعی او را نمی دهند، و آن وقت به همان قلیلی که می دهند راضی می شوند، و آخر او یا وارث او دعوی می کنند که تمام حصه خود را می خواهد، صورت شرعی دارد یا نه؟

جواب

هر گاه هبه نکرده باشد، هر گاه خواهند حصه آن دختر را می توانند تمام گرفت.

مسأله ۲۶۱-:مال یتیم و غائب را هر گاه دست به حاکم شرع نرسد بنابر آیه کریمه «الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» جماعت مؤمنین متوجه حفظ آن می توانند شد یا نه؟

جواب

اگر جماعتی باشند که دیانت ایشان معلوم باشد ظاهرا توانند حفظ آن کرد.

باب دوازدهم در بعضی مسائل متفرقه

مسأله ۲۶۲-:غیر آباء رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله که از احادیث فهمیده می شود که باید که از کفر و شرک پاک بوده اند باقی انبیاء دیگر فهمیده می شود که چنین هستند یا نه؟

اشاره

جواب

اکثر گفته اند اما معلوم نمی شود.

مسأله ۲۶۳-:در اصول دین چه قسم جماعتی را تقلید نکنند؟در اصول دین چه قسم جماعتی را تقلید نکنند؟

جواب

هر کس به قدر فهم و قابلیت خود مکلف است، و هر دلیل که موجب علم ایشان شود کافی است، اگر چه دلائل اجمالیه باشد، و اللّه تعالی یعلم.

مسأله ۲۶۴-:کسی که از علومی که به اعتقاد شما موقوف علیه احادیث است از بابت صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و فقه و اصول و قدری منطق و تفسیر و حدیث فی الجمله در هر کدام آنها را تواند مباحثه کرد، هر چند در این فنون نهایت مهارت نداشته باشد، چنین کسی اگر نقل آیات کلام و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام کند مرخص خواهد بود یا نه؟ با وجود آن که هر گاه رجوع به تفاسیر کند و معنی آیه را به فهمد و بر علما عرضه کند موافق فهمیده ایشان باشد.

اشاره

و بر این قیاس در احادیث و کلام فقهاء هر گاه چیزی به فهمد نادر می شود که خلاف فهم علما باشد، و چنین کسی را آیا رجوع به احادیث اهل بیت باید کرد، و آنچه نه فهمد از مسائل به علما رجوع کند، و در آنچه به فهمد مقلد کسی نباشد، یا باید در احکام و مسائل رجوع به اعلم آن عصر کند، و از او بی واسطه یا با واسطه عادل اخذ کند؟

جواب

این مسأله را جواب گفتن مشکل است، اشخاص در این باب اختلاف بسیار دارند و عمل به اقوای صور احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۶۵–:اوساط طالب علم دانستن که فرض ایشان رجوع به علما است در این مرتبه تتبع و قدرت به استدلال است یا این نیز رجوع به اعلم است؟

جواب

این مسأله اصول است باید به استدلال بر او معلوم شود که فرض او استدلال است یا رجوع به علما است

مسأله ۲۶۶–:کسی که رجوع به اعلم کند، و بر فرض رجوع باید طلب دلیل کند یا به اعتقاد او عمل کند؟

جواب

این را نیز به دلیل باید دانست.

مسأله ۲۶۷–:اگر کسی تتبع تمام ندارد، و عالمی نیست که رجوع به او کند، چنین شخصی که مسائل از کتب فقهی فهمد یا در کتب احادیث حدیثی که دلالت بر بعضی مسائل دارد داند جمعی که از او پرسند می تواند گفت یا نه؟

جواب

اگر بگوید علما یا بعضی علما چنین گفته اند یا حدیث چنین وارد شده بد نباشد.

مسأله ۲۶۸–:اگر کسی در اصول مذهب علم قطعی در بعضی مواد نداشته باشد حال او چون است؟

جواب

احوال اشخاص مختلف است نسبت به بعضی شاید علم حاصل نشود به ظن اکتفا خواهد کرد.

مسأله ۲۶۹–:در اخبار آحاد این کس را علم بهم رسد که همه جا عمل به علم کرده باشد؟

جواب

مشکل است علم بهم رسانیدن با وجود آن که بعضی احتمال تصحیف دارد، اما علم داریم که تمام اینها مورد علم است، اما در هر کدام بخصوصه علم بهم رسانیدن معلوم نیست.

مسأله ۲۷۰–:در اثبات باری تعالی و وحدانیت او لازم است

اشاره

که کسی کتب کلامیه به بیند یا به همان دلائلی که از معصوم متلقی شده است کافی است؟

جواب

در کار نیست بلکه از قرآن فهمیده می شود.

مسأله ۲۷۱-:چشم اثر دارد یا نه؟ و همچنین سحر را که بعضی منکرند؟

جواب

هر دو اثر دارد، و شاید در سحر به طریق میرانیدن و بعضی اقسام وجود نداشته باشد

مسأله ۲۷۲-:لعن أهل تصوف مطلقا می توان کرد یا نه؟

جواب

مطلقا لعن نمی توان کرد، و بعضی که اعتقاد آن جماعت سابق را دارند کافرند، و بعضی جهال که همان اسم تصوفی دارند هر چند چرخ و سماع کنند فاسق اند لعن نمی توان کرد.

مسأله ۲۷۳-:در بعضی احادیث که بر افعالی مکروهه لعن واقع شده، لعن می توان کرد یا نه؟

جواب

آن لعن را شاید ایشان کرده باشند یا معنی دیگر مراد است.

مسأله ۲۷۴-:عباس و عقیل چه حال داشتند بعضی حرکات از ایشان ناشی شده؟

جواب

هر دو تا ضعیف الایمان بوده اند قدری.

مسأله ۲۷۵-:دفن اموات در روضه مقدسه چه صورت دارد با وجود نبش قبور؟

جواب

جزم به حرمت نمی توان کرد، اما رخصت دادن مشکل است.

مسأله ۲۷۶–:نقل کردن اموات به مشاهد مشرفه چه صورت دارد؟

اشاره

جواب

ترک چندین سنت می شود، و باعث ریختن عرض میت است، و آزار مؤمن می شود، و حدیث رخصت نقل در کتب مشهوره نیست، و امانت سپردن میت نیز محل تأمل است، و تأخیر دفن مدتی می شود، و در زیر سردابها که به امانت می گذارند به طریق معهود مدفون نمی شود.

مسأله ۲۷۷-:بر طفل کمتر از شش سال به اعتقاد شما نماز کردن سنت است یا نه؟

جواب

نماز نمی کنم چون دغدغه بدعت می شود.

مسأله ۲۷۸-:دفن در نجف اشرف افضل است یا کربلای معلا و کعبه معظمه و مدینه طیبه؟

جواب

احادیث در باب نجف بیشتر است.

مسأله ۲۷۹-:آیا قبرستان کهنه را آجرش را می توان کند و تعمیر حمام نمود مطلقا یا نه؟ و همان کسانی که قبر را ساخته اند می توانند کند بی آن که نبش قبر شود؟

جواب

نمی توانند کند.

مسأله ۲۸۰-:مثلا هر گاه کسی وقف کند املاکی چند را وقف حضرت امام رضا علیه السلام یا بعضی قبور جماعتی به اعتبار حسن ظنی که به آن داشته اند که مذهب ایشان مشخص نیست، یا بر مساجد یا مسجد معینی، از مال چنین وقف مستحقین به ازاء استحقاق می توانند گرفت؟ و مصرف چنین وقف مستحقین به ازاء استحقاق می توانند گرفت؟ و مصرف چنین وقفی چه چیز است؟

جواب

باید حاصل موقوفات صرف و خرج آن مزار از فرش و روشنائی، و کسی که به خدمت آن مزار و مسجد مشغول باشد به قدر اجرت عمل می توان گرفت، و به ازای استحقاق جائز نیست گرفتن.

مسأله ۲۸۱-:هر گاه حوضی یا پلی خراب شده باشد اجزاء آن

اشاره

را در حوض دیگر صرف کنند که هر دو خراب است یا یکی ساخته شود مشروع است یا نه؟

جواب

نمی توان مگر آن که آن حوض را تعمیر نتوان کرد در این صورت شاید بد نباشد.

مسأله ۲۸۲-:حجره بعضی مدارس که شرط کنند که شب باشند، اگر متولی شرعی گوید که شب باید بود چه صورت دارد؟

جواب

هر گاه متولی شرعی بگوید که شب باید بود مشکل است ترک کردن، و اگر از واقف شرط پرسنده باشد و متولی بگوید روز کافی خواهد بود.

مسأله ۲۸۳-:گاه می شود که جماعتی که در مدارس حجره دارند، به قدر پنج ماه و شش ماه و بیشتر و کمتر حرکت می کنند به ولایت خود یا عتبات یا غیر آنها، و کسی در حجره ایشان می باشد، و بعد از شش ماه که آمدند متولی شرعی می خواهد که ایشان آنجا باشند، و کسی کهباشد هر متولی گوید، مگر آن شخص به طیب خاطر دست بردارد و اولی بنشیند.

جواب

اگر شرط واقف معلوم باشد عمل به آن کنند، و اگر معلوم نباشد به قدر شش ماه و هفت ماه که بگذرد مشکل است اخراج کسی که نشسته باشد هر متولی گوید، مگر آن شخص به طیب خاطر دست بردارد و اولی بنشیند.

مسأله ۲۸۴-:منجزات مریض از اصل اعتبار دارد یا از ثلث؟

جواب

احتیاط باید کرد.

مسأله ۲۸۵–:در ثواب الاعمال و غیر آن حدیثی هست از حضـرت صادق علیه السلام که کسی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستد خدا و عالمیان از برای او هزار حسنه می نویسند، و از عمار بن موسی حدیثی واقع شده که گفت بودم در نزد حضرت صادق علیه السلام پس مردی گفت: اللهم صل علی محمد، پس بوده باشـیم ما و شـیعیان ما که به تحقیق داخل شده باشیم در آل. حدیث به حسب ظاهر با سابق منافات دارد؟

جواب

حدیث عمار کم است که تشویش لفظی یا معنوی نداشته باشد، و شاید آن مرد از اهل بیت اصحاب کبار اراده کرده باشد، لهذا منع فرموده، و اگر کسی معنی اعم اراده کند خوب باشد، و اللّه یعلم.

در آخر رساله چنین آمده: تمت الرساله فی یوم الجمعه (۱۷) شهر جمادی الثانی من شهور سنه (۱۱۲۷) علی ید احقر العباد محمد حسن.

و تمام شد استنساخ و تصحیح و تحقیق این بیست و پنج رساله در روز مولود پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله سنه (۱۴۱۲) ه ق بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی عفی عن جرائمه بحق محمد و اهل بیته الطاهرین.

رساله بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره

اشاره

تألیف علامه متتبع سید محمد حسین بن محمد صالح حسینی خواتون آبادی سبط علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۵۱ ه ق

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمد للّه رب العالمين، و صلى اللّه على محمد و اله الطاهرين أجمعين.

و بعد: چنين گويد الفقير الى عفو اللّه الغنى ابن محمد صالح الحسينى محمد حسين عفى اللّه عن ذنوبهما، كه اين رساله اى است در بيان عدد تأليفات و تصنيفات فاضل كامل علامه رئيس العلماء و المحدثين و ملاذ الفقهاء و المجتهدين آيه اللّه فى العالمين، شيخ الاسلام و المسلمين، الوحيد فى عصره و زمانه، مولانا محمد باقر مجلسى أحسن اللّه اكرامه و رفع فى عليين مقامه، و عدد أبيات آنها مشتمل بر دو فصل و خاتمه، و من اللّه التوفيق و الاستعانه.

فصل اول (در بيان تصانيف عربى)

اول: كتاب بحار الانوار،

و سبب تأليف اين كتاب آن است كه بعد از واقعه هائله كربلاى معلى خلفاء بنى اميه عليهم اللعنه بسيار قوى بودند، و تقيه بسيار شديد بود، و أكثر شيعيان به اين

جهت کمتر به خدمت أئمه علیهم السلام می رسیدند و أحادیث فرا نمی گرفتند، تا زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام، که ملاعین بنی امیه منقرض شدند و هنوز خلفای بنی عباس استقلال تمام بهم نرسانیده بودند، و تقیه بسیار کم بود، و شیعیان و موالیان بسیار به خدمت آن دو بزرگوار می رسیدند و أحادیث فرا می گرفتند، و چهار صد کتاب حدیث نوشته شد که مشهور به چهار صد أصل است.

و در اعصار بعد به سبب عدم اعتناء مردم به ضبط أحادیث و رغبت ایشان به علوم حکمی و أقوال فلاسفه بسیاری از چهار صد أصل تلف شده بود، لهذا آن مرحوم سعی بلیغ در ضبط و بهم رسانیدن چهارصد اصل نموده تا آنکه دویست و کسری از آن جمله را بهم رسانید، و از راه آنکه مبادا باز به طریق سابق تلف شود، مجموع را در این کتاب جمع نمود، و مشکلات أحادیث را در بیان همگی توضیح نمود، و این کتاب مشتمل است بر بیست و پنج مجلد، و از آن جمله شانزده مجلد آن کتاب به اتمام رسیده است.

أول: جلد عقل و علم، و آن دوازده هزار بیت است.

دویم: جلد توحید، و آن شانزده هزار بیت است.

سیم: جلد عدل و معاد، و آن سی هزار بیت است.

چهارم: احتجاجات، و آن شانزده هزار بیت است.

پنجم: تاریخ أحوال حضرت آدم علیه السلام تا پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله، و آن چهل هزار بیت است.

ششم: تاریخ أحوال پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله، و آن شصت و هفت هزار بیت است.

هفتم: جلد امامت، و آن سی و یک هزار بیت است.

هشتم: فتن و محن، یعنی فتنه ها و محنت ها که بعد از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر حضرت أمیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات اللّه علیهم و شیعیان ایشان واقع شد، و آن شصت و یک هزار بیت است.

نهم: احوال حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام، و آن پنجاه و پنج هزار بیت است.

دهم: احوال حضرت فاطمه زهرا و حسنین صلوات اللّه علیهم، و آن بیست و سه هزار بیت است.

یازدهم: أحوال حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام، و آن هجده هزار بیت است.

دوازدهم: احوال حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام، و آن دوازده هزار بیت است.

سیزدهم: احوال حضرت صاحب الزمان صلوات اللّه علیه، و آن بیست و یک هزار بیت است.

چهاردهم: جلد سما و عالم، و آن هشتاد هزار بیت است.

پانزدهم: جلد طهارت و صلاه، و این موافق ترتیب کتاب جلد هجدهم است، و دو جلد در میان نوشته نشده است، و آن یک صد و یک هزار و پانصد بیت است.

و شانزدهم جلد زیارات أئمه علیهم السلام، و این جلد بیست و دویم کتاب است، و چند جلد در میان نوشته نشده است، و آن سی هزار بیت است، و یک جلد نیز ناتمام است، که آن جلد کفر

و ایمان است، و آن ده هزار بیت است.

دویم: کتاب مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول،

و آن کتاب شرح کافیست، و قدری از آن ناتمام است، زیرا که از اصول نصف کتاب دعا و تمام کتاب عشرت مانده است، و از فروع نصف کتاب صلاه و تمام کتاب زکات مانده است، و کتاب خمس نیز مانده است، و این کتاب تخمینا صد هزار بیت می شود.

سیم کتاب ملاذ الاخیار فی شرح تهذیب الاخبار،

و آن کتاب شرح تهذیب است و آن نیز ناتمام است، زیرا که تا کتاب صوم (۱) نوشته شده است و آن تخمینا پنجاه هزار بیت است.

چهارم: کتاب شرح أربعین است،

و آن شرح چهل حدیث متفرق است، و دوازده هزار و پانصد بیت است.

پنجم: فرائد الطریفه فی شرح الصحیفه الشریفه،

و آن کتاب شرح صحیفه است، و آن نیز ناتمام است، زیرا که تا دعای چهارم نوشته شده است، و این حقیر بنا بر وصیت آن مرحوم مبرور شروع نموده ام، و الحال بحمد اللّه تعالی شرح یک دعا نوشته شده است، امید چنان است که خدای تعالی به زودی توفیق اتمام دهد، و آن پنج هزار است.

ششم: رساله رجال است،

و آن هزار بیت است.

هفتم: رساله اعتقادات،

و آن را در یک شب تألیف نموده است، و آن هفتصد و پنجاه بیت است.

هشتم: رساله اوزان است،

و آن اول کتابی است که تألیف نموده است، و دویست بیت است.

نهم: رساله شکیات نماز است،

و آن هفتصد و پنجاه بیت است.

۱- این کتاب شرح تمام تهذیب شیخ است از طهارت تا آخر دیات و در شانزده جلد بتحقیق این جانب چاپ و منتشر گردیده است.

دهم: جواب مسائل متفرقه که مسمی به مسائل هندیه است،

و آن مسائلی است که مرحوم مغفور ملا عبد اللّه برادر او از هند فرستاده و از او سؤال نموده است، و آن یک صد و پنجاه بیت است، و حواشـی متفرقه بر چهار کتاب حدیث و غیر آنها از کتب حدیث و فقه نوشته است که آنها تخمینا چهار صد هزار بیت می شود.

فصل دوم (در بیان کتابهای فارسی

اول عین الحیات است

که مشتمل است بر مواعظ و نصایحی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به أبی ذر رضی اللّه عنه فرموده، و به تقریبات مواعظ و قصـص مشـتمله بر ترک دنیاماننـد قصه بلوهر و یوذاسف و غیر آن در آن کتاب مـذکور شده، و آن بیست و یک هزار بیت است.

دویم مشکاه الانوار

و این مختصری است از کتاب عین الحیات، و سه هزار بیت است.

سیم: حلیه المتقین،

و آن مشـتمل است بر أعمال و أفعالی چند که اکثر اوقات ضرور می شود، مثل ناخن گرفتن، و شارب گرفتن، و حمام رفتن، و سر تراشیدن، و سفر رفتن، و آداب عروسی و زفاف و عقیقه، و غیر آن، و آن دوازده هزار بیت است.

چهارم: حیات القلوب،

و آن چه نوشـته شـده از آن سه مجلـد است: اول تاریـخ أحوال حضـرت آدم تـا حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و أحوال بعضی از پادشاهان سلف که معاصر انبیاء سلف علیهم السلام بوده اند، و آن بیست و شش هزار بیت است. دویم

أحوال حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، و آن سی و شش هزار بیت است. سیم جلد نبوت و امامت که مشتمل است بر أدله عقلیه و اثبات نبوت و امامت، و فوائد فرستادن پیغمبر و امام، و این جلد ناتمام است، و قدری قلیلی از آن نوشته شده است، و آن سه هزار بیت است.

پنجم: تحفه الزائر،

و آن مشتمل است بر زیارات ائمه علیهم السلام، و آن سیزده هزار بیت است.

ششم: جلاء العیون،

و آن مشتمل است بر تاریخ ولادت و کیفیت شهادت أئمه معصومین علیهم السلام و معجزات ایشان و قدری از احوال ایشان و آن بیست و دو هزار بیت است.

هفتم: مقباس المصابیح،

و آن مشتمل بر تعقیب نمازهای شبانه روزی است و آن پنج هزار و پانصد بیت است.

هشتم: ربیع الاسابیع،

که مشتمل است بر اعمال هفته، و آن سه هزار بیت است.

نهم: زاد المعاد،

و آن مشتمل است بر أعمال دوازده ماه سال، و یازده هزار بیت است.

دهم: رساله دیات،

و آن مشتمل است بر آن که هر زخمی که کسی به دیگری زند یا او را به قتل رساند چه قدر باید دیه بدهد، و آن سه هزار بیت است.

یازدهم: رساله شکیات نماز

و آن هفتصد و پنجاه بیت است.

دوازدهم: رساله اوقات نوافل شبانه روزی،

و آن یک صد و پنجاه بیت است.

سیزدهم: رساله رجعت،

و آن مشتمل است بر ذکر کیفیت

بر گردیدن أئمه علیهم السلام و شیعیان ایشان در آخر الزمان، و آن دو هزار بیت است

چهاردهم: ترجمه رساله مالک اشتر

که مشتمل است بر ذکر نامه حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام که به مالک اشتر نوشته است، و در آنجا مذکور است که حاکم چگونه باید با رعیت سلوک کند، و آن هزار بیت است.

پانزدهم: رساله اختیارات،

و آن مشتمل بر آن که هر کاری را آدمی در چه روز از روزهای ماه اختیار کند خوب است، و آن پانصد بیت است.

شانزدهم: رساله بهشت و دوزخ،

و آن هفتصد بیت است.

هفدهم: رساله جنائز

که مشتمل است بر ذکر تکفین اموات و کیفیت دفن و نماز ایشان، و آن هفتصد بیت است.

هجدهم: رساله کبیره أعمال حج و عمره،

و آن هزار بیت است.

نوزدهم: رساله صغیره حج است،

و این مختصری است از رساله سابق، و هفتصد بیت است

بیستم: مفاتح الغیب

که مشتمل است بر ذکر أقسام استخاره ها، و آن هزار و پانصد بیت است.

بیست و یکم: رساله مال نواصب

که چه نحو باید نمود و آن پنجاه بیت است.

بیست و دویم: رساله زکاه

که در چه چیز زکاه واجب و در چه چیز سنت است، و آن پنجاه بیت است

بیست و سیم: رساله کفارات

که در کجا کفاره باید داد، و آن یکصد بیت است.

بیست و چهارم: رساله آداب تیر اندازی،

و آن پنجاه بیت است.

بیست و پنجم: رساله نماز شب

و آن نیز پنجاه بیت است.

بیست و ششم: رساله آداب نماز،

و آن یک هزار بیت است.

بیست و هفتم: رساله تحقیق آیه کریمه وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ،

و آن پنجاه بیت است.

بیست و هشتم: رساله فرق میان صفات ذاتی و صفات فعلی حق تعالی،

و آن دویست بیت است.

بیست و نهم: رساله تعقیب مختصر نمازهای شبانه روزی

و آن صد بیت است.

سی ام: رساله تحقیق بد

و آن نیز صد بیت است.

سی و یکم: رساله جبر و تفویض

که مشتمل است بر آن که حق تعالی را در افعال بندگان دخلی هست یا نه و آن نیز صد بیت است.

سی و دویم: رساله نکاح،

و آن پنجاه بیت است.

سی و سیم: ترجمه رساله فرحه الغری،

که مشتمل است بر معجزات و امور غریبه که از مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بظهور رسیده، و آن چهار هزار بیت است.

سی و چهارم: ترجمه توحید مفضل،

و مشتمل است بر حدیث طولانی که مفضل از حضرت صادق علیه السلام در باب یگانگی حق تعالی و علم و حکمت او روایت کرده است، و آن دو هزار و هشتصد بیت است.

سی و پنجم: ترجمه توحید حضرت امام رضا علیه السلام

و آن مانند توحید مفضل و هفتصد و بیست بیت است.

سی و ششم: ترجمه زیارت جامعه،

و آن دویست بیت است.

سی و هفتم: ترجمه دعاء کمیل،

و آن نیز دویست بیت است.

سی و هشتم: ترجمه دعای مباهله،

و آن یکصد و پنجاه بیت است.

سی و نهم: ترجمه دعاء سمات،

و آن دویست بیت است.

چهلم: ترجمه جوشن صغیر،

و آن یکصد بیت است.

چهل و یکم: ترجمه حدیث عبد اللّه بن جندب،

و آن دویست بیت است.

چهل و دیم: ترجمه حدیث رجاء بن ابی ضحاک،

و آن در اعمال و آدابی است که از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست، و آن سیصد بیت است.

چهل و سیم: ترجمه قصیده دعبل خزاعی است،

که در مدح حضرت امام رضا علیه السلام گفته است، و آن پانصد بیت است.

چهل و چهارم: ترجمه حدیث سته أشیاء،

و مشتمل است بر ذکر شش چیزی که در آنها دخلی نیست، و آن صد بیت است.

چهل و پنجم: انشائی است که در وقت مراجعت از نجف اشرف و کربلاء معلی در باب اشتیاق به آن دو مکان شریف انشاء نموده است،

و آن سیصد بیت است.

چهل و ششم: مناجات،

و آن صد بیت است.

چهل و هفتم: صواعق الیهود،

که مشتمل است بر ذکر چگونگی جزیه یهودان و حلیت و حرمت آن، و آن صد و پنجاه بیت است.

چهل و هشتم: جواب سؤالهای متفرقه،

و آن مشتمل است بر جواب از سؤالهائی که مردم از او نموده اند و جواب مسأله ای چند که بسیار ضرور می شود در آنجا

مذکور است، و آن پنجهزار بیت است.

چهل و نهم: حق الیقین،

و آن مشتمل است بر اصول دین و بیست و یکهزار بیت است، و آخر تصنیفات آن مرحوم مغفور است اسکنه اللّه بحبوحه الجنان.

خاتمه

بدان که عدد أبیات جمیع آنچه مذکور شد از عربی و فارسی یک هزار هزار و چهارصد و دو هزار و هفتصد بیت می شود، و هر گاه بر مجموع سن آن مرحوم که هفتاد و سه سال بی زیاد و کم است قسمت شود سالی نوزده هزار و دویست و پانزده بیت و پانزده حرف می شود، و ماهی یکهزار و ششصد و یک بیت و سیزده حرف و چهار یک حرف می شود و روزی پنجاه و سه بیت و هفده حرف و نصف حرف می شود، و اگر بر سن تکلیف که پنجاه و هشت سال است قسمت شود، سالی بیست و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت بیت و سی حرف می شود، و ماهی دو هزار و چهارده بیت و چهل حرف می شود، و روزی شصت و هفت بیت و هشت حرف می شود.

فهرست کتاب

ص: ۶۵۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹